

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تنگنا

از دیدگاه قرآن

آیت الله العظمیٰ دکتر محمد صادق تهرانی

سرشناسه: صادقی‌تهرانی، محمد، ۱۳۰۷ - ۱۳۹۰.
عنوان و نام پدیدآور: ستارگان از دیدگاه قرآن / نویسنده محمد صادقی‌تهرانی.
مشخصات نشر: قم: شکرانه، ۱۳۹۰. ۳۴۹ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۳۷-۰۱-۲
قیمت گالینگور: ۷۰۰۰۰ ریال / قیمت شومیز: ۵۰۰۰۰ ریال
یادداشت: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشرن متفاوت منتشر شده است.
موضوع: قرآن و علوم، موضوع: ستاره‌ها در قرآن، موضوع: نجوم در قرآن
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰ س۲ ص۲/۶۵/۱۰۳ BP
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۸
شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۲۴۴۶۳



ستارگان از دیدگاه قرآن

مؤلف: آیت‌الله‌العظمی‌دکتر محمد صادقی‌تهرانی

- ناشر: انتشارات شکرانه
- تهیه و تدوین: گروه محققین
- حروفچینی و ویرایش: واحد تهیه و تنظیم متون انتشارات شکرانه
- امور هنری: واحد گرافیک جامعه علوم القرآن
- چاپخانه: چاپ قدس
- نوبت چاپ: دوم، زمستان ۱۳۹۱
- شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
- قیمت: ۸۰۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۳۷-۰۱-۲

نشانی: قم، بلوار امین، کوی ۲۱، پلاک ۷
جامعه علوم القرآن، تلفن: ۲۹۳۴۴۲۵ - ۲۵۱-۰۲۵۱
انتشارات شکرانه، تلفن: ۲۹۲۵۴۹۹ - ۲۵۱-۰۲۵۱ / نمابر: ۲۹۲۴۸۶۷ - ۲۵۱-۰۲۵۱

www.forghan.ir

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ می‌باشد.

تاریخ: ۱۳۹۰/۰۹/۳۰

شماره: ۹۰۰۹/۱۰۰۲

پست: ندارد



جامعة علوم القرآن
University for Quranic studies

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا

مبارک (و خجسته) است خدایی که بر (قلب نورانی) بنده ویژه خود، فرقان [کتاب جدا سازنده حق از باطل] را فرو فرستاد، تا برای جهانیان هشدار دهنده‌ای باشد.

کتاب حاضر، به قلم توانای خادم القرآن، آیت الله العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی (قدس سره)، که به حق از نوادر دوران در علوم و معارف الهی و کشف حقایق و دقایق قرآن کریم بود، به عنوان پایان نامه دکتری، در سال ۱۳۳۸ هجری شمسی، تحریر و در همان سال برای نوبت اول، به زینت طبع آراسته شد.

جامعة علوم القرآن، با هدف حفظ آثار و اندیشه‌های گهربار آیت الله العظمی صادقی تهرانی (قدس سره)، مورخ ۱۳۹۰/۰۹/۳۰ پس از بررسی صحت و تطبیق با متن اصلی در اداره کل نظارت بر چاپ و نشر آثار معظم له، و ثبت مراتب در پرونده شماره: ۹۰۰۹ / ۳۹۶ / ۱۰۲ چاپ و نشر این نسخه از کتاب «ستارگان از دیدگاه قرآن» را برای انتشارات شکرانه (مرکز نشر آثار آیت الله العظمی صادقی تهرانی (ره) تأیید می نماید.

بدیهی است که انتشار این اثر شریف پس از چاپ، منوط به دریافت مجوز نشر (توزیع)، و تجدید چاپ آن، مشروط به تأیید و صدور مجوز کتبی جامعة علوم القرآن خواهد بود.

والسلام علی عباد الله الصالحین

جامعة علوم القرآن

مسعود صادقی

فهرست مطالب

۲- پیش‌گفتار: روش بحث در کتاب حاضر تحقیق در پیرامون آیات قرآنی درباره موضوعات مورد بحث - و احیاناً تطبیق نظریات دانشمندان بر قرآن است، نه آن که تطبیق قرآن بر نظرات آنان - و طرد احادیث و اقوالی که برخلاف نصّ و ظاهر قرآن است، و تشکیک درباره آن‌هایی که شاهدهی از قرآن بر صحت آن‌ها نیست.

۱۲- آغاز آفرینش جهان و بحث در آیه: «وَوَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»

۱۳- قرآن و ماده نخستین خلقت جهان و احتمالاتی در معانی «عرش»

۱۶- مادر جهان «ماء» چیست؟

۱۸- دخان چیست و آیات و اخبار در پیرامون آن

۲۰- اخبار در چگونگی تولّد جهان

۲۵- سه فرضیه درباره «ماء»، ماده نخستین

۲۸- سخنی چند در پیرامون اتم

۳۳- چهار فرضیه در پیرامون «ماء». کدام مادر جهان است: آب؟ دو اتم اکسیژن و هیدروژن؟ کلیه اتم‌ها؟ یا الکترون و پروتون؟...

۳۶- یک حقیقت که «ماء» نسبی برایش نیست.

۳۸- ترکیب عمومی جهان و آیه: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ»

۳۹- فرضیه گسترش آلفر و ثبات هوبل درباره ماده نخستین

۴۱- نتیجه گفتار درباره ماده نخستین جهان

۴۳- نکته قابل توجه درباره ترکیب و حدوث ماده

۴۴- احادیثی درباره تولّد زمین از بقایای انفجار نخستین

۴۸- کیفیت ولادت زمین و آسمان در نهج البلاغه

۵۲- تولّد زمین از بقایای انفجار ماده نخستین

۵۵- سخنان طنطاولی درباره آیه «وَوَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»

۵۷- آیا زمین از فرزندان خورشید است؟

۶۴- معنی رتق و فتق زمین و آسمان‌ها، آیه «كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا»

- ۶۷- آیات و روایات درباره رتق و فتق
- ۷۲- پرسش از طنطاوی که چرا فرضیه لاپلاس را به قرآن تحمیل می‌کند؟
- ۷۳- فرضیه‌های دانشمندان در تشکیل منظومه شمسی
- ۷۶- مواد متشکله زمین فقط یک صدم از مواد خورشید را دارد
- ۷۹- درباره آیه: «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا»
- ۸۲- آب ماده زندگی «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا»
- ۸۶- دوران‌های آفرینش زمین و آسمان در هشت آیه «سته ایام»
- ۸۹- ایام شش گانه چیست: روز معمولی؟ شبانه‌روز؟ یوم ربوبی؟ یوم عالمی؟ یا یوم به معنی مطلق زمان و یا ...
- ۹۶- اطلاعات «یوم» به معنی «زمان»
- ۱۰۰- قرآن ایام شش‌گانه را بر خلقت زمین و آسمان بخش می‌کند
- ۱۰۱- درباره: یومین، و اربعة ایام، و یومین
- ۱۰۱- دو یوم برای خلقت زمین‌ها، و دو یوم برای تشکیل هفت آسمان
- ۱۰۷- آفرینش ستارگان در آسمان اول پس از تکمیل زمین، آیا خورشید هم مثل ستارگان پس از زمین به وجود آمده؟
- ۱۰۸- دو دوران دیگر از شش دوران
- ۱۱۱- پیدایش زمین در دو دوران
- ۱۱۶- پیدایش کوه‌ها و برکات و اقوات در چهار دوران
- ۱۲۵- آفرینش هفت آسمان در دو دوران
- ۱۲۶- هفته زمین و هفته جهانی
- ۱۲۹- حرکات زمین از نظر قرآن «دحو الارض»
- ۱۳۳- جایگاه زمین برخلاف پندارها، قرآن و سخنان امیر المومنین که: زمین را در فضا معلق و با پایه‌ای غیرمرئی یاد می‌کند
- ۱۳۴- حرکات و جاذبه زمین
- ۱۳۹- حرکات و جاذبه کیهان‌پیمای ما
- ۱۴۱- «کفات» چیست؟
- ۱۴۵- جاذبه زمین و سرنشینیان زنده و مرده او
- ۱۴۹- آیه: مهاده، و ذلول، و فراش، و قرار، و راجفه
- ۱۵۴- «کفات» از نظر اخبار
- ۱۵۸- آیه «ذلول» در حرکت زمین
- ۱۵۹- آیه «فراش» در حرکت زمین
- ۱۶۰- آیه «قرار» در حرکت زمین
- ۱۶۲- آیه «مهد» در حرکت زمین
- ۱۶۶- سفینه فضانورد و آیه: «كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»

- ۱۶۹- نیروی جاذبه و سرعت حرکت زمین
- ۱۷۱- نظرات گذشتگان و هیئت بطلمیوس
- ۱۷۳- زمین‌های هفتگانه، آیه «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ»
- ۱۷۶- تمدن‌های آسمانی و آیات و اخبار در این باره
- ۱۷۹- آیا بشر خواهد توانست به کرات دیگر مسافرت کند
- ۱۸۱- نمونه‌هایی از سرعت‌های خارق‌العاده از قرآن
- ۱۸۶- قرآن برای ازدیاد معرفت به خداوند امر به توجه بر آسمان می‌کند
- ۱۸۹- اخبار درباره هفت زمین
- ۱۹۷- شواهد دیگر بر وجود عاقلان در سایر کرات
- ۱۹۹- آیا تمامی این کرات آبادند؟
- ۲۰۱- سخنان مفسران و انحراف طنطاوی
- ۲۰۵- کوه‌ها میخ‌های زمین‌اند
- ۲۱۱- زمین دستگاه مرموز خیرگزاری خدا است
- ۲۱۲- وحی و اقسام آن
- ۲۱۴- زمین تمام اعمال و اقوال ما را به روز رستاخیز ضبط می‌کند
- ۲۱۹- دستگاه ضبط در اعضاء و جوارح ما
- ۲۲۰- «طائر» کتاب و نامه اعمال ما
- ۲۲۶- هفت آسمان از نظر قرآن و ذکر نه آیه
- ۲۲۹- در پیرامون گسترش آسمان‌ها
- ۲۳۲- سخنان طنطاوی درباره هفت آسمان
- ۲۳۳- نظر علم جدید در تولد جهان
- ۲۳۷- سخنان شهرستانی درباره منظومه شمسی
- ۲۴۱- جایگاه ستارگان، آیه «وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ»: ستارگانی که به چشم ما می‌خورند در آسمان اول‌اند.
- ۲۴۶- سخنان برخی از مفسران در جایگاه ستارگان
- ۲۴۸- اخبار در پیرامون هفت آسمان
- ۲۵۱- آسمان فضای خالی نیست
- ۲۵۳- اقیانوس‌های آسمانی
- ۲۵۴- حیات و زندگی در کرات آسمانی
- ۲۵۶- تمدن‌ها و شهرهای آسمانی
- ۲۶۱- درباره عطارد و زهره
- ۲۶۲- مریخ که همسایه زمین است احتمال حیات در اوست
- ۲۶۷- کهکشان‌ها یا جزایر آسمانی
- ۲۶۸- درباره اندازه‌گیری فضا، و نور ...

- ۲۶۹- درباره تولد ستارگان
- ۲۷۱- قرآن و مسافرت‌های کیهانی و بحث در آیه:
«إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ»
- ۲۷۵- سفرهای علمی و بدنی در جو پهناور کیهان
- ۲۷۸- فرق میان کواکب، نجوم، بروج، رجوم، و شهاب
- ۲۷۹- بروج و قصرهای آسمانی
- ۲۸۱- شهاب و سنگ‌های آسمانی
- ۲۸۵- رجوم و تیرهای آسمانی
- ۲۸۷- محافظین و شهاب‌ها
- ۲۹۱- شیاطینی که می‌خواهند به اسرار وحی برسند
در پیرامون آیات سوره جن
- ۲۹۵- سنگ‌های آسمانی به عنوان عذاب
- ۲۹۷- شهاب‌ها و سنگ‌های آسمانی
- ۳۰۰- نمونه‌ای از سنگ‌های آسمانی
- ۳۰۳- فرق میان شهاب و سنگ آسمانی و جنس و مواد آنها
- ۳۰۴- سخنان برخی مفسرین درباره صعود شیاطین
- ۳۰۵- ستارگان دنباله‌دار
- ۳۱۱- خورشید یا چراغ آسمانی ما
- ۳۱۳- چراغی بزرگ‌تر از اطلاق
- ۳۱۴- درباره مشرق و مغرب و مشرقین و مغربین و مشارق ...
رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ
- ۳۱۸- خورشید: چراغ بیداری، ماه: چراغ خواب
- ۳۱۹- آیات و اخبار درباره خورشید و ماه
- ۳۲۱- باران‌های متناوب در کره خورشید
- ۳۲۴- نظرات و فرضیه‌ها در انرژی خورشید
- ۳۲۶- رستاخیز جهان و آیات و اخبار
- ۳۳۱- رستاخیز ستارگان آیه «إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»
- ۳۳۲- رستاخیز خورشید و ماه آیه «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»
- ۳۳۴- انفجار زمین و کوه‌ها و دریاها «يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ»
- ۳۳۸- نظرات دانشمندان در رستاخیز جهان
- ۳۴۵- جهان‌های گوناگون
- ۳۴۸- قرآن و اخبار و نسل‌های گذشته

مقدمه ناشر

به نام خدای رحمتگر بر آفریدگان، رحمتگر بر ویژگان

ستایش، ویژه پروردگار جهانیان است؛ همو که خورشید و ماه و ستارگان به فرمانش رامند و عالم خلق و خلقت از آن اوست. او که بر سر و سامانمان، نعمت فرو ریخت؛ و ما را توفیق نشر معارف قرآن، که رهنمودی است برای تقوا پیشگان، عطا فرمود؛ و ابواب خداشناسی را بر دل‌هایمان گشود.

کتاب حاضر، در سال ۱۳۳۸ هجری شمسی، به قلم توانای علامه عارف، آیت‌الله العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی (قدس سره)، که به حق از نوادر دوران در علوم و معارف الهی و کشف حقایق و دقایق قرآن کریم بود، با عنوان پایان نامه دکتری، تحریر و چاپ گردید. ایشان، با تفسیر آیات موضوعی نجوم، و شرح مباحث علمی پیرامون زمین و آسمان و ستارگان از دیدگاه قرآن، یکی از ابواب ویژه خداشناسی را پیش‌روی متفکرین و طالبان حقیقت نهاده، و از آغاز آفرینش تا رستاخیز جهان هستی را مورد توجه قرار داده اند، و نگاهی عمیق و نقدی در خور تأمل، بر علم نجوم شایع در محافل دینی و دانشگاهی نموده و با نهایت باریک بینی، و به دور از تحمیل پیش فرض‌ها و آراء و اقوال دیگران، در تفسیر آیات مرتبط با نجوم اندیشیده‌اند.

تا به حال، تعداد انبوهی از این اثر گرانقدر، به چاپ رسیده و اکنون، انتشارات شکرانه، در راستای دعوت توحیدی و انقلاب علمی قرآنی، این کتاب ارزشمند را به کتابخانه جهان اسلام تقدیم می‌نماید.

نشر معارف الهی، برای ما، رحمت واسعه و افتخاری گرانمایه است؛ امید آنکه شما خواننده عزیز، از آن بهره‌گیرید؛ و ما را در ادامه مسیر حقیقت‌جویی، رهنمون باشید. والله الهادی

انتشارات شکرانه / محمود صادقی

آذر ۱۳۹۰

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بی‌کران آفریدگاری را سزااست که ماده نخستین جهان را به قدرت بی‌پایان خود بیافرید، و زمین‌ها و آسمان‌ها و اخترانش را از آن پدید آورد، و به هر پدیده‌ای آن‌چه شایسته بود عطا فرمود، و از رهگذر نظم آفرینش انسان را به عظمت و قدرت خود آگاه فرمود. و درود نامحدود بر راهنمایان سعادت و مشعل‌داران هدایت، به خصوص خاتم پیغمبران و سرور بزرگ جهان، حضرت محمد بن عبدالله ﷺ که با اشعه تابناک قرآن تاریکی‌های جهل و خودپرستی را بشکافت، و نور علم خداپرستی را بر دل‌های جهانیان بتافت، و تابش انوار آسمانیش را همچون خورشید با عمر جهان هستی برابر ساخت.

و بدین‌سان بر جانشینان پاک و معصومش که هریک مشعل هدایت محمدی را بر دوش نهاده، و سنت حضرتش را چنان‌که بوده برملا و عیان ساختند.

پیش‌گفتار

موضوع سخن در این کتاب چنان‌که از نام آن نیز پیداست کاوشی است پی‌گیر در پیرامون ستارگان از نظر قرآن، که طبعاً گزارش آغاز و انجام و حالت کنونی جهان آفرینش را نیز شامل است. و این خود برجسته‌ترین و مهم‌ترین بحث علمی و قرآنی است که شایسته کمال باریک‌بینی و کاوش بوده و از بهترین مباحث روز به شمار می‌آید.

سررشته بحث در کتاب حاضر وحی الهی و علم خداوندی، «قرآن»، است که:

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ^۱ (فصلت: ۴۲)

حقیقی که همچون خورشید در کلیه دوران‌های زندگی بشر بر عقول و افکار خردمندان نورپاشی می‌کند، و هر هنگام بر علم و ادب و عقل و درایتشان می‌افزاید.

کتابی که در طول چهارده قرن عمر خود از گزند هرگونه حادثه و از دستبرد راهزنان محفوظ مانده، به هیچ وجه رنگ پندارهای بی‌اساس و اساطیر گذشتگان را به خود نگرفته است:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ^۲ (حجر: ۹)

تنها هدف نگارنده در این کتاب این است که از اقیانوس بی‌کران علوم و معارف قرآنی در پیرامون آفرینش جهان گوهرهایی گرانبها به دست آورده و برای آشنایی با جهان هستی و

۱. از پیش رویش و از پشت (س)ش باطل سویش نیاید؛ فرو فرستاده‌ای پیاپی از حکیمی بس ستوده است.

۲. ما بی‌گمان، (همین) ما (این) یادواره [قرآن] را به تدریج نازل کردیم و بی‌چون ما برای آن -به‌راستی- نگهبانانیم.

پرده‌گیری از اسرار نهانش تنها از علم آفریدگار استمداد جوید، و حاصل نظریات این کتاب وحی را تا اندازه‌ی مقدور در دسترس متفکران و نوابغ علمی جهان بگذارد.

در زمان ما که عصر موشک کیهان‌پیما و تسخیر فضا است، بشر با تمام قوا می‌کوشد به هر وسیله‌ی ممکن دستی به سوی کرات دیگر بگشاید و با پر و بال علم به سوی کیهان به پرواز آید تا از قفس زمین و زندگی محدود آن بیاساید و زندگی و معلومات خود را از این راه گسترش دهد چنان‌که برای نخستین بار گروهی از اهل کتاب به کره‌ی ماه راه یافتند و در این پیروزی بزرگ که تاریخ بشریت را به مرحله‌ی نوینی آورد، گوی سبقت را از مادیین ربودند.

ولی نگارنده مدعی است که این تفکر به طرز کامل‌تر و با هدفی عالی‌تر در قرآن به روشنی نمودار است، تا آن‌جا که یکی از مأموریت‌های پیامبر بزرگ اسلام، نظر و تفکر در آسمان و موجودات کرات آسمانی است، چنان‌که فرماید:

قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُعْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ^۱ (یونس: ۱۰۱)

آیه فوق صریحاً به پیغمبر بزرگوار اسلام ﷺ مأموریت می‌دهد که مردم را به تفکر و کاوش در زمین و آسمان و موجودات آن‌ها وادارد تا از این رهگذر به قدرت بی‌نهایت و ربوبیت پروردگار آگاه شوند.

بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

بشر با کوشش هرچه تمام‌تر همی‌خواهد که جسم و جان خود را به جرم و جسم کیهان و آسمان برساند، و هدفی جز تسخیر فضای جسمانی ندارد. ولی امر الهی از این رهگذر بشریت را اضافه بر تسلط جسمانی و احاطه‌ی مادی، به کمال و سعادت عقلانی، شناسایی آفریدگار جهان نیز نائل می‌نماید. نظر در آسمان‌ها و زمین که در آیه فوق خاطر نشان شده است، تنها نگریستن با چشم آن هم از دور نیست بلکه تمامی مراتب دقت و دیدن کرات آسمانی را نیز شامل است، که کامل‌ترین راهش پروازهای کیهانی و نگریستن و تفکر نمودن بر کیهانیان از نزدیک است، تا با آشنایی وسیع‌تری با جهان و جهانیان شناخت بیشتری یابیم.

۱. بگو: «بنگردید در آسمان‌ها و زمین چیست؟» و (اما) نشانه‌ها و هشداردهندگان گروهی را که ایمان نمی‌آورند بی‌نیاز نمی‌کنند.

ولی باز تکرار می‌کنیم: نظری که تنها شعاعش جرم و جسم آسمان و زمین نباشد نتیجه‌اش اعراض از خدا و افزایش کفر و الحاد است.^۱ چنان که فرماید:

وَكَأَيُّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ^۲ (یوسف: ۱۰۵)

و چنان که گزارش خواهیم داد: گذر کردن بر آسمان‌ها دارای مراتبی است که کامل‌ترین آن‌ها مسافرت به کرات آسمانی و نگرستن آن‌ها از نزدیک است، و این آیه به طور عمومی از کلیه تفکرات و مسافرت‌هایی که درباره آسمان صورت گرفته و یا خواهد گرفت اخبار و پیشگویی کرده، و درعین حال بشریت را به خطرات مادی‌گری و اعراض و انحراف از آفریدگار جهان آگاه ساخته است.

در زمان ما نخستین دسته از مسافرین کیهانی که تاکنون هم به کره‌ای همچون ماه و مریخ رسیده‌اند سوغات مسافرتشان افزایش انکار خدا و کفر و الحاد با الحانی فریبنده بود، مانند: خدا را ندیدیم، فرشته‌ای وجود نداشت و ...!!

گرچه در این میان آخرین گروه که گام روی کره ماه نهادند، این موفقیت را در سایه آئین آسمانی دانسته و به گروه نخست پوزخندها زدند. اما شایسته بود چنان که مسلمین در امتیازات معنوی بر همگان پیشی دارند، نخستین گروه فضانورد نیز که پای در کرات آسمان می‌نهند آنان باشند. و چنان که قرآن فرماید: «نیک بنگرید چه در آسمان‌ها و زمین است ...»

و «چرا نمی‌نگرند در حقیقت آسمان‌ها و زمین»

نگارنده در این صفحات بیش از هر چیز مصمم است که از کتاب وحی الهی روزنه‌ها و زمینه‌هایی برای تفکرات صحیح و بررسی‌های شایسته به دست آورد و برخلاف برخی از مفسران از تحمیل نظریات و فرضیه‌های گذشته و کنونی بر قرآن اجتناب ورزد، و نتایجی صالح و روشن در دسترس متفکران بشر بگذارد. و باید دانست که اندیشه تطبیق قرآن با فرضیه‌های دانشمندان زیر نقاب خدمت به دین، این خود سخت‌ترین ضربات را بر اساس وحی الهی وارد می‌کند، که حقایق

۱. از فرمایشات امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره دنیا است که: هر که نظر بر ظاهر فریبنده جهان دوزد و از آن گذر نکند، نتیجه این گونه نظری کوری است - که از دریافت حقائق پشت پرده طبیعت محروم گردد- و اگر کسی از رهگذر نمودهای گوناگون آفرینش آن قدرت پنهانی را بنگرد که جهان را این گونه زیبا پدید آورده، و سرانجام نیز نابود خواهد کرد، این دوربینی دیده او را بینا و روشن می‌سازد.

۲. و چه بسیار از نشانه‌هایی در آسمان‌ها و زمین است که بر آن‌ها می‌گذرند، درحالی که از آن‌ها روی گردانند.

ثابت قرآن را مانند نظریات ناپایدار بشری برای همیشه به دست تحوّل و زوال سپرده، و راه هرگونه تعبیر و تفسیر برخلاف نصّ و ظاهر را برای این و آن می‌گشاید.

اندیشهٔ درست و راه راست در تفسیر قرآن دقت و بررسی کامل در آیات مقدّسات آن بدین‌گونه است که: کَلِمَةُ آيَاتِي که پیرامون یک موضوع سخن می‌گوید یکجا مورد نظر و کاوش قرار گیرد و از هر یک به منظور فهم دیگری استمداد جوییم که علی فرماید:

«إِنَّ الْقُرْآنَ يَفْسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا، وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ، وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ»

آیات قرآن مانند حروف تکوین است «مواد نخستین خلقت» که پیوست صحیح هر یک به دیگری امواجی از علم و ادب در اقیانوس امواج افکار بشری پدید می‌آورد.

و بر حسب دستوری که از شخص پیامبر بزرگوار ﷺ متواتر است: تمامی احادیث و روایاتی که از پیامبر و جانشینان معصومش ﷺ به ما رسیده ناگزیر می‌بایستی با قرآن سنجیده شود، و نتیجهٔ این سنجش یکی از چهار حالت زیر است:

۱- مخالفت با نصّ قرآن

۲- مخالفت با ظاهر قرآن

۳- موافقت در دو صورت

۴- شاهد و نمونهٔ موافق یا مخالف حدیث در قرآن دیده نشود.

رد و تکذیب حدیث در صورت نخست مسلم و بلا تردید، و بر حسب فرمودهٔ پیغمبر نازنین ﷺ: این‌گونه احادیث مجعول و مزخرف و غیرقابل قبول است.

و در صورت دوم منوط به این است که ظهور آیهٔ قرآنی ظهور پایدار باشد که هر اندازه کاوش بیشتری کنیم این چهرهٔ ظاهر هویداتر گردد، و یا خللی در آن پدید نیاید.

زیرا چه بسا گمان می‌رود که فلان آیه در فلان مطلب ظاهر است، ولی بر اثر کاوش در معنی آیه و کوشش و جست‌وجو در آیات دیگر در همان زمینه، آن‌چه ظاهر می‌نمود خلاف ظاهر، و یا با معنی دیگر برابری نماید.

بنابراین ظهور کامل و قابل اعتماد در آیات قرآنی بستگی به این دو گونه بررسی و کنجکاوی دارد، تا اگر حدیثی برخلاف ظاهر آیهٔ مورد بحث دیده شود، بتوان آن را به عنوان مخالفت با ظاهر قرآن بی‌اعتبار دانست و یا برای آن توجیهی در نظر گرفت.

در صورت سوّم حدیث مقبول و برای راهنمایی در تفسیر آیه پذیرفته می‌شود. ولی در صورت چهارم بایستی به سند حدیث توجه نمود، به تفصیلی که در فن رجال و حدیث آورده‌اند، و در صورت عدم وثوق به این که از معصوم صادر شده در مورد آن توقف می‌کنیم، و چنان چه از مطالب تعبدی باشد جز در صورت قطع و یقین اعتنایی به آن نمی‌کنیم. و روی هم رفته چون احادیثی که در مورد تفسیر و یا تأویل آیات مقدّسات قرآن در کتب حدیث وارد است نه از لحاظ سند و نه از لحاظ سنجش با قرآن از صدر اسلام تاکنون درست مورد بررسی قرار نگرفته، نویسندگان تفسیر قبل از هر چیز لازم است به ندای رسای پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ که به منظور حفاظت قرآن و اسلام به گوش جهانیان رسانیده پاسخ مثبت دهند، که فرموده:

«قد كثرت على الكذّاب و ستكثرو... .. فما جاءكم من حدیث یخالف كتاب الله أو سنتی فلم أقله».

«دروغ پردازان نسبت به من بسیارند، و زیادتیر خواهند شد، بنابراین هر گفته‌ای که به من نسبت دهند اگر موافق کتاب خدا و روش (قطعی) من باشد درست است، و اگر به خلاف یکی از این دو میزان باشد من نگفتم.»

جمله فوق ما را متذکر می‌سازد که از آغاز طلوع اسلام کسانی عمداً و یا جهلاً درصدد تخریب حقائق اسلام بوده‌اند، و به چهره قال رسول الله ﷺ و قال الإمام، می‌خواسته‌اند ساحت مقدّس دین را لکه‌دار نمایند.

مثلاً فلان یهودی و یا مسیحی که از روی نفاق ایمان آورده بود، احادیث زیادی از خرافات یهودیت و نصرانیت و یا از مجعولات و ساخته‌های خود و دیگران با سند و یا بدون سند به پیغمبر بزرگوار ﷺ و یا یکی از ائمه دین نسبت می‌داده است. و یا مطلبی از رسول خدا شنیده، و سپس نسنجیده و نفهمیده کلام آن حضرت را نقل به معنی کرده، و طبق پندار فاسد و فهم نارسای خود به این و آن بازگو نموده است، و یا قسمتی از کلام معصوم را دریافته و به گمان آن که تمام است- و یا از روی عمد- برای سوء استفاده آن قسمت ناقص را نقل می‌کند، و از این قبیل ...

در احادیث اسلام: و ثنیات^۱ و اسرائیلیات^۲ و مسیحیات^۳ و برخی دیگر از خرافات دیده می‌شود که: پیامبر عظیم‌الشأن اسلام ﷺ تکلیف تمامی آن‌ها را با سنجش به قرآن و سنت قطعی خود یکسره کرده و میزان صحت و سقم احادیث را موافقت یا مخالفت با قرآن و سنن قطعیّه خویش مقرر فرموده است.

از جمله احادیث موضوعه روایاتی است که دربارهٔ تحریف قرآن به حذف یا زیاده وارد شده است، که مع‌الأسف برخی از ساده‌لوحان و ظاهرینان آن‌ها را به صورت مجموعه و کتابی تألیف و در دسترس مردم نهاده‌اند.^۴ و یا برخی دیگر از پندارهای گذشتگان است و از این قبیل، که در موارد خود مشروحاً یادآور می‌شویم، انشاء الله تعالی.

نکته دیگری که نیز لازم است در تفسیر قرآن منظور گردد و قبلاً هم بدان اشاره شد، دوری از تحمیل آراء علمی و فرضیه‌های دانشمندان است بر قرآن، و از جمله روایاتی چند (که برخلاف دلیل حس و عقل و هم‌چنین قرآن و بعضی احادیث صحیح) زمین را بر شاخ گاو و یا گرده ماهی جای داده است. و نیز مانند برخی احادیث که پیرامون آفرینش زمین و آسمان‌ها در شش روز به ما رسیده، و تعدادی از آن‌ها چنان‌که خواهد آمد موافق قسمتی از خرافات تورات است که این خود گذشته از این‌که از نمونه‌های مسلم تفسیر به رأی می‌باشد، وحی الهی را نیز مانند افکار بشری به دست تبدیل و تحوّل می‌سپارد.

مثلاً هنگامی که فلان مطلب از نظر علمی ثابت شده، یا به عنوان فرضیه‌ای مورد قبول واقع گشته، یا از نظر شخص مفسّر راجح است، آن‌گاه آیه قرآن را برخلاف ظاهر و یا احیاناً برخلاف نص، و یا در زمینه‌ای که متشابه باشد بدون شاهدی قابل اعتماد تعبیر و توجیه نموده، و نظریه و رأی خود و یا دیگران را بر آن تحمیل نماید. مانند شیخ طنطاوی در تفسیر الجواهر

۱. خرافات بت‌پرستان.

۲. خرافات یهودی‌ها.

۳. خرافات عیسوی‌ها.

۴. مانند کتاب فضل الخطاب نوری که وسیله‌ای خطرناک برای حملات و اشکالات معاندین قرآن و یا برادران سنی‌مذهب قرار گرفته است، و اکنون یکی از واجبات مسلمین برای نگهبانی ناموس بزرگ اسلام (قرآن) نابود کردن تمامی نسخه‌های چاپی و خطی این قبیل کتاب‌ها است.

که دامنهٔ تحمیل را به فرضیه‌های غیر ثابت نیز کشانیده، و کوچک‌ترین و ناچیزترین نغمه و فرضیهٔ غربی را بر قرآن تحمیل می‌نماید.

مثل فرضیهٔ جدا شدن زمین از خورشید که بر آیهٔ ۳۰-۳۲ سوره انبیاء^۱ تطبیق و تحمیل کرده، و به این فرضیه «قانون ثابت علمی» نام نهاده است، در صورتی که اصل فرضیهٔ چنان که خواهد آمد گذشته از آن که بر پایهٔ علمی استوار نیست، به اعتراف دانشمندان کیهان‌شناس معاصر اصولاً با مبانی کنونی سازگار نیست، و از طرفی هم برخلاف ظاهر قرآن و احادیث معتبره می‌باشد.

در تفاسیر برخی از گذشتگان نیز از این قبیل انحرافات به چشم می‌خورد، از جمله حرکات زمین را از لحاظ مخالفت با موازین هیئت بطلیموس احیاناً انکار می‌نموده، و آیاتی چند که به وجهی لطیف بر این حقیقت دلالت دارند برخلاف ظاهر توجیه و تفسیر می‌کردند.

مانند آیات *أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا*^۲ (مرسلات: ۲۵) *أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا*^۳ (مرسلات: ۲۶) که مفسران نوعاً کفات را به معنی قابض و نگه‌دارنده معنی کرده‌اند، و ساختمان‌ها را کفات زندگان و گورستان‌ها را کفات مردگان خوانده‌اند، با آن که کتاب‌های لغت از قرن چهارم هجری تاکنون کفات را به معنی سرعت پرواز با حالت جذب و ضبط معنی کرده‌اند (چنان که مفصلاً می‌آید) و از این قبیل ...

نگارنده به عنایت و تأیید الهی در این صفحات مصمم است پیرامون بحث حاضر در اقیانوس بی‌کران قرآن غوصی عمیق نموده و با کوششی خستگی‌ناپذیر و تمامی امکانات خود گوه‌های گرانبها از این اقیانوس بی‌کران استخراج نموده و در دسترس دانشمندان و متفکران جهان قرار دهد، تا مگر برای ترقیات مادی و معنوی وسیله‌ای روشن و سندی متقن، و برای مخترعین و تفکرکنندگان در کیهان و دستگاه آفرینش راهنمای صحیح باشد.

۱. *أُولَئِكَ يَرَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا* (انبیاء: ۳۰) *وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ* (انبیاء: ۳۱) *وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفْعًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ* (انبیاء: ۳۲)

۲. مگر زمین را پرندهای تندپرواز و نگهبان ننهادیم؟

۳. نگهبان سرنشینانش، چه زندگان و چه مردگان.

و هرگز مدعی نیست که بتواند تمامی نظرات این کتاب الهی را در این زمینه بازگو نماید، بلکه آن چه صدرصد مورد صراحت و یا دلالت آیات قرآن است به عنوان نظریه ثابت و مسلم، و آن چه را مردد و محکوم احتمالات است به نام فرضیه‌هایی در دسترس خوانندگان محترم گذارد. شکی نیست که اگر هم احیاناً به برخی از قوانین ثابت علمی روز استناد جسته و یادآور شویم منظوری به جز تطبیق علم بر قرآن و استخدام قوانین علمی برای روشن شدن بعضی از مطالب آن نداریم. مانند نورافکنی که به منظور یافتن کیهان‌پیمایی در فضا استخدام شود. هم‌چنان که موجودیت کیهان‌پیمای بر اثر اشعه نورافکن نیست، و تنها موجب نمایاندن آن است، تحقق حقایق علمی نیز هرگز به وسیله این وسائل علمی نیست، بلکه پیشرفت علم وسیله دریافت حقایق قرآن است و بس.

روی هم‌رفته روش تحقیق در کتاب حاضر و هرگونه بحثی که پیرامون حقایق قرآنی برای نگارنده پیش آید، چنان نیست که مطلبی را از نظر علم عصری مسلم و انمود ساخته و آیاتی از قرآن که احیاناً درین زمینه است به همان نظر تفسیر و تأویل کند. زیرا این رویه خطرناک حقایق قرآنی را نیز مانند نظرات دانشمندان بشری همه وقت متزلزل و دچار نشیب و فرازهای گوناگون می‌کند.

بلکه روش این است که آن چه امکان دارد از آیات مقدّسات قرآنی و ضمناً روایاتی که از لحاظ میزان درست به نظر می‌رسد با کاوش‌هایی پیگیر به دست آورده و در دسترس متفکران گذاریم، و هر مورد را که دلیلی قاطع و روشن بر مطلبش نداشته باشیم به عنوان احتمال و فرضیه‌ای متکی بر احتمالات معانی قرآنی وانمود سازیم. و اگر پیرامون مباحث کتاب حاضر سخنان و نظراتی از دانشمندان گذشته و یا حاضر یادآور شویم، تنها به منظور استخدام دانش بشری برای تشخیص حقایق کتاب الهی است، چنان که برای دریافت نکات ادبی قرآن از استخدام علوم صرف و نحو و معانی و بیان و ... ناگزیریم. و هو الهادی.

نجف اشرف: د. محمد صادقی

هو الله تعالى شأنه
بسم الله الرحمن الرحيم

آغاز آفرینش جهان

به مقتضای ناموس تکامل شکی نیست که جهان آفرینش از آغاز به صورت کنونی نبوده بلکه چهره‌ای یکنواخت داشته است.

ولی در پیرامون جنس آن ماده نخستین که در جهان خلقت بوده سخنان و فرضیه‌ها و حدسیات بسیار است که هیچ‌یک آن‌ها از کرانه حدس و تخمین بیرون نیست، و تقریباً بلکه تحقیقاً شعاع دوربین علم بشر از درک قطعی ماده نخستین جهان ناتوان و دچار پندارهای متناقض و بی‌اساس گردیده است.

چگونه بشر خواهد توانست ماده نخستین و چگونگی آفرینش جهان را از آن درک کند!! در صورتی که از احاطه بر چگونگی آفرینش خود نیز محروم است.^۱

تنها راه وصول به این هدف بزرگ علمی بهره‌گیری از کانون‌های وحی الهی است که کامل‌ترین و بی‌آلایش‌ترین آن‌ها قرآن مقدس است، تنها کتاب آسمانی که: لا یأتیه الباطلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ^۲ (فصلت: ۴۲)

۱. قال تعالى: ما أشهدتهم خلق السموات والأرض ولا خلق أنفسهم (کهف: ۵۱) من نه آفرینش آسمان‌ها و زمین را بدیشان نشان دادم و نه آفرینش خودهاشان را.

۲. از پیش رویش و از پشت (سرس) باطل سویش نیاید؛ فرو فرستاده‌ای بی‌پای از حکیمی بس ستوده است.

پس به هیچ‌وجه بطلان و نقصان در آن رخنه‌پذیر نیست، خورشید فروزانی که در کلیه دوران‌های نورپاشی خود هرگز به زیر ابرهای سیاه خرافات و پندارها و اساطیر گذشتگان پوشیده نگشته، و از دست‌اندازی راهزنان در امان مانده، و تا انقراض جهان هم‌چنان پیشوای عقل و علم جهانیان است.

ما به طور قطع پذیرفته‌ایم که تمامی گزارشات این نامه آسمانی عین واقعیت بوده، و شایسته است با تمامی امکانات در آیات مقدساتش بسیار بیندیشیم:

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ۱ ... (قمر) أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ۲ ... (محمد: ۲۴) وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ۳ ... (عنكبوت: ۴۳) ... وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ۴ (بقره: ۲۶۹) وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ ۵ (غافر: ۱۳)

شایسته است با نیروی تفکر و تدبّر و علم و انابه به سوی خدا لجن‌های جهل و غفلت را از دل‌های خود بزداييم، تا از اقیانوس بی‌کران معارف قرآن آبیاری شویم.



۱. و ما قرآن را بی‌گمان برای پندگیری بس آسان کردیم؛ پس آیا هیچ پندگیرنده‌ای هست؟
 ۲. آیا پس آیات قرآن را با نگرشی جامع (درست) نمی‌اندیشند؟ یا (مگر) بر دل‌هایی قفل‌هایشان نهاده شده است؟
 ۳. و این‌ها مثل‌هاست (که) برای مردمان می‌زنیم و جز دانایان آن‌ها را در نیابند.
 ۴. ... و جز خردمندان ژرف‌نگر کسی پند نمی‌گیرد.
 ۵. ... و جز آن کس که همواره سوی خدا رهسپار است (کسی) پند نمی‌گیرد.

قرآن و ماده نخستین خلقت جهان

قال الله تعالى: وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (هود: ۷)

مفردات آیه:

عرش: کلمه عرش در قرآن به معانی گوناگون آمده، و مشروح سخن را در این پیرامون در کتاب عرش القرآن و کرسیه آورده‌ایم، و اکنون بدین‌گونه اختصار می‌شود:
عرش در آیه فوق مورد سه‌گونه احتمال است:

۱- بناء و سازمان، و گواه این معنی برای عرش در دو آیه است:

اول: وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ^۲
(نحل: ۶۸)

در مجمع‌البیان^۳ گوید: عرش در این آیه به معنی بناء است، و جمله: وَمِمَّا يَعْرِشُونَ، را گواه آورده، یعنی از آن‌چه بناء می‌کنند.

و روی این اصل معنی آیه چنین می‌شود که: بناء خدا در خلقت زمین و آسمان بر آب بوده. و این سخن را از ابو عبیده نیز نقل کرده است. و باز می‌فرماید:

۱. و اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام آفرید - حال آن‌که عرش (آفرینش) او (پیش از این) بر آب (ماده نخستین) بود - تا شما را بیازماید (که) کدام یک نیکوکارترید.

۲. و پروردگارت به سوی زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد که: «از کوه‌ها و از درختان و از آن‌چه داربست (و چفته‌سازی) می‌کنند، خانه‌هایی برای خود برگیر.»

۳. درباره آیه: ... وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ... (هود: ۷)

دوم: *وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرُشُونَ*^۱ (اعراف: ۱۳۷)

عرش در این آیه نیز بر حسب نقل مجمع از ابو عبیده و غیره به معنی بنا و سازمان است، و در المنجد گوید: عرش مصدر است و به معنی رکن و قوام آمده.

بنابر آن چه گذشت اگر معنی عرش در آیه مورد بحث بنا و قوام به معنی مصدر باشد، معنی آیه چنان می شود که: سازمان و قوام آفرینش الهی بر آب نهاده شده بود، و به عبارت روشن تر: ماده اصلی آفرینش زمین و آسمان آب (ماء) بوده، و آفریدگار بزرگ، زمین ها و آسمان ها و ستارگان را از همان ماده پدید آورده.^۲

۲- عرش کنایه از حاکمیت و سلطنت و تدبیر الهی است، به این معنی که پیش از خلقت زمین و آسمان تدبیر الهی در عالم اجسام تنها بر آب، ماده اصلی جهان، بوده، زیرا جز آب هنوز ماده دیگری به وجود نیامده بود.

۳- این که عرش عالمی است روحانی که اجمال و فشرده تمامی حوادث در آن منعکس و نمودار است، و بر تمامی عوالم جسمانی و روحانی احاطه دارد، و هم او مصدر فرمان و حکم الهی است بر جهان خلقت، و نه آن که آفریدگار جهان بر آن تکیه زده باشد، مانند پادشاهان که بر تخت سلطنت تکیه می زنند.

معنی دوّم از شریف رضی رضوان الله علیه است که در کتاب *تلخیص البیان* تحقیقی روشن در این پیرامون آورده، و با معنی سوّم نیز سازش دارد.

و جای تردید نیست که عرش به معنی سوّم در بسیاری از آیات عرش مراد بوده و روایات بسیاری هم بر آن گواه است.

نتیجه گفتار

از آیه مورد بحث به گواهی احادیثی بسیار چنان می نماید که: آفرینش جهان از ماده ماء (آب) آغاز شده، که شالوده خلقت آسمان ها و زمین و چهره های گوناگون آفرینش است، و این تنها

۱. و آن چه را که فرعون و قومش می ساخته و می افراشته اند ویران کردیم.

۲. معنی فوق در صورتی است که ضمیر عرشه به خلق که از فعل خلق مستفاد می شود راجع شود که «و کان بناء خلقه علی الماء» به جای: و کان عرش خلقه علی الماء، یا: و کان بناؤه فی خلقه السموات و الأرض علی الماء.

آیه‌ای است در سراسر قرآن که درصدد گزارش ماده نخستین خلقت آمده، و روی جهاتی چند که خواهد آمد آن را به نام: ماء (آب) نامیده است.^۱

ولی نکته مهم و اساسی این است که بینیم حقیقت این ماده چه بوده، و راه شناخت آن چیست؟

مادر جهان چیست؟

روشن‌ترین روزنه‌ای که از کلمه «ماء» به چشم می‌خورد این است که: جهان آفرینش در آغاز چهره‌ای یکنواخت و همانند داشته، و پس از حادثه یا حوادثی به صورت‌های گوناگون گذشته و کنونی درآمده است، چنان‌که آب نیز ماده‌ای است روان و دارای اجزاء یکنواخت. این نخستین روزنه‌ای است که فعلاً می‌تواند نقطه اتکاء کاوش‌هایی در این پیرامون باشد.

اما «ماء» چیست، و آن حادثه چه بوده است؟

چنان‌که از پیش نیز اشاره شد، ما که در آغاز خلقت نبوده‌ایم تا بنگریم و بدانیم مادر جهان چه عنصری بوده، و چگونه نوزادهای خود را پدید آورده است!! مَا أَشْهَدُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (کهف: ۵۱)

بنابراین شایسته است گزارشات و حالات ماده اصلی آفرینش را از آیات مقدسات قرآن و گفتار معصومان به دست آوریم.

قرآن هرگز درباره حقیقت این ماده سخنی به میان نیاورده، و تنها یکی از چهره‌های آن را پس از انقلاب نخستین در برخی آیات گزارش داده، و آن را به نام دخان خوانده، و سپس این مادر دوم را حامل نوزادهای آسمان‌ها و ستارگانش معرفی کرده است.

اما چگونه ماء تبدیل به دخان شد؟ این خود نیازمند کاوش عقلی و نقلی از اهل بیت قرآن است. قَالَ تَعَالَى: ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ^۲ (فصلت: ۱۱)

۱. در تفسیر الفرقان بخش مفصلی در این زمینه آمده است.

۲. سپس آهنگ (آفرینش) آسمان کرد، درحالی‌که بخاری (گازین) بود. پس به آن و به زمین (با سخنی تکوینی) فرمود: «خواه یا ناخواه بیایید.» آن دو گفتند: «فرمان‌پذیر آمدیم.»

این آیه چنان می‌نماید که آسمان پیش از آن که به طبقات هفت‌گانه تقسیم شود، و ستارگان در بخش نخستین پدید آیند، ماده‌ای دخانی بوده، و از برخی آیات نیز مستفاد می‌شود که رستاخیز عمومی جهان نیز به همان حالت دخانی نخستین بازگشت خواهد نمود.

قال تعالی: فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ (دخان: ۱۰) يَعْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ^۱ (دخان: ۱۱)^۲

روز نامبرده روز انقراض جهان است که آسمان به چهرهٔ نخستین برگشت خواهد نمود، و بر اثر این انقلاب عظیم مردمان آن‌چنان وحشت‌زده می‌شوند که به حالت اغماء و بیهوشی خواهند افتاد، و همگان جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کنند.

دخان چیست؟

راغب در مفردات القرآن گوید: «دخان» بر وزن عثان چیزی است که به همراه زبانهٔ آتش تصاعد می‌کند: «المستصحب لللهيب».

بنابراین اگر جسم آتش‌زا آب باشد که به جوش آمده^۳ دخالش نیز بخاری است که از آن برمی‌آید، و اگر هیزم و ذغال‌سنگ و یا سایر سوخت‌های معمولی است دخان آن دود خواهد بود، ولی اگر آهن و فولاد و یا اتم باشد که نیروی انفجار و آتش‌گیریش زیادتر است دخالش گاز خواهد بود.

و طبعاً هر اندازه حرکت مولکول‌های جسم تندتر باشد حرارتش نیز بیشتر و هر اندازه کندتر باشد کم‌تر است، تا به حد رکود برسد که حرارت ۲۷۳ درجه زیر صفر خواهد بود. ولی این رکود کلی نیست، زیرا بی‌حرکت ماندن جسم از درون و برون برابر با نیستی آن است، که جسم مساوی حرکت و حرکت مساوی جسم است.

۱. پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایانگر بر آوزد. (۱۰) (که) مردم را فرا گیرد، این است عذابی پر درد (۱۱)
 ۲. این یکی از احتمالات آیه است که در آن هنگام خود آسمان تبدیل به دخان گردد، و گواه این معنی آیات رستاخیز آسمان است که در آن حادثه: آسمان غیر آسمان و زمین غیر زمین شود، آسمان می‌شکافد، و ستارگان خاموش و محو شوند، و از این قبیل آیات که در بحث رستاخیز آسمان به تفصیل خواهد آمد.
 احتمال دیگر این است که دخان مذکور بر اثر انفجار آسمان تولید گردد، و نه آن‌که جرم آسمان و ستارگان به حالت نخستین ارتجاع نماید، ولی کاوش دقیق احتمال نخستین را تأیید می‌کند.
 ۳. آب در صد درجه حرارت به جوش می‌آید، و آهن در هزار درجه حرارت ذوب می‌شود.

بعضی از مواد که به صورت گاز آمده دارای ۷۰ میلیون درجهٔ حرارت است، مانند مرکز خورشید که باید گفت در این درجهٔ گرما سوختن نیز می‌سوزد، و هیچ جسمی نمی‌تواند در حالت ترکیب بماند^۱ از این‌رو مرکز خورشید را ساده‌ترین و درعین‌حال پراستقامت‌ترین اتم‌ها یعنی هیدروژن تشکیل می‌دهد.

بعضی از گازها دارای ۲۸۰ میلیون درجهٔ حرارت است، مانند مرکز ستارهٔ شعری که ۵۰۰/۰۰۰ بار از خورشید به ما دورتر است، و چنان‌که در فاصلهٔ خورشید بود حرارت زمین ۴۰ برابر حرارت کنونی می‌شد. و ممکن است حرارت‌هایی بیش از اندازه‌های نامبرده نیز در برخی از کرات آسمانی موجود باشد که هنوز بشر آن را کشف نکرده است.

نتیجه آن‌که: آسمان با این ستارگان در آغاز از زبانه‌های آتشی پدید شده که از ماده‌ای به نام (ماء) شعله زده، و روی این اصل مادهٔ اصلی جهان آن‌چنان منفجر گشته که این‌گونه گازهای داغ از آن برخاسته است.

از این‌جا می‌توان فهمید که ماء در آیهٔ گذشته همین آب معمولی آشامیدنی مرکب از یک اتم اکسیژن و دو اتم هیدروژن (H_2O) نیست زیرا آب در بیش از صد درجه حرارت به کلی تبدیل به بخار می‌شود، و حرارت بخار آب نیز چندان بیش از این اندازه‌ها نیست. وانگهی آب در حالت غلیان تولید آتش و زبانه نمی‌کند، تا چه رسد که از این زبانه دود و گاز تولید گردد. و نیز بخار آب در هیچ لغت و اصطلاحی به معنی دود و یا گاز نیامده است، تا در این آیه نیز به پیروی از لغت به یکی از این دو تفسیر گردد، تا این‌که دخان مذکور در آیه را به معنی بخار آب گیریم.

نتیجهٔ این کاوش طبعاً چنان است که: مادهٔ نخستین جهان عنصری یکنواخت و همانند و درعین‌حال قابل آتش‌گیری بسیار سختی بوده که از انفجار آن زمین و آسمان پدید آمده است.

۱. یعنی ترکیبی که بر اثر پیوست اتم‌ها و با پیوست بیش از دو بار الکتربسته مثبت و منفی پروتون و الکترون به دست آید، و آلا جسم نمی‌تواند خالی از هرگونه ترکیب و اجزائی باشد، (جسم - ترکیب) چنان‌چه بیاید.

کاوش در آنچه از پیمبر و پیشوایان دین (ع)

پیرامون تولد جهان به ما رسیده

اخبار در چگونگی تولد جهان

۱- محمد بن یعقوب الكلینی فی الکافی بالاسناد عن محمد بن مسلم، قال: قال لی أبو جعفر علیه السلام: «كَانَ كُلُّ شَيْءٍ مَاءً وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ الْمَاءَ فَاضْطَرَمَ نَاراً ثُمَّ أَمَرَ النَّارَ فَخَمَدَتْ فَارْتَفَعَ مِنْ خُمُودِهَا دُخَانٌ فَخَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ السَّمَاوَاتِ مِنْ ذَلِكَ الدُّخَانِ وَ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْأَرْضَ مِنَ الرَّمَادِ».

از محمد بن مسلم است که حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام به من فرمود: «همه چیز آب (ماء) بوده، و عرش الهی نیز بر آب بوده است، سپس پروردگار انفجاری در ماء پدید آورد، پس آنگاه شعله و زبانهاش را خاموش نمود، و در پی این حادثه گازی پدید شد که همان ماده آفرینش آسمانها گردید، و جنس زمین را از خاکستر «باقی مانده این آتش سوزی» آفرید.»

این حدیث چنان می نماید که: زمین و آسمان بر اثر یک انفجار - که در ماده نخستین روی داده - تولد یافته اند.

۲- محمد بن یعقوب فی روضة الکافی بالاسناد عن محمد بن عطیة قال:

جاء رجل إلى أبي جعفر علیه السلام من أهل الشام من علمائهم (الی ان قال):

وَ كَانَ الْخَالِقُ قَبْلَ الْمَخْلُوقِ وَ لَوْ كَانَ أَوَّلَ مَا خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ الشَّيْءَ مِنَ الشَّيْءِ إِذْ لَمْ يَكُنْ لَهُ انْقِطَاعٌ أَبَدًا وَ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ إِذَا وَ مَعَهُ شَيْءٌ لَيْسَ هُوَ يَتَقَدَّمُهُ وَ لَكِنَّهُ كَانَ إِذْ لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَ خَلَقَ الشَّيْءَ الَّذِي جَمِيعُ الْأَشْيَاءِ مِنْهُ وَ هُوَ الْمَاءُ الَّذِي خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْهُ فَجَعَلَ نَسَبَ كُلِّ شَيْءٍ إِلَى الْمَاءِ وَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْمَاءِ نَسَبًا يُضَافُ إِلَيْهِ وَ خَلَقَ الرِّيحَ مِنَ الْمَاءِ ثُمَّ سَلَطَ الرِّيحَ عَلَى الْمَاءِ فَشَقَّقَتِ الرِّيحُ مَتْنِ الْمَاءِ حَتَّى تَارَ مِنَ الْمَاءِ زَبْدٌ عَلَى قَدَرٍ مَا شَاءَ أَنْ يَثُورَ فَخَلَقَ مِنْ ذَلِكَ الزَّبْدِ أَرْضًا بَيْضَاءَ نَفِيَّةً لَيْسَ فِيهَا صَدْعٌ وَ لَا ثَقْبٌ وَ لَا صُعُودٌ وَ لَا هُبُوطٌ وَ لَا شَجَرَةٌ ثُمَّ طَوَّأَهَا فَوَضَعَهَا فَوْقَ الْمَاءِ ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ النَّارَ مِنَ الْمَاءِ فَشَقَّقَتِ النَّارُ مَتْنِ الْمَاءِ حَتَّى تَارَ مِنَ الْمَاءِ دُخَانٌ عَلَى قَدَرٍ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَثُورَ فَخَلَقَ مِنْ ذَلِكَ الدُّخَانِ سَمَاءً صَافِيَةً نَفِيَّةً لَيْسَ فِيهَا صَدْعٌ وَ لَا ثَقْبٌ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ السَّمَاءُ بَنَاهَا رَفَعَ سَمَكُهَا فَسَوَّأَهَا وَ أَغَطَّسَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا قَالَ وَ لَا شَمْسٌ وَ لَا قَمَرٌ وَ لَا نُجُومٌ وَ لَا سَحَابٌ ثُمَّ طَوَّأَهَا فَوَضَعَهَا فَوْقَ الْأَرْضِ ثُمَّ نَسَبَ الْخَلِيقَتَيْنِ فَرَفَعَ السَّمَاءَ قَبْلَ الْأَرْضِ

... از حضرت ابو جعفر باقر علیه السلام است که در پاسخ مردی از اهل شام که پرسش‌هایی از جمله درباره آغاز آفرینش جهان کرده بود، فرمود:

«آفریدگار جهان پیش از عموم آفریدگان بوده، و جهان را در آغاز از چیزی نیافریده بلکه ماده نخستین آن را پدید آورد. و سپس به اراده او این مادر بزرگ آغاز تولید نموده است، و اگر جهان را از چیزی پدید آورده بود، در نتیجه آن چیز از ازل موجود بوده و مانند ذات اقدس الهی ماده اصلی جهان نیز قدیم و بی‌آغاز بود، و لیکن برخلاف این پندار نادرست: آفریدگار بوده است آن هنگام که هیچ چیز نبوده، و سپس آغاز آفرینش نموده، و ماده نخستین جهان و تمامی آفریدگان را آفرید، و آن همان ماء است که همه چیز را از آن آفرید، ولی برای خود آب نسبی نهاد و سابقه‌ای قرار نداد که بدان سابقه منتهی گردد، سپس باد را از آب آفرید، و این فرزند را آن‌چنان به سر مادرش چیره فرمود تا بر اثر وزشی تند قلب آن را بشکافت، و آن را به هیجان و اضطراب انداخت، که بر اثر امواج خروشانش کفی پدید شد، به آن اندازه که اراده فرموده بود، و از این کف زمینی سفید و پاک و بدون

۱. أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا (نازعات: ۲۷) آیا آفرینش شما بنیادین‌تر است، یا آسمان (که آن را) سازمان داده است؟

پستی و بلندی و بی‌سوراخ و شکاف و خالی از هرگونه نباتات آفرید، و سپس آن را بر گرده آب نهاد، پس آن گاه آتش را از آب پدید آورد، و این آتشین فرزند را بر مادرش چنان چیره ساخت که قلب مادر را به سختی بشکافت، و بر اثر این اضطراب و انفجار نیز گازی از آن به هیجان برخاست به اندازه‌ای که اراده فرموده بود، و از این گاز، آسمانی صاف و پاک بدون شکاف و سوراخ بیافرید، و این سخن فرموده الهی است که:

«آسمان (که آن را) سازمان داده است. بلندای جذب‌شده‌اش را بر افراشت، پس آن را سازمان داد. و شیش را تیره کرد و روزش را (روشن) برون آورد.» (نازعات: ۲۹-۲۷)

نه خورشیدی و نه ماهی و نه ستارگان و نه ابری ...».

از این سخن نغز و پرمغز چنان می‌نماید که ماء (آب) سررشته‌ی تمامی نسب‌ها و ترکیبات گوناگون اجسام، و خود این مادر نخستین از این‌گونه ترکیبات به دور است، نه به این معنی که ماء از هرگونه ترکیبی خالی باشد- زیرا چنان که می‌دانیم و خواهد آمد، ماده هرچه باشد خالی از ترکیب نیست- بلکه بدین معنی که هر عنصری سابقه و چهره‌ی دیگری داشته، و از پیوست اجزایی چند چهره‌ای ویژه به خود گرفته است، ولی «ماء» از آغاز همان‌گونه آفریده شده، و از پیوست چند جزء پدید نیامده، آری! ماء نخستین مرز هستی ماده است، و ترکیبی هم که دارد ترکیبی است که ماده در اصل هستی به آن نیازمند است، و ماده منهای آن‌گونه ترکیب ماده منهای ماده خواهد بود، یعنی ماده - ترکیب = ۰ است.

آری «لم يجعل للماء نسبا و جعل نسب كل شيء إلى الماء»؛ ماده نخستین آفرینش سابقه‌ای نداشته، و بدون پیوند دو یا چند چیز به اراده الهی پدید شده است. این حدیث نیز تولد جهان را برخلاف حدیث گذشته بر اثر دو انفجار دانسته و نکته حساسی که این جا شایان باریک‌بینی بیشتری است این است که تولیدکننده این انفجار آتشی بوده که از اعماق همان ماده پدید شده است.

بنابراین چنان که مقصود از ماء همان آب آشامیدنی (H₂O) باشد اضافه بر آنچه گذشت^۱ این آب بر اثر پیوند دو اتم اکسیژن و یک اتم هیدروژن پدید شده و این فرزند

۱. در صفحه ۲۲ که: چگونگی گازهایی آن چنان داغ از این آب پدیدشده. وانگهی بخار آب گاز نامیده نمی‌شود.

از امیرالمؤمنین علیه السلام است که آسمان‌ها از بخار آب پدید آمده‌اند.

تولدیافته از ابوین (H₂O) می‌باشد، در صورتی که این حدیث و بسیاری از احادیث مربوطه در پیرامون تفسیر آیهٔ آب و عرش مادهٔ نخستین جهان را بدون نسب معرفی کرده، و تنها خود او را سررشتهٔ تمامی نسب‌ها و ترکیبات دانسته است.^۱

در خبر دیگر است که: از آب (مادهٔ نخستین) بخاری همچون دود برخاست و آسمان‌ها از آن پدید گشت. و نیز در خبر است که: خدا آب را بر آتش جریان داد، و در نتیجه دریای آب به آسمان تبخیر شد، و آسمان‌ها از آن پدید آمد. و از امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که: خدا برای آفرینش جهان امواجی سهمگین در دریاها (مادهٔ نخستین) برانگیخت، و ماده‌ای همچون دود از آن برخاست و آسمانی به‌هم‌پیوسته (بدون طبقات) از آن پدید آورد (تا آن‌که فرمود ...)

سپس به این مادهٔ آسمانی توجه فرمود.

و قطب‌الدین در شرح کیدری بر نهج‌البلاغه گوید: در خبر است که خدا برای آفرینش آسمان و زمین جوهری سبز آفرید و آن را ذوب کرده آبی مضطرب پدید گشت، سپس بخاری همچون دود از آن پدید آمد.

آن‌چه از مجموع احادیث مذکور می‌نماید این است که بخار آسمانی مانند بخارهای آب معمولی نیست بلکه گازی همچون بخار است که از انفجار مادهٔ نخستین پدید گشته، و چنان‌که در آغاز کتاب گذشت آب، آن مادهٔ نخستین جهان، نیز نه آب معمولی و نه ماده‌ای مرکب است، بلکه مادهٔ ساده‌ای است که این‌گونه بایستی از آن تعبیر نمود.

۱. نخستین حالت ترکیبی ماده که تجزیهٔ آن مساوی با نابودی ماده است، و به عبارت دیگر نخستین چهرهٔ هستی‌پذیری ماده که تمامی چهره‌های گوناگون از آن سررشته گرفته.

در اخبار بسیاری هم نخستین چهرهٔ سازمان آسمانی به عنوان دخان معرفی شده، و شایسته است به جای نقل این‌گونه اخبار و توجیه اخبار گذشته تنها به ذکر آیهٔ قرآنی توجه کنیم که:

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ ... (فصلت: ۱۱) ... درحالی که گاز بود ...

سه فرضیه پیرامون ماده نخستین^۱

فرضیه اول

این مرکب از آغاز به صورت آب آفریده شده، و نه آن که نخست اتم‌های آن پدید گشته و سپس بر اثر پیوست آن‌ها آب به وجود آمده باشد؟! ولی انصاف آن است که نکات و قیود گذشته لفظ آب را از معنی ظاهرش برون برده و ماده‌ای قابل انفجار و آتشگیری که تولید زبانه‌های آتش و گاز کند از آن بفهمیم. و اصولاً چنان نیست که لفظ ماء (آب) در تمامی موارد به معنی آب آشامیدنی باشد، بلکه قرائن و شواهدی لازم است که آن را در یکی از نمونه‌هایش نمودار کند. با توجه به این که ماء در آیه ... وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ^۲ ... (هود: ۷) به عنوان ماده اصلی آفرینش معرفی شده، و نه آن آب‌هایی که مورد استفاده معمولی ما است، و همیشه با آن سروکار داریم زیرا این آب آشامیدنی خود بخشی از آسمان‌ها و زمین است که در گزاره این آیه از آن «آب» تولد یافته است.

۱. فرضیه‌های مذکور در این کتاب چنان نیست که همگی آن‌ها قائل داشته باشد، بلکه نظرات و احتمالاتی است که گاهی در زمینه بحث به نظر نگارنده رسیده، و بعضی جاها از فرضیه‌های موجود هم نام می‌برد.

۲. حال آن که عرش (آفرینش) او (پیش از این) بر آب [ماده‌ی نخستین] بود.

و این که آغاز آفرینش از نظر ماده و چگونگی بر همگان پوشیده، و تنها برای گزارش نسب و چگونگی آن، بی‌نسب و بی‌ترکیب بودن یاد شده است. از این رو لفظ ماء از چهره نخستین معنی خود که آب نوشیدنی است دور شده، و یا از انحصار آن معنی درآمده است. بدیهی است که نشانه‌هایی از قبیل: «لَمْ يَجْعَلْ لِّلْمَاءِ نَسْبًا» و «أَمْرَ اللّٰهِ الْمَاءِ فَاضْطَرَم نَارًا» و «ثَار مَنهُ دَخَانٌ»، برای دور شدن کلمه آب از آب‌های آشامیدنی کافی است.

وانگهی این سخن که «همه چیز را از ماء آفرید» شامل تمامی آفریدگان که در رتبه پس از ماده نخستین اند می‌باشد، و بی‌شک آب معمولی از نخستین آفریدگان نیست، زیرا همه می‌دانیم که این اولین ترکیب ریشه‌ای ماده نمی‌باشد بلکه از دو اتم (H₂O) پدید شده و این دو اتم ماده نخستین و اولین ترکیب ماده نیستند، تا چه رسد از فرزندشان: آب آشامیدنی.

و در آیات قرآن موارد بسیاری به چشم می‌خورد که از لفظ ماء غیر معنای معروفش اراده شده:

... وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ^۱ (محمد: ۱۵)

و پر روشن است که وجود آب آشامیدنی در حرارت مافوق تصور دوزخ از محالات است، مگر این که به جز آب معمولی باشد.

و چنان که می‌فرماید: لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ^۲ (مدثر: ۲۸) لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ^۳ (مدثر: ۲۹)

ولی در میان این آتش سوزنده آب‌هایی است کَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهُ بِئْسَ الشَّرَابُ^۴ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا^۴ (کهف: ۲۹) که صورت‌ها را بریان می‌کند و ...

این‌ها شواهدی است که لفظ آب را در آیه آب و عرش از چهره اولین دور ساخته و معنی دگری به آن می‌بخشد.

۱. ... و (اینان) آبی جوشان به خوردشان داده شد، پس معده‌هایشان را از هم فرو پاشید.

۲. نه باقی می‌گذارد و نه رها می‌کند.

۳. بشر (و بشره) را بسی دگرگون و ذوب می‌سازد.

۴. چون ته‌مانده‌ی روغن زیتون جوشان - که چهره‌ها را بریان می‌کند - فریادرسی می‌شوند. چه بد آشامیدنی و چه زشت تکیه‌گاه و آرامش‌گاهی است.

فرضیه دوم

ممکن است به تمامی ایرادات گذشته بدین گونه پاسخ گوئیم:

مقصود از ماء همان آب آشامیدنی است - ولی نه به حساب حالت ترکیبی - بلکه از لحاظ دو اتم اکسیژن و هیدروژن، به این معنی که: مادر جهان خلقت اتم اکسیژن و هیدروژن بوده، و سایر اتم‌های عالم از پیوند و یا گسیختگی این دو پدید شده.

مثلاً از پیوستن دو اتم هیدروژن و اکسیژن آب معمولی پدید شده. و بر اثر انفجار هریک از این دو اتم و تغییر فواصل و تعداد الکترون‌ها و پروتون‌ها سایر اتم‌ها به وجود آمده‌اند، پس آن‌گاه از ازدواج گوناگون اتم‌ها تمامی عنصرهای رنگارنگ پدید گشته است.

ولی این فرضیه نیز از دو نظر بعید است:

- ۱- در این صورت از این دو اتم می‌بایستی به نام خود آن‌ها یاد شود، و نه آن‌که به لفظ آب که ترکیبی ویژه از این دو است (H₂O).
- ۲- این فرضیه بر هیچ پایه‌ای استوار نیست به ویژه آن‌که برای این دو اتم استثنائاً امتیاز اصالت و مادری جهان آفرینش را وانمود ساخته است. در صورتی که تنها هیدروژن که ساده‌ترین اتم‌ها است شایان تر است.

فرضیه سوم

آیا می‌توان گفت نخستین ماده طبیعت (با منظور داشتن کلیه قیود گذشته) ماده اولیه مولکول‌های گوناگون جهان یعنی تمامی اتم‌ها باشند؟

با توجه به این‌که نگارنده با این فرضیه‌ها هرگز نمی‌خواهد تحمیلی بر قرآن و اخبار اسلام کند، بلکه با منظور کردن تمامی خصوصیات مذکوره ماء و حالت آینده آن که گذشت، در نظر دارد به عنوان سیر و تقسیم فیزیکی و ...

۱. اگر این آب ترکیبی از یک اتم اکسیژن و دو اتم هیدروژن بود، با صرف‌نظر از اشکالات دیگر چنان تعبیری خیلی دور نمی‌شود.

احتمالاتی را به نظر خوانندگان برساند، فرضیهٔ مزبور نیز در پیرامون تشخیص مادهٔ اصلی جهان مانند آن دو دیگر محتمل است، و برای توضیح این فرضیه از گزارش خصوصیات دربارۀ اتم ناگزیریم.

سخنی چند پیرامون اتم

دانشمندان فیزیک تا سال ۱۹۳۷ توانسته‌اند به تعداد ۹۲ اتم گوناگون که مواد اصلی کلیهٔ اجسام مختلف می‌باشند، پی ببرند.

سپس Formi چنان پنداشت که به پنج اتم دیگر که نام آن‌ها را ترانسوراین نهاده بود، پی برده است که عبارتند از:

۱- Ekarkonium مشتمل بر ۹۳ الکترون و پروتون.

۲- Ekaosmum مشتمل بر ۹۴ الکترون و ۹۴ پروتون.

۳- Ekaribium مشتمل بر ۹۵ الکترون و ۹۵ پروتون.

۴- Ekaplatne مشتمل بر ۹۶ الکترون و ۹۶ پروتون.

۵- Ekaor مشتمل بر ۹۷ الکترون و ۹۷ پروتون.

لیکن دانشمندان پس از وی ثابت کردند که این‌ها اتم‌های تازه‌ای نبوده و از انفجار مرکز اورانیوم پدید می‌شوند.

هر اتمی مرکب است از دو الکتریسته:

۱- مثبت «پروتون». ۲- منفی «الکترون».

و تنها اختلاف نوع اتم‌ها از لحاظ تفاوتی است که در تعداد الکترون‌ها و پروتون‌های ترکیب‌دهندهٔ خود دارند. مثلاً ساده‌ترین اتم که طبق آخرین کاوش‌های فیزیک اتمی هیدروژن می‌باشد، مرکب است از یک الکترون و یک پروتون، و سنگین‌ترین آن‌ها اورانیوم است که از هریک ۹۲ عدد دارد. در این میان بقیه حد وسطند:

مثلاً هلیوم از ۲ و لیتیوم از ۳ و ... و آهن از ۲۶ و نقره از ۴۷ و رادیوم از ۸۸ و ... تشکیل یافته، و تعداد الکترون‌ها و پروتون‌ها در هر اتم برابرند. پروتون در هر اتمی ۱۸۴۰ برابر الکترون و وزن هر الکترونی $9.10938291 \times 10^{-31}$ / گرم است:

و این مقدار نسبت به یک گرم مانند نسبت ۵ گرم به ثقل تمامی کره زمین است. فاصله هر سیاره الکترونی با خورشید خود «پروتون» 5.0×10^7 برابر قطر آن و سرعت دورانش بر گرد آن در هر ثانیه 5.0×10^7 دور می‌باشد.

و با توجه به این که قطر زمین ۱۲۰۰۰۰ کیلومتر، و فاصله‌اش از خورشید $150.000.000$ صد و پنجاه میلیون کیلومتر است، فاصله هر الکترونی با پروتون خود به نسبت چهار برابر فاصله زمین تا خورشید خواهد بود.

قطر هر اتمی $1/10.000.000$ میلی‌متر، و قطر پروتون آن $1/10.000$ قطر مجموع منظومه شمسی اتم است، و با این وصف این دو الکتريسته مثبت و منفی از لحاظ نیرو هماهنگی دارند. در یک انگشت‌دان معمولی ۲۵ میلیارد اتم جای می‌گیرد، و اگر خطی از این تعداد بر گرد کره زمین رسم کنیم ۶۰ مرتبه دور زمین خواهد گشت.

تاکنون بشر قادر بر دیدن اتم نشده، زیرا دانش روز با تمام وسائلی که در دسترس دارد جسمی را که کوچک‌تر از 10.000 میلی‌متر باشد نتوانسته با چشم مجهز بنگرد، و تنها راه پی‌بردن به اتم‌ها از طریق آثار آنهاست.

محیط درونی اتم چنان که دانستیم، با تمامی کوچکی خود دارای فاصله‌ها و تهیگاه‌های بسیار است، طوری که اگر مثلاً هیكل انسانی را فرض کنیم که نه میان اجزاء داخلی اتم‌ها و نه بین خود اتم‌های هرگز فاصله‌ای نباشد این انسان غباری ناچیز خواهد بود که با نیرومندترین چشم‌های مسلح نیز به سختی ممکن بود دیده شود، ولی وزن آن همان وزن است.

گمان نشود که اجزاء اتم در انحصار این دو جزء مثبت و منفی است، بلکه این شعاع دانش بشر است که در آغاز کشف اتم به این دو جزء از منظومه شمسی اتم برخورد کرده، و اخیراً هم به بعضی اجزاء دیگر نیز دست یافته است.

مانند پوزیترون یا الکترون مثبت و نوترون که برخلاف همسایگان و همکارانش خنثی است.

جرم این جزء نوترون خنثی به اندازه الکترون است، و بعضی هم آن را به عنوان اتمی مستقل یاد کرده‌اند. بعضی از اتم‌ها برخلاف معمول از دو جزء مثبت و خنثی ترکیب یافته، مانند یک نوع هیدروژن که اخیراً بر تعداد اتم‌ها افزوده شده، که از یک پروتون و یک نوترون ترکیب یافته است. این هیدروژن از هیدروژن معمولی سنگین‌تر و جرمش نیز دو برابر آن است، و برعکس آب‌های معمولی با ترکیب یک اتم از این نوع هیدروژن با دو اکسیژن یک مولکول آب پدید می‌شود، که طبعاً از سایر آب‌ها نیز سنگین‌تر و در $101/5$ درجه به جوش می‌آید، و یخ آن در $3/8$ درجه ذوب می‌شود.

این اندکی است از آن چه بشر تاکنون توانسته است از چهره مواد اصلی جهان آفرینش پرده برگیرد، و چه بسا در آینده به کشف اتم‌های دیگر و هم‌چنین اجزایی تازه‌تر از اتم‌های تشکیل‌دهنده جهان هستی راه یابد.

و در هر صورت همان‌گونه که حروف الفبا مواد اصلی کلمات و جملات می‌باشند، اتم‌ها نیز الفبای عالم تکوینند، که بر اثر اختلاف طرز ازدواج و اندازه و دوری و نزدیکی آن‌ها با یکدیگر فرزندان گوناگون پدید می‌شوند.

و از این راه ممکن است جسمی را به جسم دیگر تبدیل کرد، بدین وسیله که تعداد و فاصله اتم‌ها و نوع آن‌ها را تغییر دهند.

تاکنون بشر توانسته است بیش از ۱۵۰ نوع از مواد را به نوع دیگر تبدیل کند، بدین وسیله که بر هسته اتم‌ها حمله‌ور شده و در نوع آن‌ها ایجاد تغییر نماید، و از این راه یک نوع شیمی جدید به نام شیمی هسته‌ای پدید آمده است.

در پایان باید آگاه بود که پندار دست یافتن بشر به جزء لایتجزی تخیلی بیجا و هوسی بی‌اساس است، و اصولاً جسم مساوی با قبول تجزیه و ترکیب و این نیز بالعکس برابر با جسمیت است.^۱

۱. زیرا اگر قدرت بشر در تجزیه فیزیکی جزئی توقف کند دلیل بر بساطت و بی‌جزء بودن آن جسم نیست، تا هنگامی که جسم است از لحاظ دارا بودن عرض و طول و عمق ناچار مرکب از اجزائی است، و ما دلیلی قاطع نداریم که همین اتم‌ها اجزاء نخستین جهان باشند.

در جهان ماده هرگز جسمی که از شایبه ترکیب بیرون باشد نیست، و از روزنه همین ترکیب و نیازمندی است که انسان‌های خردمند پی به آفریدگار یگانه و بی‌نیاز می‌برند که:

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ^۱ (ذاریات: ۴۹) فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ^۲ (ذاریات: ۵۰)

زوجیت و ترکیبی که در آیه فوق بدان اشاره شده برخلاف گمان‌های عامیانه ویژه انسان‌ها و حیوانات و نباتات نیست، بلکه شامل حروف نخستین تکوین جهان هستی و اتم‌های تشکیل‌دهنده آن و اجزاء نخستین جهان نیز هست، و اصولاً جسمی که بسیط محض و خالی از هرگونه ترکیب و اجزاء باشد محال است.

از کلمه زوجین چنان می‌نماید که شامل آخرین مرز موجودیت ماده نیز هست و ماده در این موقعیت تنها دو بعدی است، دو بعدی به این معنی که تنها از دو جزء ترکیب یافته، و نه آن که قبلاً این دو جزء از هم جدا بوده و سپس به هم پیوسته باشند، بلکه این دو جزء حداقل موجودیت ماده است، که بودن آن‌ها مساوی با موجودیت ماده، و فاصله گرفتن آن‌ها از یکدیگر نابودی ماده است، و اتم‌های کنونی از دو نظر نمی‌توانند آخرین و نخستین مرز موجودیت ماده باشند:

۱- از دو جزء بیشتر دارند، در صورتی که نمودار ماده نخستین از این آیه ماده دو جزئی یا دو بعدی است.

۲- با صرف نظر از این اشکال ما دلیلی بر این نداریم که اجزاء فعلی اتم قابل تجزیه نباشند. اما دو بعدی هندسی (که آن هم از جمله «زوجین» در آیه محتمل است) را فعلاً نمی‌توان با موازین موجود فهمید تا چه پیش آید!

این عمومیت ترکیب نتیجه‌اش نیازمندی اجزاء تشکیل‌دهنده اجسام به یکدیگر است. بنابراین شایسته است این ترکیب عمومی مواد جهان موجب آگاهانیدن و تذکر خردمندان گردد که جهان یعنی نیازمندی، و به گفته شاعر:

سیه‌روی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد والله أعلم

۱. و از هر چیزی دو گونه [جفت یکدیگر] آفریدیم، شاید شما یاد کنید.

۲. پس فراسوی خدا فرار کنید. من بی‌گمان برایتان از (سوی) او ترساننده‌ای روشن‌گرم.

و به ناچار دست نیازی به سوی نیازمند گشودن عین نادانی، و تکیه زدن بر جهان جهنده سراپا فقر، نهایت غفلت و انحراف و بی‌ایمانی است.

سررشته هر نیاز و نیازمندی موجودی به تمام معنی غنی و بی‌نیاز است «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ...» پس به سوی خدا شتایید که هرگز محکوم به جسمانیّت و در نتیجه محکوم به ترکیب و فقر نیست.

چهار فرضیه و یک حقیقت

کدام یک مادر جهانند؟

۱- آب (H_2O)؟

۲- تنها دو اتم اکسیژن و هیدروژن؟

۳- کلیه اتم‌ها؟

۴- الکترون و پروتون و ...

و یا ...

از آن چه تاکنون یادآور شدیم سه فرضیه نخست را درباره ماده اصلی جهان دانستیم، و هر یک از این سه، گرچه به نوبه خود مؤیداتی دارند، جز آن که برخی از این‌ها با خصوصیات که برای ماده نخستین جهان دانستیم موافقت ندارد، و برخی بدون دلیل است. زیرا مولکول آب ترکیبی از دو اتم اکسیژن و هیدروژن و هم‌چنین هر اتمی مرکب از الکترون‌ها و پروتون‌هاست، و روی این اصل فرضیه‌های مذکور یکسره ضعیف و بی‌اعتبار خواهند بود.

چهارمین فرضیه‌ای که پس از مرگ این سه ممکن است خودنمایی کند این است که بگوییم: مواد اصلی جهان الکترون‌ها و پروتون‌ها و نوترون‌ها و ... یعنی اجزاء اصلی اتم می‌باشند.

این فرضیه گرچه به حقیقت نزدیکتر است ولی صحت آن مربوط به این است که همین‌ها نخستین اجزاء اصلی - جزء لایتجزای جهان ماده باشند - ولی علم با تمام جست‌وخی‌هایی که در شناسایی ماده نخستین جهان از خود نشان داده است، هنوز دلیلی بر این مدعی به دست نیآورده که این اجزاء: الکترون و پروتون و ... اجزاء لایتجزی و ماده‌المواد جهان ماده باشند.

درست است که بشر تاکنون به اجزایی ریزتر و مرموزتر از این‌ها برخورد نکرده، ولی ندیدن غیر از نبودن، و نیافتن غیر از وجود نداشتن است. چنان‌که در زمان‌های گذشته تنها به چهار عنصر (آب و آتش، خاک و باد) دست یافته و آن‌ها را بسیط می‌پنداشته‌اند. و این‌که الکترون و پروتون گاه از شعاع دانش روز به عنوان جزء لایتجزی معرفی شده به یکی از چند معنی برگشت می‌کند:

۱- جزء لایتجزای عقلی.

۲- جزء لایتجزای فیزیکی به طور مطلق، یعنی مرز تجزیه‌ناپذیری ماده که در آن مرز تجزیه ماده مساوی با نابودی ماده خواهد بود، و این‌گونه تجزیه که با اعدام ماده برابر است در انحصار آن قدرت خلاقه‌ای است که ماده نخستین را از بنیاد پدید آورده است.

۳- جزء لایتجزای فیزیکی در شعاع قدرت بشر، که البته از صورت دوم بسیار محدودتر است، و ما می‌دانیم که تنها معنی سوم درباره اجزاء کنونی اتم قابل قبول است، آن هم به اندازه شعاع کنونی علم، و نه آن‌که شعاع نهایی دانش بشر، زیرا در آینده دست یافتن بشر به تجزیه‌هایی دقیق‌تر امکان‌پذیر است، تا جایی که توفیق شکافتن الکترون‌ها و ... را نیز بیابد.

جزء لایتجزای عقلی در ماده هرچند ریز باشد اصولاً تصور ندارد، زیرا ماده هر اندازه ناچیز و مرموز باشد خالی از وزن و طول و عرض و عمق نیست، و این خود زمینه اساسی قبول تجزیه عقلی است که عقل برای آن می‌تواند الی غیرالنهایی اجزایی تصور کند، گرچه آن اجزاء قابل تجزیه فیزیکی خارجی به صورت دوم یا سوم نباشند.^۱ لایتجزای فیزیکی فقط در

۱. فرض بی‌نهایت برای اجزاء عقلی ماده با محدود بودن ماده منافاتی ندارد. زیرا بی‌نهایت عقلی به هیچ وجه بالفعل وجود ندارد و موضوع استحاله بی‌نهایت بودن محدود تنها در فرض وجود خارجی است، که به ناچار تمامی این اجزاء بالفرض غیرمتناهی یکجا و

ماده تصور دارد و بس، و چنان که گفتیم مرز حقیقی تجزیه‌پذیری ماده آنجاست که تجزیه‌پذیری، نابودی ماده می‌باشد، و در آغاز که به هیچ وجه ماده نبوده، نخستین چهره هستی‌اش همان جزء غیرقابل تجزیه بوده است. به این معنی که ماده‌ای قابل تجزیه خارجی نبوده و در آغاز نیز اجزایی از هم پراکنده نداشته که بعداً با هم ترکیب شده و آن ماده را تشکیل داده باشند، بلکه در آغاز (به همان حالت ترکیبی که لازمه ذات ماده است) به کیفیت ترکیبی خاصی بوده، و آفریدگار آن را به همین حالت بدون سابقه پراکندگی به وجود آورده است: «لم يجعل للماء نسباً»، نسب و ترکیب هر مرکبی به آن منتهی می‌شود ولی خود آن ماده اصلی حالت سابقه و نسبی ندارد.

ماده اصلی جهان به این معنی جزء لایتجزی است. و ما تاکنون دلیلی به دست نیاورده‌ایم که الکترون و پروتون و ... به این معنی جزء لایتجزی باشند - این شعاع محدود دانش بشر است که نتوانسته برای آن اجزایی دریابد - و بلکه چنان که گفتیم آخرین قدرت علمی بشر تنها او را موفق به دست یافتن به جزء لایتجزای فیزیکی که هم‌آهنگ با شعاع قدرت اوست می‌کند، و نه آن که به آخرین مرز تجزیه‌پذیری که برابر با اعدام ماده است رسیده، زیرا مقام ایجاد و اعدام به معنی واقعی در انحصار قدرت بی‌نهایت الهی است.

چنان که اتم تا مدت‌ها جزء لایتجزی محسوب می‌شد، و پس از آن که بشر موفق به فتح قلعه اتمی شد و برای آن هم اجزایی دریافت، دور نیست که **؟؟؟** در آینده یورشی شدیدتر از آن چه بوده بکند و به قلب قلعه‌های الکترونی و پروتونی نیز حمله‌ور شود، و برای این اجزاء نیز اجزایی بیابد.

ما کاری به یافت و نیافت بشر نداریم، زیرا: نیافتن چیزی برای انسان دلیل بر نیستی آن نیست.

بالفعل به طور محدود موجود باشند، ولی لایتناهای عقلی بدین معنی است که تجزیه عقلی برای اجزاء ماده هیچ‌گاه دچار وقفه نمی‌شود، و نه آن که تمامی این اجزاء بالفرض بی‌نهایت در یک لحظه تصویری عقلی بالفعل موجود باشند، و همین عقل درعین‌حال از نظر خارجی و فیزیکی آخرین مرز موجودیت ماده را ترکیب دو جزئی می‌داند که فاصله گرفتن این دو جزء مساوی با نابودی ماده است، چنان که بیاید.

یک حقیقت

تنها سخن شایان خرد و خالی از توهم و زورگویی که دربارهٔ مادر و مادهٔ اصلی جهان می‌توانیم بگوییم همان دورنمایی است که از آیات قرآنی و برخی روایات به ما رسیده است که:

ماء (مادهٔ اصلی جهان) را نسبی نیست و همان جزء لایتجزای فیزیکی به معنی اول است که بشر برای یافتنش شب و روز در کاوش است، و هرگز آن را نتوان یافت. تازه بشر در اجزاء اصلی اتم- برادران الکترون و پروتون- در شک و تردید است، و یک گواه روشن این است که: پس از دست یافتن به این دو جزء اصلی به دو جزء دیگر به نام نوترون و پوزیترون نیز دست یافته، و شاید اجزایی مرموزتر از این‌ها نیز در سازمان اتم وجود دارد که هنوز دست علم به آن نرسیده، تا چه رسد که خود این اجزاء را به عنوان جزء لایتجزی و مادهٔالمواد جهان خلقت بشناسد.

ترکیب عمومی جهان

از نظر قرآن

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ^۱ (یس: ۳۶)
آری، ترکیبات جهان ماده در انحصار دانسته‌های بشر نیست، تا بتواند آخرین مرز ترکیب را از اجزاء شناخته‌شده اتم معرفی کند- بشر از اجزاء اصلی ترکیبی ماده بی‌خبر است، و با این ناآگاهی چنان ادعاهایی از او پذیرفته نیست- و در حقیقت دانسته‌های بشر در جنب مجهولاتش همچون قطره و دریاست.

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ^۲ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ^۳ (ذاریات: ۴۹)

همه چیز حداقل از دو جزء مرکب است، و هر ماده‌ای منتهی به دو جزء می‌شود که گسستن این دو جزء با نابودی اصل آن چیز برابر است «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».

۱. منزه است کسی که از آن چه زمین می‌رویاند و (نیز) از خودهاشان و از آن چه نمی‌دانند، همه را جفت‌ها آفریده است.
۲. زوجین برخلاف پندار عامیانه تنها نر و ماده نیست، بلکه به معنی جفت است، یعنی دو چیز همتا، و جهت این‌هم که نر و ماده را زوجین گویند نیز از لحاظ همتایی آن دو است، و در بسیاری از آیات قرآنی که لفظ زوج و زوجین یاد شده است نمی‌توان به معنی نر و ماده گرفت، مثل قوله تعالی: احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَاَزْوَاجَهُمْ- که برحسب گواهی آیات بعد، «ازواج» به معنی پیروان ستمکارانند که با آنان زوجیت و همراهی دارند.

نگارنده در آیه مورد بحث مدعی نیست که مقصود از زوجین تنها ساده‌ترین جزء ترکیبی ماده باشد، بلکه از عموم لفظ «کل شیء» کوچک‌ترین جزء ماده را نیز مشمول آیه می‌داند، و خلاصه سخن این است که: چیز، زوجین است، و چیزی که (ماده) حداقل مرکب از دو جزء نباشد هرگز وجود ندارد.

۳. و از هر چیزی دو گونه [جفت یکدیگر] آفریدیم، شاید شما یاد کنید.

شاید از این رهگذر به نیاز کلی جهان ماده پی برید «فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ». پس ناگزیر بایستی دست نیاز به سوی آفریدگار جهان دراز کنیم، که به هیچ وجه محکوم به ترکیب و نیاز نیست ...

دانشمندان جهان‌شناس نیز برای آغاز پیدایش جهان و ماده اصلی آن فرضیه‌هایی مانند برخی از آن‌چه یاد کردیم ذکر کرده‌اند:

چنان‌که دونالد هانری پورتر، عالم فیزیک و ریاضی، گوید: «در آغاز پیدایش جهان دو فرضیه موجود است:^۱

۱- فرضیه گسترش «آلفر»^۲ و «گاموف»^۳.

۲- فرضیه ثبات «هوئل»^۴.

طبق فرضیه اول دنیا قبلاً عبارت از یک کتله بخار بوده که تحت فشار فوق‌العاده قرار داشته، و دارای حرارت بسیار زیاد بوده است، این هسته منفجر شده و دنیا و ستارگان و کهکشان‌ها به وجود آمده است، و حرکت فعلی کهکشان‌ها نیز در نتیجه همان انفجار است. این فرضیه بدین‌گونه تفسیر می‌شود:

وقتی که سن دنیای ما پنج دقیقه بود، حرارت آن از یک بیلیون درجه بیشتر بوده است، و در نتیجه این حرارت فقط پروتون و نوترون و الکترون وجود داشته و عناصر مختلف موجود نبوده‌اند، که آن را بعد از انفجار باید ابتدای جهان نامید. در عرض سی دقیقه تمام عناصر شیمیایی به وجود آمده‌اند، و شاید یک میلیون سال بعد از انفجار، کهکشان‌ها ایجاد گردیده‌اند، و علت ایجاد کهکشان‌ها قوه جاذبه عمومی بوده است.

قبل از شروع جهان یعنی انفجار هسته اولی اوضاع به چه قرار بوده؟

۱. نقل از کتاب *اثبات وجود خدا*، تألیف جان کلور مونسما.

2. Alpher.

3. Gamouf.

۴. (Hoylo) فرضیه هوئل را چون تناسی با بحث حاضر ندارد در این کتاب ذکر نکرده‌ایم.

بعضی‌ها این تصور سخیف را ذکر کرده‌اند که در زمانی اسبق اجسام و اجرام مادی خیلی رقیق و پراکنده وجود داشته، که دفعتاً به هم متصل گردیده و جسم متکافی را که باید منفجر شود به وجود آورده‌اند.

در حال اگر من قبول کنم که دنیا از انفجار یک هستهٔ اولی با حرارت و فشار فوق‌العاده به وجود آمده آن وقت خواهم گفت که این هسته را خداوند خلق نموده و حرارت و نیروی لازم را به آن داده است.

من نمی‌توانم در امر خلقت از خداوند صرف‌نظر کنم.

آری، آفریدگار بی‌نیازی که دست همگان، دانسته و ندانسته، به سوی رحمت بی‌کران او دراز است.

تا چه اندازه این فرضیه به حقیقت نزدیک است؟

چنان که مقصود از بخار ماده‌ای یکنواخت و سیال باشد، و نه آن که همان بخار معمولی، در این صورت لفظ بخار عبارة اخرای ماء (آب) خواهد بود، با این تفاوت که دلالتش بر مادهٔ نخستین مانند لفظ آب روشن و کافی نیست، ولی اگر مقصود از بخار، گاز و دخان آسمانی باشد، گرچه تا اندازه‌ای به حقیقت نزدیک است، جز آن که از حالت نخستین - یعنی ماء - غفلت شده، که بر اثر انفجار آن ماده گازهای بسیاری برخاسته و تشکیل جهان آسمان و سپس ستارگان را داده، و باقی‌ماندهٔ این انفجار هفت کرهٔ مشابه خاکی را پدید آورده است، پس این فرضیه حالت دومین مادهٔ نخستین جهان را نمودار ساخته و همان را به عنوان نخستین حالت شناخته است. حرارت بیش از یک بیلیون درجه که در فرضیهٔ مذکور برای بخار نخستین حدس زده شده احتمال دوم را از لفظ بخار تأیید می‌کند.

اما این سخن که در ذیل از بعضی نقل کرده که: در زمانی اسبق اجرام مادی خیلی رقیق و پراکنده وجود داشته ... با خصوصیات حروف نخستین تکوین «ماء» بهتر سازش دارد. و جهت این که این نظریه را دونالد هانری سخیف خوانده نه از لحاظ اصل مطلب است، بلکه از جهت جملهٔ ذیلش «و دفعتاً به هم پیوسته» که حاکی از تصادف در آفرینش و انکار آفریدگار است، می‌باشد.

در هر صورت ما در آغاز آفرینش نبوده‌ایم تا بدانیم مادر نخستین جهان چه بوده است، و روی این اصل بیوگرافی و خصوصیات آن را تنها از کتاب الهی و گفته‌های وحی به دست می‌آوریم، و فرضیه‌های دانشمندان را نیز به هر اندازه‌ای که با کلام وحی سازش داشته باشد پذیرفته‌ایم.

خلاصه و نتیجه گفتار

ماده نخستین جهان: آب، یا دو اتم اکسیژن و هیدروژن، یا مجموع اتم‌ها، و یا اجزاء اتم‌ها نیست. بلکه ماده‌ای است یکنواخت که سابقه ترکیب نداشته «و لم يجعل للماء نسبا» و خود سررشته تمامی عناصر و چهره‌های گوناگون است «و جعل نسب كل شيء إلى الماء». کم‌ترین اجزایی که می‌توان برای این ماده پذیرفت دو جزء است: وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ ... (ذاریات: ۴۹). این آیه چنان که گفتیم نمودار ترکیب تمامی مواد جهان است، و کم‌ترین اجزاء ماده را دو جزء معرفی کرده، زیرا ماده نخستین نیز چیز است و مشمول «كل شيء» در آیه فوق می‌باشد.



فرضیه‌ای مبهم

نگارنده به خود اجازه می‌دهد که از شعاع این آیه و امثال آن فرض ماده دو بعدی را پیش کشد: ماده نخستین دو بعدی است.

این فرضیه دوگونه تفسیر می‌شود:

- ۱- دو بعد از سه بعد: طول و عرض و عمق: «دو بعد هندسی».
- ۲- دو جزء که گسیختن آن‌ها مساوی با نابودی ماده است، این دو جزء نخستین مرز موجودیت و نیز آخرین مرز هستی ماده‌اند. در آغاز این دو جزء به حال پیوستگی آفریده شدند، و در صورت فناء کلی جهان، آخرین چهره موجودیت ماده همان دو جزء است، که گسیختن آن‌ها از یکدیگر گسستن ماده از اصل هستی او است.

و ماده دو بعدی به تفسیر دوم قابل فهم است، ولی به تفسیر اولی فعلاً با موازین هندسی سازگار نیست. اکنون ماده دو بعدی هندسی در بوتۀ اجمال است تا در آینده چه پیش آید. و
اللّه الهادی الی صراط المستقیم.

چرا قرآن از این ماده مرموز و ناشناخته به لفظ ماء (آب) تعبیر کرده است؟

بشر حق دارد فقط برای چیزهایی نام گذاری کند که آن‌ها را می‌شناسد و درمی‌یابد، روی این حساب برای ماده نخستین که این اندازه برای بشر پنهان است ناگزیر نامی هم پیدا نکرده است.

و قرآن به جای آن که واژه جدیدی برای این ماده مرموز جعل کند و رمزی بر این رمز بیفزاید، لفظ آب را که روشن‌ترین و مناسب‌ترین تعبیر است - در گسترۀ الفاظ - برای شناسایی ما در جهان انتخاب کرده، و از این رهگذر روزه‌ای هم برای یکنواخت بودن و روانی و همانندی اجزاء ماده نخستین برای بشر گشوده است.

نکته قابل توجه

چنان که در کتاب *آفریدگار و آفریده*، و همچنین در کتاب *حوار بین الالهیین و المادیین*^۱ و تفسیر *الفرقان*، یادآور شده‌ایم، یکی از مهم‌ترین براهین حدوث ماده: ترکیب است، و ما آخرین مرز تجزیه‌پذیری ماده را در شعاع قدرت بی‌نهایت الهی که منظور داریم. در آن مرز حداقل وجود دو جزء ضروری است که موجودیت هریک مربوط به پیوست با دیگری است؛ زیرا چنان که دانستیم گسستن این دو جزء مساوی با نابودی هر دو جزء است.

در این زمینه مادیین که منکر آفریدگار غیرمادی می‌باشند، و هستی و جهان هستی را در انحصار ماده می‌پندارند، به بن‌بست استحاله وجود ماده برخورد خواهند نمود، زیرا چنان‌چه هر جزئی در موجودیت خود نیازمند به دیگری و بالعکس باشد و این هر دو تکیه‌گاهی برون از

۱. این کتاب را نگارنده به زبان عربی آورده است، و مهم‌ترین کاوش‌های دقیق علمی را از نظر آیات و روایات و ادله عقلیه و علم روز - به طور مقایسه - به میان آورده (چنان که در نمونه مختصر فارسی آن، *آفریدگار و آفریده*، دیده می‌شود). تمامی مباحث کتاب به صورت گفت‌وگو تنظیم گردیده است.

خود نداشته باشند، به اصطلاح دور مصرح لازم می‌آید، که هریک در موجودیتشان هیچ و صفرند، که اگر ضلع سوم که وجودآورنده است نباشد هرگز چیزی وجود نخواهد داشت. اگرچه فلاسفه در دور مصرح علیّت هر یک از دو چیز را شرط دانسته‌اند، که هریک پدیدآورنده دیگری باشد جز در این زمینه که چون اصل موجودیت هریک وابسته به پیوست دیگری است، هستی ماده محال خواهد بود. مگر در صورتی که تکیه‌گاهی از غیر سنخ ماده که بی‌نیاز مطلق است، داشته باشد.

بنابراین ماده از دو حال برون نخواهد بود:

۱- این که هرگز موجود نباشد.

۲- هستی آن با پشتوانه موجودی پشت دیوار ماده باشد که آن را پدید آورده و موجودیت هر دو جزء آخرین به اراده اوست، که روی هم‌رفته آن‌ها را یکجا و یک زمان پدید آورده است. زیرا چنانچه آفریدگار غیرمادی موجود نباشد، وجود این مرکب که هر یک جزئی در ذات خود هیچ است، روی هم‌رفته نیز هیچ خواهد بود، و محال است از پیوند دو صفر و یا بی‌نهایت صفر، عدد و یا کسری پدید آید، مگر این که عددی در پشت این صفرها قرار گیرد که نماینده و پدیدآورنده موجودیت عددی این صفرها است. جهان ماده نیز سراسر صفر است، و هر اندازه عمیق‌تر در آن بنگریم تا به آخرین مرز هستی ماده که دو جزئی است برسیم، هرگز هستی مستقل و خودپایی در آن نمی‌یابیم، مگر در صورتی که صفر ماده در پشت خود عدد الوهیت را داشته باشد تا نمودی از هستی به خود گیرد.

مادر جهان تا چه مدت بار حمل این فرزندان را

در درون داشته و تنها می‌زیسته است؟

سئل امیرالمؤمنین علیه السلام عن مدّة ما كان عرشه على الماء قبل أن يخلق الأرض و السماء؟ فقال: «تحسن أن تحسب؟» فقال: نعم.

فقال علیه السلام: «لو أن الأرض من المشرق إلى المغرب و من الأرض إلى السماء حب خردل ثمّ كلّفت على ضعفك أن تحمله حبة حبة من المشرق إلى المغرب حتى أفنيتها لكان ربع عشر جزء من سبعين جزء من بقاء عرش ربّنا على الماء قبل أن يخلق الأرض و السماء، ثمّ قال: إنّما مثلت لك مثالا»

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: پیش از ولادت زمین و آسمان چند زمان عرش الهی بر آب بوده است؟ فرمود: «می‌توانی حساب کنی؟» گفت: آری. فرمود: «اگر از مشرق تا مغرب زمین، و هم‌چنین از بسیط زمین تا اعماق بی‌کران آسمان پر از دانه‌های خردل باشد، سپس تو را در عین ناتوانی وادار کنند که از این یک جهان خردل دانه‌دانه برگیری و هر کدام را از مشرق تا مغرب زمین ببری، طول مدت این باربری با یک چهارم از یک دهم از یک هفتادم (۲۸۰۰) مدتی خواهد بود که پیش از آفرینش زمین و آسمان عرش الهی بر ماء (و مادر نخستین جهان تنها و از زایمان محروم) بوده است. سپس فرمود: این مثالی بود که برای فهم مطلب آوردم.»

به حساب فوق مدت زمان نازایی این مادربزرگ ۲۸۰۰ برابر زمانی است که باربری فوق بدان نیازمند است. از چهره سخن پیدا است که خود آن حضرت بی کم و کاست بر آن مدت محیر العقول آگاه بوده است.

و پر روشن است که هیچ حسابگر دقیقی در میلیاردها سال هم نخواهد توانست حتی به طور حدس بر این مدّت آگاه شود، زیرا از زمین تا اعماق آسمان در هیچ حسابی نمی‌گنجد. شگفتا از قدرت آن مغزی که توانسته است چنان عدد سرسام‌آوری را در خود جای دهد. دانش ناچیز بشر که همواره می‌کوشد مسافت‌های شگفت‌انگیز بین زمین و برخی از اختران و کهکشان‌ها را به دست آورد مسافت نزدیک‌ترین کهکشان را به ۱۰۰۰۰۰ سال نوری^۱ تخمین زده‌اند.

کهکشان سماوی ماژلان ۲۵۰۰۰۰ سال نوری وسعت دارد، و بعضی مانند اندروما یک میلیون سال، و برخی ۲۰۰ میلیون سال نوری و ... با ما فاصله دارند.

مانت ویلسون در زیج مخصوص خود ۳۰ میلیون جزیره آسمانی یافته که هر کدام مشتمل بر هزاران میلیون ستاره و فاصله هریک از این جزایر (کهکشان‌ها) دو میلیون سال نوری است.

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ^۲ (مؤمنون: ۱۱۶)

مسافت‌های فوق نمودار اندکی است از وسعت جهان بی‌کران آفرینش که عقول خردمندان حتی در تصوّر آن‌ها حیران است.

اینک کدام حسابگر بشری قدرت بر محاسبه زمان نازایی مادر جهان را دارد، جز شخصیتی همچون علی علیه السلام که علمش از علم بی‌پایان الهی سرچشمه گرفته است؟!

۱. واحد زمان در سال نوری ثانیه است که ۳۰۰.۰۰۰ (سیصد هزار) کیلومتر در هر ثانیه سیر می‌نماید، و یک سال آن ۹.۴۶۰.۸۰۰.۰۰۰.۰۰۰ (نه میلیارد و چهار صد و شصت میلیارد و هشتصد میلیون) کیلومتر می‌باشد.
 ۲. پس والاتر است خدا؛ فرمانروای تمام حق (و حقیقت). معبودی جز او نیست. اوست پروردگار عرش پرکرامت.

اجمالی در چگونگی تولد جهان

در زمان X جهان از مادری به نام آب تولد یافت، این مادر برخلاف سایر مادران درد زایمانش یک یا دو انفجار مهیب بود، که بر اثر آن گازهای بسیار داغ برخاسته که سازمان آسمان شد. این گازها یعنی نخستین فرزند بر اثر حریقی سخت مهیب روی داد که از درون این مادر شعله زد. چنانچه فرمود:

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ^۱ ... (فصلت: ۱۱)

و پیروش سخن حضرت علی علیه السلام که: «آتش را از آب آفرید» پس آتش از آب پدید آمد، که مقصود همان گاز آسمانی است.

و لابد زمین‌هایی هم که ما بر یکی از آنها زندگی می‌کنیم از بقایای این انفجار پدید شده، چنانکه در اخبار گذشته از آن به لفظ «رماد» (خاکستر) یا «زبد» (کف) یاد شده است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله است^۲ که: «خدا باد را بر آب مسلط کرد، و بر اثر امواج آب گازهایی^۳ برخاست و روی کفها قرار گرفت، و خدا از گاز هفت آسمان و از کفها هفت زمین بیافرید. ممکن است این سخن برای برخی از مردمان سخت شگفت‌انگیز آید که چگونه آسمان‌ها با این‌همه کهکشان‌ها و ستارگان از گازهای برخاسته از این انفجار پدید شد، و هفت زمین که از جمله زمین ما است، و در برابر آسمان‌ها و اخترانش بسی ناچیزند، از ته‌مانده انفجار نخستین به وجود آمده باشد؟

حل این معضل بدین‌گونه است که: ما هرگز بر چگونگی و ماهیت انفجار نخستین جهانی آگاه نیستیم تا بدانیم حاصل آن انگیختن چه مقدار گاز، و باقی‌مانده آن چه اندازه خاکستر و یا کف بوده است.

اما چیزی که ما طبعاً از نسبت ناچیز زمین به آسمان‌ها و اخترانش پی می‌بریم این است که گازهای متصاعد میلیاردها برابر بقایای انفجار بوده است.

۱. سپس آهنگ (آفرینش) آسمان کرد، درحالی‌که بخاری (گازین) بود ...

۲. خوئی در شرح نهج البلاغه.

۳. فیخر الماء من امواجه فارثع عنه الدخان.

کیفیت ولادت زمین و آسمان در نهج البلاغه

از بیان امیرالمؤمنان علی علیه السلام:

الشریف الرضی فی النهج عن علی علیه السلام فی الخطبة الاولى فی خلق السماوات:
ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ فَتَقَّ الْأَجْوَاءَ وَ شَقَّ الْأَرْجَاءَ وَ سَكَاتِكَ الْهَوَاءِ فَأَجْرَى فِيهَا مَاءً مُتَلَاطِمًا تَيَّارُهُ
مُتْرَاكِمًا زَخَّارُهُ حَمَلُهُ عَلَى مَتْنِ الرِّيحِ الْعَاصِفَةِ وَ الزَّعْزَعِ الْقَاصِفَةِ فَأَمَرَهَا بِرُدِّهِ وَ سَلَّطَهَا عَلَى شِدِّهِ
وَ قَرَنَهَا إِلَى حَدِّهِ الْهَوَاءِ مِنْ تَحْتِهَا فَتَيْقُ وَ الْمَاءِ مِنْ فَوْقِهَا دَفِيقُ ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ رِيحًا اعْتَقَمَ
مَهَبُهَا وَ أَدَامَ مُرَبِّهَا وَ أَعْصَفَ مَجْرَاهَا وَ أَبْعَدَ مَنْشَاهَا فَأَمَرَهَا بِتَصْفِيقِ الْمَاءِ الزَّخَّارِ وَ إِثَارَةِ مَوْجِ
الْبِحَارِ فَمَخَصَّتْهُ مَخْضَ السَّقَاءِ وَ عَصَفَتْ بِهِ عَصْفَهَا بِالْفَضَاءِ تَرُدُّ أَوْلَهُ إِلَى آخِرِهِ وَ سَاجِيَهُ إِلَى
مَائِرِهِ حَتَّى عَبَّ عَبَابُهُ وَ رَمَى بِالزَّبْدِ رُكَامَهُ فَرَفَعَهُ فِي هَوَاءٍ مُنْفَتِقٍ وَ جَوٍّ مُنْفَهَقٍ فَسَوَى مِنْهُ سَبْعَ
سَمَوَاتٍ جَعَلَ سَفْلَاهُنَّ مَوْجًا مَكْفُوفًا وَ عُظَاهُنَّ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَ سَمَكًا مَرْفُوعًا بِغَيْرِ عَمَدٍ يَدْعُمُهَا
وَ لَا دِسَارٍ يَنْظِمُهَا.

از حضرت علی بن ابی طالب مولى الموحدين علیه السلام است در پیرامون چگونگی آفرینش
آسمان ها که: پروردگار در آغاز مکان هایی خالی و تهی بیافرید، و اقبانوسی عظیم و موج و
پراضطراب در آن روان ساخت:

«حمله علی متن الريح العاصفة...» و آن دریای بی‌کران را بر گردبادی^۱ تند و رعدآسا سپرد، و آن چنان آب را به اضطراب و سرعت آورد که از شدت آن رعد و برقی شدید جستن می‌نمود، و به اراده الهی باد آب را از حرکات و اضطراب طبیعی بازداشت، و افساری سخت و مهاری محکم بر آن زد، و تا حدی که اراده فرموده بود آن را محدود نمود. در نتیجه هوا در زیر آب بدون تنگنایی و محدودیت گشایش یافت، و آب هم‌چنان بر گرده باد ریزش داشت. سپس بادی دیگر (در این حادثه از این آب محدود و عنان بسته) بیافرید و وزش آن را عقیم و محدود نمود، و به طور دوام آن را ملازم با جنبش و جست‌وخیز آب فرمود، و سررشته و منشأ آب را بسی دور ساخت.

سپس اراده فرمود که این باد آب را به سختی زیر و زیر کند، و امواج آن را به شدت برهم زند و هیجان و طغیانی مهیب در آن پدید آورد.

تا همچون مشک‌های دوغ که برای فراهم ساختن کره حرکت می‌دهند، ماده نخستین جهان نیز بر اثر این اضطراب عمیق کفی فراهم کند و کره‌ای بیاورد.

باد آن چنان آب را به حرکت آورده بود که گویی فضای جو را به جنبش آورده،^۲ هر کرانه‌ای را به کرانه دیگر انتقال داد، و هر ساکنی از آن اقیانوس بی‌کران را به حرکت آورد، آن چنان که هیچ ذره‌ای از این جنبش حیرت‌انگیز محروم نماند و تمامی اجزاء آن به یکدیگر آمیخت. نتیجه این جست‌وخیز و نشیب‌وفراز آن شد که قسمت بیشتر آب گرد آمده و کف‌هایی را که در درون مشک باد فراهم آمده بود به محیط‌های بالای خود پرتاب نمود.

سپس آفریدگار حاصل جمع این کف‌ها را به هوایی باز و وسیع بالا برد و از همین ماده هفت آسمان بیافرید که نخستین طبقه آن موجی است که از سقوط در جو محیط نگه داشته شده و بالاترین طبقاتش سقفی است محفوظ و طاقی است بلند و این طاق‌های بلند هم‌چنان در جو عظیم کیهان برقرار است، بدون هیچ استوانه و پایه‌ای که به زیر آن‌ها قرار گیرد^۳ و یا

۱. چنان که گذشت این باد از همان آب پدید شد و اضافه بر آن که خودش حامل نیروی برق بود، تولید رعد و برق در امواج آب نمود. این خود انفجار مهیبی بوده که در آغاز گریبان مادر جهان را گرفته و فرزندانی از آن به وجود آورد.

۲. این تشبیه از لحاظ شدت حرکت آب است که مانند فضا سبک‌خیز شده بود.

۳. رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا: استوانه دارد اما نادیدنی است.

رشته و باربندی که این بارهای سنگین را به هم بندد و درهم پیوندد که: *بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوُنَهَا* است، استوانه دارد ولی نامرئی است.

نکاتی چند

گرچه تمامی جملات خطبه شریفه فوق پر از نکات و دقایقی است که هنوز پر و بال کیهان‌پیمای دانش بشر نتوانسته بر فراز آن به پرواز آید، و ما را اکنون به جز ترجمه و اندک توضیحی پیرامون آن‌ها تاب و توانی نیست، ولی با این همه از دقت در چند فراز آن ناگزیریم.

آسمان از کف‌های اقیانوس بی‌کران محیط که قسمت اعظمش تبدیل به کف گردیده بود آفریده شده ...

آیا این سخن با جمله *وَهِيَ دُخَانٌ سَازَش* دارد؟

فهم سطحی عامیانه که از شنیدن دخان، دود به نظر می‌آورد و یا با توجه به آنچه گذشت گاز را نیز مشمول آن می‌داند، با اندیشه ساده خود هرگز نمی‌تواند بپذیرد که لفظ دخان (دود - گاز) یا زبد (کف و ...) سازش داشته باشد.

زیرا گاز را حتی از آب بسی رقیق‌تر می‌داند تا چه رسد به کف که غلظت پدیدآمده از امواج آب است ...

حل مشکل

ولی در جهان آسمان و ستارگانش گازهای بسیار داغی وجود دارد که وزن مخصوص برخی از آن‌ها از سخت‌ترین و سنگین‌ترین مواد جهان نیز خیلی زیادتر است. مثلاً در مرکز خورشید که حدود ۷۰ میلیون درجه حرارت وجود دارد هیچ عنصری هرگز نمی‌تواند به صورت اولیه خود بر جای بماند، و به ناچار به صورت ساده‌ترین اتم‌های جهان هیدروژن، و هلیوم خواهد بود.

بنابراین مرکز خورشید را گازهای بسیار داغ و محترق هیدروژن و قسمت‌های سردتر آن را هلیوم تشکیل داده، و مجموعاً این دو عنصر ۹۹ درصد مواد فیزیکی جرم خورشید را تشکیل می‌دهند، ولی هیدروژن از هلیوم بسیار زیادتر است.

روی این اصل وزن مخصوص و ثقل و فشردگی یک سانتی متر مکعب از گازهای هیدروژنی خورشید چه بسا برابر است با چندین متر مکعب از فولاد ... بدین لحاظ از دخان (گاز) آسمانی می توان به کف و مافوق آن نیز تعبیر کرد ...

اضافه بر این که لفظ کف تعبیری است بس زیبا که به مناسبت آب به میان آمده، چه آن که برخاسته آب بخار یا کف است، ولی اکنون که معنی آب در این جا نخستین ماده آفرینش است و نه آب معمولی، بخار و کف آن نیز به همان مناسبت خواهد بود، و نه آن که کف و بخار آب آشامیدنی این گونه رقیق، بلکه آن گونه سخت و فشرده.

از آن چه گذشت می توان برخی از نظریات دانشمندان را تأیید نمود. مانند این که: «دلائل نجومی ما را به این حقیقت رهبری می کند که این ستارگان بی شمار آسمان را آغازی است، و تمامی آن ها از گازهای بسیار داغ پدید شده که تمامی جو جهان را پر کرده بود.»^۱

ژرژگاموف در کتاب *پیدایش و مرگ خورشید* (ص ۲۰۷) نیز می نویسد: «تکامل جهان مادی از ماده ای آغاز شده که تمامی اجزایش مسانخ و یکنواخت و دارای حرارتی مافوق تصور بوده است.»

و در همین کتاب (ص ۱۱۲) گوید: «تمامی ستارگان از گازهای بسیار داغ پدید آمده است، مانند ستاره کروکر ۳۳۰۰ درجه حرارت، و شعری ۱۱۲۰۰۰ درجه، و خورشید ۶۰۰۰ درجه. بنابراین حرارت خورشید میانگین از حرارت ستارگان است.»^۲

سپس می نویسد: «نور برخی از ستارگان ۳۰۰۰۰ برابر خورشید ما است، و نور خورشید نیز مانند حرارتش حد وسط میان ستارگان می باشد.»

نظرات فوق -چنان چه گفتیم- به طور اجمال قابل تأیید است، ولی با افزودن این که گازهای داغی که جهان آسمان را پدید آورده و بر اثر انفجار ماده نخستین ماء (آب) پدید شده است، و پیدا است که اگر موضوع اضطرام و انفجار را در تولد جهان از ماء اولیه از دورنمای بعضی آیات و صریح برخی روایات نمی داشتیم، دلیلی روشن بر تأیید این قسمت از

۱. سرگنشت زمین، از ژرژگاموف.

۲. درجات فوق مربوط به سطح خارجی کرات مذکور است و نه مرکز آن ها.

نظرات دانشمندان در تولد جهان در دست نبود، جز آن که از حرارت کنونی ستارگان، حرارت ماده نخستین آنان را نیز حدس بزنیم.

نتیجۀ گفتار

آسمان و ستارگانش در آغاز گازهایی بوده‌اند که بر اثر انفجار ماده نخستین «آب» پدید آمده است.

تولد زمین از باقی مانده انفجار ماده نخستین

نخست باید دید که کلمه ارض (زمین) از نظر قرآن تنها شامل یک کره خاکی یعنی مسکن کنونی ما است یا سایر کرات خاکی هفت گانه را نیز شامل می شود؟ یا آن که دامنه زمین را به کلیه ستارگان کشانیده و بگوییم فضای محیط بر هر کره ای آسمان، و خود آن کره زمین است؟

سخن حق در این پیرامون، حقیقتی است که در آیه ذیل بدان اشاره شده:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِيَتَعَلَّمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (طلاق: ۱۲)

تفصیل سخن در پیرامون هفت زمین در بحث ویژه خود خواهد آمد، و اکنون آن چه باید بدانیم این است که: زمین از نظر قرآن برخلاف احتمال سومین که طنطاوی نیز طرفدار آن است، شامل تمامی ستارگان نیست، بلکه در برخی از آیات مقصود از آن تنها همین زمین ما و در بسیاری از آیات مراد جنس زمین است که شامل هر هفت زمین می باشد. مانند آیه فوق که گرچه ارض را به لفظ مفرد آورده («زمین» نه زمین ها)، جز آن که کلمه «من» جنسیه، آن را از تنهایی برون آورده، و به معنی جنس زمین «یعنی کراتی که مانند زمین می باشند» می نماید.

۱. خدا کسی است که هفت آسمان را و همانند آن ها (هفت) زمین را آفرید. فرمان (تکوین و تشریح خدا) در میان آن ها به تدریج فرود می آید تا بدانید که خدا به درستی بر هر چیزی بسیار تواناست و به راستی علمش همواره هر چیزی را در بر گرفته است.

و همچنین در کلیه آیاتی که از آفرینش زمین و آسمان گزارش می‌دهد، مقصود از زمین جنس زمین، و تمامی زمین‌های هفتگانه را در بر دارد.

ولی در آیاتی که تنها مورد خطاب اهل زمین ما باشند، دور نیست که لفظ ارض تنها شامل زمین ما باشد.

نگارنده مدعی نیست که در میان تمامی ستارگان تنها هفت کره خاکی هست، و قرآن هم نیز بر این مطلب دلالتی ندارد.

بلکه به استناد آیه فوق مدعی است که: در جو پهن‌آور کیهان شش کره خاکی دیگر از جنس زمین ما و مانند آن وجود دارد، جز آن که آن گونه که این هفت کره از جهات گوناگون با هم هماهنگی دارند کرات خاکی دیگر با این هفت کره هماهنگی ندارند، گرچه برخی هماهنگی‌ها در بین آن‌ها باشد. و چنان‌که خواهد آمد این همانندی دورنمایی از قابلیت حیات و وجود موجودات زنده و بلکه موجودات عاقل و مکلف در آن شش زمین دیگر نیز به گونه‌ای ویژه هست، گرچه در سایر کرات نیز موجوداتی باشند که هستند.

از این‌جا می‌توان حدس زد که مواد شیمیایی و فیزیکی تشکیل‌دهنده این زمین‌ها با مواد شیمیایی سایر ستارگان متفاوت است، و یا آن‌که زمین‌ها از آسمان‌ها و ستارگان دیگر تولد نیافته‌اند، بلکه از همان مادری زاده شده‌اند که آسمان‌ها از آن پدید گردیده‌اند، که قرآن هم در آیاتی چند این دو را توأم بلکه تولد زمین را پیش از آسمان معرفی می‌کند.

در تمامی قرآن آیه‌ای به چشم نمی‌خورد که چگونگی تولد زمین‌ها را از ماده نخستین (ماء) بیان کند، و حتی درباره جنس زمین‌ها به هنگام تولد اشاره‌ای ندارد، مگر با سنجش آیه: وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ (هود: ۷) و آیه: ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ ... (فصلت: ۱۱).

با توجه به حقیقت ماده نخستین و چگونگی انفجار و پدید شدن گازهای آسمانی، این‌گونه به دست می‌آوریم که: در صورتی که گاز در انحصار آسمان و ستارگانش باشد، به ناچار زمین از ته‌نشین این انفجار پدید شده، و در احادیث گذشته از این ته‌نشین به خاکستر نخستین و یا کف یاد شده است.

از حضرت باقر علیه السلام هست که: زمین از خاکستر باقی‌مانده انفجار ماده جهان پدید شده است.

و از رسول خدا ﷺ نیز گذشت که پروردگار از کف ماده نخستین جهان هفت زمین را بیافرید.
(البرهان، جلد ۱، ص ۲۲)

و نیز از حضرت باقر علیه السلام است که: بادی از آب بیافرید و آن را بر آب چیره ساخت و به اندازه‌ای که اراده کرده بود کفی از آن برگرفت و زمین را بیافرید ... سپس آتشی از آب پدید آورده و بر اثر تسلط آتش بر آب گازی پدید شد که آسمان‌ها را از آن به وجود آورد. (البرهان، جلد ۲، ص ۱۰)

سَخْنَانِ طَنْطَاوَى پیرامون و كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ

طنطاوی گوید: «ماء» در آیه فوق به معنی علم است، یعنی عرش الهی براساس علم و حکمت بوده. (تفسیر الجواهر، ج ۷ ص ۷) و برای اثبات دعوی خود به این آیه استشهد کرده است:
أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا ... كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (الرعد: ۱۷)
زیرا در این آیه به دلیل ذیلش، يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ مقصود از آب‌های آسمانی که بر نهرهای گوناگون فرو می‌ریزد علم الهی است که بر زمینه‌های دل‌های مردمان به خواست خدا وارد می‌شود.

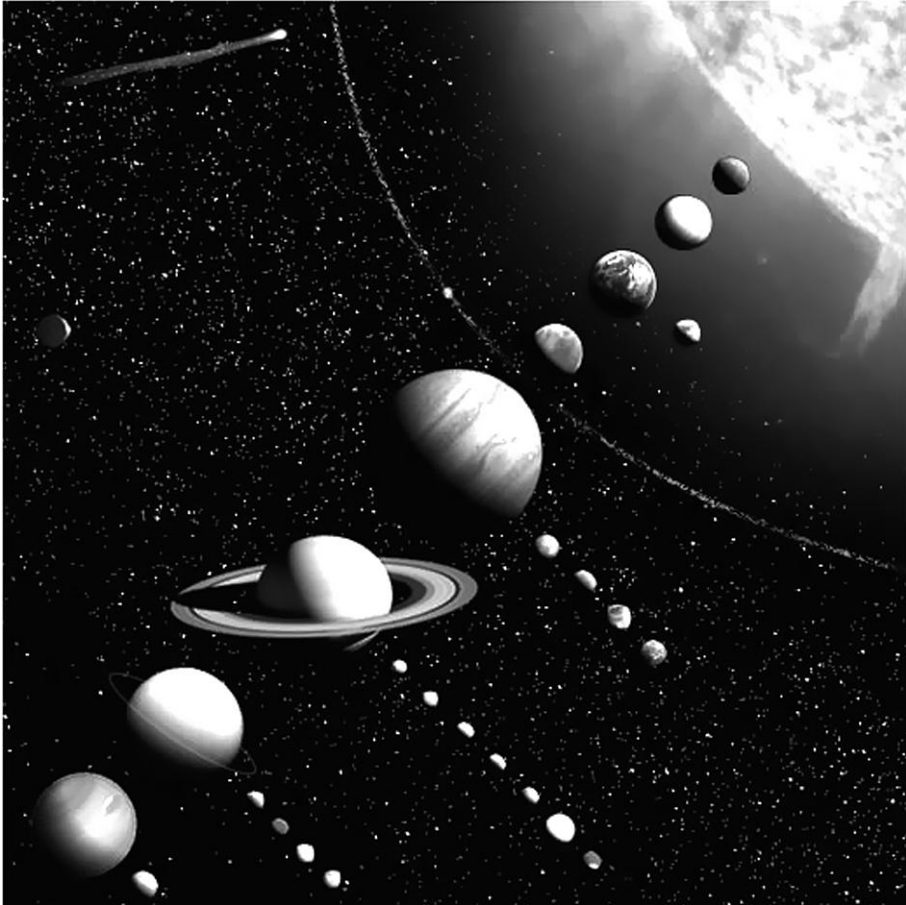
ولی هر خواننده‌ای با اندک بررسی به نادرستی این توجیه پی می‌برد که نامبرده چگونه بدون وجه آیه‌ای را به آیه دیگر قیاس نموده، و آب را که در آیه فوق به گواهی قرینه قطعی به معنی علم است، در آیه ... وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ... (هود: ۷) نیز بدون هیچ‌گونه قرینه‌ای به همان معنی گرفته است.

نظرات نامبرده جای بسی تأسف است که همیشه در جست‌وجوی تطبیق آیات قرآنی بر فرضیه‌ها و نظرات دانشمندان عصری است، و چگونه در آیه فوق که در مقام معرفی ماده اولیه جهان آفرینش است این سلیقه را اعمال نموده، در صورتی که هنوز هم دانش بشر از دریافت تمامی آن‌چه در آیه مزبور مراد است، محروم است.

و با این همه کاوش و موشکافی که نگارنده در صفحات گذشته کرده است، به جز قطره مبهم از اقیانوس بی‌کران حقایقی که در این آیه نهفته است به دست نیاورده:

۱. (همو) از آسمان، آبی فرود آورد. پس (به طرف) گودی‌هایی به اندازه‌ی گنجایش‌شان روان شد ... خدا مثل‌ها را چنین می‌زند.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (محمد: ۲۴)



یک تصویر مجسم‌کننده از آفتاب و ستارگان منظومه شمسی

۱. آیا پس آیات قرآن را با نگرشی جامع (درست) نمی‌اندیشند؟ یا (مگر) بر دل‌هایی قفل‌هایشان نهاده شده است؟

آیا زمین از فرزندان خورشید است؟

سخن حق در پاسخ این پرسش این است که چون بشر در رموز آفرینش زمین و آسمان و سایر ستارگان شاهد خلقت و ناظر چگونگی آن نبوده، از این گونه حوادث بی‌خبر است.

مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسَهُمْ^۱ ... (کهف: ۵۱)

آری از رمز تکوینی آفرینش خود نیز آگاه نیست، که در آن هنگام نبوده، و اگر هم بر فرض محال بوده، آگهی نداشته.

روی این اصل در چنان مواردی دچار پندارها و فرضیه‌هایی گشته که پیشرفت علم آحاداً پایه بسیاری از همین فرضیه‌ها را نیز باطل کرده است.

بنابراین شایسته است در این باره به کتاب وحی الهی، «قرآن»، مراجعه کنیم که معصوم است و فرودآمده از مقام اعلای عصمت الهی است.

گزارشی که از بحث گذشته نتیجه شد این بود که: زمین و آسمان و اخترانش همگی فرزندان یک مادرند، و این مادر بزرگ بر اثر یک یا دو انفجار دو نوع نوزاد پدید آورده. اکنون جای این پرسش است که این دو همزاد بوده‌اند و یا از پی یکدیگر پای به عرصه وجود نهاده‌اند؟

از آیاتی که در گذشته مورد گفت‌وگو بود مطلبی روشن در نفی و اثبات این موضوع به دست نمی‌آید، گرچه از احادیث مربوطه همزاد بودن این دو نوزاد را که هریک پس از دیگری از مادر نخستین زاده شده‌اند، مفهوم می‌شد.

ولی آیاتی دیگر در این زمینه به چشم می‌خورد که شایسته است با کمال باریک‌بینی و کاوش پی‌گیری و بررسی شود:

۱- قال تعالی: هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^۲ (بقره: ۲۹)

۱. من نه آفرینش آسمان‌ها و زمین را بدیشان نشان دادم و نه آفرینش خودهاشان را ...

۲. او کسی است که آنچه در زمین است، همه را برای (همه‌ی) شما آفرید؛ سپس به (آفرینش) آسمان پرداخت، پس آسمان‌ها را (به صورت) هفت آسمان سازماندهی کرد. و او به هر چیزی بسیار داناست.

از این آیه به خوبی نمایان است که آفرینش زمین و آنچه از نعمتها و کان‌های زمینی مورد بهره‌برداری آدمیان و دیگران است، پیش از پدید شدن طبقات آسمان بوده.

و از طرفی هم، ما می‌دانیم که آسمان پیش از تشکیل طبقات هفت‌گانه صورت‌گازی «دخانی» داشته، و آفرینش ستارگانی که در آسمان به چشم می‌خورد و زینت‌بخش کیهان است، پس از تشکیل طبقات در نزدیک‌ترین طبقات بوده چنان که فرماید:

۲- ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ^۱ (فصلت: ۱۱) فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ^۲ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَّمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ^۳ (فصلت: ۱۲)

اینک اگر تنها خورشید از ستارگان آسمان نخست به دلیلی دیگر استثنا نشود از آیات فوق به خوبی روشن است که آفرینش خورشید و سایر ستارگان دو مرحله از پیدایش زمین عقب‌تر بوده. زیرا آیات مزبوره پیدایش هفت آسمان را پس از تکمیل زمین و آفرینش ستارگان را پس از پدید شدن آسمان در طبقه نخستین معرفی کرده:

درباره استثنای خورشید

شاید آیات زیر از سوره نازعات مورد استفاده قرار گیرد:

أَأَنْتُمْ أَشْدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا (۲۷) رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا (۲۸) وَأَعْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا (۲۹) وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (۳۰) أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا (۳۱) وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا (۳۲)^۴

۱. سپس آهنگ (آفرینش) آسمان کرد، درحالی‌که بخاری (گازین) بود. پس به آن و به زمین (با سخنی تکوینی) فرمود: «خواه یا ناخواه بیایید.» آن دو گفتند: «فرمان‌پذیر آمدیم.»

۲. قُلْ أَلَيْسَ لَكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ ... ثُمَّ اسْتَوَىٰ ...

۳. پس آن‌ها را (به صورت) هفت آسمان، در دو روز [زمان] مقرر داشت و در هر آسمان کار (مربوط به) آن را وحی فرمود. و آسمان نزدیک‌تر را به چراغ‌هایی (از ستارگان) بیاراستیم و (نیز) برای نگهداری (از دزدان آسمانی). این است اندازه‌گیری آن عزیز بسیار دانا.

۴. آیا آفرینش شما بنیادین‌تر است، یا آسمان (که آن را) سازمان داده است؟ (۲۷) بلندای جذب‌شده‌اش را بر افراشت، پس آن را سازمان داد. (۲۸) و شبش را تیره کرد و روزش را (روشن) برون آورد. (۲۹) و پس از آن (حرکات ناهموار)، زمین را حرکتی هموار داد. (۳۰) آبش و چراگاهش را از آن برون آورد. (۳۱) و کوه‌ها را در عمقش کوبید. (۳۲)

این آیات چنان می‌نماید که: غلظانیدن و پهن کردن زمین و پدید آوردن کوه‌ها و آب و نباتات در زمین پس از بناء آسمان‌ها بوده.

ولی باید دانست که مقصود: بناء جرم نخستین آسمان، یعنی: حالت دخانی (گازی) آن است نه تشکیل طبقات، زیرا آیات سوره فصلت و بقره چنان‌چه گذشت پدید آمدن طبقات آسمان را پس از تکمیل زمین معرفی کرده که: در چهار دوران کوه‌ها و برکات و اقوات را در زمین پدید آوردیم ... سپس دخان آسمان را به هفت بخش تقسیم نمودیم.

در نتیجه، «دحو الأرض»^۱ چرخش و گردش زمین و آفرینش کوه‌ها و آب‌ها و درختان در زمین، این‌ها همه پس از بناء و تسویه دخان آسمانی بوده، نه این‌که پس از تشکیل طبقاتش که از تکامل زمین عقب‌تر بوده است، تا چه رسد از خلقتش.

اما این‌که آفرینش جرم نخستین زمین و یا دخان آسمان کدامیک پیشتر بوده هنوز دلیلی قاطع بر هیچ‌یک نیافته‌ایم ... و تنها چیزی که می‌دانیم این است که هر دو از مادری به نام «ماء» بر اثر یک یا دو انفجار تولد یافته‌اند، و دلیلی هم که نظر دومین را (دو انفجار را) تأیید کرده بود، پدید شدن زمین را نتیجه انفجار نخستین می‌دانست.^۲

اکنون باید دید معنی ایجاد تاریکی شب، و روشنایی روز در آسمان چیست؟ این‌گونه تعبیر طبعاً مقتضی این است که آسمان قبل از تشکیل طبقات، چراغی داشته که گاهی خاموش و هنگامی هم روشن می‌شده، و این طلوع و غروب نسبت به تمامی جوّ گازی آسمان نبوده، بلکه طبعاً به بعضی از کرات بوده که طلوع و غروب آن ایجاد روز و شب در آن می‌کرده است، و ما آن هنگام تنها زمین خود را می‌شناسیم که به مقتضای دلالت آیات گذشته وجود داشته است.

روی این اصل دور نیست که مقصود از چراغ آسمان خورشید باشد، چنان‌که در تفسیر علی بن ابراهیم^۳ گوید: أَخْرَجَ ضُحَاهَا. امام فرمود: یعنی خورشید ولی از لحاظ آن که موقعیت این خورشید در جنب خورشیدهای بزرگی که هزاران برابر آن نور و وسعت دارند، بسیار ناچیز است.

۱. چنان‌که مفصلاً معنای آن در [جایی] مخصوص خواهد آمد.

۲. خبر کلینی در روضه کافی از حضرت باقر (ع) .

۳. نقل از تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۲۵.

خیلی دور و غیرقابل قبول به نظر می‌رسد، که این خورشید به عنوان نور آسمان معرفی شود مگر آن که مقصود از بیرون آوردن نور آسمان این باشد که مواد گازی آسمانی تراکم یافته، و توده‌ای بسیار عظیم و فشرده از گازهای نورانی و روشن پدیدار شده، که همان توده گازی پیش از تشکیل طبقات نوربخش جو آسمانی و زمین ما بوده، و پس از پدید آمدن طبقات آسمانی نسبت به سایر ستارگان سمت مادری داشته و ستارگان از آن تولد یافته‌اند.

وَأَعْطَسَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا^۱ (نازعات: ۳۹) از این دو گونه تعبیر در پیرامون شب و روز آسمان، چنان برمی‌آید که گاز آسمانی در آغاز دچار تاریکی سطحی گردید، که بر اثر برخورد این گاز داغ و درخشان با فضا پدید شده بود. «أَعْطَسَ لَيْلَهَا: پوشانید شب آسمان را» یعنی تاریکی سطحی این گاز نخستین جرم نورانیش را آن چنان پوشانید که شب روز را می‌پوشاند. سپس «وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا»، روز آسمان را پس از حجاب نخستین از لابه‌لای پرده شب برون آورد. بدین معنی که جرم درخشان داغ این گاز را از حجاب دیگر بخش‌هایش که به تاریکی و سردی گراییده بود، برون آورده و جدا ساخت.

نتیجه: دلیل قاطع و روشنی بر تقدّم آفرینش این خورشید بر زمین ما در دست نیست، و تنها موجودی بسیار نورانی به طور مبهم و مرموز شناختیم که پیش از تکمیل زمین^۲ (و نه آن که قبل از پیدایش آن) و پیش از تشکیل طبقات آسمانی در جو آسمان پدید آمده. و این احتمال بسیار قوی است که از نمودار جمله مصابیح^۳ آفرینش این خورشید نیز با سایر ستارگان دو مرحله پس از پیدایش و تکمیل زمین ما بوده است.

نتیجه گفتار

به طور قاطع زمین از خورشید تولّد نیافته، زیرا مجموع آیات و روایات دو فصل گذشته به چهره‌های گوناگون زمین و آسمان را فرزندان یک مادر خوانده، و آفرینش زمین را از ماده خاکی: و خلقت

۱. و شش را تیره کرد و روزش را (روشن) برون آورد.

۲. یعنی پیش از آغاز حرکت زمین و پدیدار شدن آثار زندگی از قبیل آب و نباتات و الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (نازعات: ۳۰) أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا (نازعات: ۳۱)

۳. ... وَ رَبَّنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ ... (فصلت: ۱۲) آسمان اول را به چراغ‌هایی زینت دادیم و خورشید ما نیز از همان چراغ‌های زینت‌بخش آسمان است، و این احتمال موافق روایت طبری است از رسول خدا: «خورشید و ماه و ستارگان در یک دوران پدید شده‌اند».

آسمان و ستارگان را «به استثنای هفت زمین»^۱ از دخان «گاز» دانسته است. وانگهی خلقت زمین را پیش از پیدایش ستارگان - که از جمله آن‌ها خورشید ما است - معرفی نموده است.

و در صورتی هم که خورشید درین معرکه استثنا شود، این چراغ آسمانی را تولد یافته از جرم و عنصر آسمان خوانده: «وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا»، و تنها دحو الأرض و پدید شدن آب و نباتات و کوه‌های زمین را پس از خلقت و کمال توده‌ی گازی «دخانی» آسمان قبل از تشکیل طبقات دانسته است ... و نه آن که پدید شدن اصل جرم زمین.

و خلاصه آن که ما اگر آفرینش زمین را پیش از خورشید ندانیم به طور قطع آن را متولد از خورشید نخواهیم دانست.

سخنان برخی از مفسران

چنان که در مقدمه‌ی کتاب اشاره شد با کمال تأسف برخی از مفسران درصدد تطبیق علوم قرآن با نظرات و حتی فرضیه‌های دانشمندان برآمده، و در زیر نقاب تطبیق دین و دانش و خدمت به معارف علمی قرآن، حقائق ثابت این کتاب مقدس آسمانی را نیز مانند علوم بشری به دست تحول و یا تکامل سپرده‌اند.

این خرده‌گیری نه تنها بر این‌گونه مفسران در زمان حاضر وارد است، بلکه در زمان‌های گذشته نیز احیانا تحمیلاتی از لحاظ حکومت افکار عصری بر قرآن می‌شده است.

یک نمونه از انحراف برخی از مفسران هم‌زمان ما این است که: فرضیه‌هایی که در پیرامون تشکیل منظومه‌ی شمسی از زمان‌های گذشته فکر بشر را به خود متوجه ساخته، نویسندگانی مانند علامه معاصر سید هبه‌الدین شهرستانی و شیخ طنطاوی را بر آن گماشته است که آیاتی از قرآن برای به کرسی نشاندن آن‌گونه فرضیه‌ها گواه گیرند، و آن‌چه را که دانشمندان تنها به فرض و احتمال آن دل خوش داشته‌اند، اینان به عنوان اصول پابرجا و خلل‌ناپذیر علمی بر قرآن تحمیل نمایند.

و نگارنده در عین آن که مقام علمی دانشمندان به‌ویژه خدمت‌گزاران اسلام و قرآن را بسیار ارجمند می‌دارد، برای حفظ موقعیت جهانی و ابدی کتاب آسمانی اسلام از

۱. چنان‌چه در بحث زمین‌های هفت‌گانه خواهد آمد.

خرده‌گیری‌هایی نسبت به این روش نادرست ناگزیر است، و با کمال ادب آنچه برخلاف ظاهر و یا نص قرآن از هر دانشمندی بنگرد از رهگذر برهان ابطال می‌نماید.

دانشمندان هر اندازه هم بزرگ باشند، در مکتب عالی قرآن کسب بزرگی کرده‌اند، و شایسته نیست به پندار حفظ ادب از اشتباهات آنان چشم‌پوشی گردد و یا بدون تأمل و کاوش گفتارشان پذیرفته شود.

استاد علامه بزرگوار مرحوم آیه‌الله‌العظمی بروجردی (قدس‌الله‌روحه) بارها می‌فرمود: بزرگی بزرگان نباید پرده‌ای بر فهم و ادراک و کاوش‌های دامنه‌دار جوینده حقیقت شود، و مانع پیشرفت در مدارج علمی او گردد.

و تنها چیز ارجمند در نظر محققان حقایقی است که همراه برهان‌های قانع‌کننده باشد، گرچه طرفدارش بسیار اندک است.

طنطاوی آیه ذیل را برای اثبات فرضیه جدا شدن زمین از خورشید استخدام کرده است:

أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ^۱ (انبیاء: ۳۰) وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًا أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ^۲ (انبیاء: ۳۱)

طنطاوی از آیات فوق بدین‌گونه نتیجه گرفته است که: زمین با خورشید پیوسته بود، و سپس از آن جدا گشت، چنان‌که در نزد علمای غرب نیز ثابت و مسلم است که زمین جرقه‌ای از خورشید می‌باشد. نگارنده برای این‌که حقیقت مطلب در این آیات به خوبی روشن شود و نادرستی سخنان شیخ طنطاوی و هم‌مسلكانش هویدا گردد، با تأیید الهی به تفسیر و تحقیق پیرامون آیات مذکوره می‌پردازد.

۱. آیا و کسانی که کافر شدند ندانستند که آسمان‌ها و زمین هر دو به هم پیوسته بوده‌اند، پس ما آن دو را از هم جدا ساختیم، و هر چیز زنده‌ای را از آب نهادیم؟ آیا پس (از این هم) ایمان نمی‌آورند؟

۲. و در زمین کوه‌هایی استوار نهادیم تا مبادا (زمین) آنان [مردمان] را سرنگون سازد، و در آن راه‌های سراسیمه فراخ پدید آوردیم، شاید راه یابند.

معنی رتق و فتق زمین و آسمانها

سررشته سخن در این آیات این است که: رتق و فتق زمین و آسمان یعنی چه؟ رتق از نظر لغت به معنی پیوستن، و فتق گسستن پیوند و باز کردن آن است. اینک باید دید جنس زمین و همچنین آسمان در چند مرحله پیوستگی داشته تا گشایش این پیوستگیها روشن گردد.

روی هم رفته آن چه از آیات گذشته در چگونگی تولد جهان نتیجه می شود، عبارت است از: سه مرحله پیوستگی است، که از پس هریک گسستنی بوده است:

رتق و فتق نخستین

در آن هنگام که این دو فرزند در شکم مادر نخستین جهان «ماء - آب» بودند و بر اثر یک یا دو انفجار تولد یافتند، پیش از ولادت جرم و جسمشان پیوند یکدیگر بوده، و در آب خلاصه می شده، ولی پس از ولادت بهره اندکی از آن جنس زمین و بیشتر آن به دخان «گاز» آسمان تبدیل شد ... این نخستین رتق و فتق زمین و آسمانها است.

رتق و فتق دومین

طبعاً دومین مرحله رتق و فتق این است که: جرم خاکی زمین از حالت بستگی و وحدت برون رفته و به هفت کره خاکی تبدیل گردید، چنان که فرماید:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ^۱ ... (طلاق: ۱۲)

۱. خدا کسی است که هفت آسمان را و همانند آنها (هفت) زمین را آفرید...

و هم‌چنین جرم دخانی «گازی» آسمان به هفت بخش تقسیم شد:
 ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ^۱ ... (فصلت: ۱۱) فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ^۲ ... (فصلت:
 ۱۲)

توده‌گازی یکنواخت آسمان را به آسمان تبدیل فرمود، و سپس توده‌های فشرده‌گازی در
 طبقه نخستین و X تبدیل به فرزندان ستارگان گردید:
 ... وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ^۳ ... (فصلت: ۱۲)
 در نتیجه فرزندان نخستین گازهای آسمانی طبقات هفتگانه و توده‌های ستارگانند که از
 فرزند هفتمین و X پدید شده‌اند.

رتق و فتق سومین

و طبعاً چون زمین پس از انفجار نخستین جهان حالت مذاب داشت، استعداد پذیرش آب و در
 نتیجه رویاندن نباتات و پدید شدن حیوانات و سایر موجوداتی که بنیاد زندگی آن‌ها آب است،
 را نداشت ولی پس از چندی که سطح خارجی آن منجمد و سرد شد، قابل پذیرش آب و
 رویاندن موجودات زنده گردید. بنابراین روی این اصل، صحیح است که گفته شود: در آغاز
 درب‌های زمین از برون دادن نباتات و هرگونه موجود زنده‌ای بسته بود، و خدا این درب‌های
 بسته را پس از چندی باز کرد.

و هم‌چنین توده‌های بزرگ گازهای داغ آسمانی استعداد آماده ساختن ابرهای آبستن، و در
 نتیجه ریزش باران را نداشت، و پس از این آمادگی درب‌های اقیانوس‌های آسمان به ریزش
 باران باز شد، و بر زمین‌های مستعد باران رحمت فرو ریخت.

نگارنده مدعی نیست که رتق و فتق دومین به طور حتم قبل از رتق و فتق سومین بوده،
 زیرا امکان عکس و هم‌چنین همزمانی این دو نوع رتق و فتق نیز هست، ولی این ترتیب
 مقتضای طبع تدریجی و تکامل جرم زمینی و گاز آسمانی است، ولی صورت نخستین بدون
 تردید از نظر طبیعی و قرآنی بر دو صورت دیگر مقدم است. و الله‌الهادی.

۱. سپس آهنگ (آفرینش) آسمان کرد، درحالی‌که بخاری (گازین) بود...

۲. پس آن‌ها را (به صورت) هفت آسمان، مقرر داشت...

۳. ... و آسمان نزدیک‌تر را به چراغ‌هایی (از ستارگان) بیاراستیم...

ممکن است برخی به اندیشه تغییر چهره احتمال نخست افتاده و بگویند: در آغاز آسمان و زمین به حالت کنونی خود به هم پیوسته بودند، و سپس پروردگار آن دو را از هم گسست «كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا». و یا زمین با برخی از کرات آسمانی مانند خورشید پیوستگی داشته، و سپس به صورت جرقه‌ای از آن جدا گشته است.

ولی این پندارها گذشته از آن که گواهی از آیات قرآنی ندارد، (با اندک دقتی می‌توان گفت) با حاصل جمع آیات و روایات گذشته پیرامون تولد جهان نیز مخالف است.

زیرا آسمان‌ها در حالت فعلی که دارای هفت بخش است، هیچ‌گاه با زمین‌ها به حالت خاکی آن‌ها پیوست نبوده، بلکه حالت پیشین آن نیز به صورت گاز بوده و از انفجار ماده نخستین پدید آمده، و نه آن‌که به همان حالت با توده‌های خاکی زمین هم‌جوار بوده، و سپس تصاعد کرده باشد. این سخن نتیجه دقت و بررسی کامل در بحث‌های گذشته پیرامون چگونگی تولد جهان و تشکیل طبقات آسمانی و ... است.

روایات درباره رتق و فتق زمین و آسمان‌ها

در احادیث اسلام تنها اشارتی به هر سه مرحله رتق و فتق شده، و احتمال چهارم را که به برهان مخالفت با قرآن ابطال نمودیم با روشن‌ترین بیان انکار و تکذیب نموده است:

چنان‌که در احادیث گذشته تولد جهان را از انفجار ماء و خاکستر باقی‌مانده، و ته‌نشین این انفجار را ماده زمین، و گاز متصاعدش را ماده آسمانی معرفی کرده بود.

در حدیث کلینی نیز در موضوع سؤال مرد شامی از حضرت باقر علیه السلام راجع به آیه مزبور فرماید: فقال له ابو جعفر علیه السلام: «فلعلک تزعم أنهما كانتا رتقا متلازقتين متلاصقتين ففتقت احدهما من الاخرى؟» فقال: نعم.

فقال ابو جعفر علیه السلام: «استغفر ربک فإن قول الله عز و جل: كانتا رتقا، يقول: كانت السماء رتقا لا تنزل المطر و كانت الأرض رتقا لا تثبت الحب، فلما خلق الله تبارک و تعالی الخلق ... فتق السماء بالمطر و الأرض بنبات الحب». (برهان، جلد ۳، ص ۵۸)

فرمود: شاید پنداشته‌ای که آسمان و زمین (در وضع کنونی خود) از آغاز به هم پیوسته بودند، و سپس پروردگار آن دو را از هم جدا کرد. (مثلاً زمین جرقه‌ای خاکستری از پیرامون مواد فشرده‌گازهای داغ آسمانی، خورشید و ... بوده و سپس از آن جدا گشته است.) گفت: آری.

فرمود: «از این پندار استغفار کن، زیرا معنای رتق و فتق چنان است که: درب‌های آسمان در آغاز از فرو ریختن باران بسته بود، و سپس خدا آن را به ریزش باران گشود، و زمین نیز از شکافتن نباتات و پدید کردن درختان بسته بود، و پروردگار پس از چندی آن را نیز باز کرد».

از این فرمایش نباید پنداشت که رتق و فتق زمین و آسمان در انحصار همان معنی است که بیان شده، زیرا این اثبات در مقابل نفی پندار واهی شخص شامی است، و این معنی که امام بدان اشاره فرموده قدر مسلم از مراحل رتق و فتق در آیه است، به گواهی آخر آیه که: وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيًّا.

پس از رتق و فتق زمین و آسمان‌ها هر موجود زنده‌ای را از آب به وجود آوردیم. و روشن است که این سخن در صورتی به موضوع فتق بعد از رتق بستگی دارد که فتق آسمان به معنی فرو ریختن باران و فتق زمین به معنی رویانیدن نباتات و درختان در کلمه رتق و فتق گنجد باشد.

و از جمله شواهد این که رتق و فتق ویژه معنی فوق نیست، فرمایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که:

«و کان من اقتدار جبروته و بدیع لطائف صنعته أن جعل من ماء البحر الزاخر المتراکم المتقاصف یبسا جامدا، ثم فطر منه أطباقا ففتقها سبع سماوات بعد ارتاقها» ... از کفی جامد که از اقیانوس موج نخستین جهان برخاسته بود، پروردگار طبقات آسمانی را بیافرید، و آن‌ها را به هفت بخش جدا کرد، پس از آن که به هم پیوسته بودند.

و در خبر علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام است که در پاسخ سؤال شامی درباره آیه فوق فرمود:

«و کانتا مرتوقین، لیس بینهما أبواب، و لم یکن للأرض أبواب و هو النبت، و لم تمطر السماء علیها فنبت، ففتق السماء بالمطر و فتق الأرض بالنبات ...» (البرهان، ج ۳، ص ۵۸)

آسمان‌ها و زمین پیوسته بودند، و میان آن‌ها درب‌هایی وجود نداشت، زمین درب‌هایی نداشت که نباتاتی برویاند، و آسمان باران نباریده بود که موجب روییدن نبات گردد، در این حدیث چنان‌که با اندک تأملی روشن است دو مرحله از رتق و فتق یاد شده:

۱- مرحلهٔ ریزش باران و روییدن نباتات.

۲- پیوستگی زمین و آسمان‌ها، و این مرحله پیش از اولی ذکر شده، و شاید مشتمل بر دو احتمال گذشته نیز باشد که میان زمین و آسمان‌ها فاصله بود، آن هنگامی که زمین‌ها به صورت یک تودهٔ خاکستری و هم‌چنین آسمان‌ها به چهره یک توده گازی به سر می‌بردند، و روی این اصل حدیث فوق شامل هر سه مرحلهٔ رتق و فتق می‌باشد، ولی احتمالی که بیش از تمامی احتمالات از روایات^۱ نمودار است همان احتمال سومین می‌باشد، و شاید این امتیاز از دو لحاظ بوده:

۱- دو احتمال نخست، از سایر آیات نیز مستفاد می‌شود، ولی احتمال سوم تنها مربوط به آیهٔ فوق است.^۲

۲- چنان‌که گذشت جمله: ... وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ حَيٍّ^۳ ... (انبیاء: ۳۰) نمودار بسیار روشنی است بر این احتمال، و ائمه علیهم‌السلام روشن‌ترین معنی رتق و فتق را که در سایر آیات هم یاد نشده است در تفسیر این آیه آورده‌اند.

از چهرهٔ احادیث گذشته چنان می‌نماید که: پندار جدا شدن زمین از آسمان ... از برخی از کرات آسمان، و یا از خورشید، سابقه‌ای دراز داشته است.

و تنها «بوفون» و «کانت» و «لاپلاس» و سپس ریزه‌خواران خوان آنان نیستند که در طرز تشکیل منظومهٔ شمسی، زمین و سایر سیارات منظومه را فرزندان خورشید پنداشته‌اند.

۱. مانند حدیث کلینی از حضرت باقر علیه‌السلام و مفید در ارشاد گوید: علماء حدیث این معنی را از حضرت باقر علیه‌السلام روایت کرده‌اند، و هم چنین روایت طبرسی در مجمع و فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام: «و ناداها بعد اذ هی دخان فالتحمت عری اشراجها و فتق بعد الارتقاق صوامت ابوابها» ... و پس از بستگی، درهای آسمان را به باران رحمت گشود.

۲. فتق نخستین از آیه: «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ (هود: ۷) وَ تَمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ (فصلت: ۱۱)» و فتق دومین از: «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» خصوص در صورتی که ضمیر جمع را به هر دوی زمین و آسمان برگردانیم، و دربارهٔ خصوص زمین از: «وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ»

۳. ... و هر چیز زنده‌ای را از آب نهادیم...

از آن چه گذشت خوانندگان عزیز به خوبی به اشتباه توجیه‌کنندگانی مانند شیخ طنطاوی پی می‌برند که چگونه این فرضیه را بر آیات مورد گفت‌وگو تحمیل نموده‌اند، آن گونه که حتی از نظر لفظ و لغت هم قابل تحمل نیست، تا چه رسد به معنی.

شیخ طنطاوی از تمامی وجوهی که در معنی رتق و فتق محتمل است^۱ تنها وجهی را برگزیده که چنان که گذشت برخلاف کتاب و سنت بوده و هرگز گواه علمی و نقلی بر آن ندارد. وی در تفسیر الجواهر (جلد ۱۰، ص ۱۹۷) گوید:

«معنی رتق آسمان‌ها و زمین این است که این دو به هم پیوست بودند و روی این اصل فتق به معنی از هم گسیختن آن‌ها خواهد بود. چنان که از اروپاییان در این زمان‌ها به ثبوت رسیده، زیرا آنان گفته‌اند زمین و سایر سیارات منظومه شمسی بر اثر حرکت دورانی سریع خورشید از آن جدا شده‌اند.

و تمامی منظومه‌های خورشیدی همین‌گونه پدید آمده‌اند، که بر اثر حرکت دورانی خورشیدها حلقه‌هایی از آنان گسسته و تشکیل ستارگانی داده است. و پس از سخنانی دیگر در این پیرامون نتیجه گرفته است که:

۱. طبری (ج ۱۷، ص ۱۸) و المنثور (ج ۴، ص ۲۱۷) اقوالی درباره رتق و فتق نقل نموده و هرگز روایتی در این پیرامون از پیامبر ﷺ نقل نکرده است. و فخر رازی تمامی اقوال محتمله را در تفسیر کبیر (ج ۲۲، ص ۱۶۲) به شرح زیر نقل کرده است:
 ۱- آسمان و زمین به هم پیوسته بودند، و سپس خدا آن دو را از هم گسست. از حسن و قتاده و سعید بن جبیر و روایت عکرمه از ابن عباس.

۲- جرم آسمان به هم پیوسته بود، و سپس به هفت بخش تقسیم شد و هم‌چنین زمین. از ابو صالح و مجاهد.
 ۳- آسمان سخت بود و باران نمی‌بارید و زمین نبات نمی‌رویاند، و سپس درهای آسمان به باران و درهای زمین به نباتات گشوده شد. از حسن و ابن عباس و بیشتر مفسران و گواه صحت این قول ذیل آیه است که: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا».

۴- ابو مسلم اصفهانی گوید: جایز است که مراد از فتق پدید آوردن و مقصود از رتق حالت قبل از وجود یعنی حالت عدمی زمین و آسمان باشد، به این معنی که آسمان و زمین از وجود مسدود بودند، و سپس درب وجود به روی آن‌ها گشوده شد. هـ زمین و آسمان تاریک بودند، و سپس پروردگار روز روشن را برای آن‌ها آفرید.
 فخر رازی پس از نقل اقوال فوق به ترتیب: ۱ و ۲ و ۳ را ترجیح داده است.

ولی چنان که تفصیلاً گذشت، وجه اول برخلاف کتاب و سنت است به این معنی که تنها پیوستگی آن دو در حالت مائی بوده که به صورت ماده نخستین به هم پیوسته بودند و سپس از یکدیگر جدا شدند. وجه دوم درست نقطه مقابل وجه اول و موافق کتاب و سنت است. و وجه سوم قدر متیقن از مراحل رتق و فتق می‌باشد که ذیل آیه نیز بر آن گواه بوده و رأی ائمه اهل البیت علیهم‌السلام بر آن استوار است و در وجه دیگر هیچ‌گونه گواهی نداشته و بلکه احادیث مشارالیه گذشته با آن‌ها مخالف است.

زمین ما از خورشید جدا گشته و این خورشید نیز از خورشید دیگر، تا برسد به بزرگ‌ترین خورشیدهای جو پهناور کیهان، که مادر تمامی جهان است، و بیشتر دانشمندان غربی هم‌اکنون بر این عقیده‌اند.

پرسش‌هایی چند از شیخ طنطاوی!؟

خیلی شگفت‌آور است که چگونه طنطاوی در برابر فرضیه گروهی از دانشمندان این‌گونه دست و پای خود را گم کرده، که پندارهای ناپایدارشان را بر آیات قرآنی تحمیل نماید؛ به این گمان که خدمت به قرآن و مسلمین کرده است باید از او پرسید:

- ۱- روی چه اصل فرضیه تشکیل منظومه شمسی را از حالت فرضیه و پندار برون برده و به چهره یک اصل ثابت علمی وانمود ساخته است «... به ثبوت رسیده...»؟!؟
- ۲- وانگهی در آیه مورد بحث هرگز کلمه خورشید «شمس» وجود ندارد تا این رتق و فتق درباره زمین و خورشید باشد!...

آیا به نظر وی کلمه سماوات (آسمان‌ها) به معنی خورشید است؟

- ۳- چنان‌که در آیه به جای سماوات کلمه شمس هم می‌بود، بر فرض آن‌که می‌پذیرفتیم رتق به معنی پیوستگی زمین و خورشید به یکدیگر است، باز هم معنی فتق خورشید و زمین، گسیختن زمین از خورشید نبود، بلکه جای احتمال عکس «جدا شدن خورشید از زمین» و یا گسیختن پیکره مشترک آن‌ها نیز هست.

وانگهی فرضیه‌هایی که از دیرزمان تاکنون پیرامون تشکیل منظومه شمسی از نظر دلایل گوناگون در نشیب و فراز بوده است، اکنون حالت احتضار خود را طی می‌کنند، و به نظر نگارنده چنان‌که مدلل خواهد شد فاتحه تمامی آن‌ها را از نظر علم نیز باید خواند، چنان‌که قرآن در اصل آن را منکر است.

فرضیه‌های دانشمندان در تشکیل منظومه شمسی^۱

فرضیهٔ تصادم بوفون^۲ (فرانسوی، ۱۷۴۹ م.)

نامبرده در یکی از چهل و چهار کتابی که در تاریخ طبیعی نگاشته، دربارهٔ پیدایش خانوادهٔ خورشیدی گوید:



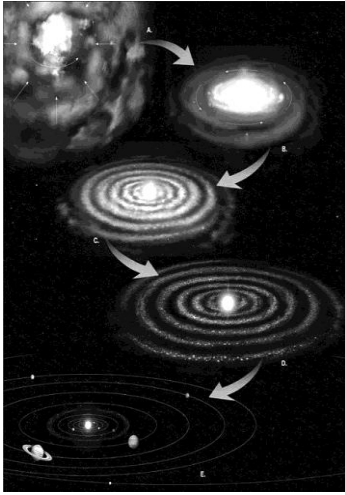
«مادربزرگ این خانواده در زمانی بارهای گران فرزندان خود (سیارات منظومهٔ شمسی) را در درون داشت. دنباله‌داری همچون تیری تیز و درخشان با همان سرعت سرسام‌آور، خود را به خورشید زد، و بر اثر اضطرابی که این مادر باردار از قابلهٔ بی‌رحم دیده بود قطراتی چند از تودهٔ عظیم آتشینش جدا شد. این قطرات (نوزادان سرگردان) بر اثر شدت برخورد آغاز گردش دورانی به دور خود نموده، و هریک فردی از خانوادهٔ خورشیدی را تشکیل دادند.»

فرضیهٔ حلقوی یا سحابی: کانت (آلمانی ۲۰ - ۳۰ سال پس از بوفون)

کانت با استدلالات و استبعاداتی فرضیهٔ تصادم را ابطال نمود. از جمله گفت: «برخورد دنباله‌دار کوچک و ناچیز بوفون هرگز قادر بر مضطرب ساختن جرم عظیم خورشید نیست، و این سخن از لحاظ فرض هم بی‌مورد است و ...»

۱. فرضیه‌های مذکور با حفظ مطالب صاحبانش به عبارتی روشن‌تر و بهتر ذکر می‌شود.

۲. Buffon (۱۸۰۴ - ۱۷۴۹ م.).



و سایر دلایلی که در جای خود یاد شده.^۱
 نامبرده سپس فرضیه خود را این گونه بیان کرده است:
 خورشید در آغاز توده بسیار وسیعی از گازهای معتدل
 بوده که تمامی فضای منظومه کنونی را پر کرده بود.
 این گاز متراکم به آرامی گرد خود می‌گشت، و بر اثر
 تشعشعات مقادیر زیادی از حرارتش به فضای اطراف
 انتقال می‌یافت. به همین جهت حرارتش رو به نقصان
 رفته، و حالت انقباض و تراکم بسیاری به خود گرفت، و
 حرکت دورانی‌اش زیادتر شد.

این حرکت سریع دورانی موجب افزایش نیروی فرار از مرکز شد، و به دنبال آن دو قطب این
 توده وسیع گازی مسطح شد، و حلقه‌هایی از آن جدا گشت و بر صفحه استوایی افکنده شد.
 در پی این حادثه حلقه‌های مزبور شکسته و متراکم گردید و این بخش‌های تراکم‌یافته از
 صورت حلقه‌های گازی گذشته به سیارات کنونی منظومه شمسی ما تبدیل یافت.

لاپلاس (فرانسوی، ۱۷۹۶ م.)

نامبرده فرضیه کانت را پذیرفت^۲ و آن را با چهره‌ای تازه‌تر و شرح و بسط بیشتری نمایش داد،
 ولی هیچ‌گاه برای اثبات آن به ادله ریاضی تمسک نجست.

کلارک ماکس ول

حدود شصت سال از عمر فرضیه لاپلاس گذشت، تا کلارک ماکس ول با کمال دقت آن را
 تحت نظر قرار داد، و پس از چندی چنین نتیجه گرفت:
 پذیرفتن فرضیه سحابی مستلزم قبول تناقضاتی چند است ...^۳

۱. از جمله کتاب سرگذشت زمین نوشته ژرژگاموف که فرضیه‌های فوق را از آن نقل می‌کنیم.

۲. در کتاب نمایش دستگاه جهان.

۳. چنان که در کتاب سرگذشت زمین، از ژرژگاموف، مفصلاً یاد شد.

بنابراین، فرضیه کانت و لاپلاس با دست علم به خاک سپرده شد و به رقیب قدیمی خود (فرضیه تصادم بوفون) پیوست.

چمبرلن. مولتون. (امریکایی) و سرجمس جنس (انگلیسی)

پس از مدفون ساختن فرضیه سحابی، به کار نبش قبر فرضیه تصادم پرداختند و آن را با چهره‌ای تازه‌تر زنده کردند.

علت این ارتجاع آن بود که: فرضیه تصادم مانند سحابی مشتمل بر تناقضات نبود، و این‌بار که وارث فرضیه سحابی شد، علل برخی از استبعادات را نیز از خود رانده بود: مثلاً قابله ناتوان پیشین (ستاره دنباله‌دار) در این رجعت ثانوی به ستاره‌ای ثابت تبدیل یافته بود که جرمی برابر خورشید داشت، تا بتواند این مادر باردار را سخت به اضطراب و وضع حمل وادارد.^۱

ولی با تمامی این اوصاف، فرضیه تصادم نیز از جهاتی دیگر مطرود بود و جهان علم برای درک تشکیل منظومه شمسی در برابر این فرضیه‌ها دچار حیرت و تردید گشته بود. مبنای فرضیه‌های فوق پندار مشابهت و هماهنگی عناصر تشکیل دهنده خورشید با سایر سیارات بوده است که طبعاً بر اثر فساد مبنی بناهایی هم که بر آن استوار است واژگون خواهد شد.

تغییر مبنی: ویز زیگر^۲

نامبرده فرضیه تشکیل منظومه را بر پایه چگونگی عناصر شیمیایی خورشید و سایر سیارات نهاد و گفت:

عقیده فیزیک نجومی از وضع اولی خود (مشابهت عناصر سیارات منظومه) به اختلاف عناصر تشکیل دهنده خورشید با سایر سیارات منظومه تبدیل یافته است.

شترومگرن

نامبرده پس از دقت زیادی که در کیفیت عناصر خورشید و سایر سیارات منظومه شمسی کرد، به این نتیجه رسید که ۰/۳۵ جرم خورشید اکسیژن خالص است.

۱. در کتاب *راز آفرینش* از این قابله عظیم‌الجثه به یک کشتی بزرگ که در اقیانوس بی‌کران جو عظیم آسمان شناور بوده تعبیر نموده که دو میلیارد سال قبل با قایق کوچک خورشید ما برخورد کرده و سیارات منظومه شمسی را تشکیل داده است.

۲. Weizsaker، دانشمند فیزیک آلمانی.

بعداً معلوم شد که ۰/۵۰ آن اکسیژن و قسمت زیادی از آن هلیوم می‌باشد.

شوارتس شیلد

مطالعات فوق توسط نامبرده تکامل یافت، و تجزیه دقیق طیفی از سطح خورشید چنان نتیجه داد که: تنها ۰/۰۱ از جرم خورشید مشتمل بر عناصری مشابه با عناصر زمینی، و ۰/۹۹ آن از هیدروژن و هلیوم تشکیل یافته، با این تفاوت که مقدار هیدروژن از هلیوم بیشتر است.^۱

نامبرده به دنبال این تحقیق حدس زده که شاید سایر ستارگان ثابت نیز از نظر عناصر شیمیایی مانند خورشید باشند، و نیز گفته است که به نظر می‌رسد فضای خالی میان ستارگان از گازها و غبارهای رقیقی از نوع عناصر خورشیدی پر باشد، در هر میلیارد متر یک چهارم میلی گرم.

این آخرین نتیجه‌ای است که از تحقیقات دامنه‌دار دانشمندان پیرامون عناصر تشکیل دهنده منظومه شمسی به دست آمده است، و روی این اصل فرضیه‌هایی از قبیل تصادم و سحابی به طور کلی بی‌اساس خواهد بود، زیرا پایه این فرضیه‌ها که هم‌آهنگی عناصر خانواده خورشیدی است، ویران گردید.

بنابر اصل اختلاف عناصر سیارات منظومه شمسی، آن‌هم آن‌گونه اختلاف فاحش و سرسام‌آور، اصولاً حتی احتمال تولد زمین از خورشید نیز نمی‌رود تا چه رسد به حالت فرضیه‌ای که مبنای پایه‌های علمی گردد.

ویز زیکر

وی در عین حالی که خود نخستین محقق و کاشف اختلاف عناصر بین خورشید و سیارات منظومه است، به وجوهی غیروجیه و واهی مجدداً به فرضیه کانت و لاپلاس ارتجاع نموده، و برای توجیه سخن خود گفته است:

۱. طبعاً نیز باید چنان باشد که در مقدار هفتاد میلیون درجه حرارت بایستی ساده‌ترین عناصر موجود باشد؛ هیدروژن ساده‌ترین عنصر و هلیوم در درجه دوم است، و دلیل این سخن این است که هر اندازه حرارت بیشتر باشد تبدیل جسم به جسم دیگر بهتر و سریع‌تر انجام می‌شود و عاقبت‌الامر به ساده‌ترین عناصر پایان می‌یابد که تبدیل‌پذیر نیست.

حلقه‌هایی که از خورشید جدا شده، و بعداً به صورت سیارات منظومه شمسی درآمدند، تنها از ۰/۰۱ عناصر تشکیل‌دهنده خورشید، که عنصر خاکی است، جدا شده‌اند. و خورشید در آغاز که از مواد پراکنده میان ستارگان تشکیل شد، حدود یک صد برابر جرم کنونی خود بود، و این توده عظیم گازی آغاز گردش دورانی به دور خود کرد، و حلقه‌هایی که جرمش با سایر عناصر اختلاف عنصری داشت از پوشش سطحی آن جدا شده و تشکیل سیارات منظومه شمسی را داده است.

احتضار و مرگ فرضیه لاپلاس و ...

هر خواننده‌ای با اندک بررسی از نظر علمی بدون تردید حکم به مرگ فرضیه لاپلاس و ... می‌کند، و اصولاً جدا شدن زمین را از خورشید موضوعی ناشدنی و برخلاف جریان طبیعی می‌داند. نظریه ویز در تأیید فرضیه لاپلاس عذری است بدتر از گناه، و مانند این است که دسته‌ای از پرندگان در یک صف به پرواز آمده‌اند، و از مسافتی بسیار دور تنها حرکت و پروازشان به چشم می‌خورد. ولی در این میان یکی از آن‌ها بسیار بزرگ‌تر از دگران است. اکنون ما که از جنس آن‌ها هیچ‌گونه اطلاعی نداریم، و تنها پرندگانی را به طور ناشناس از دور به حالت پرواز می‌نگریم، آیا می‌توانیم به طور قاطع حکم کنیم که تمامی آن‌ها از جوجه‌های آن پرنده بزرگند؟

جای انکار نیست که جلوی حدس و فرضیه‌ها را نمی‌توان گرفت که: این صف واحد یک خانواده بوده، و پرندگان کوچک از زاده آن پرنده بزرگند.

پس از گذشت مدت زمانی کوتاه و نزدیک شدنشان به ما برخلاف حدس گذشته خود می‌بینیم که این صف از تعداد زیادی گنجشک با یک حاجی لک‌لک تشکیل شده است.

آیا در چنان زمین‌های باز هم صحیح است مطابق حدس گذشته خود حکم به یگانگی این خانواده کنیم؟ و به منظور رفع اعتراض و استبعاد گوییم: احتمال می‌رود که گنجشکان از بعضی قسمت‌های معین متناسب از حاجی لک‌لک جدا شده است!!!

عیناً نظر «ویز» نیز چنان است.

بلکه فرض تولد گنجشگان از حاجی لک لک خیلی آسان تر است از این که گمان کنیم زمینی که تنها مشتمل بر یک درصد از عناصر خورشیدی است، از آن جدا شده و در گردش دورانی خورشید که حلقه‌هایی از این تودهٔ عظیم گازی گسیخته است، ۰/۹۹ از جرم خورشید از این حادثه تخلف جسته است!!

گفتار پیرامون آیات مورد بحث

أُولَٰئِكَ يَرِ الْدِّينَ كَفَرُوا ...

مقصود از رؤیت در جملهٔ فوق نگرستن با چشم ظاهر نیست، زیرا آن هنگامی که آفریدگار بزرگ آغاز آفرینش زمین و آسمان را نمود هرگز بیننده‌ای از انسان‌ها وجود نداشت تا آن منظرهٔ بحث‌انگیز را بنگرد:

مَا أَشْهَدُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ^۱ ... (کهف: ۵۱)

و از نظر لغت نیز، رؤیت: یا اعم از دیدن با چشم و عقیدهٔ قلبی است، و یا در معنی دوم ظاهر است. در هر صورت این‌جا مقصود از «رؤیت» دیدن باطنی و اقرار قلبی است که کافران در این مورد برابر استفهام تقریری الهی واقع شده‌اند.

بدین معنی که محققاً کافران به این حقیقت اعتراف دارند که: آسمان و زمین پیوسته بوده و سپس گسسته شده.

پرسش: لیکن این پرسش پیش می‌آید که: موضوع رتق و فتق آسمان‌ها و راز آفرینش زمین و آسمان مطلبی نیست که دست عقل و علم بشر بدان برسد مگر از راه فرضیه (که نام اعتقاد بر آن نهادن غلط است)، آیا کافران فرض نکرده‌اند که ...؟

و تنها راه صحیح و قطعی آگاهی بر این‌گونه اسرار خلقت وحی الهی است و بس. آری معنی سومین فتق بعد از رتق را بشر می‌تواند از راه‌هایی به دست آورد، چنان‌که دانشمندان زمین‌شناس از لحاظ حرارت اعماق زمین در گذشته تمامی آن را مشمول حرارت بسیار زیاد

۱. من نه آفرینش آسمان‌ها و زمین را بدیشان نشان دادم و نه آفرینش خودهاشان را...

دانسته و نتیجه گرفته‌اند که در آن دوران‌ها طبعاً روییدن نباتات بر سطح زمین ممکن نبوده است. و همچنین آسمان که از تودهٔ عظیم گازهای بسیار داغ پدید شده در آغاز آب و بارانی نداشت و سپس زمین که از نباتات بسته بود بر اثر استعداد کم شدن حرارت نباتاتی رویانید، و آسمان نیز باران رحمت خود را برای این منظور بر سطح زمین بپاشید، ولی با تمامی این اوصاف این سخن نیز در نظر دانشمندان از کرانهٔ فرضیه و حدس برون نیست، و به حد قانونی علمی و یقینی نمی‌رسد.

وانگهی جمله: **الَّذِينَ كَفَرُوا** در انحصار صاحبان این گونه نظرات و فرضیه‌های علمی نیست، بلکه مربوط به انسان‌های پیش از چهارده قرن هم هست که از این گونه نظریات بی‌خبر بوده‌اند.

پاسخ: پاسخ این پرسش چنان به نظر می‌رسد که: مقصود از کافران منکران خدا و یا مشرکان و بت‌پرستان نیستند، بلکه منظور کفار اهل کتاب می‌باشند که پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ را تکذیب و انکار نمودند.

گواه روشن بر این نظر کلمهٔ «کفروا» است که دلالت بر حدوث فعل دارد، و شکی نیست که میان کلمهٔ «الکافرین» و «الذین کفروا» فرق است. جملهٔ نخست بر دوام کفر، و دومی بر حدوث آن پس از ایمان دلالت دارد، یعنی اهل کتاب که پیش از ظهور پیغمبر آخرین، از نظر ایمان به پیامبران خود مؤمن بوده‌اند و بر اثر انکار و تکذیب حضرت محمد ﷺ کافر شدند، و در تورات موسی ﷺ به بعضی از معانی فتن بعد از رتق اشاره شده، و روی این اصل اهل کتاب اجمالاً مراتب رتق و فتن زمین و آسمان‌ها را از مجرای وحی الهی معتقد بوده‌اند.^۱

أُولَئِكَ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا:

آیا ندانستند کافران؟ آیا نخواهند دانست؟

طنطاوی که با کمال بهجت و مسرت رتق و فتن را در آیهٔ فوق به جدا شدن زمین از خورشید حمل کرده بود، در این جا نیز جملهٔ ماضی «أُولَئِكَ يَرِ» را برای کرسی نشانیدن سخن خود به معنی مضارع (آینده) پنداشته، گوید:

۱. چنان که در فصل اول تکوین گوید: «و خدا فرمود فاصله‌ای میان آب‌ها پدید آید، چنان شد ... و خدا فرمود زمین نباتاتی برون آورد، و چنان شد».

آیا در آینده (۱۴ قرن پس از اسلام) کافران (کیهان‌شناسان غربی) نخواهند دانست که زمین از خورشید جدا شده است.

سپس با این توجیه‌گویی اعجازی بر معجزات قرآن افزوده: چگونه از این فرضیه که پس از چهارده قرن نمودار گشته اخبار کرده است؟ ...

ولی بایستی از شیخ طنطاوی پرسید: آیا قرآن به موافقت با برخی فرضیه‌های بی‌اساس دانشمندان بشری کسب فضیلت و مقام می‌کند؟! آن هم این‌گونه فرضیه‌ها که از کرانهٔ حدس تجاوز نکرده، و سرانجام چنان که دانستیم با دست علم به خاک سپرده می‌شود.



آب، ماده زندگی

... وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ؟^۱ (انبیاء: ۳۰)
زندگان از آب پدید شده‌اند:

جمله فوق اصل آفرینش موجودات زنده را از آب معرفی کرده، و این زندگی اعم است از زندگی نباتی و حیوانی که هم بقاء و هستی و هم اصل وجود آن‌ها از آب است. در برخی از آیات به جای کلمه «حی» لفظ «دابة» آمده که در این صورت نباتات و هم‌چنین پرندگان که از «دابة» خارجند، مشمول همان «حی» خواهند بود:

قال تعالی: وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^۲ (نور: ۴۵)

دابة

راغب در مفردات القرآن گوید: «دابة هر موجودی است که راه می‌رود». روی این اصل پرندگان که حرکتشان پرواز است از لفظ دابة برون خواهند بود، و گواه روشن بر این معنی کلام الهی است که:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ^۳ ... (انعام: ۳۸)

زیرا پرندگان را در مقابل جنبندگان یاد کرده، و این خود گواهی است روشن بر این که لفظ دابة پرندگان را شامل نیست، ولی در این آیه «طائر» (پرنده) در برابر «دابة» خود قرینه‌ای

۱. ... و هر چیز زنده‌ای را از آب نهاده‌ایم؟ آیا پس (از این هم) ایمان نمی‌آورند؟

۲. و خدا هر جنبنده‌ای را از آبی آفرید، پس پاره‌ای از آنان روی شکمش راه می‌رود و برخی از آنان روی دو پا (بیش) و بعضی از آن‌ها روی چهارپا (بیش) روان است. خدا هر چه بخواهد می‌آفریند. به راستی خدا بر هر چیزی بسیار تواناست.

۳. و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند، مگر آن که (آن‌ها نیز) امت‌هایی مانند شمایند.

است بر این اختصاص که هر جا بدون قرینه باشد تمامی جنبندگان، چه پرندگان چه حیوانات دریایی و حتی فرشتگان، را در بردارد.

در قسمتی از آیات هم آفرینش انسان را از آب خوانده، چنان که فرماید:

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ^۱ (مرسلات: ۲۰) خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ^۲ (طارق: ۶) ... مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى^۳ (قیامه: ۳۷)

آفرینش انسان از آب پست جهنده و منی است.

اکنون جای این پرسش است که آیا مقصود از «ماء» در آفرینش تمامی موجودات^۴ و موجودات

زنده^۵ و دواب^۶ و انسانها^۷ یکی است؟ و یا در هر یکی از موارد معنی دیگری مراد است؟

سخن پیرامون ماء: دربارهٔ مادهٔ نخستین جهان، به تفصیل در آغاز کتاب گذشت، و طبعاً آبی که مادهٔ اصلی آفرینش بوده غیر آبی است که تنها موجودات زنده از آن پدید شده‌اند. چنان که در بحث قبلی گذشت، نمونهٔ مسلم رتق و فتق زمین و آسمان ریزش باران و برون آوردن نباتات و حیوانات و تمامی اصول زندگی از زمین بود، و به همین مناسبت «ماء» در ذیل آیهٔ وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ بایستی همان آب آشامیدنی باشد که هم اصل پدید شدن و هم دوام زندگی آنان است.

ولی دربارهٔ آب در خصوص دواب جای دو احتمال هست:

- ۱- مقصود همان آب معمولی است، و شاید سبب تخصیص به دواب این بوده که نیازمندی آن‌ها به آب بیشتر و اهمیت آب در زندگی آن‌ها روشن‌تر است.
- ۲- مراد از آب نطفهٔ جانوران است، و شاید سبب تخصیص به غیر پرندگان این بوده که عموم پرندگان از تخم برون می‌آیند نه به طور مستقیم از آب نطفه، گرچه برخی از آن‌ها هم

۱. مگر شما را از آبی بی‌مقدار نیافریدیم؟

۲. از آبی جهنده آفریده شده.

۳. از منی‌ای که می‌جهد.

۴. برحسب آیه ... وَ كَانَ عَرُّشُهُ عَلَى الْمَاءِ ... (هود: ۷)

۵. برحسب آیه ... وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ ... (انبیاء: ۳۰)

۶. برحسب آیه وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ ... (نور: ۴۵)

۷. برحسب آیه أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ (مرسلات: ۲۰)

زایمان مستقیم دارند، ولی غیر پرندگان عموماً از آب منی و نطفه پدید می‌شوند، به جز برخی از آن‌ها چنان‌که در جای خود خواهیم دانست.

احتمال این هم می‌رود که لفظ ماء دربارهٔ خلقت دواب شامل هردو نمونهٔ آب باشد که: هم اصل وجودشان از یک نوع آب است (آب معمولی) و هم پدید آمدن نسلشان از آب نطفه (که نوع خاصی از آب است) می‌باشد.

باید گفت: در آن دسته از آیاتی که لفظ ماء را دربارهٔ آفرینش نوع انسان بدون قید یاد کرده (ماء - آب) شامل هر دو نوع آب می‌باشد، و قدر مسلم آب معمولی مراد است.^۱ ولی در آیاتی که ماء به برخی از قیود مانند «مهین» و «دافق» مقید گردیده، به وضوح مقصود نطفهٔ آدمی است، که نسل وی از آن پدید می‌گردد. و جای تردید نیست که آیات آفرینش انسان از آب و از خاک منافاتی با یکدیگر ندارند، و جمع میان آن دو از اصل پدید شدن انسان نخستین در فرمایش الهی: ... إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ^۲ (صافات: ۱۱) آشکار است. یعنی مادهٔ نخستین خلقت انسان اول از مجموع آب و خاک بوده، نه از یک جزء دیگر.

طنطاوی به اشتباه دربارهٔ آیهٔ فوق ضمن تأیید این که موجودات زنده از آب آفریده شده‌اند، گوید: دانشمندان زمان حاضر نیز برآنند که تمامی حیوانات در آغاز در دریا پدید شده‌اند، و اصل تمامی پرندگان و خزندگان و حیوانات خشکی از دریا است که بر اثر گذشت زمان از آب بیرون آمده و به زندگی در خشکی خوی گرفته‌اند و به انواع گوناگون تقسیم شده‌اند ...

سومین بازپرسی از طنطاوی

نخست باید پرسید پدید شدن موجودی از آب چه ملازمتی دارد که در آب هم بوده باشد؟

وانگهی آیا نوع انسان نیز از آب پدید شده است؟

آیا توان پذیرفت که انسان هم از آغاز در اقیانوس‌ها می‌زیسته و سپس به خشکی افکنده

شده است؟

۱. مانند: وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ وَ هُمِ جَنِينٌ: وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ ... (نور: ۴۵) که نوع انسان هم مشمول کلمهٔ حی (زنده) و هم دابة (جنینده) است.

۲. ما آنان را از گلی چسبنده آفریدیم.

دوران‌های آفرینش زمین و آسمان

خدا زمین و آسمان را در شش روز آفرید.

عنوان فوق در هشت آیه از تمامی آیات مربوط به زمین و آسمان تصریح شده، و تنها در یکی از آن‌ها این شش زمان را بر آفرینش زمین و آسمان‌ها بخش کرده، و در هفت آیه دیگر مدت شش زمان به طور مطلق یاد شده که از قرار زیر است:

۱- **إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُعْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ^۱ (اعراف: ۵۴)**

۲- **إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ^۲ (یونس: ۳)**

۳- **هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ^۱ (حدید: ۴)**

۱. بی‌گمان پروردگارتان خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش زمان آفرید، سپس بر عرش (جهان‌داری) استیلا یافت. روز را به شب - حال آن‌که شبان آن را می‌طلبید - می‌پوشاند، حال آن‌که خورشید و ماه و ستارگان به فرمان او رانند. همان (که عالم) خلق و امر (خلقت) از آن اوست. فرخنده است خدا، پروردگار جهانیان.

۲. به‌راستی پروردگارتان خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش زمان آفرید. سپس بر عرش (تدبیر) چیره شد، حال آن‌که کار (آفرینش) را تدبیر می‌کند. هیچ شفاعتگری جز او - مگر پس از اذنش - نیست. این خدا پروردگار شماست. پس او را بپرستید. آیا پس (از این هم) متذکر نمی‌شوید؟

۴- وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ۚ ... (هود: ۷)
 ۵- الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَيْرًا ۗ (فرقان: ۵۹)

ع- وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ ۚ (ق: ۳۹)
 ۷- اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (سجده: ۴)

این هفت آیه چنان که اشاره شد مدت آفرینش زمین و آسمان‌ها را شش روز تعیین کرده است. و آیه ۵ و ۶ جمله «مَا بَيْنَهُمَا» را نیز افزوده است^۵ گرچه لفظ آسمان‌ها و زمین شامل فضای مابین آن‌ها را نیز هست، و شاید افزودن این جمله در دو آیه فوق بدین منظور باشد که کسی گمان نکند میان زمین و آسمان از آن دو برون بوده، و مشمول آن‌ها نیست. و از نظر علمی نیز هرگز تفاوتی میان زمین و ستارگان و فضاهایمی که بین آن‌ها می‌باشد نیست، مگر از لحاظ این که اجرام موجود در فضا خیلی رقیق‌تر و کم‌تر از اجرام ستارگان و زمین‌ها است.

پنج آیه از آیات فوق مشترکند در این‌که: پروردگار پس از آفرینش زمین و آسمان‌ها بر عرش احاطه فرمود.

آیه ۵: آفریدگار زمین و آسمان بر عرش مستولی گشت^۱ پس اخبار جهان خلقت را باید از او پرسش نمود.

۱. اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش روز [زمان] آفرید. سپس بر عرش (ربوبیت) چیره شد، درحالی که آن‌چه در زمین فرو رود و آن‌چه از آن برآید و آن‌چه از آسمان فرود آید و آن‌چه در آن بالا رود (همه را) می‌داند. و هر کجا بودید او با شماست و خدا به هر چه می‌کنید بسیار بیناست.

۲. و اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام آفرید-حال آن‌که عرش (آفرینش) او (پیش از این) بر آب [ماده‌ی نخستین] بود- ...

۳. کسی که آسمان‌ها و زمین و آن‌چه را که میان آن دو است، در شش روز [زمان] آفرید. سپس این رحمتگر بر آفریدگان بر عرش (ربوبیت) چیره شد. پس به‌وسیله‌ی او -حال آن‌که بسی آگاه است- (آن‌چه خواهی) جویا و پُرسا شو.

۴. به‌راستی ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است بی‌چون در شش روز [زمان] آفریدیم. و هرگز ما را هیچ‌گونه خستگی لمس نکرد.

۵. لفظ «ما بینهما» در تمامی آیات ۱۹۰گانه مربوط به آسمان و زمین تنها در حدود ۱۷ جا تکرار شده است.

آیه ۲: پروردگار در این احاطهٔ عرشی آغاز تدبیر امور و سروسامان دادن به کارهای آفرینش جدید کرد، و احدی را یارای میانجی‌گری در کار خلقت نیست مگر به اذن و خواست او.

آیه ۷ و ۲: هرگز برای شما به جز او صاحب ولایت و شفاعتی وجود ندارد.

آیه ۱ و ۳: آفریدگار در این احاطهٔ عرشی سیاهی شب و سپیدی روز را پدید آورد، که به دنبال یکدیگر همچون عاشق و معشوق علی‌الدوام روانند.

آیه ۳ و ۵: هم او می‌داند آنچه را که در زمین فرو می‌رود، و آنچه از اعماق آن برون می‌آید، و آنچه از آسمان فرو می‌ریزد، و هرچه بدان بالا می‌رود، و هم او با ما است هر جا که باشیم، و به تمامی کردارهای بندگان (بهتر از خودشان) آگاه است.

آیه ۴ و ۶: احاطهٔ الهی پیش از این فرزندان (زمین و آسمان) بر مادرشان (آب) بوده است.

آیه ۶ و ۷: برخلاف بعضی از پندارهای اسرائیلی^۲ که: «خدا پس از ۶ روز خلقت خسته شده است و استراحت نمود» خاطرنشان می‌سازد هرگز خستگی در ذات اقدسش روی نداده بود.

حاصل آن که خدای جهان هم در آفرینش و هم در تدبیر و نظم امور آفریدگان، یکتا و بی‌انبار است، واحدی را شرکت در الوهیت و خالقیت او نیست.

قرآن کریم برای عرش اوصافی هم احیاناً ذکر نموده، مانند: کریم،^۳ عظیم،^۴ و این که خدا صاحب عرش است،^۵ و روز قیامت عرش الهی را هشت کس حمل می‌نمایند درحالی که فرشتگان به دور آن حلقه زده‌اند،^۶ و مانند این‌ها که مفصلاً در کتاب: «تفسیر الفرقان» و «عرش القرآن و کرسیه» یادآور شده‌ایم.

۱. جمله: «الرحمن» در آیهٔ فوق که به معنی خالق است شاید برای دفع بعضی از پندارهای ناروایی است که دربارهٔ عرش الهی ذکر شده، مانند این که گفته‌اند خدا بر عرش خود تکیه‌زده. کلمهٔ «الرحمن» چنان می‌نماید که خدا آفریدگار عرش و غیر عرش است، و تکیه زدن خالق بر مخلوق خود نامعقول است.

۲. در باب اول تکوین تورات منصوص است که خدا در روز هفتم از کار آفرینش فارغ گشته، استراحت نمود!!

۳. فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (مؤمنون: ۱۱۶) (پس والاتر است خدا؛ فرمانروای تمام حق (و حقیقت). معبودی جز او نیست. اوست پروردگار عرش پرکرامت.)

۴. قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (مؤمنون: ۸۶) (بگو: «پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟»)

۵. ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ (بروج: ۱۵) (صاحب عرش و دارای کرامت و رحمتی گشاده (در عرش و فرش).)

۶. وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ ... (زمر: ۷۵) ... وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةَ (حاقه: ۱۷)

روی این اصل عرشی که بر دوش برخی از آفریدگان است چگونه امکان دارد که حامل ذات اقدس الهی باشد^۱ با این که او حامل و محمول و مکان و متمکن را پدید آورده است؟!

ایام شنش‌گانه، و شنش احتمال

۱- شبانه‌روز ۲۴ ساعت؟ ۲- روز مقابل شب؟ ۳- مقدار یکی از این دو؟ ۴- یوم ربوبی؟ ۵- یوم عالمی؟ ۶- یوم به معنی مطلق زمان؟ و یا ...

لفظ یوم و ایام که به عنوان مدت آفرینش زمین و آسمان معرفی شده، از لحاظ معنی از احتمالات ششگانه فوق بیرون نیست، و انتخاب یکی از این معانی نیازمند کاوش و بررسی پی‌گیر در موارد استعمال آن در آیات مقدسه قرآنی است.

احتمال ۱ و ۲

بدیهی است که ایام آفرینش جهان از نوع دو احتمال نخست نیست، زیرا پدید شدن شب و روز وابسته به طلوع و غروب خورشید و یا منبع نور دیگری است که پیش از آفرینش جهان به هیچ وجه وجود نداشته است.

بسی شگفت‌انگیز است از مانند فخر رازی که بین این دو احتمال تردید کرده، گوید: قدر مسلم روز داخل در کلمه یوم هست، ولی داخل بودن شب مورد تردید می‌باشد.

فخر رازی با آن همه دقت نظر و موشکافی که در مطالب علمی دارد در این مورد از تمامی احتمالات معنی یوم چشم پوشیده و تنها بین این دو احتمال که هرگز وجهی ندارد، تردید کرده است.

در صورتی که اگر حق مطلب میان این دو هم باشد، جای تردید نیست، زیرا اگر یوم به لفظ مفرد ذکر شود جای تشکیک است، ولی چنانچه جمع (ایام) یاد شود هرگز احتمال روز تنها نمی‌رود، چنان که گویی: ده روز از تولد طفل می‌گذرد و یا گویی یک روز ...^۲

وانگهی لفظ مخصوص روز «نهار» و شب «لیل» است، و «یوم» اگر قرینه نداشته باشد، مجموع شب و روز است، اگرچه «ایام» هم در کار نباشد.

۱. چنان که برخی از ظاهرینان بی‌ادراک پنداشته‌اند.

۲. چنان که در یک روز می‌توان تردید بین مجموع شب و روز و روز فقط کرد، ولی در ده روز این تردید جای ندارد.

احتمال ۳

گروهی از مفسران که به اشکال این دو احتمال پی برده‌اند تنها به تغییر عبارت دلخوش نموده، گفته‌اند: مراد از شش روز مقدار شش روز است، نه خود شش روز.

ولی این تفسیر جز آن که تقدیری در کلمهٔ ستة ایام بیفزاید که در نتیجه «وقت» ستة ایام شود، کاری از پیش نبرده، و هرگز گواهی بر این معنی در تمامی ۴۴۹ آیه‌ای که مشتمل بر لفظ یوم با اشتقاقات گوناگونش در سراسر قرآن است وجود ندارد، روی این اصل تفسیر فوق مدرکی به جز رأی مفسر نداشته و گواهی از نظر اصطلاح قرآن و یا معنی لغوی در بر ندارد. بنابر آن چه گذشت سخن گروهی از دانشمندان مانند ژرژ کاموف^۱ که شش روز آفرینش زمین و آسمان را از خرافات و پندارهای بی‌اساس مذهبی خوانده‌اند سخنی بی‌اساس بوده، و ظاهراً سببش همان احتمالات گذشته دربارهٔ یوم می‌باشد.

نگارنده مدعی است که علت پندار خرافی بودن شش روز برای دانشمندان اروپایی و مسیحی این است که کتب مقدسه شش روز را به معنی شش شب و روز گرفته چنان که^۲ در آغاز سفر تکوین المخلوقات تورات مذکور است.

و در احادیث اسلامی نیز این گونه تعبیرات از ایام شش‌گانه به چشم می‌خورد که خدا روز شنبه ... آفرید و یکشنبه ... و دوشنبه ... تا پنجشنبه ... و روز جمعه از آفرینش فارغ گشت. ولی این گونه احادیث ظاهراً از خرافات یهود است که احیاناً با اسلام آوردنشان از روی نفاق و یا به علت ساده‌لوحی و نادانی برخی از مسلمانان در میان احادیث اسلامی افزوده‌اند، مگر آن که مقصود از این ایام روزهای هفتهٔ عالمی باشد چنان که خواهد آمد.

با توجه به آن چه گذشت بی‌پایگی احتمالات گذشته دربارهٔ شش روز نیازی به دلیل دیگر ندارد جز آن که از باب نمونه به یکی از آیات که از شش روز خلقت به یک روز تعبیر کرده تبرک جوییم:

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ... (توبه: ۳۶)

۱. در کتاب سرگذشت زمین.

۲. زیرا پس از ذکر خلقت هر روز این جمله را تکرار کرده که: صبح و شام روز اول شد و صبح و شام روز دوم شد ... سوم شد.

در این آیه «روزی که» به معنی یک روز است، با آن که در آیاتی دیگر «سته ایام» شش روز است.

پس همین تعبیر به یک یوم از سته ایام بهترین گواه است بر این که مقصود از «یوم» مطلق زمان است چنان که خواهد آمد.

و نکته این که در آیات گذشته مدت آفرینش جهان را شش یوم، و در این آیه یک یوم معرفی کرده، این است که: در صورت نخست زمان را بر قسمت‌های گوناگون آفرینش بخش کرده، و در صورت دوم تمامی مدت آفرینش را نسبت به زمان پیش از خلقت سنجیده است، چنان که گوییم: «روزی که پیمبر اسلام زندگی می‌کرد» که در این تعبیر از سراسر زندگی آن حضرت به عنوان یک‌زمان (یک روز) یاد شده.

یا گوییم: روزی که مبعوث به رسالت شد، و روزی که دعوتش را علنی فرمود و روزی که به مدینه هجرت کرد و ... که در این تعبیرات چون اجزاء زمان زندگی آن بزرگوار نسبت به هم سنجیده شده، به عنوان چند روز بیان شده است.

احتمال ۴- یوم ربوبی

اصطلاح یوم ربوبی را مفسران از قرآن اقتباس نموده و به آیات زیر تمسک جسته‌اند:

۱- وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ^۱ وَ إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ^۲ (حج: ۴۷)

تفصیل سخن در پیرامون احتمالات یوم ربوبی که در آیه فوق «كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» محسوب شده، در کتاب تفسیر الفرقان آمده، و نتیجه‌ای که آن‌جا از بحث گرفته‌ایم این است که: در صورتی یوم ربوبی به معنی هزار سال است که آیه شریفه در مقام بیان اصطلاح خاصی درباره لفظ یوم بوده است.

و هم‌چنین در آیه ۵ سوره سجده یوم به معنی هزار سال است.^۱

۱. همواره، شماره‌ی ماه‌ها نزد خدا -از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید- در کتاب (علم) خدا دوازده ماه است؛ از این‌ها، چهار ماه، حرام [محرّم] است...

۲. و از تو عذاب (شان) را با شتاب می‌طلبند، حال آن‌که خدا هرگز وعده‌ی (عذاب) خود را تخلف نمی‌کند. و یک روز (از قیامت) نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آن‌چه بر می‌شمرد.

و در آیه ۴ سوره معارج پنجاه هزار سال می‌باشد.^۲

ولی نتیجه تحقیقی در پیرامون آیات مشارالیه با توجه به اخبار مرویه از معصومین علیهم‌السلام این است که چنان اصطلاحی در قرآن از لحاظ ایام این جهان مسلم نیست و بلکه خلاف آن ثابت است.

وانگهی چنانچه این‌گونه اصطلاح را هم دربارهٔ یوم بپذیریم، دلیل بر این نیست که ایام خلقت جهان را نیز از ایام بدانیم، که در نتیجه شش روز شش هزار سال، و یا برحسب آیه معارج سیصد هزار سال باشد.

زیرا مثلاً در آیه ۵ سوره سجده، یوم هزار ساله از ایام تدبیر امر الهی از آسمان به زمین و بالعکس، پس از خلقت زمین و آسمان‌ها معرفی شده، نه این‌که از ایام آفرینش زمین و آسمان، خصوصاً با توجه به آن‌که ایام ششگانه، خلقت قبل از این آیه بلافاصله یاد شده است. و در آیه معارج نیز که از یوم پنجاه هزار ساله سخن گفته، نتیجه دقت در خود آیه، و به گواهی احادیث مستفیضة، مقصود ایام قیامت است که مثلاً روز حساب خلائق این اندازه است و مانند این‌ها ...

و بر فرض این هم که لفظ یوم در این دو مورد اصطلاح بر هزار و یا پنجاه هزار سال از ایام دنیا باشد، دلیل بر این نخواهد بود که در سایر موارد نیز بدون هیچ‌گونه قرینه‌ای به همین اصطلاح آمده باشد.

روی این اصل چنین احتمالی که سته ایام از ایام ربوبی باشد - حتی بر فرض وجود چنان استعمالی هم - مردود و بدون دلیل خواهد ماند.

۱. قال تعالی: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۗ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ ۗ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (سجده: ۴) يُذِيبُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يُعْرِجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (سجده: ۵).
 برخی از متحرران به دلیل این آیه مدت شریعت اسلام را هزار سال گرفته‌اند به این تاویل که مقصود از امر شریعت است و منظور از تدبیر امر از آسمان به زمین آغاز تشریح شرع اسلام و از عروج آن پایانش مراد است. ولی نکته‌ای که ما را در جوابگویی از این توجیه غیروجیه آسوده می‌کند این است که: در آیه فوق تنها مدت نزول و عروج امر الهی هزار سال معرفی شده و برای دوام آن در روی زمین حتی یک ثانیه باقی نخواهد ماند و این خود برهان روشنی است بر این‌که مقصود از امر در آیه فوق امر شریعت نیست، بلکه به قرینه آیه قبلی که سخن از آفرینش جهان به میان آورده مقصود امر تدبیر و نظم امور جهان خلقت است، و از این قبیل امور که هرگز ربطی به دوام و یا مدت شریعت الهی ندارد، و الله الهادی.

۲. قال تعالی: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ (۱) لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ (۲) مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ (۳) تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (معارج: ۵)

احتمال ۵- یوم عالمی

طنطاوی در تفسیر خود گوید: برحسب آنچه دانشمندان از کتابخانه قصر آشور بانیبال یافته‌اند، لفظ یوم در علوم بابلی‌ها و آشوری‌ها به اصطلاح زیر آمده است که: نامبردگان منطقة البروج را به دوازده قسمت بخش نموده و دایره را ۳۶۰ درجه، و همچنین هم دقیقه و هم ثانیه را به ۳۶۰ بخش، و هفته را به هفت روز تقسیم کرده و گفته‌اند: روی این حساب روز عالمی از ده‌ها هزار سال نیز تجاوز می‌کند.

سپس طنطاوی از این اصطلاح چنان نتیجه گرفته است که:

یوم در آیات آفرینش زمین و آسمان عبارت از زمان‌های طولی است که یوم عالمی اصطلاح شده، و نه آن که ایام معمولی و یا ... سپس با کمال خرسندی که گویی فتح عظیمی نصیبش گشته گوید: «فتعجب» جای بسی شگفت است!

ولی حق این است که تقاضای شگفت‌انگیز تعجب طنطاوی نخست به خود او بازگشت نموده، و باید از او پرسید:

آیا قرآن تنها بر ملت‌های آشوری و بابلی نازل گشته تا در الفاظی مانند یوم و غیره موافق اصطلاحات علمی و هیوی آنان سخن گوید؟

و یا دامنه توجیه و تفسیر قرآن آنچنان بی‌بندوبار و پراکنده است که هر صاحب نظری بتواند نظر خود را بر آیات مقدساتش تحمیل و موافق میل و هدف خویش از آن نتیجه‌گیری کند؟ اگر چنین است شایسته این بود که ایام شش‌گانه خلقت را از ایام الکترونی بدانیم و نه آن که از ایام عالمی.

زیرا ایام عالمی مربوط به بعد از آفرینش عالم است، و قبل از خلقت تنها الکترون‌های اتم‌ها بوده‌اند که در اقیانوس بی‌کران جهان به سرعت سرسام‌آور ثانیه‌ای ۵۰.۰۰۰ بار به دور خورشیدهای پروتونی خود می‌گشته‌اند، که هنوز هم ادامه دارد. و اما زمان پیش از آفرینش اتم که زمان ماده نخستین است، بسی مجهول و مبهم می‌باشد که نمی‌تواند میزان شش یوم آفرینش قرار گیرد.

و سال الکترونی مدت زمانی است که الکترون‌ها بر گرد شمس پروتونی خود می‌گردند، و با توجه به این که سرعت این گردش دورانی در ثانیه‌ای پنجاه هزار بار می‌باشد، هزار میلیون سال الکترونی برابر با یک ثانیه از وقت زمین ما خواهد بود.

و تازه برای این که این سال شش روز از این روزهای الکترونی تمامی مدت آفرینش جهان باشد، باید به ۳۶۵ روز تقسیم کرد که در نتیجه ۶ یوم آفرینش - ۳۶۵ / ۶ از ۱/۱.۰۰۰.۰۰۰ از یک ثانیه زمینی است. یوم الکترونی در صورتی کوچک‌ترین ایام آغاز آفرینش است که اتم نیز نخستین جزء غیرقابل تجزیه جهان ماده باشد، ولی چنان که در آغاز کتاب گذشت آخرین مرز موجودیت ماده خیلی ریزتر از این‌ها است که دست علم بشر بدان برسد، و جهت این که نگارنده یوم الکترونی را در این زمینه مثال زده، این است که فعلاً آخرین مرز آگاهی بشر از کوچک‌ترین اجزاء ماده، اتم است تا چه پیش آید. و الله العالم.

احتمال ۶- یوم به معنی مطلق زمان و دوران

لفظ یوم به معنی کلی زمان و دوران خیلی معمولی و مصطلح است، تا جایی که در ۴۷۴ آیه قرآنی که یوم و ایام و غیره یاد شده است، تنها در حدود بیست مورد به معنی روز و یا شب و روز معمولی آمده.^۱ در سایر موارد مقصود مطلق زمان است، که احیاناً حدودی از لحاظ هدف‌ها و جهات گوناگون برای آن گونه ایام فهمیده می‌شود.

اطلاقات یوم به معنی زمان

در بیشتر آیات که لفظ یوم ذکر شده، به معنی زمان‌هایی بی‌پایان آمده است: مانند: «یوم القيامة» که بی‌نهایت است، مگر این که مقصود نخستین لحظه قیامت آخرت باشد، ولی بالاخره این قیامت که قیام اعمال و احوال برای پاداش است پایانی ندارد مگر برای دوزخیان.

۱. آیات مشار الیه: آیه ۱۹۶، ۱۸۴، ۲۵۹، ۲۰۳ بقره، و ۴۱ آل عمران، و ۱۶۳ اعراف، و ۳ توبه، و ۶۵ هود، و ۱۹ کهف، و ۱۵ مریم، و ۱۰۴ طه، و ۱۱۳ مومنون، و ۱۸ سبأ، و ۷ حاقه؛ و ... می‌باشد.

نهایت آن که اگر روز قیامت در مقابل دنیا منظور گردد، تمامی آن یک روز به حساب می‌آید: «یوم القيامة».

و چنانچه به لحاظ حوادث گوناگونی که در آن جهان است منظور شود، زمان محدود بر هر حادثه یومی از یوم طولانی آخرت محسوب می‌گردد.

چنانچه فرماید: وَ يَوْمَ نُسِيرُ الْجِبَالِ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً^۱ ... (کهف: ۴۷) که قیامت مرگ کلی است.

يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْهَمِهِمْ^۲ ... (اسراء: ۷۱)

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ^۳ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا^۴ (طه: ۱۰۲) که این دو و ماندش قیامت زنده شدن عمومی است و از این قبیل ...

زیرا سیر کوهها، و دعوت هر امتی با پیشوایانشان و نفخ صور و ... به طور مسلم تمامی یوم آخرت را شامل نیست، بلکه این حوادث مقدمه تشکیل آخرت است.

و در بعضی آیات «ایام الله» (روزهای خدا) یاد شده، و مقصود یا ایام گوناگون برحسب حوادث مختلف یوم آخرت است، و یا این که یوم مرگ و برزخ و قیامت و یوم دولت مهدی علیه السلام چنانچه در تفسیر این دو آیه از معصومین روایت است:

۱- قال تعالى: قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ^۴ ... (جاثیه: ۱۴)

۲- و هم چنین در خطاب الهی است به حضرت موسی علیه السلام که:

... أَنْ أَخْرَجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكَرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ^۵ ... (ابراهیم: ۵)

و در برخی آیات یوم به معنی دوران و زمان محدود به اندازه مدت حادثه آمده:

وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَخْزَابِ^۶ (غافر: ۳۰)

... قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ^۱ ... (بقره: ۲۴۹)

۱. و روزی را یاد کن که کوهها را به شدت روان سازیم و زمین را آشکارا (و صاف) ببینی...

۲. روزی که هر گروهی (از مکلفان) را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم...

۳. (همان) روزی که در صور [بوق جان‌افزا] دمیده می‌شود و در آن روز مجرمان را کبودچشم -بدون برگشت- گردآوری می‌کنیم.

۴. به کسانی که ایمان آوردند بگو تا از کسانی که به روزهای (پیروزی حق بر باطل) خدا امید ندارند (کنون) درگذرند...

۵. ... قوم خود را از تاریکی‌ها سوی روشنایی بیرون آور و روزهای (ویژه) خدا را به آنان یادآوری کن ...

۶ و کسی که ایمان آورده بود گفت: «ای قوم من! همانا من از (روزی) مانند روز احزاب (منکر خدا) بر شما می‌ترسم.»

... کُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ^۲ ... (انعام: ۱۴۱)
 لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ^۳ ... (توبه: ۲۵)
 ... فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ^۴ (يوسف: ۵۴)
 ... وَ جَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ^۵ ... (نحل: ۸۰) و
 مانند این گونه آیات.

شواهد فوق تجویز بلکه حتمی می کند که مقصود از شش روز آفرینش زمین و آسمان، شش زمان باشد، از لحاظ شش حادثه که در آفرینش آن ها رخ داده.

و در بعضی از آیات چنان که اشاره شد تمامی زمان های آفرینش جهان به لحاظ مقایسه با زمان پیش از خلقت به عنوان یک روز خوانده شده، چنان که فرماید:

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ...
 (توبه: ۳۶) و حاصل جمع و نتیجه بحث این است که: یوم به معنی زمان دارای اندازه معینی نیست، و تنها حادثه ای که به مناسبت آن نام یوم برده می شود نمودار اندازه یوم است، چنان که گوئیم: روزهای زندگانی چهار است: روز کودکی، روز جوانی، روز کمال، و پیری. و روشن است که در این تقسیم، سراسر عمر دنیوی انسان از لحاظ حالات گوناگون سن منظور شده، و هرگز ایام چهارگانه با هم برابر نیستند.

و یا آن که گوئی: دنیا برای تو دو روز است: یک روز به نفع تو، و روز دیگر به زیان تو است. پس به هنگام رو آوردن دنیا تنها به عیش و عشرت نپرداز و به روز سختی صبر و استقامت پیشه کن.^۷

۱. ... گفتند: «امروز ما را یاری (مقابله) با جالوت و سپاهیانش نیست.»...

۲. ... از میوه آن - چون ثمر داد- بخورید و حق [: زکات بینوایان] را از آن به روز بهره برداری بدهید...

۳. خدا همواره شما را در جایگاه های بسیاری، به راستی یاری کرده است؛ و (نیز) در روز حنین...

۴. پس چون با او سخن به میان آورد گفت: «تو امروز به درستی نزد ما دارای منزلت و مکانت و امانتی بزرگ هستی.»

۵. ... و از پوست های حیوانات نعمت وار برایتان خانه هایی نهاد (که) با آن ها هنگام جابه جا شدنشان و هنگام ماندنشان سبک بار باشید...

۶. همواره، شماره ماه ها نزد خدا -از روزی که آسمان ها و زمین را آفرید- در کتاب (علم) خدا دوازده ماه است...

۷. این جمله از فرمایشات حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است.

و یا گویی: زمین ما دیروز کره‌ای مذاب و داغ بوده که هرگز اثر زندگی در آن وجود نداشته، ولی امروز به حد اعتدال رسیده و آثار زندگی گوناگون در آن مشهود است، و از این قبیل ... به همین قیاس ایام خلقت زمین و آسمان که شش یوم نامیده شده است نیز لازم نیست مانند ایام سال باشند، و چه بسا یک روز (زمان) در آفرینش زمین ده‌ها هزار میلیاردم یک روز آفرینش آسمان‌ها است.

و روشن است که: شش روز مجهول‌المقدار که مدت آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌باشد، نموداری است از زمان‌های دگرگونی مادهٔ اصلی جهان (ماء) و نه حاصل حرکت خورشید و زمین و سایر افلاک. زیرا در آن هنگام زمین و آسمان و ستارگان وجود نداشتند تا شب و روز معنی داشته باشد، و این نکته گرچه لازم به تذکر نبود ولی برای دفع برخی توهمات بی‌اساس و این‌که زمان را در انحصار حرکات افلاک نپندارند، ضرورت داشت.

خلاصه این‌که: زمان‌های پیش از آفرینش زمین و آسمان‌ها و افلاک تنها نموداری از حرکات گوناگون مواد نخستین جهان می‌باشند، و اصلاً زمان حقیقی به جز نمایشی از حرکات و دگرگونی‌های ماده نیست.

اخبار: استدلال فوق برای اثبات این‌که «یوم» در «سته ایام» به معنی وقت است تنها از آیات قرآنی بود.

و در این زمینه اخباری هم از ائمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام روایت شده که نمونه‌ای از آن‌ها ذیلماً خاطر نشان می‌گردد:

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از معصوم نقل کرده که شش روز در آیه: خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ به معنی شش وقت است.^۱

و هم‌چنین دو روز آفرینش زمین، و چهار روز تشکیل کوه‌ها و ایجاد برکات و اقوات روی زمین، و دو روز آفرینش آسمان‌ها، به معنی زمان و وقت است.^۲

۱. عبارتش این است: «قال: قال فی ستة اوقات» (تفسیر برهان، ج ۲، ص ۲۳).

۲. تفسیر دو روز آسمان‌ها را از حضرت رضا علیه‌السلام نقل کرده (تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۰۷). این دو روز و چهار روز و دو روز در آیات سورهٔ فصلت در بحث آینده مفصلاً ذکر خواهد شد.

در هر صورت تفسیر فوق چه از معصوم و چه از شخص مفسر باشد به علت موافقت با قرآن پذیرفته است. و الله الهادی.

قرآن ایام شش گانه را بر خلقت زمین و آسمان بخش می کند:
 قال تعالی: قُلْ أُنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكُمْ رَبُّ
 الْعَالَمِينَ (۹) وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً
 لِّلسَّائِلِينَ (۱۰) ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا
 أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۱۱) فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَّمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ
 الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ حِفْظًا ذَلِكُمْ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (فصلت: ۱۲)

آیات فوق از نظر تقسیم ایام ششگانه خلقت بر آفرینش زمین و آسمانها، و از بعضی جهات دیگر در تمامی قرآن منحصربه فرد است. روی این اصل شایسته است با کمال دقت مورد کاوش و بررسی قرار گیرند، و برای روشن شدن حقایق نهفته در این آیات از طرح مقدمات و بحث‌هایی ناگزیریم:

اول - از جمله: ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ ... (فصلت: ۱۱) چنان می نماید که:

آسمان نخست «گاز» بوده، و سپس به هفت بخش تقسیم شده، و روی این اصل شش دوران آفرینش زمین و آسمانها بر سه آفرینش بخش می شود:

۱- زمین ۲- دخان آسمان ۳- هفت آسمان.

و این پندار که شش دوران تنها به دو بخش خلقت زمین و آسمانها اختصاص دارد نابجا است، زیرا چنان که دانستیم آسمان دارای دو مرحله است:

۱. بگو: «آیا (این) شمایید، که بی گمان به آن کسی که زمین را در دو روز [زمان] آفرید، همی کفر می ورزید و برای او همتیانی قرار می دهید؟ این (بزرگ)، پروردگار جهانیان است.» (۹) و در (سفینه‌ی) زمین، از فراز آن (لنگر آسا) کوه‌هایی همچون میخ در بن زمین) و در آن برکتی فراوان پدید آورد و خوراکی‌های آن را در چهار روز [زمان] (دیگر) اندازه گیری کرد (که) برای خواهندگان (به گونه‌ای) برابر (با یکدیگر و با نیازشان) است. (۱۰) سپس آهنگ (آفرینش) آسمان کرد، درحالی که بخاری (گازین) بود. پس به آن و به زمین (با سخنی تکوینی) فرمود: «خواه یا ناخواه بیایید.» آن دو گفتند: «فرمان پذیر آمدیم.» (۱۱) پس آن‌ها را (به صورت) هفت آسمان، در دو روز [زمان] مقرر داشت و در هر آسمان کار (مربوط به) آن را وحی فرمود. و آسمان نزدیک‌تر را به چراغ‌هایی (از ستارگان) بیاراستیم و (نیز) برای نهبانی (از دزدان آسمانی). این است اندازه گیری آن عزیز بسیار دانا. (۱۲)

۱- دخان و ۲- هفت آسمان. و نه آن که جرم و طبقات هفتگانه آسمانی یکجا و همزمان پدید شده باشند.

بنابراین دوران‌های شش‌گانه جوری باید در آفرینش جهان تقسیم شود که به هر مرحله بخشی از این دوران‌ها نصیب گردد.

دوم - کلمات یومین، أربعة ایام، و یومین در آیات فوق که روی هم‌رفته هشت یوم می‌شود، تقریباً عموم مفسران قرآن را به اضطراب انداخته و برای برطرف ساختن مخالفت آشکاری که میان عدد شش و هشت^۱ دیده می‌شود، در پی چاره‌جویی‌ها افتاده‌اند.

از شیخ طوسی رحمة الله است که: «فی اربعة ایام» به معنی «فی تتمه اربعة ایام» است.^۲ و به عبارت روشن‌تر: خدا زمین و کوه‌ها و برکات و اقوات آن را در چهار روز آفرید که: در دو روز از این چهار، زمین را و در تتمه چهار روز کوه‌ها و اقوات و برکاتش را پدید آورد. سپس برای این که این توجیه خلاف ظاهر را به فهم نزدیک کند، مثال زیرین را آورده که: اگر گفته شود از بصره به کوفه در دو روز، و تا بغداد در چهار روز رفتیم، در این سخن دو معنی محتمل است:

- ۱- دو روز از بصره به کوفه، و چهار روز از کوفه به بغداد، جمعا شش روز است.
- ۲- مجموع آغاز و انجام سفر چهار روز بوده، و مقصود از «تا بغداد در چهار روز» آن است که از کوفه تا بغداد در باقی‌مانده چهار روز طی شده است. ولی این توجیه به جهاتی چند مخدوش و نادرست است:
- ۱- در صورتی که دو احتمال گذشته را برای مثال فوق بپذیریم با این وصف شکی نیست که احتمال نخست ظاهر و دومی نیازمند به قرینه است.
- ۲- احتمال تنها در زمینه‌ای شایسته است که کار مورد نظر از آغاز و انجام یکسان و یکنواخت باشد، تا به کمک قرینه بتوانیم زمان اول را در زمان دوم نهاده و مقصود از دومی را

۱. یعنی شش روز در هفت آیه گذشته و هشت روز در این آیات.

۲. این احتمال موافق روایت طبری است در تفسیر خود (ج ۲۴، ص ۹۴) به سندی از رسول خدا که: خدا زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه آفرید و کوه‌ها را در سه‌شنبه و درخت و آب و شهرها و آبادی‌ها را در چهارشنبه، و این همان «اربعة ایام» است در کلام الهی، ولی از آن جا که این حدیث برخلاف ظاهر قرآن به نظر می‌رسد قابل قبول نیست، و طبق دستوری که در سنخ احادیث به قرآن به ما رسیده است باید گفت: این فرموده رسول الله نیست.

باقی‌ماندهٔ تمامی زمان انجام فعل گیریم، چنان‌که در مثال بالا دیده می‌شود که کار تنها مسافرتی است یکنواخت، و روی این اصل می‌توانیم به گواهی قرینه دو روز اول را، بخشی از چهار روز بعد بدانیم.

ولی در صورتی که چند عمل گوناگون در چند زمان انجام گیرد خود این اختلاف کار مقتضی اختلاف زمان و استقلال وقت هریک از افعال گوناگون است، چنان‌که در آیهٔ فوق نیز این‌گونه به نظر می‌رسد. زیرا کاری که در دو روز نخست انجام شده آفرینش زمین است: «خلق الأرض فی یومین» و کاری که در چهار روز بعد انجام گرفته پدید آوردن کوه‌ها و برکات و قوت‌های زمین است. در نتیجه: آنچه در دوران نخست پدید شده غیر چیزی است که در چهار دوران بعدی به وجود آمده، و روی این اصل صحیح نیست که با توجیه گذشته «فی اربعة ایام» را به معنی تتمه چهار دوران پنداریم.

اشکال: از دو ایراد فوق نتیجه می‌شود که: احتمال جای دادن دو روز در چهار روز برخلاف ظاهر است، خصوصاً در صورت اختلاف رشته عمل، چنان‌که در آیهٔ فوق این‌گونه است، ولی با وجود هفت آیهٔ قرآنی که صریحاً دوران‌های آفرینش را روی هم‌رفته شش زمان دانسته، در این زمینه چاره‌ای به جز این‌گونه توجیه نداریم که در نتیجه چهار زمان از شش زمان در انحصار آفرینش زمین، و دو زمان دیگر ویژهٔ خلقت آسمان‌ها است.

جواب: اولاً این سخن که در بعضی از آیات قرآنی خلاف ظاهر مراد باشد، سخنی موهون و غیر قابل قبول است، زیرا یکی از امتیازات قرآن بیان روشن و فصیح آن است که تمامی سخنوران و فصحای بشر را به زانو درآورده، و روی این اصل چگونه توان پذیرفت این کتاب عربی مبین در این‌گونه مطالب ساده، احیاناً متوسل به عبارات و جملات مبهم و نامعلوم شود؟ بلی جای انکار نیست که در بعضی آیات نخست یک معنی به نظر می‌رسد، که پس از دقت و سنجش با سایر آیاتی که در آن زمینه است معنی دیگر خود را نشان می‌دهد. این‌گونه ظهور را در اصطلاح «ظهور بدوی» (ناپایدار) می‌نامند.

ولی سخن ما در ظهور پایدار است که حتی با نص قطعی مقابله و تضاد می‌ورزد، و اتفاقاً آیهٔ فوق نیز از این قبیل است: زیرا هشت یوم آن با شش یوم که در هفت جای قرآن به عنوان ایام آفرینش زمین و آسمان معرفی شده است، منافات روشن دارد.

ثانیاً، در صورت پذیرفتن توجیه گذشته، دوران‌های شش‌گانه خلقت در انحصار خلقت زمین (در چهار روز) و تشکیل طبقات هفتگانه آسمان (در دو روز) خواهد بود و در نتیجه سهمی از این دوران‌ها برای جرم نخستین آسمان که دخان (گاز) است باقی نخواهد ماند. درحالی‌که دوران‌های آفرینش زمین پیش از آسمان‌ها و ستارگان است! در صورتی که دخان آسمانی را نیز سهمی از این دوران‌ها است.

آیات: خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ چنان‌که از پیش گذشت تنها ناظر به تشکیل طبقات آسمانی نبوده، و مشتمل بر ماده نخستین طبقات هفتگانه که دخان آسمانی بوده، نیز هست.^۱

بنابراین توجیه فوق با تمامی اشکالاتی که در برداشت کاری از پیش نمی‌برد و ضدیت میان هشت روز و شش روز را با بیان زیر به صورتی دیگر تجدید می‌کند.

آیات هفتگانه دوران‌های خلقت را منحصر به شش روز کرده، ولی آیه فوق شش روز را با اضافه‌ای مبهم که زمان آفرینش گاز آسمانی و یا به اضافه ستارگان است، نشان می‌دهد.

حل مشکل: چنان‌که قبلاً نیز اشاره شد، ایام اربعه هرگز مربوط به اصل آفرینش جرم زمین نیست، تا چه رسد به آسمان. بلکه این چهار دوران در انحصار تکمیل زمین ما و یا هفت زمین است. بنابراین در آیات سوره فصلت تنها چهار دوران از دوران‌های ششگانه آفرینش یاد شده، که دو دوران مربوط به زمین، و دو دوران راجع به تشکیل بخش‌های هفتگانه آسمان است.

و از طرفی هم آیات پیشین هرگز دلالتی بر انحصار دوران‌های آفرینش به این چهار دوران ندارد، و چنان‌که می‌نماید که از سه مرحله آفرینش (۱- زمین ۲- آسمان طبقات ۳- آسمان) تنها دو مرحله: ۱- زمین ۲- طبقات آسمان، مورد نظر بوده و از آفرینش گاز نخستین آسمانی سخنی به میان نیامده است.

۱. در گذشته گفتیم که سنجش میان آیه: خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ و آیه: ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ ... فَقَضَاهُنَّ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ ... چنان نتیجه می‌دهد که هفت بخش آسمان از نخست بدین‌سان پدید نشده بلکه در آغاز گازی یکتواخت از نخستین انفجار برخاسته (و هِيَ دُخَانٌ)، پس آن‌که این گاز در دو دوران به هفت بخش تقسیم شده است.

با این بیان، توجیه گذشته مفسران یکسره نقش بر آب شده، و هر خواننده‌ای تصدیق می‌کند که در این بیان هیچ‌گونه تحمیل و توجیهی برخلاف ظاهر قرآن مرتکب نشده، و با توجه به مفهوم کلی آیات مشکل ما به روشن‌ترین وجه حل می‌شود.

سوم: ضمیر جمع در *فَقَضَاهُنَّ* محتمل است تنها به «سما» (به اعتبار آینده که به هفت بخش تقسیم گشته) برگردد، یعنی گاز آسمانی را پس از آفرینش زمین و تکمیل آن، به هفت بخش تقسیم فرمود.

و نیز محتمل است به هر دوی زمین و آسمان مربوط باشد، و گواه بر صحت این وجه این است که: زمین و آسمان هر دو مورد خطاب تکوینی و اراده مجدد الهی قرار گرفتند: ... *فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ أُنْيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً ...*^۱ (فصلت: ۱۱) پس آن‌ها را به هفت آسمان تقسیم کرد (یعنی هم ماده زمینی و هم گاز آسمانی را به چهره هفت آسمان آورد). چه آن‌که این زمین‌ها نیز همگی در جو پهن‌آور آسمانی جای دارند، و بسیار دور است که پس از عموم اراده نسبت به زمین و آسمان، تنها آسمان مورد تأثیر واقع گشته، و به هفت بخش تقسیم شود، (ولی زمین به همان حالت نخستین برجای مانده باشد) زیرا در این صورت خطاب الهی در مورد زمین عبث و اراده‌اش بی‌فایده و بدون اثر خواهد ماند.

اشکال: اگر ضمیر جمع شامل زمین نیز بشود، به مقتضای *فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ* لازم است که زمین نیز در زمره آسمان‌ها قرار گیرد، در صورتی که زمین در مقابل آسمان است.

جواب: اگر زمین مستقل و در قبال آسمان و ستارگانش منظور گردد اشکال فوق بجا است. ولی در صورتی که به عنوان یکی از ستارگان جو وسیع آسمان منظور شود و نه آن‌که مقابل آن‌ها، صحیح است گفته شود زمین در آسمان است و روی این اصل جمله *فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ* شامل هر دوی زمین و آسمان بوده و هر دو به هفت بخش تقسیم شده‌اند. مگر آن‌که گفته شود: تشکیل طبقات آسمان پس از تکمیل زمین و پیدایش زندگی در آن بوده است (چنان‌که گذشت).

۱. ... پس به آن و به زمین (با سخنی تکوینی) فرمود: «خواه یا ناخواه بیایید...»

و در صورتی که بخش‌یابی مادهٔ زمینی به هفت کرهٔ خاکی به طور مسلّم قبل از تکمیل زمین ما بوده است، در نتیجه «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» شامل تقسیم زمین به کرات هفتگانهٔ خاکی نخواهد بود، چه آن که بخش‌یابی آسمان پس از تکمیل زمین بوده است. ولی جای این سخن نیز باقی است که ارادهٔ الهی دربارهٔ زمین هنگام تشکیل طبقات آسمان در انحصار پیدایش کرات هفتگانه از مادهٔ نخستین زمین نیست.

بلکه کرات موجوده زمینی پیرو تشکیل طبقات آسمانی میان آن‌ها تقسیم شد که هر زمینی در یکی از طبقات آسمان جای گرفت چنان‌که در بحث زمین‌های هفتگانه خواهد آمد، و تذکر خواهیم داد که از آیهٔ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ چنان می‌نماید که هفت زمین نیز مانند هفت آسمان هریک بر فراز دیگری است چه در یک آسمان باشند و یا میان هفت آسمان، یا کم‌تر بخش شده باشند. تفصیل سخن در این پیرامون در بحث هفت زمین خواهد آمد.

چهارم: ... وَ زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ ...^۲ (فصلت: ۱۲)

یعنی پس از تشکیل طبقات آسمانی، نزدیک‌ترین جوّ محیط بر زمین را که نخستین آسمان است، به اختران فروزان زینت بخشیدیم ...

بنابراین آفرینش ستارگانی که در آسمان به چشم می‌خورند، دو مرحله پس از آفرینش و تکمیل زمین ما بوده است.

اکنون جای این پرسش است که خورشید نیز با همین ستارگان پدید گشته و چند دوره از زمین ما جوان‌تر است؟^۳

یا چنان‌که از پیش هم احتمال دادیم: تنها این چراغ فروزان آسمانی در این میان استثناء خورده، و پیش از تشکیل طبقات آسمانی نورافکن آسمان بوده است^۴ که هرگز دلیلی ندارد.

۱. «السَّمَاءِ الدُّنْيَا» صفت و موصوف است، یعنی آسمان نزدیک‌تر به زمین که آسمان اول است.

۲. و آسمان نزدیک‌تر را به چراغ‌هایی (از ستارگان) بیاراستیم.

۳. روایت طبری (ج ۲۴، ص ۹۴) از رسول خدا ﷺ به این پرسش جواب مثبت می‌دهد زیرا آفرینش خورشید و ستارگان را در دوران‌های پدید شدن هفت آسمان که پس از تکمیل زمین است معرفی کرده است.

۴. ولی جای این احتمال هست که تصاعد (دخان‌ها) گازهای آسمانی هم‌زمان با دوران‌های تولد زمین بوده، و روی این اصل سهم جداگانه‌ای نداشته‌اند. ولی چیزی که این احتمال را تا اندازه‌ای ضعیف می‌کند این است که: هم‌زمان بودن حوادث زمین و آسمانی موجب تداخل دوران‌های تولد آسمانی است، زیرا سیر تکاملی هریک نسبت به سیر خودش منظور شده، و اصولاً شش دوران خلقت جهان از لحاظ حوادث گوناگون خلقت است.

و تحقیق وسیع در این پیرامون در بحث از خورشید و ستارگان خواهد آمد، و از پیش نیز سخنی چند در این پیرامون گذشت.

دو دوران دیگر...؟

نتیجه بحث گذشته این شد که آیات سوره فصلت تنها از چهار دوران از دوران‌های ششگانه خلقت سخن گفته، و اکنون جای این پرسش است که در دو دوران دیگر چه چیز از زمین‌ها و آسمان‌ها پدید شده است؟

از پیش گذشت که شش دوران برای پیدایش زمین‌ها و آسمان‌ها و ایجاد جرم گاز آسمانی بوده است.

تاکنون دو دوران را مربوط به اصل پیدایش زمین، و دو دوران دیگر را برای تشکیل طبقات آسمان دانسته‌ایم، و روی این اصل دو دوران باقی‌مانده مربوط به آن قسمتی از پیدایش جهان است که هنوز سهمی از دوران‌های مزبور نگرفته است.

قدر مسلم پیدایش دخان آسمان که پیش از تشکیل طبقات است سهمی از این دو دوران داشته و تنها دو قسمت از این لحاظ مورد تردید است.

۱- بخش یافتن توده خاکی نخستین زمین به هفت کره.

۲- پیدایش ستارگان در نخستین آسمان.

آیا این دو قسمت از پیدایش جهان نیز سهمی از دوران باقی‌مانده دارند؟!

و یا این که تقسیم ماده زمینی به هفت کره خاکی در دو دوران آفرینش زمین، و آفرینش

ستارگان نیز دو دوران تشکیل طبقات آسمان بوده است؟

دور نیست که پیدایش ستارگان سهمی از دو دوران باقی‌مانده داشته باشد، زیرا از جمله فَفْضَاهُنَّ سَبَعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ^۱ ... (فصلت: ۱۲) چنان می‌نماید که تنها تشکیل طبقات آسمان در دو روز آسمانی بوده، و نه آن که اعمال بعدی نیز بهره‌ای از این دو دوران داشته باشند. چنان که فرماید:

۱. پس آن‌ها را (به صورت) هفت آسمان، در دو روز [زمان] مقرر داشت...

... وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا ۗ وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ ۗ ... (فصلت: ۱۲)

و با در نظر گرفتن این که پیدایش ستارگان در آسمان اول پس از تشکیل طبقات هفتگانه آسمانی بوده است، در نتیجه: یکی از این دو دوران باقی مانده مربوط به تولد ستارگان، و دوران دیگر راجع به تولد گاز آسمانی بوده است.

ولی این سخن چندان قابل پذیرش نیست، زیرا اگر تولد ستارگان با تشکیل طبقات آسمانی همزمان بوده باشد، مقتضای تعبیر روشن و صحیح این بود که قبل از یومین یاد شوند، بدین گونه که: «ففضاهن سبع سماوات و اوحى كل سماء امرها و زيننا السماء الدنيا بمصابيح فى يومين» و نه آن که یومین را پیش از آفرینش ستارگان یاد کند.

چنان که اعمال سه گانه تکمیل زمین بنا بر آیه وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا^۲ ... (فصلت: ۱۰) چون از لحاظ زمان مشترک و متداخل بوده اند، قبل از اربعه ایام یاد شده اند.

در نتیجه چنان می نماید که آفرینش ستارگان در نخستین آسمان بخشی از دوران باقی مانده است و با پیدایش دخان آسمانی در این دوران شرکت داشته اند بدین ترتیب که: در دوران اول دخان آسمان تولد یافته.

و پس از گذشت دو دوران تشکیل طبقات آسمانی، دوران دومین از دو دوران باقی مانده مربوط به آفرینش ستارگان است.

درباره یومین و یوم^۳

اشکال: درست است که مقتضای ظاهر دلالت آیات مربوطه، فاصله یافتن دو دوران تشکیل طبقات آسمانی بین دوران پدید آمدن دخان و آفرینش ستارگان است -جز آن که این فاصله خلاف طبع تکامل در آفرینش آسمان است، و همان گونه که در دو دوران آفرینش زمین و

۱. ... و در هر آسمان کار (مربوط به) آن را وحی فرمود. و آسمان نزدیکتر را به چراغهایی (از ستارگان) بیاراستیم...

۲. و در (سفینه) زمین، از فراز آن (لنگراسا) کوههایی همچون میخ در بن زمین) و در آن برکتی فراوان پدید آورد و خوراکیهای آن را اندازه گیری کرد...

۳. یومین: زمین، و یوم: دخان / یومین: طبقات آسمانی، و یوم: ستارگان

همچنین دو دوران تشکیل طبقات آسمانی - دو حادثه از پی یکدیگر آمده است، می‌بایستی آفرینش ستارگان نیز به دنبال گاز نخستین آسمانی باشد، در صورتی که آفرینش هفت آسمان در این میان خود فاصله‌ای است بسیار زیاد و شایان اهمیت!

جواب: اگر از دو دوران باقی‌مانده از شش دوران مانند دوران‌های خلقت زمین و تشکیل طبقات آسمانی به لفظ یومین تعبیر شده بود، تا اندازه‌ای اشکال جا داشت - که یومین ظاهر در دو دوران از پی یکدیگر است - ولی چنان تعبیری در آیات مربوطه هرگز به چشم نمی‌خورد. و تنها از تفریق چهار یوم از شش یوم آفرینش جهان، دو یوم باقی‌مانده نتیجه شده است. و فرق میان این دو گونه سخن پیدا است: در دو دوران، دخان آسمانی و ستارگان پدید شد که ظاهرش اتصال این دو حادثه است.

و یا: در یک دوران گاز آسمانی، و در یک دوران ستارگان آفریده شدند که هرگز پیوست این دو حادثه از این سخن نمایان نیست.

در صورتی که خلقت ستارگان را برخلاف ظاهر نمایان در آیه همزمان و سهیم با تشکیل طبقات آسمانی بدانیم، بایستی دوران اولش تمامی و یا قسمتی از تشکیل طبقات باشد که پس از تشکیل طبقات بر اثر فشردگی گازهای طبقه نخستین پیدایش ستارگان آغاز شده است.

خلاصه بحث

دخان در یک دوران، و ستارگان نیز در دوران دیگر پدید شدند، در این صورت یک یوم مربوط به دخان آسمان، و یوم دیگر راجع به آفرینش ستارگان است.

از شش یوم (دوران) آفرینش جهان، یک یوم: مربوط به پیدایش دخان، و دو یوم: مربوط به تشکیل طبقات، و یک یوم: برای آفرینش ستارگان است.

و فعلاً تنها ابهامی که هست درباره دو دوران تشکیل طبقات می‌باشد که حادثه‌های گوناگون در این زمینه چه بوده است؟

در بحث آینده فرضیه‌هایی در این باره از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

اما تشکیل زمین‌های هفتگانه: محتمل است که در دو دوران پیدایش زمین باشد^۱ بلکه طبعاً هم چنان است که قبل از پیدایش کوه‌ها و برکات و اقوات زمینی، ماده باقی‌مانده از انفجار نخستین جهان به هفت بخش انقسام یافته، و هریک به سیر تکاملی خود ادامه داده‌اند، از جمله زمین ما که:

وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِّنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ^۲ ...
(فصلت: ۱۰)

پنجم: پیدایش جهان و تکمیل آن در ده دوران: ستة ایام... اربعة ایام «خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ»

۱. و این احتمال موافق روایت کافی است از حضرت صادق علیه السلام که «و فی یوم الأحد و الاثنین خلق الأرضین» آفرینش ماده ارضی و تقسیم آن به هفت کره خاکی در دو دوران بوده.

۲. و در (سفینه‌ی) زمین، از فراز آن (لنگر آسا) کوه‌ها(یی همچون میخ در بن زمین) و در آن برکتی فراوان پدید آورد و خوراکی‌های آن را در چهار روز [زمان] (دیگر) اندازه‌گیری کرد...

پیدایش زمین در دو دوران

فرضیه اول

دور نیست که گفته شود یکی از این دو دوران مربوط به پیدایش ماده زمین پس از انفجار نخستین جهان است، و دوران دوم بخش یافتن این ماده به هفت کره خاکی. زیرا همانگونه که طبقات هفتگانه آسمانی را سهمی از دوران‌های آفرینش است، طبعا کرات هفتگانه زمینی را نیز بهره‌ای از این دوران‌ها است.

چنان که فرماید: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ^۱ ... (طلاق: ۱۲)^۲
اینک باید دید مقصود از «الأرض» در جمله «خلق الأرض فی یومین» تنها همین زمین ما است. یا جرم زمین است که شامل هر هفت کره خاکی می‌باشد؟
فرضیه حاضر دومی را تأیید می‌کند. بنابراین پیدایش هفت کره خاکی نتیجه گذشتن دو دوران خواهد بود.

فرضیه دوم

در صورتی که بخش‌یابی کرات خاکی را در غیر این دو دوران بدانیم، مثلاً همزمان با تشکیل طبقات آسمانی، و یا پس از آن، و یا ... جای احتمالات زیرین خواهد بود:

۱. خدا کسی است که هفت آسمان را و همانند آن‌ها (هفت) زمین را آفرید.

۲. تحقیق در آیه ذیل به عنوان زمین‌های هفتگانه خواهد آمد. انشاء الله.

۱- یک دوران برای پیدایش ماده گداخته نخستین که از انفجار ماده اولین نتیجه شده، و دوران دیگر برای این که ماده فوق به صورت جامد زمینی درآید.

و شاید آیه هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا ... (ملک: ۱۵) را بتوانیم گواه بر این فرضیه گیریم، زیرا ذلول برحسب لغت^۲ حیوانی را گویند که پس از چموشی رام و راهوار شود، و در آیه فوق که زمین به نام ذلول خوانده شده درستی این مطلب به چشم می خورد که زمین ما دو دوران اصلی داشته است:

۲- آن هنگام که هرگز قابل سکونت و زندگی نبود و همچون حیوان چموش راکب و صاحبی به خود نمی پذیرفت، آن زمان آغاز پیدایش زمین است که توده ای سخت داغ و گداخته بوده است.

۳- سپس رفته رفته قشر خارجی آن سرد و پس از آن منجمد شده و کم کم فضا و جرم آن آماده پیدایش زندگی گشته، و برای زندگی نباتات و حیوانات و انسان ها رام و راهوار شده است.^۳

فرضیه سوم

این هم بعید نیست که گفته شود یک دوران مربوط به پیدایش زمین به دو حالت مذاب و جامد و ... بوده، و دوران بعدی مربوط به «دحو» یعنی غلظانیدن و متحرک ساختن زمین باشد چنان که فرماید:

وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (نازعات: ۳۰) أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا (نازعات: ۳۱) وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا (نازعات: ۳۲)^۴ ثمره این دحو و چرخش و پدید شدن آبها و گیاهان و ... پیدایش کوهها و تصلب و میخکوب شدن آنها بر اعماق زمین و ... است که در نتیجه دوران دوم تولد

۱. اوست کسی که زمین را (همچون حیوانی راهوار) برای شما رام گردانید.

۲. نقل از مفردات القرآن راغب.

۳. راجع به حالت روانی و گداختگی زمین در المنثور از قیس بن عباده نقل کرده است که:

چون خدا زمین را آفرید همچون اقیانوس به جریان آمد - پس فرشتگان گفتند: هرگز این جایگاه احدی نتوان بود - ولی پس از چندی کوههای بلندی بر سطح آن دیدند و ندانستند چگونه پدید شده است.

۴. و پس از آن (حرکات ناهموار)، زمین را حرکتی هموار داد. (۳۰) آبش و چراگاهش را از آن برون آورد. (۳۱) و کوهها را در عمقش کوبید. (۳۲)

زمین، خود زمینه و آغاز دوران‌های چهارگانه تکمیل زمین در سه حادثه بزرگ پیدایش کوه‌ها و برکات و اقوات بوده است، و در آیات سوره نازعات این حوادث را از پی «دحو الأرض» و نتیجه آن دانسته، و روی اصول فرضیه فوق تأیید می‌شود.

اشکال: آیات فصلت تولد و تکامل زمین را قبل از تشکیل طبقات آسمانی و تولد ستارگان معرفی کرده، و آیات نازعات چرخش و تکامل زمین را پس از بناء آسمان خوانده است. روی این اصل نمی‌توان دوران دومین تولد زمین را مربوط به چرخش «دحو» زمین دانست زیرا در این صورت، این دوران که به مراتب پیش از تشکیل آسمان است، پس از آن خواهد افتاد.

جواب: اشکال فوق در صورتی پذیرفته است که بناء آسمان که پیش از دحو الأرض معرفی شده به معنی تشکیل طبقات آسمانی باشد، ولی چنان که روشن است آیات فصلت صریحاً تولد و تکامل زمین را قبل از تشکیل طبقات آسمانی دانسته، و روی این اصل بناء آسمان یا به معنی تشکیل حالت گازی (دخانی) آسمان است، و یا هر حالتی دیگر که به ناچار بایستی پیش از تشکیل طبقات باشد.

تنها چیزی که می‌توان به عنوان تضعیف فرضیه فوق به میان آورد این است که چرخش زمین زمینه و آغاز حالت تکاملی زمین است و نه زمان پیدایش زمین. ظاهر این سخن که: زمین را در دو دوران آفرید و کوه‌ها و برکات و اقوات را در چهار دوران، بدین معنی است که زمان‌های تکامل زمین از دو دوران پیدایش آن برون است، و روی این اصل نمی‌توان چرخش «دحو» زمین را دوران دوم آفرینش دانست.

حوادث رخ داده در چهار دوران

وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِّنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ^۱
(فصلت: ۱۰) این چهار دوران چنان که از پیش هم گذشت از ایام شش‌گانه آفرینش زمین و آسمان برون بوده و تنها برای تکامل زمین است.

۱. و در (سفینه) زمین، از فراز آن (لنگرآسا) کوه‌هایی همچون میخ در بن زمین) و در آن برکتی فراوان پدید آورد و خوراکی‌های آن را در چهار روز [زمان] (دیگر) اندازه‌گیری کرد (که) برای خواهندگان (به گونه‌ای) برابر (با یکدیگر و با نیازشان) است.

اینک باید دید چه حوادثی در این چهار دوران صورت گرفته است؟
 برخی از مفسران چهار روز را به معنی چهار فصل سال پنداشته و تنها تقدیر اقوات را مربوط
 به این چهار دوران دانسته‌اند.

«و قوت‌های زمین را در چهار روز (فصل) آماده ساخت»^۱.

ولی این پندار نه تنها از چهره آیات نمایان نیست، بلکه برخلاف ظاهر آن‌ها است، زیرا یاد
 کردن اعمال سه‌گانه پیش از جمله «فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ» به روشنی نشان می‌دهد که این زمان‌ها
 بستگی به تمامی آن حوادث سه‌گانه داشته، و چنان‌چه این سه دوران تنها مخصوص به یکی
 از این حوادث بود مقتضای صحیح گفتار آن بود که تنها آن عمل پیش از جمله «أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ»
 یاد شود و مابقی به دنبال دوران‌های مذکور آید. و «وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ وَ جَعَلَ
 فِيهَا رَوَاسِيَّ» و نه آن‌که «أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ» پس از هر سه حادثه جای گیرد!

و این جواب قانع‌کننده است، در برابر این سخن که: آفرینش زمین و پدید آوردن کوه‌ها و
 برکات زمینی در دو دوران انجام شده، و روی این اصل چهار دوران دیگر مربوط به تقدیر
 اقوات و به معنی چهار فصلی از سال است که اقوات گوناگون در آن‌ها آماده شده‌اند. بنابراین
 جمله «وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَّ وَ بَارَكَ فِيهَا» عطف به «خَلَقَ الْأَرْضَ» بوده و «فِي يَوْمَيْنِ» زمان
 تمامی آن اعمال است.

ولی هر خواننده با اندک تأمل بطلان این پندار را دریافت می‌نماید، زیرا در این صورت نظم
 جملات آیات بایستی چنان باشد:

... «خَلَقَ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَّ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا فِي يَوْمَيْنِ وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا
 فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ» زمین را آفرید و کوه‌ها و برکات در آن پدید آورد در دو دوران؛ و اقوات و زمین
 را تقدیر کرد در چهار روز!

۱. و این احتمال موافق است با تفسیر علی بن ابراهیم قمی که ایام چهارگانه را عبارت از فصول اربعه سال دانسته (البرهان، ج ۴، ص ۱۰۷) ولی معلوم نیست که از معصوم نقل کرده باشد و بر فرض نقل نیز به علت مخالفت با ظاهر قرآن قابل قبول نیست، مگر این‌که این چهار مقصود ضمنی در حاشیه چهار دوران این تکامل زمینی باشد.

۱- پیدایش کوه‌ها، ۲- برکات، ۳- اقوات

در زمین در چهار دوران

سه عمل در چهار دوران؟

از پیش گذشت که برحسب دورنمایی روشن از آیات و تصریحاتی از روایات، زمین در آغاز توده‌ای آتشین و مذاب بوده، و به هیچ وجه قابل پیدایش حیات از حیوان و انسان و نبات نبوده است، و چنان که از آیه ذلول^۱ یافتیم:

زمین در آن هنگام چموش و مضطرب بود، و سپس آفریدگار بزرگ رام و راهوارش فرمود تا برای زندگی آماده شود.

بدین‌وسیله که: حرارت فوق‌العاده‌اش به سردی گرایید، و حالت روانی و نرمی‌اش به سفتی و سختی تبدیل گشت، و آماده پذیرفتن باران‌ها و پرورش دادن بذرها و نباتات، و در نتیجه پدید شدن حیوان و انسان شد، تا از این فضا و قوت‌های گوناگون زمین بهره‌ها گیرند، و بر پیکر وسیع این مرکوب راهوار به این سو و آن سو روان گردند: ...

فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَ كَلُوا مِنْ رِزْقِهَا^۲ ... (ملک: ۱۵)

۱. هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا... (ملک: ۱۵)

۲. ... پس در فراخناهای آن رهسپار شوید و از روزی‌اش بخورید...

خدای بزرگ بدین منظور زمین را ذلول و راهوار فرمود تا ما بر گرده او راه روییم و از روزی‌های رنگارنگ خدا بهره‌مند گردیم و: ... وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ^۱ (ملک: ۱۵)

پس از زمان‌های مقدر توشه‌هایی برای آن جهان برگیریم و به سوی او رهسپار شویم ... بنا بر آن چه دانستیم به گونه‌ای می‌بایم که: نخستین حادثه‌ای که پس از آفرینش زمین به روی آن پدید شد: چین‌خوردگی‌های پیگیر و دامنه‌دار سطح خارجی زمین بوده که بر اثر مجاورت با هوای محیط و حرکات دورانی^۲ خود و همچنین کاهش حرارت‌های درونی و ... بر سطح آن نمودار گردید.

چنان که از امیرالمؤمنین (البرهان، ج ۱۰، ص ۳۲۷) پرسیدند: کوه‌ها از چه پدید شدند؟

فرمود: «از امواج» که همان چین‌خوردگیها است.

و طبعاً این همان امواجی است که بر اثر حرکات کره مذاب و روان زمین بر سطحش پدید شد، و اندک‌اندک این امواج یا به عبارت دیگر چین‌خوردگی‌ها منجمد و سخت شدند. این آغاز پیدایش کوه‌ها است، ولی هنوز آن‌گونه که شاید حرکات زمین را معتدل نموده، و از اضطراب محفوظ نداشته است، تا آن‌که رفته‌رفته چین‌خوردگی‌های مزبور از سطح زمین به اعماق آن سرزد، و همچون میخ‌های بلند ظاهر و باطن این کره خاکی را به هم دوخت، و بدین وسیله هم حرکات ناهنجار و اضطراب‌آمیز زمین تعدیل و تنظیم شد، و هم از انفجار کلی که نتیجه حرکات شدید و نیروی فرار از مرکز است آن را حفظ کرد.

چنان که نیز از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است که:

«و عدل حرکاتها بالرأسیات من جلامیدها ...»

و «وتد بالصخور میدان أرضه»

و پروردگار با کوبیدن میخ‌های بلند کوه‌ها در اعماق زمین آن را از اضطراب و در نتیجه از انفجار رهانید ...

۱. ... و رستاخیز تنها فراسوی اوست.

۲. چنان که از آیه دحو الارض مستفاد می‌شود، زمین را به چرخش آورد... آب و نبات و اقواتی پس از حرکت پدید آمد.

دورنمای این دو دوران^۱ برای پیدایش کوهها از برخی آیات قرآنی نیز به چشم می‌خورد، بعضی آیات حالت اولیّه کوهها را که هنوز در اعماق زمین ریشه ندوانیده‌اند بدین‌گونه گزارش می‌دهند:

وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ^۲ (غاشیة: ۱۹) ...

بدین صورت که مقصود از نصب کوهها آغاز چین‌خوردگی‌های زمین باشد که برآمدگی‌ها بر سطح زمین نهاده شد، و از بعضی آیات حالات بعدی کوهها نمودار است، چنان که فرماید:

وَ الْجِبَالِ أَرْسَاهَا^۳ (نازعات: ۳۲)

وَ الْجِبَالِ أَوْتَادًا^۴ (نبأ: ۷)

وَ أَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ^۵ ... (نحل: ۱۵)

و پیداست که کوبیدن میخ پس از پیدایش میخ است، و از لحاظ ادبی، از چنین جمله‌هایی مانند اَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مَهَادًا^۶ (نبأ: ۶)، وَ الْجِبَالِ أَوْتَادًا^۷ (نبأ: ۷) مقتضی است که زمین قابل سکونت نبوده، و سپس به ارادهٔ الهی مهاده و قابل زندگی آرام شده، و هم‌چنین کوهها بر اعماق زمین فرو نرفته بود، و سپس همچون میخ‌ها در دل زمین کوفته شد، زیرا «جعل» در این آیه متعدّی به دو مفعول، و در اصطلاح جعل مرکب است، یعنی آیات فوق تنها ناظر به پیدایش کوهها نیست، بلکه کوبیدن آن‌ها را نیز در اعماق دل زمین - پس از پیدایش اصل این چین‌خوردگی‌ها - در بردارد.

و آیهٔ عنوان بحث نیز - وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِّنْ فَوْقِهَا ... (فصلت: ۱۰) - گواهی روشن بر اثبات دوران‌های فوق است، زیرا صریحاً می‌گوید: و قرار داد در اعماق زمین (فیها) میخ‌هایی بلند از روی آن ... میخ‌هایی (چین‌خوردگی‌هایی) که در آغاز بر سطح زمین پدید شده بود به ارادهٔ الهی در اعماق زمین فرو رفت. آری این میخ‌های بلند از روی زمین در

۱. آغاز چین‌خوردگی‌های زمین و تکامل و تصلب آن‌ها.

۲. و سوی کوهها که چگونه (بر زمین) نصب شده‌اند؟

۳. و کوهها را در عمقش کوبید.

۴. و کوهها را (چون) میخ‌هایی قرار دادیم.

۵. و در زمین کوه‌هایی استوار و پایدار افکند، تا (زمین متحرک)، شما را پرتاب نکند...

۶. آیا زمین را گهواره‌ای نهادیم؟

اعماقش کوفته شد. و مقتضای این تعبیر این است که میخ‌ها قبل از کوفتن کوتاه بود، و رفته‌رفته بر اثر ادامهٔ برودت و انجماد زمین دنباله و قاعدهٔ کوه‌ها نیز محکم و در نتیجه با دنباله‌هایی بلند در اعماق زمین میخکوب شدند.
و در نتیجه: دو دوران نخست از چهار دوران تکامل زمین ویژهٔ پدید شدن کوه‌ها گردید.^۱

اما دو دوران دیگر؟

۱- و بارک فیها

پس از پیدایش کوه‌ها که زمین و فضای آن تا اندازهٔ قابل ملاحظه‌ای سرد شده بود، دوران ظهور برکات بر زمین آغاز گردید، که: دو اتم اکسیژن و هیدروژن پراکنده در فضا درجهٔ حرارت مناسبی برای پیوند با یکدیگر و تولید مولکول‌های آب به خود یافته، و از طرفی هم با باران‌های پیاپی و پراکندهٔ آسمانی همدست و همدستان شده، و این کرهٔ عطشان را که تا آن هنگام در حرارت سرسام‌آوری در سوز و گداز تشنگی به سر می‌برد به حد کافی سیراب کردند، تا آن‌جا که برحسب برخی از احادیث تمامی سطح زمین را آب فراگرفت که گویی نهنگی عظیم در اقیانوسی بی‌کران شناور است.

و اکسیژن هوا به اندازهٔ کافی و شایسته جو محیط بر زمین را پر کرد، سپس اندک‌اندک موجودات دریایی پدید شدند، و پس از چندی قسمت‌هایی از اقیانوس‌های محیط بر زمین تبخیر و یا بر اعماق آن فرو رفته و تولید رسوب‌هایی سودمند و زرخیز نمود.
و در نتیجه: این دوران به جهات فوق دوران پیدایش برکات نامیده شد.

۲- و قدر فیها أقواتها

و سپس دوران چهارم: «و قدر فیها أقواتها» آغاز گردید، که گیاهان گوناگون از سطح زمین سر کشیدند، و انواع اغذیهٔ اولیه پدید شد، و زمینهٔ پیدایش حیوانات برّی فراهم گشت، پدید شدن حیوانات گوناگون آغاز شد، و پس از همه پیدایش انسان‌ها شروع گردید، بدین معنی که

۱. تفصیل سخن در پیرامون پیدایش کوه‌ها در بحث مخصوص خود خواهد آمد. انشاء الله.

پس از آماده شدن غذاها و اقوات زمینی مصرف‌کنندگان این قوت‌ها نیز پدید شدند، تا از خوان بی‌کران نعم آفریدگار منان به حد کافی بهره برند، و روزی او را به غفلت نخورند ...

مثلاً اکسیژن هوا از مهم‌ترین و ضروری‌ترین قوت‌های موجودات زنده اعم از نباتی و حیوانی است که در صورت نبود و یا کمبود آن ادامه زندگی و بلکه اصولاً پیدایش آن ناشدنی است.

و در درجه دوم آب است، چنان‌که از پیش به مناسبت آیه: ... وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ^۱ ... (انبیاء: ۳۰) گذشت که: پیدایش و ادامه زندگی از آب است.

و بقیه غذاها در درجه سوم حیاتی قرار دارند، با اندک اختلافی که از لحاظ ضرورت زندگی برای موجودات زنده دارا می‌باشند.

تداخل چهار دوران

شایسته توجه است که مقتضای طبع تکامل زمین در دوران‌های چهارگانه این‌گونه بوده که: در دوران اول که بر اثر حرکت زمین و مجاورت با فضا چین‌خوردگی‌هایی تولید می‌شده، این چین‌خوردگی‌ها به طور پی‌درپی پدیدار گشته، و طبعاً برخی از آن‌ها پیش از بعضی دیگر در اعماق زمین کوفته شده، و روی این اصل در اواخر دوران نخستین، دوران دوم برخی از چین‌خوردگی‌ها آغاز شده است.

و به همین روش در اواخر دوران دوم -در قسمت‌های تکامل یافته- پدیده‌های سومین دوران برکات در کوه‌ها و زمین‌های اطراف آن‌ها آغاز شد.

و در پایان این دوران نیز اقوات و سپس صاحبان آن‌ها که به ترتیب: نباتات و حیوانات و انسان‌ها می‌باشند، پدید شدند.

روی این اصل وجه امتیاز هر دوران نسبت به سایر دوران‌ها پیدایش کامل پدیده مربوط به همان دوران خواهد بود ... و روی این اصل سه عمل در چهار دوران انجام یافته است.

دانشمندان زمین‌شناس نیز در پیرامون پیدایش و تکامل زمین سخنان و فرضیه‌هایی دارند که کم‌تر به حد قانونی علمی و مسلم رسیده، و حق این است که آن‌چه بتوانیم از نصوص و

۱. ... و هر چیز زنده‌ای را از آب نهادیم...

ظواهر آیات قرآن به دست آوریم، بر تمامی آراء و نظریات بشری حاکم بوده، و هرگز سزاوار نیست نظرات قرآنی را بر افکار و حدسیات بشری حمل نماییم، زیرا قرآن پیشوای عمومی و ابدی علم و تربیت است.

و آن چه به طور احتمال (که ما در این کتاب فرضیه می‌نامیم) از قرآن مستفاد گردد، هرگز به عنوان نظر ثابت قرآنی وانمود نکرده، و مع الوصف فرضیه‌های دانشمندان را مرجع برخی از آن احتمالات نخواهیم دانست، مگر آن که به مرحله قانون ثابت علمی رسیده باشد که این هم هرگز با قرآن مخالف نیست.

زمین‌شناسان دوران‌های تکامل زمین را به چهار بخش و یک بخش که پیش از این چهار بوده تقسیم نموده‌اند، و به عنوان دوران پیش از عهد اول، و عهد دوم، و سوم و چهارم ترتیب داده‌اند که امتیاز این عهدها از لحاظ حوادثی است که در هر یک به وقوع پیوسته است، بدین قرار که:

دوران پیش از عهد اول

این دوران تقریباً یک میلیارد سال طول کشیده، و آثاری از موجودات زنده در آن قابل تشخیص نیست. این دوران مشتمل بر دوره‌های آرگنین و الگونین است. در اواخر این دوره چین‌خوردگی‌های عظیمی صورت گرفته که مهم‌ترین آن‌ها چین‌خوردگی هورونین است، و آثار آن به صورت چند کوه فرسوده در فنلاند وجود دارد.

نگارنده: چنان می‌نماید که مقصود از پیش از عهد اول دوران، قبل از چین‌خوردگی‌ها است، یعنی هنگامی که زمین به سفتی گراییده، و پیش از آن به کلی مذاب بوده است، و روی این اصل این فرضیه با یکی از احتمالاتی که درباره دو یوم (دوران) پدید آمدن زمین از پیش گفتیم همانند است - جز آن که در این تخمین دو دوران آفرینش زمین به عنوان یک دوران پیش از عهد اول به حساب آمده است.

پیدایش کوه‌ها - دوران اول

وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ ...

طول این دوران بیش از سه دوران بعدی و در حدود ۳۶۰ میلیون سال بوده است، در این دوران دو چین خوردگی مهم «کالدونین - هرسی نین» روی داده است. پیدایش چین خوردگی‌های دوران اول سبب ایجاد شکستگی‌ها و گسیختگی‌های قشر پوسته زمین شده، و وفور سنگ‌های آذرین در بین لایه‌های طبقات رسوبی است، و نیز وجود سنگ‌های دگرگونی از قبیل شیست که نتیجه نفوذ مواد مذاب درونی در بین لایه‌های رسوبی است. این یکی دیگر از مشخصات دوران اول است.

پیدایش کوه‌ها - دوران دوم

وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ ...

این دوران که تخمیناً ۱۳۵ میلیون سال است تقریباً دوران آرام‌تر زمین بوده، زیرا چین خوردگی‌هایی قابل ذکر در آن نیست، ولی در اواخر دوره سوم این دوران (کرتاسه) مقدمات چین خوردگی عظیم دوران سوم که سبب تشکیل غالب سلسله جبال کنونی روی زمین شده از هر جهت فراهم شده است، آتش‌فشان‌های عظیم نیز در این دوره واقع و مواد مذاب فراوان بر سطح زمین مثلاً در هندوستان گسترده است.

نگارنده: چنان که ملاحظه می‌شود دوران اول و دوم که حادثه جالب و مهمی به جز تشکیل چین خوردگی‌ها و سلسله جبال ندارد، با جمله «وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ» طبق فرضی که گذشت توافق دارد.

پیدایش برکات - دوران سوم

وَ بَارَكَ فِيهَا ...

این دوران ۵۴ میلیون ساله بر اثر وفور و تکامل گیاهان و جانوران عالی از دوران‌های دیگر متمایز بوده، و اکثر گیاهان کنونی در اواخر این دوران به وجود آمده است، در این دوران تقریباً وضع جغرافیایی امروزی مشاهده می‌شود.

و بالجمله وضع کنونی زمین مرهون این دوران است، و از نظر وقوع چین خوردگی آلپ در سراسر کره زمین، مهم‌ترین دورانی است که جغرافیای زمین را به وضع کنونی آن نزدیک کرده است.

نگارنده: وضع این دوران با جمله: «و بارک فیها» موافق است.

تقدیر اقوات - دوران چهارم

وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا ...

با آغاز این دوران اوضاع حیاتی و جغرافیایی زمین کاملاً به وضع امروزی نزدیک شده، و این شباهت به درجه‌ای است که اوضاع کنونی را می‌توان دنباله دوران چهارم محسوب داشت - مدت آن ۲۰۰.۰۰۰ سال است - و ظهور انسان در این دوران است.

نگارنده: این دوران با سومین جمله آیه «وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا» موافق است، اما مقصود از ظهور انسان در این دوران چیست؟

در پایان کتاب نیز خواهیم گفت که پیش از نسل فعلی انسان نسل‌های خاکی دگری مشابه او می‌زیسته، و یکی پس از دیگری منقرض شده‌اند. بنابراین دویست هزار سال طول مدت فرضی دوران چهارم دلیل بر این نیست که عمر نسل فعلی انسان این مقدار باشد، بلکه پیدایش این انسان و یا مانند آن از دوران چهارم آغاز شده است، و منظور نسل فعلی انسان نیز نیست زیرا برحسب تواریخ ادیان نسل فعلی انسان بیش از حدود یک دهم این مقدار را هم نداشته است.

و روی هم رفته ملاحظه شد که بهترین تعبیر لطیف و کامل از دوران‌های تکامل زمین این آیه مبارکه است که:

وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَهْ عَمَلٍ فِيهَا فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَهْ عَمَلٍ فِيهَا
چهار دوران انجام شده، و برحسب فرضیه‌ای که از نگارنده گذشت: دوران اول و دوم در تشکیل کوه‌ها با تفاوت شدت و ضعف و قلت و کثرت اشتراک داشته‌اند، و دوران سوم مربوط به ظهور برکات است.

و دوران چهارم پیدایش اقوات و موجودات زنده است که از این اقوات برکات الهی بهره‌برداری می‌کنند.

آفرینش هفت آسمان در دو دوران

در صورتی که ستارگان را سهمی از این دو دوران باشد، به خوبی آشکار خواهد بود که یک دوران مربوط به تقسیم دخان آسمانی به هفت بخش، و دوران دوم پدید شدن ستارگان در آسمان نخستین است و این احتمال موافق روایت طبری (ج ۲۴، ص ۹۴) از رسول خدا ﷺ است که خدا در پنجشنبه آسمان را و در روز جمعه خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، البته در صورتی که مقصود از آفرینش آسمان تشکیل طبقات آن باشد.

ولی اگر ستارگان سهمی از این دو دوران نداشته باشند، می‌توان گفت: در دوران نخست گاز سماوی آماده‌انقسام گشته، و حالت گازی نخستین آن تخفیف یافته، و در دوران دوم به هفت بخش تقسیم شده است. و این احتمال نیز که دو دوران تماما مربوط به تشکیل هفت آسمان است، موافق است با خبری که علی بن ابراهیم از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که:

«فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ» یعنی وقتین ابتداء و انقضاء.

خدا هفت آسمان را در دو یوم (دوران) بیافرید، و از آغاز تا انجام آسمان‌ها همین دو دوران بوده است. ولی جای این احتمال هست که مقصود از آسمان‌ها در حدیث مزبور مجموعه فضاهای محیط بر زمین و ستارگان باشد. ولی این احتمال چندان با ظاهر آیهٔ مربوطه هماهنگی ندارد، زیرا چنان که گذشت جمله: ... وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ ...^۱ (فصلت: ۱۲) پس از دو دوران (یومین) آفرینش هفت آسمان ذکر شده است، و روی این اصل چنان می‌نماید که ستارگان سهمی از این دو دوران نداشته باشند.

۱. ... و آسمان نزدیک‌تر را به چراغ‌هایی (از ستارگان) بیاراستیم...

تتمه دوران‌های شش‌گانه آفرینش

چنان‌که دو دوران باقی‌مانده را مربوط به پیدایش دخان آسمانی بدانیم طبعاً دوران نخستین برای تصاعد گازهای آسمانی است که از انفجار مادهٔ اول برخاسته، و دوران دوم برای تراکم و آمادگی تشکیل طبقات خواهد بود، و چنان‌که یکی از این دو را به آفرینش ستارگان تخصیص دهیم، تنها پدید شدن جرم آسمان را از انفجار نخستین در یک دوران دیگر خواهیم دانست، و هم‌چنین در صورتی که یکی از این دو دوران مربوط به تقسیم مادهٔ زمین بر زمین‌های هفتگانه باشد، چنان‌که به تفصیل از پیش گذشت.

آن‌چه گفتیم نتیجهٔ تلاش و بررسی کامل در آیات آفرینش زمین و آسمان است که غالباً به عنوان احتمال و فرضیه در معرض افکار نهادیم، و پس از این همه کنجکاوای ناگزیریم از اظهار عجز و بگوئیم: و الله اعلم ... و هو اللطیف الخبیر ...

هفتهٔ زمینی و هفتهٔ جهانی

از لحاظ آن‌که مجموع آفرینش و تکامل زمین در شش دوران بوده^۱ و پس از آن تمامی جهات کمال ارضی جمع شده، صحیح است مجموع شش روز (دوران) خلقت و تکامل زمین، به اضافهٔ دوران تمامیت ارضی (جمعه) به هفته ارضی اصطلاح نموده، گوئیم: شنبه و یکشنبه زمین پدید شد، دوشنبه چین‌خوردگی‌های آن‌ها نمودار گردید، و سه‌شنبه چین‌خوردگی‌ها بر

۱. دو دوران آفرینش و چهار دوران تکامل

اعماق زمین کوفته شد، و چهارشنبه برکات بر سطح زمین پدید آمد، و پنجشنبه اقوات، در آخرین ساعات این دوران حیوانات و انسان‌ها به وجود آمدند،^۱ و زمان پس از تمامیت ارضی «جمعه» نامیده شد که تا انقراض دنیا نیز این جمعه باقی است.

و هفته جهانی نیز که به معنی: دو دوران پیدایش زمین، و چهار دوران آسمان و ستارگان است، به اضافه زمان تمامیت خلقت جهان، برحسب فرضیه‌های گذشته توجیه می‌گردد، و دور نیست که اصطلاح ایام هفته ما نیز برداشتی از هفته ارضی یا جهانی بوده باشد.

و شاهد این مدعی گفته ابن عباس است که:

«خدا یک روز (یک دوران) آفرید، و آن را یکشنبه نام نهاد، و روز دوم بیافرید (آن چه مربوط به دوران آفرینش زمین است) و آن را دوشنبه نام نهاد، و ...

پس زمین را در دو روز نخست، و کوه‌ها را سه‌شنبه، و نه‌رها و درختان را چهارشنبه، و پرندگان و سایر حیوانات را پنجشنبه، و انسان را جمعه پدید آورد».

گرچه تقسیمی که ابن عباس برای دوران‌های پیدایش و تکامل زمین نموده برخلاف روشی است که از پیش پیمودیم، جز آن که اصل نامگذاری دوران‌های آفرینش که ابن عباس بدان تصریح کرده، گواهی روشن بر صحت این اصطلاح می‌باشد.

و از لحاظ همین اصطلاح می‌توان برخی از روایاتی را که از دوران‌های آفرینش به ایام هفته تعبیر نموده پذیرفت، و ایام هفته معمولی را نیز از همان اصل دانست، البته با ملاحظه تطبیق با آیات مربوط، چنان که به تفصیل گذشت.

تقسیم دوران‌های آفرینش از نظر برخی از مفسران

طنطاوی گوید: شش دوران پیدایش و تکامل زمین و آسمان بدین‌گونه است که: نخست خورشید- ۱- و سپس زمین- ۲- و سایر سیارات- ۳- و معادن و نباتات- ۴- و حیوانات- ۵- و انسان- ۶- به ترتیب پدید شده‌اند. (تفسیر الجواهر، ج ۴)

۱. چنان که در خبر است انسان در ساعت آخر از هفته ارضی پدید آمد.

ترتیب فوق از طنطاوی بسی شگفت‌انگیز است، که چگونه برخلاف نص قرآن دوران‌های آفرینش را به گمان موافقت با علوم عصری این‌گونه وانمود ساخته است. سپس تقسیمی دیگر برای این دوران‌ها به میان آورده و آن را به اکثر مفسران نسبت داده است بدین‌گونه که:

خدا نخست ۱- قلم را آفرید، و ۲- سپس لوح، و ۳- تاریکی و روشنی، و ۴- عرش، و ۵- سپس آسمان را از ذره‌ای سپید، و ۶- بعد خاک را، ۷- سپس آسمان‌ها و ستارگان را با خورشید و ماه، ۸- پس آن‌گاه تودهٔ خاک را کشیده و زمین را از آن پدید آورد، ۹- سپس کوه‌ها و درختان و جانوران و غیره را گرد آورد، و ۱۰- انسان را در پایان خلقت در ساعت آخر جمعه آفرید. در همان ساعت آدم به زمین نزول کرد، و تمامی دستگاه آفرینش در شش روز که اندازهٔ هریک هزار سال است، پایان پذیرفت.

ظاهراً مراحل شش‌گانهٔ خلقت درین پندار از آفرینش آسمان آغاز و به پیدایش انسان پایان می‌یابد، و الا با اضافهٔ چهار مرحلهٔ پیش جمعاً ده زمان (یوم) خواهد شد. و ترتیب فوق نیز برخلاف آیات قرآنی است، چنان‌که از پیش گذشت، و روی این اصل نگارنده که هدفی به‌جز استخراج حقایق قرآنی ندارد، هم با نظر عصری طنطاوی، و هم نظر قدیمی مفسران (برحسب نقل وی) مخالف بوده، و مبنای درستی بر آن‌ها نمی‌یابد. و الله اعلم.

حرکات زمین از نظر قرآن

دحو الأرض چیست؟

عنوان فوق تنها در دو آیه قرآنی یاد شده است:

- ۱- وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (نازعات: ۳۰) أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا (نازعات: ۳۱) وَ الْجِبَالَ أَرْسَاهَا (نازعات: ۳۲)^۱
- ۲- وَ الْأَرْضَ وَمَا طَحَاهَا^۲ (تکویر: ۶)^۳

دو آیه فوق چنان می‌نماید که: تشکیل کوه‌ها و پدید شدن آب و گیاه زمین پس از دحو الأرض بوده، و دحو الأرض نیز بعد از بناء آسمان، و روشنی و تاریکی آسمانی بوده است.

دَحُو

دحو از نظر لغت به معنی انداختن و کندن و رها کردن و به گردش آوردن و راندن است، چنان که تاج العروس و دیگران تمامی این معانی را یاد کرده‌اند.^۴

۱. آیات فوق با ترجمه و اندک تفسیر و تحقیق در آغاز کتاب گذشت، و تنها درباره دحو که سخنی نگفته بودیم این‌جا بحث می‌کنیم.

۲. سوگند به زمین و آن چه که آن را گشاده کرد و به حرکت درآورد.

۳. «طحی و دحی» به یک معنی است.

۴. تاج العروس گوید: دحی السیل بالبطحاء رمی -و المطر الداحی الذی یدحو الحصى عن وجه الأرض بنزعه- والد حو الحجارة المرأمة بها، و يقال للفرس مرید حود حوا اذا رمی ببیده رمیا. مجمع البیان گوید: الدحی -الرمی بقهر.

گرچه در برخی کتب لغت معنی پهن کردن را نیز افزوده‌اند، ولی چنان به نظر می‌رسد که این تفسیر به عنوان معنای لغوی نبوده، و تنها از لحاظ پیروی گروهی از مفسران قرآن است که دحو الأرض را در آیه فوق به معنی پهن کردن زمین توجیه نموده‌اند. گواه روشن بر صحت مدعای ما این است که در تمامی مواردی که (دحو) را بدین معنی آورده‌اند، تنها در مورد زمین بوده، و نسبت به سایر موارد به هیچ وجه این معنی دیده نمی‌شود.^۱

و چنان می‌نماید که دحو به معنی پهن کردن زمین، نتیجه معنی لغوی دحو الأرض باشد که به حرکت آوردن است.

زیرا آن هنگامی که کره زمین ما به حرکت و گردش آمد، و از جایگاه خود رانده شد، توده‌ای روان و آتشین بود، و بر اثر حرکات گوناگون، خصوص حرکت دورانی، هم به صورت کره آمد، و هم بر وسعت و پهنای آن به اندازه قابل ملاحظه‌ای افزوده شد. بر اثر گردش و مجاورت با فضای محیط سطحش رو به سردی گرایید. و امواج و چین‌خوردگی‌هایی در آن پدید آمده و اندک‌اندک در اعماقش می‌خکوب شد: وَ الْجِبَالِ أَرْسَاهَا (نازعات: ۳۲).

سپس آب‌ها و گیاهانی در زمین پدید گشت: أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا (نازعات: ۳۱)

و در نتیجه زمین هم پهن و هم قابل سکونت و زندگی شد.^۲

و چنان که هر خواننده‌ای با اندک دقت تصدیق می‌کند آیات فوق‌الذکر به ترتیب گواه روشنی بر صحت معنی ریشه‌ای «دحو» می‌باشد.

و در مفردات القرآن گوید: دحاها - ازها عن مقرها و هو من قولهم دحى المطر الحصى من وجه الأرض ای جرفها، و مر الفرس يدحو دحوا اذا جريده على وجه الأرض فيدحو ترابها.

المنجد گوید: دحى الحجر بيده، دحى به.

۱. چنان که در مجمع البحرین گوید: دحى الأرض، به معنی بسطها.

و فى الحديث: يوم دحو الأرض، أى بسطها من تحت الكعبة.

و فى كلام أهل اللغة و التفسير: ان الدحو، البسط و التمهيد للسكنى.

و منجد گوید: دحى الله الأرض، بسطها.

و هم چنین تاج العروس گوید: (فى صلوة على رضى الله عنه) اللهم دحى المدحوات، يعنى باسط الأرضين و موسعها...

۲. چنان که از مجمع البحرین گذشت که دحو الأرض به معنی پهن کردن و آماده ساختن زمین است برای سکونت.

و دیگر از شواهد، فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام است که:

«فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْأَرْضَ دَحَاها مِنْ تَحْتِ الْكَعْبَةِ ثُمَّ بَسَطَهَا عَلَى الْمَاءِ»

چون پروردگار زمین را آفرید آن را از زیر کعبه به چرخش آورد، و سپس آن را روی آب پهن نمود.

اگر دحو مانند بسط به معنی پهن کردن بود، معنی این عبارت چنان می‌شد که: زمین را از زیر کعبه پهن کرد و سپس آن را روی آب پهن کرد! بنابراین دحو به معنی حرکت دادن خواهد بود.

و نیز در عیون، بحار و ارشاد القلوب دیلمی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است:

إِنَّ شَامِيًّا سَأَلَهُ عَنْ مَكَّةَ الْمَكْرَمَةِ: لِمَ سَمِّيَتْ مَكَّةَ؟

فَقَالَ: «لَأَنَّ اللَّهَ مَكَّ الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهَا، أَي دَحَاها».

وجه این که مکه را به این نام نامیده‌اند این است که: خدا زمین را از زیر کعبه (مک) کرد، یعنی حرکت داد.

و از جمله معانی مک چنان که قاموس آورده: افکندن و غلطانیدن است. بنابراین دحو که به عنوان معنی مک آمده به معنی غلطانیدن خواهد بود.

فخر رازی^۱ نیز معنی فوق را تقویت نموده و پس از ذکر هر دو معنی گوید:

این سخن که: ادحی النعامة موضعه الذی یکون فیه. أى بسط و ازاله ما فیه من حصی حتی یتمهده له ...

گواهی است روشن بر این که معنی دحو به کندن و پهن کردن و آماده ساختن برای سکونت پایان می‌یابد.

در هر صورت آیات مربوطه و نص کتب لغت بهترین گواه معنی دحو است که انداختن و حرکت دادن است، و چنان که گفتیم زمین بر اثر حرکت شدید خود دارای تمامی مراتب وسعت و قابلیت سکونت و آب و گیاه و ... گردید.

پیرامون دحو الأرض احادیثی نیز از پیغمبر ﷺ و ائمه نقل شده که غالباً دحو را تفسیر به نتیجه معنی لغوی آن یعنی پهن کردن نموده‌اند و این منافات با معنی اصلی آن ندارد. به خصوص در صدر اسلام، چنانچه پیغمبر ﷺ و یا یکی از ائمه دربارۀ حرکت زمین سخنی صریح به میان می‌آوردند، از لحاظ آن که برخلاف حس عمومی مردم بود به سختی مورد انکار واقع می‌شده و چه بسا موجب انحراف آن‌ها و تکذیب مقام رسالت و اصل دیانت می‌گشته است.

پس به ناچار این حقیقت را به زبانی دیگر که مشتمل بر نتیجه آن است اظهار نموده‌اند و نمونه این‌گونه بیانات در مطالب آینده کتاب نیز خواهد آمد. بنابر آن چه گذشت آیه فوق از ادله حرکت زمین به شمار است.

جایگاه زمین ما

دیر زمانی است که بشر در برابر این پرسش که: زمین کجا و روی چیست؟ متحیر مانده، و در پاسخ آن به خرافات و پندارهایی بی‌پایه گراییده است.

از جمله تخیلاتی که در گذشته بر سر زبان‌ها می‌آمده این بوده است که زمین بر گردۀ ماهی یا خروس و یا شاخ گاو است، و تا آنجا که می‌دانیم قدیمی‌ترین ریشه این سخن از یونانی‌های قرون اولی می‌باشد.^۱

با کمال تأسف این‌گونه خرافات کما بیش میان مسلمین نیز ریشه دوانیده تا به جایی که به عنوان گفتار برخی از پیشوایان بزرگ دین وانمود شده است.^۲

و چنان به نظر می‌رسد که این پندار دارای یکی از دو سرچشمه باشد:

- ۱- ریشه قدیمی یونانی و غیره که در خلال سایر علوم میان روایات اسلامی جا زده شده
- ۲- خبری است از حضرت صادق ﷺ که زارع سالخورده‌ای که دارای دو گاو شخم‌زن بود حضور آن حضرت شرفیاب شده، اظهار داشت: اکنون که عمرم به پایان رسیده چطور است که

۱. نقل از تاریخ/دیان ترجمه و گردآورده سید حسن تقی‌زاده.

۲. چنان که در خبر است: خدا زمین را بر آب و آب را بر صفا و صفا را بر ماهی و ماهی را بر گاو نهاده... (توحید صدوق) و در خبر دیگر است که: هفت زمین بر گردۀ خروس مانند حلقه‌ای است در بیابان... (توحید صدوق)

آخرین سرمایه زندگی خود- این یک جفت گاو- را به فروش رسانم، و سپس به گوشه‌ای خزیده و با معیشت اندکی به عبادت خدا بپردازم؟

امام در پاسخ فرمود: «لا تفعل فإنَّ الأرضَ علی قرنئ الثور...»

هرگز چنان مکن که زمین بر شاخ‌های گاو است.

و چنان که بر هر خواننده‌ای روشن است، زمینه سؤال و جواب هرگز ربطی به جایگاه اصلی زمین نداشته، و معنی جمله فوق این است که بهره‌برداری از زمین‌های زراعتی بر شاخ‌های توانای گاو شخم‌زننده استوار است، و نه آن که کره پهن‌اور زمین چنان جایگاه مضحکی داشته باشد.

و چنان که امام صادق علیه السلام در عصر تراکتور می‌بودند، و دارنده این دستگاه عین پرسش بالا را می‌کرد، در پاسخ می‌شنید: «لا تفعل فان الأرض علی التراکتور» تراکتور خود را مفروش که بهره‌برداری از زمین بر آن استوار است.

و دور نیست که حدیث فوق مانند برخی دیگر از احادیث تقطیع شده و نیمه آخر آن ناگزیر بدون آگاهی از آغازش موجب پندار تکیه کردن زمین بر شاخ گاو گشته، و ریشه نخستین نیز بدان پر و بال داده، تا سرانجام به عنوان عقیدتی از پیشوایان بزرگ دین نمودار گشته است. و احادیث دیگری هم درین زمینه به چشم می‌خورد که مفاد آن‌ها تکیه کردن زمین بر گاو یا ماهی و یا ... است، و ظاهر آن‌ها برخلاف کتاب و سنت و عقل و حس بوده، و از این جهت به لحاظ ظاهر مردود است، مگر آن که توجیهی به جز آن چه می‌نماید بپذیرد.

نیروی جاذبه زمین

پس زمین روی چیست؟

نگارنده پاسخ این پرسش را به اندیشه شخص خود و یا نظرات دانشمندان کیهان‌شناس نمی‌دهد، زان‌رو که در برابر اقیانوس بی‌کران قرآن اندیشه‌های بشری را موقعیتی نیست.

قرآن به صراحت لهجه زمین را پرندۀ کیهان‌پیمای سریع‌السير^۱ و کشتی فضانورد نیرومندی معرفی می‌نماید^۱ که به اراده الهی در جو پهن‌اور آسمان شناور است^۲ و آفریدگار بزرگ نیروهای

۱. آیه ۲۵ سورة مرسلات چنان که خواهد آمد.

مرموزی در این کیهان پیمانه که هیچ‌گاه از مسیر معین خود منحرف نشده، و به عمق بی‌کران فضا سقوط نکند.

و از حاصل جمع دلایل قرآن و احادیث پیشوایان دین چنان نمودار است که:

زمین هرگز بر گرده چیزی قرار ندارد، نه بر گرده ماهی، نه بر خروس، و نه بر گاو، و نه موجودی بزرگ‌تر، و نه بر گرده کره‌ای از کرات آسمانی، بلکه همچون ترن برقی که بر مسیری معین روان است، راه شوسه و خط مشی کیهان‌پیمای ما جو پهن‌آور آسمان است.

قال الله تعالى: إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَاً وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا^۳ (فاطر: ۴۱)

و قال: وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ^۴ ... (روم: ۲۵)

آری نگهبان کره زمین و میلیارد میلیاردها کرات دیگر آسمانی - که برخی از آنها هزاران بار از زمین ما بزرگ‌ترند - تنها اراده الهی است، و به هیچ وجه استوانه و پایگاه محسوسی و دیدنی ندارند.

شکی نیست که خدا نیروی مرموزی را که نگهبان آنهاست (جاذبه) در تمامی آنها نهاده چنان که درباره آسمان و اخترانش فرماید:

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا^۵ ... (رعد: ۲)

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا^۶ ... (لقمان: ۱۰)

خدا است که آسمان‌ها را آفرید و بلند کرد، بدون آن که ستون و پایه‌ای محسوس - به زیر این سقف بلند و پرستاره - نهد.

۱. آیه ۴۰ سوره یس چنان که خواهد آمد.

۲. آیات ۴۱ فاطر و ۲۵ روم چنان که خواهد آمد.

۳. خدا همانا آسمان‌ها و زمین را (همی) نگاه می‌دارد تا (در فضا و بر یکدیگر) فرو نیفتند و اگر فرو افتند بعد از او هیچ‌کس آن‌ها را نگه نمی‌دارد. همانا او بسی بردبار بسیار پوشنده (گناهان و ...) بوده است.

۴. و از نشانه‌های اوست که آسمان و زمین به فرمانش بر پایند...

۵. خدا کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آن‌ها را ببینید برافراشت...

۶. آسمان را بی‌هیچ ستونی که آن را ببینید آفرید...

آری بی پایه نیست ولی به چشم هم نمی خورد.^۱ پایه اش نیروی مرموز جاذبه و یا X است که دست توانای آفریدگار در تمامی عوالم مادی نهاده، که به جای عواطف درونی موجودات حساس که موجب جلب و جذب و پیوستگی آنها است، در این کرات عظیم نیروی جذب و کشش نهاده، تا بر یکدیگر سقوط نکنند و نظم جهان خلقت هم چنان برقرار باشد. راستی اگر راننده و گرداننده این فوج های بی حساب فضاپیماهای بزرگ آبی غفلت می داشت، و یا به خواب ناز می رفت، و یا آنها را به حال خود وا می گذاشت^۲ چه روی می داد؟! ...

شکی نیست که بر اثر اندک انحرافی که برای یکی از آنها پیش می آمد یکباره تمامی آنها به هم می خوردند، و بمباران عمومی و متقابل کیهانی رخ می داد، اما خوشبختانه این راننده ازل را بنابر «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» هرگز چرت و خواب نمی ریاید ...

آری او همه را نگهبان و رباینده است، و به هیچ وجه او را حافظ و نگهداری نیست. و هنگامی هم که (در قیامت) درهم ریزند، و بر یکدیگر سقوط کنند، از آن رو است که پروردگار بزرگ نیروی استقامت و کشش متقابل (جاذبه عمومی) آنها را گرفته و نه آن که سانه ای برای آفریدگار رخ دهد!

از رسول اکرم ﷺ است که: «نور السماوات و الارضین و فاطرها و مبتدعهما بغیر عمد خلقها فاستقرت الارضون باوتادها فوق الماء ...»

... آسمان ها و زمین ها را بدون استوانه ای محسوس آفرید، و زمین ها با میخ هاشان را روی آب (که ظاهراً جو است) قرار داده، و این میخ ها شاید همان استوانه های غیر مرئی اند، چنان که در آیه اش گذشت.

و امیر المؤمنین علی ﷺ درباره جایگاه زمین فرماید:

۱. در خبر است از حضرت صادق ﷺ که: «فتم عمد و لکن لا ترونها» آسمان ها پایه دارند ولی دیدنی نیستند.

مجمع البیان از عیاشی به سندش از حسین بن خالد از حضرت ابی الحسن الرضا ﷺ

و در کتاب ایوب پیغمبر (۲۶ - ۷) نیز درباره این که زمین را استوانه ای نیست، فرماید:

و خدای الهام دهنده زمین را به لا شیء معلق می دارد یعنی زمین در فضا معلق است و نه آن که بر استوانه ای قرار داشته باشد.

۲. چنان که در رستاخیز عمومی جهان چنان حادثه ای رخ خواهد داد که: «وَ إِذَا الْكُواكِبُ انْتَبَرَتْ. وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ» و در پایان

کتاب تحت عنوان رستاخیز جهان بیاید. انشاء الله.

«أَنْشَأَ الْأَرْضَ فَأَمْسَكَهَا مِنْ غَيْرِ اسْتِغَالٍ، وَ أَرَسَاهَا عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ وَ أَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمٍ وَ رَفَعَهَا بِغَيْرِ دَعَائِمٍ وَ حَصَّنَهَا بِغَيْرِ الْأُودِ وَ الْإِعْوَجَاجِ وَ مَنَعَهَا مِنَ التَّهَافُتِ وَ الْإِنْفِرَاجِ، أَرَسَى أَوْتَادَهَا وَ ضَرَبَ أَسْدَادَهَا وَ اسْتِغَاضَ عِيُونَهَا، وَ خَذَ أَوْدِيَّتَهَا فَلَمْ يَهِنَ مَا بَنَاهُ وَ لَا ضَعْفَ مَا قَوَّاهُ».

خدا زمین را به اراده خود پدید آورد، سپس آن را از سقوط در جو بی‌کران نگه داشت، نه آن‌که به حال خود واگذارد، تا در فضا سرگردان و ساقط شود.

و آن را میخکوب کرد نه بر جایگاهی ثابت و جسمی محسوس و مرئی (بلکه بر مداری معین و فلکی منظم به حرکت آورد، بدون آن‌که کوچک‌ترین انحرافی از خط سیر آسمانی خود بیابد). آن‌چنان در فلک خود خردمندانه گردش می‌کند که گویی بر جاده فضایی خود میخکوب شده است - بدون پایه‌هایی (محسوس) آن را برداشت و بی‌استوانه‌ای (دیدنی) در فضا بلند کرد، چنان‌که قرآن درباره آسمان و اخترانش نیز این‌گونه فرمود که:

... رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ... (رعد: ۲) آسمان‌ها را بدون ستون محسوسی بلند کرد، یعنی استوانه دارد ولی نامرئی است^۱ و آن را از کجی و انحراف محفوظ داشت (به طوری که این کیهان‌پیمای سریع‌السیر هیچ‌گاه با سایر کرات آسمانی تصادف نکند، و از مسیر خود منحرف نشود) و از سقوط و ریزش و شکاف بازداشت.

میخ‌هایش را با کمال استحکام کوید (محمتمل است مراد از میخ‌ها همان نیروی جاذبه باشد، که زمین به حکم آن بر محوری معین در گردش است. و نیز محتمل است مراد کوه‌های زمین باشد، و بهتر آن‌که هر دو نوع مختلف: محسوس و غیر محسوس میخ‌ها را منظور کنیم) -

و موانعش را آن‌چنان زد که چشمه‌های آب (گوارا) از لابه‌لای کوه‌های سخت نمایان شد، و مسیرهای آب برای گودال‌ها پدید آورد، پس آن‌چه را خدا بنا کرد هرگز سست نشود، و هرچه را او تقویت فرمود هرگز ضعیف نگردد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این خطبه با لهجه صریح زمین را معلق در فضا بدون استوانه و پایه‌ای محسوس معرفی کرده.

۱. این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به زمین نیز عین مطلب گذشته را می‌نماید که زمین در فضا است، نه آن‌که بر پایه‌ای قرار گیرد.

و نیروی جاذبه‌ای را که حاکم بر آن است آن‌چنان حساس و قوی دانسته، که همچون میخ این فضاپیمای سریع‌السير را بر محوری معین در فضا میخکوب نموده است.

حرکت و جاذبه زمین

کیهان‌پیمای ما

کیهان‌پیمای ما به سال X در جو پهناور جهان به پرواز آمد، و تاکنون که شاید میلیاردها سال از عمرش گذشته است، هرگز آنی از حرکات خود باز نایستاده و سوختش به پایان نرسیده است. قطر تقریبی این فضاپیمای ۷۳۴ ر ۱۶ کیلومتر، و کلفتی بیرونی‌اش بین ۵۰ تا ۱۰۰ کیلومتر می‌باشد.

این پرندۀ آسمانی سومین کیهان‌پیمایی است که به دور خورشید در گردش است^۱ و بر مدار بیضی‌شکل که شعاع او جش ۱۵۱۹۹۶۰۰۰ کیلومتر از خورشید، و شعاع حضیضش ۱۴۶۹۹۳۰۰۰ می‌باشد- در طول ۳۶۵ روز ۹۵۰ میلیون کیلومتر مسافت را در ثانیه ۷۰۰ متر به دور آن می‌پیماید.

سرشنینانش در آغاز چه کسانی بوده‌اند؟ و تعدادشان چه اندازه بود؟

نمی‌دانیم! اما اکنون در حدود شش میلیارد انسان، و حیواناتی بری و بحری گوناگون دیگر که علی‌الدوام رو به افزایش‌اند بر گرده‌اش زندگی می‌کنند.

با چه سوختی حرکت می‌کند؟ راننده‌اش کیست؟ بعداً در این‌باره اطلاعاتی کما بیش خواهیم یافت.

تنها حرکتش دورانی نیست، بلکه محکوم حرکاتی گوناگون است که تحت نظم خلل‌ناپذیری به آنها ادامه می‌دهد.

وزنش برابر با ۱۰۲۷ ۵۹۸ کیلو می‌باشد، و درعین‌حال بر اثر نیروهای جاذبه متقابل خودش و همسایگانش در جو پهناور کیهان سقوط و یا برخورد با سایر کیهان‌پیمایها نمی‌کند.

۱. یعنی نزدیکی آن به خورشید میان سایر سیارات در درجه سوم است.

سطح این فضا نورد ۵۱۰.۱۰۱.۰۰۰ کیلومتر و حجمش ۱.۰۸۳.۳۲۰.۰۰۰.۰۰۰ کیلومتر مربع است. شعاع استوایی آن ۶۳۷۸۳۸۸ و شعاع قطبی آن ۶.۳۵۴.۹۱۲ و محیط استوایی آن ۴۰۰۷۶۵۹۴ و محیط قطبی نصف النهارش ۴۰۰۹۱۴۲ است.

ما بیوگرافی این کیهان‌بیما را از سازنده و پروازدهنده‌اش می‌توانیم دریابیم، و در این زمینه آیات سورهٔ مرسلات جلب نظر می‌کند:

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كَفَاتًا (۲۵) أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا (۲۶) وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَ أَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا (۲۷)^۱

«کفات» چیست؟

تا آن‌جا که نگارنده پیرامون تفسیر آیهٔ فوق کاوش کرده بدین نتیجه رسیده که این نخستین بار است که معنی حقیقی کفات از قلم یک نویسندهٔ مذهبی نمودار می‌شود.

و بسی شگفت‌انگیز است که با وجود تصریحات مکررهٔ کتب لغت از قرن پنجم هجری تا عصر حاضر که: «حقیقت کفات جمع کردن بال است برای پرواز ... پروازی سریع در پرنده و غیر پرنده ...» چگونه این معنی در تفسیر کلمهٔ فوق تاکنون پنهان مانده، و احدی از مفسران حتی احتمال آن را هم نداده‌اند.

و حتی برخی از لغویین (مانند راغب اصفهانی در *مفردات القرآن*) در عین آن که معنای فوق را دربارهٔ لغت کفات تصریح کرده‌اند، مع الوصف در آیهٔ فوق تنها قبض را که نیمی از معنای کفات است در نظر گرفته، و گویند: زمین جمع می‌کند زنده و مردهٔ مردمان را، زندگان را در ساختمان‌ها و مردگان را در گورستان‌ها و در نتیجه زمین جایگاه و نگهبان هر دو دسته است. و چنان به نظر می‌رسد که علت این غفلت حکومت هیئت بطلمیوس بوده است بر افکار گذشتگان که خواهی‌نخواهی آنان را به توجیه آیهٔ فوق مانند برخی دیگر از این‌گونه آیات برگماشته، و برخلاف ظاهر لغت‌گویی اتفاق کرده‌اند.

۱. مگر زمین را پرنده‌ای تندپرواز و نگهبان نهاده‌ایم؟ (۲۵) نگهبان سرشنینانش، چه زندگان و چه مردگان، (۲۶) و کوه‌های سر بلند در آن نهاده‌ایم. و به شما آبی گوارا نوشانیدیم. (۲۷)

نگارنده: به منظور این که معنی فوق به نظر مفسران معاصر تفسیر به رأی وانمود نگردد، ناگزیر نظرات بعضی از لغویین قدیم و جدید را درباره لغت کفات در پاورقی یادآور می‌شود.^۱ روی هم رفته آن چه از موارد استعمال لغت «کفات» به دست می‌آید: «سرعت پرواز است با حالت جمع و قبض بال‌ها و غیره»

ناگفته نماند که: گرچه برخی از اهل لغت کفات را به معنی ضم (جمع کردن) نیز آورده‌اند، جز آن که با اندک تأمل در موارد گوناگون استعمال این لغت به خوبی روشن می‌شود که در این گونه موارد تنها قسمتی از معنی لغوی منظور شده.

و حق مطلب همان است که راغب اصفهانی و دیگران ذکر کرده‌اند که:

«و حقیقته قبض الجناح للطیران» حقیقت و ریشه معنی کفات جمع کردن بال است برای پرواز. چنانچه مورد استعمال کفات، پرنده و مانند آن باشد، تمامی معنی آن هویدا می‌شود، و در صورتی که در موجودی ساکن استعمال شود عنوان پرواز و حرکت ساقط می‌شود، و تنها قبض و ضبط باقی می‌ماند، و روی این اصل معنی دوم در جنب معنی اولی استقلالی ندارد و از فروع آن به شمار می‌رود. و مفسران به پندار سکون زمین، لغت کفات را نیز به معنی دوم پنداشته، و به طور ناآگاه برخلاف ظاهر قرآن توجیه کرده‌اند.

سؤال: با آن که کفات مصدری از کفت یکفت می‌باشد، چرا در این آیه آن را به معنی فعل

گرفته‌اند؟

در پاسخ سه وجه به نظر می‌رسد:

۱. تاج العروس از زهری نقل می‌کند که: «کفت الطایر و غیره یکفت کفتا و کفانا ککتاب و کفیتا کامیر و کفتاتا: اسرع فی الطیران و الکفتان من العدو و الطیران کالحيوان فی شدة- و يقال کفت الطایر اذا طار و تقبض فیه و الکفت فی عدو ذی الحافر سرعة قبض الید». و از صحاح اللغة نقل کرده است که: الکفت السوق الشدید و رجل کفت و کفیت سریع دقیق مثل کمش و کمیش و فرس کفیت و قنص و عدو کفیت ای: سریع.

و از لسان العرب نقل نموده که: **عدو کفیت** و کفات ای سریع و مر کفیت و کفات: سریع.

و المنجد گوید: کفت یکفت کفتا و کفانا و کفیتا و کفتاتا و تکفت: الطایر و غیره اسرع فی الطیران او العدو و تقبض فیه- تکفت فی مسیره: اسرع.

و چنان که مشاهده می‌شود معنی پرواز و سرعت در تمامی این جملات برای کفات نمودار است.

۱- از لحاظ این که زمین با سرعتی محیرالعقول و سرسام‌آور علی‌الذوام در حرکت است، و آنی از حرکت باز نمی‌ایستد، از این فضاپیمای سریع‌السير به عنوان مبالغه به پرواز تعبیر شده است: آیا زمین را پرواز نیافریدیم؟

۲- و پیرو همین وجه است این سخن که: کفاتا مفعول مطلق تأکیدی فعل محذوف یعنی یکفت می‌باشد. بدین معنی که: پرواز کردنی ... پروازی سریع که کم‌تر پرنده‌ای در جهان آن‌گونه سرعت دارد. این جمع کردن بال برای پرواز که در زمین است وضع معمولی نیست. بلکه قبض با نیروی مرموز جاذبه است و نه با بال‌های جسمانی. و پروازش بدون پر و بال است با سرعتی شگفت‌انگیز، نه مانند پرنده‌گان معمولی. آری: یکف کفاتا. زمین بال‌های مخصوص (جاذبه) خود را جمع می‌کند، برای پرواز؛ جمع کردنی برای پرواز کردنی که هر دو شگفت‌انگیزند. و چنان به نظر می‌رسد که وجه اول از لحاظ معنی و عدم تکلف حذف و غیره روشن‌تر باشد.

۳- کفاتا به معنی اسم فاعل یعنی کافتا باشد: «آیا زمین را پروازکننده قرار ندادیم؟ ...»
 طبری در معنی کفات دو وجه ذکر کرده است: ۱- ظرف ... و ۲- کن یعنی: نگهبان از اذیت. سپس راجع به نصب: احیانا و امواتا، دو قول نقل کرده است:
 ۱- بعضی از نحویین بصره، آن را منصوب به حالیت دانسته.
 ۲- و برخی از نحویان کوفه، مفعول به کفات خوانده‌اند.^۱ سپس وجه دوم را تقویت کرده گوید: «و هذا القول اشبه عندي بالصواب».

نگارنده نیز چنان که گذشت وجه دوم را پذیرفته با این امتیاز که مفعولیت «احیانا و امواتا» را از لحاظ جزء معنای کفات (ضبط و قبض) می‌داند. پرنده‌ای سریع‌السير که بر گرده خود و زیر بال‌های نامرئی خویش موجودات زنده و مرده را قبض و جذب می‌کند: «یسرع فی الطیران مع قبضها احیانا و امواتا».

اینک تفسیر اجمالی آیه

۱. ابن قتیبه در غریب القرآن به طور متعین این وجه را پذیرفته و وجه دیگری ذکر نکرده است.

آیا زمین را پرنده‌ای سریع‌السیر نیافریدیم که موجودات زنده و مرده را به زیر بال‌های خود نگهبانی و جذب می‌کند؟ ...^۱

جاذبه زمین و سرنشینان زنده و مرده آن

آیه فوق پرده از چهره دو اصل مهم علمی: ۱- حرکت سریع زمین ۲- و نیروی جاذبه آن برداشته است. به ویژه اصل دومین که سررشته و مبنای تمامی علوم و اختراعات بشری به شمار می‌رود، چنان‌که گروهی از دانشمندان بدین حقیقت معترفند، و به راستی جالب‌ترین نموداری که در تمامی سخنان از آغاز بشریت تاکنون درباره حرکت و نیروی جاذبه زمین به چشم می‌خورد، همین جمله است که در آیه کفات آمده. کیهان‌پیمای ما در این آیه به پرنده‌ای مانند شده که به هنگام پرواز بال‌های خود را جمع می‌کند، چنان‌که گروهی از پرندگان بدین منوال پرواز می‌کنند، و از این رو بر سرعتشان نیز افزوده می‌شود.

گرچه زمین ما بال ندارد، ولی دارای نیرویی بهتر و قوی‌تر از بال (جاذبه) می‌باشد که اعتدال و نظمش را در حرکات گوناگون نگهبان است.

پرندگان به هنگام جمع کردن بال‌های خود چیزی را به جز تعادل خود حفظ نمی‌کنند، ولی کیهان‌پیمای ما سرنشینان گوناگون خود را از جاندار و بی‌جان (احیاء و اموات) با نیروی مرموز جاذبه خود با کمال مهربانی نگهبان است.

دور نیست که مقصود از زنده در این جا موجوداتی باشند که دارای احساس و اراده بوده و به همین لحاظ هم می‌توانند خود را ضبط کنند.

ولی هر اندازه که موجودی زنده، نیرومند باشد، کجا تواند خود را بر گرده این هواپیمای

سریع‌السیر ضبط کند؟

۱. طبق تفسیر فوق «احیاء و اموات» مفعول معنی ضمنی کفات که قبض و ضبط است خواهند بود، به این معنی که: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ يَقْبِضُ جَنَاحِهَا أَحْيَاءًا وَ أَمْوَاتًا لِلطَّيْرَانِ. (آیا زمین را این گونه نهادیم که بال‌های خود را جمع می‌کند بر زندگان و مردگان برای پرواز) در نتیجه قبض جناح زمین که مرجعش نیروی جاذبه می‌باشد برای پرواز است، و نه آن که تنها اثر جاذبه حفظ احیاء و اموات در حال حرکت زمین باشد، بلکه این یکی از آثار برجسته آن است که به عنوان یکی از نعمت‌های بزرگ الهی وانمود شده و شاید نقل تاج العروس بر این توجیه است که گفت: الشیء یکفته: ضمه و قبضه. و کفت را متعدی استعمال نموده.

پرنده‌ای که محکوم به حرکات گوناگون دورانی و غیره باشد، فقط با همین حرکت دگرگونه کافی است که به مقتضای قانون فرار از مرکز در نخستین جنبش تمامی سرنشینان خود را به جوّ بی‌کران آسمان پرتاب کند، و هر دسته‌ای را به کره‌ای از کرات و یا فضایی از فضاها بی‌سروته بیفکند.

این نیروی محیرالعقول جاذبه زمین ما است که هم او را در این حرکات درهم پیچیده از سقوط در جو پهناور آسمان نگه‌بان است، و هم سرنشینان خود را. چنان که خودشان هم آگاه نیستند که او آن‌ها را در آغوش محبت خود حفظ می‌کند.^۱

اما سرنشینان مرده، که احياناً مهم‌ترین عامل زندگی در موجودات زنده می‌باشند.

۱- اکسیژن هوا، یا کره اکسیژن:

برحسب آن‌چه دانشمندان جهان‌شناس گفته‌اند کره‌ای به شعاع ۱۰۰ کیلومتر از اکسیژن و ازت و آرگون زمین ما را در برگرفته است. و تمامی نباتات و حیوانات و انسان‌ها به ناچار برای ادامه زندگی به این ماده حیاتی نیازمندند، و در صورت نبود و یا کمبود اکسیژن اصولاً زندگی ناشدنی است، و چنان‌که از پیش به مناسبت آیه: ... وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ^۲ ... (انبیاء: ۳۰) گذشت، آبی که اصل زندگی است مرکب از دو اتم اکسیژن و هیدروژن می‌باشد. پس خود اکسیژن برای تنفس و حفظ موجودیت زندگان در درجه اول، و ترکیب آن با هیدروژن در مرتبه دوم ضرورت حیاتی داراست.

اینک چنان‌که زمین مجهز به نیروی جاذبه نمی‌بود طبعاً تمامی اکسیژن محیط بر آن به مقتضای قانون تصاعد جنس خفیف از آن فرار می‌کرد و به جای دیگر رهسپار می‌شد، و آثار زندگی روی زمین به کلی محو می‌شد و هم‌چنین موجودیت خود زمین به خطر می‌افتاد.

۱. در مجمع‌البیان (ج ۱۰، ص ۴۱۶) گوید: «کفت: به معنی ضمّ، به خود گرفتن و جذب کردن است». و از این‌جا نیروی جاذبه زمین نیز که احیاء و اموات را به خود جذب کرده مستفاد می‌شود، اضافه بر این برحسب آن‌چه گذشت، نگارنده سرعت پرواز زمین را نیز از لحاظ لغت استفاده کرده است، و روی‌هم‌رفته در هر مورد که برای کفات احيانا تنها معنی ضم و قیض و کن (نگهبان) نموده‌اند به نیروی جاذبه زمین باز می‌گردد.

مجمع این حدیث را نیز به عنوان شاهد مطلب ذکر می‌کند که «کفتوا صبیانکم» یعنی کودکان خود را در آغوش تربیت نگهبانی کنید.

۲. ... و هر چیز زنده‌ای را از آب نهادیم...

شاید آزموده باشید، اگر شعله آتش به زیر سرپوشی قرار گیرد، پس از اندک زمانی که کربن جای اکسیژن را گرفت، به کلی خاموش می‌شود، و این خود دلیل نیازمندی شدیدی است که موجودیت شعله آتش به اکسیژن هوا دارد. روی این اصل از آتش بی‌جان گرفته تا انسان که حساس‌ترین بهره‌حیاتی را داراست به این ماده حیاتی نیازمندند.

ناگفته نماند که همین کره فضا است که ما را در آغوش خود نهبانی کرده و از سرگیجه و سقوط در حرکت دورانی و غیردورانی زمین نگه می‌دارد.

دکتر فرانک آلن، استاد فیزیک زیستی دانشگاه مانیتویای کانادا، درباره خواص حرکات و فضای محیط بر زمین ضمن استدلال بر وجود خدا گوید:

... این حرکات سبب پیدایش تعادل و ثابت ماندن محور زمین در فضا است، چون تمایل محور قطبین نسبت به سطح حرکت انتقالی یعنی دایره البروج حدود ۲۳ درجه با آن حرکات ضمیمه می‌شود.»

نتیجه آن است که: فصول سال نظمی پیدا می‌کند، و سطح قابل سکونت زمین مضاعف می‌شود، و پیش از آن که بر کره ثابتی امکان وجود زندگی گیاهی باشد بر این کره گردان حیات نباتی تنوع و توسعه پیدا می‌کند.

جوئی که از گازهای نهبان زندگی بر سطح زمین تشکیل شده، آن اندازه کلفتی (در حدود ۸۰۰ کیلومتر) و غلظت دارد که بتواند همچون زرهی زمین را از شر مجموعه مرگبار روزانه بیست میلیون سنگ آسمانی که با سرعتی حدود ۵۰ کیلومتر در ثانیه به آن برخورد می‌کنند، در امان نگه دارد.

جو زمین علاوه بر گازهای دیگر که دارد، درجه حرارت سطح زمین را در حدود شایسته‌ای برای زندگی نگاه می‌دارد. و نیز ذخیره بسیار لازم آب و بخار آب را از اقیانوس‌ها به خشکی‌ها انتقال می‌دهد که اگر چنین نبود همه قاره‌ها به صورت کویرهای خشک غیرقابل زیستی در می‌آمد. به این ترتیب باید گفت که: اقیانوس‌ها و جو زمین عنوان چرخ لنگری برای زمین دارند.

البته برای گروهی حرکت زمین شگفت‌انگیز به نظر می‌رسد، و به علت مخالفت آن با احساس عمومی تا چندی پیش هم مورد انکار بود.^۱ تا به جایی که مفسری دقیق مانند فخر رازی حرکت زمین را از جمله محالات پنداشته و چنین استدلال می‌کند:

«چنان‌که زمین حرکت می‌کرد مستلزم این بود که اگر ما از زمین به هوا جستن کنیم به هنگام برگشتن به جای اولی خود برگشت نکنیم، بلکه چند قدمی آن طرف‌تر ... و این مقتضای غیر قابل انکار حرکت زمین است».^۲

ولی این استدلال در صورتی منطقی و نتیجه‌بخش است که تنها کره زمین متحرک بوده، و کره فضای محیط آن ساکن باشد.

ولی خوشبختانه، کیهان‌پیمای مهربان ما کفات است و کره فضای محیط بر خود را نیز مانند سایر سرنشینانش در آغوش جاذبه خویش گرفته و به هر جا رود آن را به همراه خود می‌برد.

و رمز این‌که ما به هیچ وجه حرکت زمین را احساس نمی‌کنیم نیز همین است که کره فضای ما را به همراه زمین همچون دایه‌ای به دنبال مادر می‌برد. و اصولاً حرکت چیزی در صورتی برای بینندگان امکان‌پذیر است که متحرک و ساکنی در برابر یکدیگر قرار گیرند، ولی اگر تمامی فضا و مکان متحرک باشد و به هیچ وجه جسم ساکنی در جو اطراف ما به چشم نخورد طبیعی است که احساس حرکت غیرممکن بوده و ناگزیر خود و مکان و فضای اطراف خود را ساکن می‌پنداریم، و این خود نعمتی است بزرگ که حرکت کیهان‌پیمای ما به هیچ وجه محسوس ما نیست و این گهواره متحرک به اراده آفریدگار آرامشگاهی دائمی نهاده شده:

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا^۳ (نبا: ۶) ... جَعَلْ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا^۴ ... (ملک: ۱۵) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا^۵ ... (بقره: ۲۲) اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا^۱ ... (غافر: ۶۴) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا^۲ ... (طه: ۵۳)

۱. نقل از کتاب اثبات وجود خدا، تألیف جان کلورمونسم، ص ۱۱ - ۱۲. در این کتاب چهل و سه نفر از دانشمندان علوم مختلفه عصری هر یک از مجرای اطلاعات ویژه خود در صدد اثبات وجود خدا آمده و سخنانی نفخ و پر مغز آورده‌اند.

۲. نظرات گوناگون دانشمندان گذشته و کنونی در پیرامون حرکت یا سکون زمین در پایان بحث خواهد آمد.

۳. آیا زمین را گهواره‌ای نهادیم؟

۴. زمین را (همچون حیوانی راهوار) برای شما رام گردانید.

۵. کسی که زمین را برای شما بستری (راهوار و گسترده) گردانید.

چنان که در آینده، هر یک از این آیات به مناسبت گفت‌وگو از حرکات زمین مورد بررسی خواهد بود.

شاهد روشن: شما اگر در هواپیمایی سریع‌السیر نشسته و به موجودات فضایی مانند ابرها ننگرید و هواپیما نیز اضطرابی در حرکت نداشته باشد، اصلاً احساس حرکت می‌کنید؟ هرگز! یا اگر در فضای داخل هواپیما به بالا جستن کنید به کجا برگشت می‌نمایید؟ قطعاً به محل اولی خود، زیرا هواپیما به همراهی سرنشینان خود فضای داخلی خود را نیز حرکت می‌دهد، و همین فضای داخلی است که در جستن فوق شما را بر گرده خود با هواپیما حرکت می‌دهد. ولی اگر سقف هواپیما باز باشد - اولاً آرامش شما به خطر شدید می‌افتد، و ثانیاً اگر اندک جستنی کنید به جای داخل هواپیما به فضای خارج پرتاب خواهید شد، زیرا هواپیما چنان نیرویی ندارد که فضای بالای خود را همراه ببرد.

کیهان‌پیمای ما با نیروی محیرالعقول جاذبه، به شعاع ۱۰۰ کیلومتر کره فضای محیط خود را به همراه خویش می‌برد، و تمامی سرنشینان آن نیز در زیر سقف فضا به دنبال آن روانند. بنا بر آن چه گفتیم، و این که جاده این فضاورد شوسه و صاف است، و با کمال اعتدال و معقولانه در عین سرعت سرسام خود در حرکت است، به هیچ وجه سرنشینانش نمی‌توانند حتی حرکت آن را احساس کنند، تا چه رسد که بر اثر حرکت مضطرب و خسته شوند. گروهی از مردم ناآگاه پنداشته‌اند که این کپرنیک لهستانی بوده که در چهار قرن پیش پرده از چهره حرکت زمین کشید.^۳

و این پندار عیناً مانند اندیشه طفلی است که درباره پدر خود فکر می‌کند، این تنها پدر من است که پول دارد، زیرا قدم به محیط خارج خانه ننهاد و طبعاً پولی هم دست کس دیگر ندیده است.

۱. خدایی که زمین را برای ما قرارگاه (شایسته سکونت) نهاد.

۲. (همان) کسی که زمین را برایتان گهواره‌ای ساخت.

۳. مانند ژرژگاموف در کتاب سرگذشت زمین.

برخلاف این گونه قضاوت‌های بی‌اساس باید گفت: به اندازه‌ای حرکات زمین از نظر قرآن پیش‌پاافتاده است که حتی یکی از القاب آن را موجود مضطرب و متحرک نامیده، چنان‌که فرماید: **يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ**^۱ (نازعات: ۴)

روزی که موجود مضطرب (زمین) دچار اضطرابی بی‌سابقه گردد، و به طور کلی منفجر گردد. رجفة: به معنی اضطراب در حرکت بوده و دو نوع است:

۱- اضطرابی که موجب اختلال نظام موجود شود، مانند رجفة قیامت که زمین را دچار انفجاری مهیب نماید، چنان‌که «رجفه» و حرکت پر اضطرابش پیش از رام و راهوار شدن نیز این‌گونه بوده است.

۲- اضطرابی که آرامش مطلق در آن محفوظ مانده، و از لحاظ حرکات درهم و گوناگونی که دارد از آن به «رجفه» تعبیر شده است، مانند حرکات کنونی زمین که لطیف‌ترین و درعین حال جامع‌ترین تعبیری که می‌تواند در یک کلمه این حرکات گوناگون را نمودار کند تنها لغت رجفه و اضطراب است.

علی بن ابراهیم قمی صریحا «الرجفة» را به زمین تفسیر نموده گوید: یعنی: الأرض، و روی این تعبیر باید گفت تا به جایی حرکات زمین از نظر قرآن مسلم است که «الراجفة» را به عنوان یکی از صفات لازمه زمین معرفی نموده. و بسی شگفت‌انگیز است که چگونه گروهی الراجفة را به عنوان توصیف زمین از لحاظ آینده (قیامت) توجیه کرده، گویند: اطلاق اضطراب بر زمین به علاقه مایئول است یعنی به ملاحظه اضطرابی که در رستاخیز عمومی متوجه زمین خواهد شد.

و روشن است که این توجیه مجازی علتی به جز پندار سکون زمین نداشته، و خود، این پندار بی‌اساس را قرینه بر معنی خلاف حقیقت دانسته‌اند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره حرکات زمین فرماید: «و عدل حركاتها بالرأسيات من جلا میدهها و ذوات الشناخيب الشّم من صياخیدهها فسكنت من الميدان برسوب الجبال فی قطع أدیمها.»

۱. آن روز که (زمین) لرزنده بلرزد.

و خدا حرکات گوناگون زمین را با میخ‌های بلند سنگین کوه‌ها و قله‌های مرتفعی که سر به آسمان کشیده تعدیل فرمود، و در نتیجه زمین از اضطراب در حرکات آرام گرفت (و نه آن‌که به کلی ساکن شود) و این آرامش به وسیله کوفته شدن و ثبوت کوه‌ها در اعماق خاک‌های زمین حاصل گردید.

و نیز از آن حضرت است که: «وَوَدَّ بِالصَّخُورِ مِیدَانَ أَرْضِهِ»^۱.

میخکوب کرد با کوه‌های بلند، اضطراب زمین را.

و نیز فرماید: «فسكنت علی حرکتها من أن تمید بأهلها أو تسبخ بحملها أو تنزل عن مواضعها فسبحان من أمسکها بعد موجان میاهها و أجمدها بعد رطوبة أکنافها فجعلها لخلقه مهادا و بسطها لهم فراشا فوق بحر لَجّی راکد لا یجری و قائم لا یسری تکرکره الرّیاح العواصف و تمخضه الغمام الدّوارق انّ فی ذلک لعبرة لمن یخشی».

پس زمین در عین حرکتی که داشت نسبت به سرنشینانش (در طیران‌های سرسام‌آور خود) آرام گرفت و سرنشینان خود را همچنان در آغوش حفاظت نگهداری کرد، و هرگز از مدارهای خود انحرافی نجست (این از جمله خواص کوه‌هاست برای زمین) پس منزّه است آن پروردگاری که پس از موج‌های شدید آب‌های زمین آن را همچنان نگه داشت، و رطوبات زیاد آن را خشک نمود، تا برای آفریدگانش گهواره‌ای آرام و بساطی رام گردد، زمین را بر گرده دریایی عمیق و راکد (دریای فضا) پای بر جای نهاد، بادهای وزنده آن را به دوران آورد و ابرهای ریزان آن را شدیداً به حرکت آورد، و در این (بدایع خلقت) برای خداترسان عبرت‌ها است.

نکاتی چند: جمله اول از فرمایش فوق شاهدهی است روشن برای معنی کفات که؛ زمین در سرعت حرکت سرنشینان خود را حفظ می‌کند.

و جمله دوم اشاره به آرامی و رامی زمین نموده که در عین حرکات سریع آرام می‌نماید. و جمله سوم اشاره به نیروهایی است که زمین را احاطه نموده و از سقوط در جوّ پهناور کیهان نگهبان است. مقصود از دریای راکد شاید دریای فضا باشد که سفینه فضاورد زمین و

۱. میدان: حرکت دورانی با اضطراب و تشنج است.

میلیون‌ها مانند آن در اعماقش شناورند، و مقصود از بادهای وزنده که این سفینه فضا نورد را به حرکت آورده‌اند، شاید نیروی جاذبه خورشید و سایر همسایگان زمین باشد.

و از حضرت صادق علیه السلام است که: حرکت زمین و ساکنانش از جمله دلائل حدوث جهان است.^۱ «إِنَّ الْأَشْيَاءَ تَدُلُّ عَلَى حَدُوثِهَا مِنْ دَوْرَانِ الْفَلَکِ بِمَا فِيهِ وَ هِيَ سَبْعَةُ أَفْلَکٍ وَ مَحْرُکِ الْأَرْضِ وَ مِنْ عَلَيْهَا ...».

تذکر: چنان‌که از اخبار فوق و هم‌چنین آیات مربوطه (که بعداً درباره آن‌ها گفت‌وگو خواهد شد) به دست می‌آید، زمین ما محکوم حرکتی چند است، ولی چگونگی این حرکات را ذکر نکرده‌اند. و دانشمندان به اختلاف تعداد حرکتی را برای زمین یاد کرده‌اند از جمله فیلیکس ورته یازده گونه حرکت گفته، و فلاماریون، کیهان‌شناس فرانسوی، چهارده نوع حرکت دانسته است.

کفات از نظر اخبار

علی بن ابراهیم قمی از امیر المومنین علیه السلام و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که: چون به گورستان نگریست فرمود: این‌ها کفات مردگان است، و هنگامی هم که به خانه‌ها نظر افکند فرمود: این‌ها کفات زندگان. و آیه *أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا* را تلاوت فرمودند.

و در *المثبور* از ابن عباس کفات را به معنی «کن» یعنی نگهبان آورده (جلد ۶ ص ۳۰۴) و از مجاهد به این معنی که: تکفتم امواتا و تکفت أذاهم أحياءا یعنی مردگانشان را حفظ می‌کند، و از آزار زندگان جلوگیری می‌نماید.

نگارنده: این دو معنی: حفظ و دفع اذیت، در پرواز سریع زمین با داشتن نیروی جاذبه با بیانی که گذشت به خوبی نمودار است.

هم‌چنین دو حدیث گذشته از حضرت امیرالمؤمنین و امام صادق علیه السلام که کفات را به معنی نگهبان تعبیر فرموده‌اند، با پرواز و نیروی جاذبه منافاتی ندارد.

۱. *بحار الأنوار* (ج ۹، ص ۱۶۴ و ۱۶۶) و *احتجاج* مرسل از هشام بن حکم از حضرت صادق علیه السلام. در کتاب *آفریدگار و آفریده* (فارسی) و کتاب *حوار بین الالهیین و المادیین* (عربی) و *تفسیر الفرقان* پیرامون حرکت که از ادله حدوث ماده است. گفت‌وگو کرده‌ایم.

و این اخبار به هیچ وجه حرکت و قوه جاذبه زمین را انکار نکرده، و از طرفی هم معنی کفات را منحصر به حفظ احياء و اموات ننموده‌اند، بلکه این موارد از نمونه‌های روشن نگهبانی زمین نسبت به سرنشینان می‌باشد، و در هر صورت در احادیث گذشته جبران این معنی به خوبی نمودار است و هرگز جای انکار نیست، و اگر هم برخلاف آیه «کفات» و سایر آیات حرکات زمین روایاتی باشد، یا باید توجیه شوند و یا مردود گردند.

... از آن چه گذشت دورنمایی اندک از الطاف بی‌کران الهی از دوربین کلمه کفات به دست آمد، و از این رهگذر به قسمتی از مواهب و الطاف گرانبهای الهی آگاه شدیم که چگونه شرایط ضروری زندگی و آرامش و راحتی را در مسکن ما انسان‌ها نهاده، و با جمله «ألم نجعل الأرض کفاتا ... ویل یومئذ للمکذبین» خاطرنشان ساخته که «کفات» بودن زمین و کوبیدن کوه‌ها در أعماق آن برای شما و چهارپایان شما سودی است بسیار بزرگ، و بهره‌ای است گرانبمایه.

آیا باز هم دیده حق‌بین برهم نهاده، و در برابر این خدای بزرگ به سرکشی و عصیان پرداخته نعمت‌های او را تکذیب و کفران می‌کنید؟!

باز هم برخلاف مقتضای فطرت انسانیت به وسیله نعمت‌های خدا با فرامین او مخالفت می‌ورزید؟ وای در روز واپسین، بر تکذیب‌کنندگان.

آری قرآن - این کتاب علمی و تربیتی - اگر هم أحيانا سخنی از رموز آفرینش به میان آورد، تنها بدین منظور است که بشریت را از این رهگذر به عظمت آفریدگار آگاه نماید، و از این راه حس مسؤولیت بزرگ تکلیفی را که در برابر خدای بزرگ دارد، در او زنده کند.

و روی هم‌رفته دعوت‌ها و تذکرات این کتاب آسمانی تعلیم و تربیت بشر به موازین اخلاقی و انسانی است ...

باز هم برای چندمین بار تکرار می‌کنم - هرگز مپندارید - که قرآن به وسیله موافقت با دانش‌های بشری کسب موقعیت و سربلندی می‌کند! هرگز! معاذ الله.

بلکه این کاروان تندرو علم بشر است که هرچند هم بر سرعت خود بیفزاید فرسنگ‌ها از اصول پابرجای رموز آفرینش دور مانده، و ناگزیر است که برای صحه نهادن به دانش‌های خود و یا یافتن راه‌های موفقیت معنوی یا مادی، در اقیانوس بی‌کران قرآن شناوری کند.

نگارنده به افکار کوتاه گروهی که به تطبیق آیات قرآنی با حدسیات و فرضیه‌های غربی دلشاد و مسرورند، هرگز احترامی قائل نیست، بلکه این رویه خطرناک را خیانتی بزرگ به مقام مقدس وحی آسمانی می‌داند.

قرآن کتاب رهبری بشر است در تمامی اعصار زندگی تا انقراض جهان، و روی این اصل تطبیق آیات قرآنی با دانش‌های هر زمان، محدود کردن این کتاب آسمانی به همان زمان است و این خود محدود کردن علم الهی است بر حدود ظلمانی و پر اشتباه علوم بشری. شاید برخی از خوانندگان به ما خرده‌گیری کرده، بگویند: چرا در قرون گذشته شما از مطالبی مانند حرکت زمین و غیره سخنی به میان نمی‌آوردید، و پس از آن که از نظر علم مسلم شد، به آیات قرآنی استدلال می‌کنید؟

نگارنده این آیه را به عنوان پاسخ یادآور می‌شود که: قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ.

حجت و برهان الهی در موقعیت رهبری خود به حد کفایت و بلوغ است.

این دریافت‌کنندگان و هدایت‌یافتگان که متقابلاً بایستی به حد بلوغ عقلی و عملی رسیده و حجت‌های بالغه الهی را درک و دریافت نمایند ... تا در نتیجه پیوستن این دو مرحله از بلوغ، موالید و ثمرات بی‌انتهای معرفت و علم نمایان گردد.

بشر از درک حقایق مانند حرکت و نیروی جاذبه زمین و صدها حقایق علمی دیگر در گذشته ناتوان بود، و روی همین اصل هم گروهی از مفسران قرآن آیات مربوطه را برخلاف ظاهر توجیه می‌کرده‌اند. این نقصان و عدم بلوغ افکار بشری چه ربطی به قرآن دارد! ... باید گفت: بخش‌هایی از آیات آفرینش در زمره آیات متشابه قرآنی است که قوانین پای‌برجای و محکم علم آن‌ها را تفسیر می‌کند، البته تفسیر خارجی و نه آن که تفسیر لفظی، زیرا آیات قرآنی در دلالت‌های لفظی روشن‌ترین سبک نغز و پر مغز را پیش گرفته و در این روش نیز مانند سایر امتیازاتش در بالاترین مراتب اعجاز است!

چنان که از ابن عباس روایت است که «در قرآن آیاتی متشابه است که زمان تفسیرشان می‌کند» که این خود تفسیر علمی است، و نه توضیح مبهماتش، که بیانش از تمامی بیان‌ها رساتر و در بالاترین درجات اعجاز است. «نغمه ظنی الدلاله» بودنش یا انحراف است و یا جهالت.

و چنان که بشریت در سایه کوشش پی گیر و خستگی ناپذیر خود بر بخش‌هایی از نیروهای مرموز جهان دست یافته و بهره‌هایی شگفت‌انگیز از این رهگذر به دست آورده است، آیا در چنان زمینه‌هایی توان گفت: این علم است که مثلاً نیروی برق و قدرت عجیب اکسیژن و هیدروژن و ... را ایجاد کرده است؟!.

و یا باید گفت: علم همچون نورافکنی تنها نقاب از چهره برخی از رازهای نهان آفرینش برداشته است.

قرآن مقدس نیز نقشه کاملی از کتاب آفرینش است، به اضافه این که تمامی راه‌های هدایت افکار و عقول بشری را نیز در بر دارد: **إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ^۱ ... (اسراء: ۹)** نگارنده به عنوان یک طرفدار علاقمند به قرآن مقدس، توجیه‌کنندگانی که نظرات دانشمندان هر زمان را بر آیات قرآنی تحمیل می‌کنند شدیداً به محاکمه می‌خواند که: اگر شما در ده قرن پیش می‌بودید- آیا همین‌گونه که اکنون آیات قرآنی را توجیه می‌کنید- آن وقت هم چنین توجیه می‌کردید؟

و اگر در ده قرن آینده در برابر همین آیات قرار گیرید آیا عین همین تطبیقات و توجیحات کنونی را تکرار خواهید نمود؟ قطعاً پاسخ در هر دو صورت منفی است.

و روی این اصل چگونه به خود اجازه می‌دهید که نصوص و ظواهر کلام الهی را بر حدسیات و فرضیه‌ها و پندارهای هر زمانی حمل کرده، و ناهنجارتر این که می‌خواهید بدین وسیله عظمت قرآن را به رخ جهانیان بکشید؟

آیاتی در تأیید حرکات زمین

مرکوبی که در دو دوران نخستین تولدش چموش بوده، و سپس رام و راهوار شده است!!

۱. به‌راستی این قرآن به هر آن چه (از راه‌ها) استوارتر، محکم‌تر و ارزشمندتر است هدایت می‌کند.

قال تعالى: هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ ^ط وَإِلَيْهِ النُّشُورُ^۱ (ملک: ۱۵)

ذلول: ذلول چنان که قبلاً هم یادآور شدیم، حیوانی است که پس از چموشی به رامی و آرامی گراید^۲ و بنابراین مرکوب ما (زمین) زمان‌هایی دراز قابل سواری و زندگی نبوده، و سپس به اراده الهی قابل سکونت و زندگی گردید.

و روی هم‌رفته، در زمان‌های نخستین، این کیهان‌پیما به هیچ وجه موجودات نباتی و حیوانی و انسانی را بر گرده خود نمی‌پذیرفت، و حتی از لحاظ شدت حرارت جهنمی مانع از تولد آب و سایر شرایط اصلی زندگی بوده، و با حرکتی پر اضطراب و ناهنجار همچون حیوان وحشی و جنگلی در فضای بی‌کران آسمان سرگردان بود.

سپس خدا آن را رام و راهوار فرمود تا: فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ، تا زندگی و راه‌پیمایی و به دست آوردن روزی‌های شایسته و فراوان بر گرده پهن‌آور آن امکان پذیرد. حرکات اضطراب‌آمیزش به وسیله کوبیدن میخ‌های بلند کوه‌ها تعدیل گشت:

«و عدل حرکاتها بالرأسیات من جلامیدها»

و هم‌چنان که مناکب حیوان سواری پشت گرده اوست که جایگاه نشستن می‌باشد، به همین قیاس مناکب زمین نیز جاهایی است که قابل سکونت و سیر کردن باشد؛ چه خشکی و چه دریایی.

از لغت ذلول برحسب آن چه گفتیم چنان مستفاد می‌شود که: زمین ما چه در دوران چموشی و چه در دورانی که راهوار شده، در هر دو حال متحرک بوده و می‌باشد.

فراش: و قال تعالى: الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ ^ط فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ^۳ (بقره: ۲۲)

راغب در مفردات/القرآن گوید: «مفروش را فرش و فراش گویند.»

۱. اوست کسی که زمین را (همچون حیوانی راهوار) برای شما رام گردانید. پس در فراخناهای آن رهسپار شوید و از روزی‌اش بخورید. و رستاخیز تنها فراسوی اوست.

۲. در مجمع البیان (ج ۱۰، ص ۳۲۷) نیز گوید: مرکوب ذلول آن است که راهوار و رام باشد: «الذلول من المراكب الذی لا صعوبة فیها».

۳. کسی که زمین را برای شما بستری (راهوار و گسترده) گردانید، و آسمان را بنایی (افراشته) قرار داد، و از آسمان آبی فرود آورد، پس با آن رزقی از میوه‌ها برایتان برون آورد. پس برای خدا همتیانی قرار ندهید، حال آن‌که شما می‌دانید (که خدا همتا ندارد).

و معنی: «و جعل لکم الأرض فراشا» این است که خدا آن را رام نمود، و نه آن که غیر قابل زندگی و چموش. و منظور از حیوان فرش، حیوان سواری است چنان که قرآن نیز فرماید: وَ مِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَ فَرَشًا^۱ ... (انعام: ۱۴۲)

و این بابویه به سندی از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از پدران بزرگوارش از حضرت علی بن الحسین علیه السلام در تفسیر آیه فوق چنان نقل کرده که فرمود:^۲

«خدا زمین را با طبع شما سازگار و با بدن‌هایتان موافق فرمود: نه آن چنان آن را داغ کرد که بسوزید (چنان که در دوران اول) و نه آن گونه سرد کرد که منجمد شوید. نه به اندازه‌ای خوشبو کرد که سردرد گیرید، و نه آن چنان بد بو که ناراحت گردید. نه آن گونه شل که در اعماقش غرق شوید (چنان که در دوران نخستین و حالت ذوب آن بود) و نه به قدری سفت و سخت که نتوانید برای ساختمان‌ها و قبور مردگان و ... از آن بهره‌برداری کنید»، آری این پروردگار بزرگ است، و زمین را برای بهره‌برداری شما آماده ساخت که شما و آنچه دارید روی آن آرام گیرید. آری، جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا.

بنابراین لغت «فراش» نیز مانند «ذلول» تعبیری دیگر از راهوار شدن زمین خواهد بود که پس از اضطراب به اراده الهی در آن نمودار شده است.

قرار: زمین داغ و مضطرب بوده، سپس سرد و آرام شد.

قال تعالی: اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ صَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَ رَزَقَكُمُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ^۳ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ^۴ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ^۳ (غافر: ۶۴)

راغب در مفردات گوید:^۴ «ریشه لغت «قرار» از قر به معنی سردی است. سرما مقتضی

آرامش، و حرارت مقتضی حرکت می‌باشد.»

۱. و (نیز) از دام‌ها، حیوانات باربر و سواری را (پدید آورد).

۲. (البرهان، ج ۱، ص ۶۷)

۳. خدایی که زمین را برای ما قرارگاه (شایسته‌ی سکونت) نهاد و آسمان را (بر فرازش) بنیانی قرار داد و شما را صورتگری کرد و صورت‌های شما را نیکو نمود و از چیزهای پاکیزه به شما روزی داد. این است خدا پروردگارتان. پس (بلندمرتبه و بزرگ و) مبارک است خدا، پروردگار جهانیان.

۴. قر فی مکانه یقر اذا ثبت ثبوتاً جامداً و اصله من القر و هو البرد و هو یقتضی السکون و الحر یقتضی الحركة.

با توجه به ریشه معنی لغوی «قرار» چنان می‌نماید که زمین از نخست سرد نبوده، و سپس برای زندگی ما، خدا آن را سرد و حرارتش را تعدیل فرموده است:

... جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا^۱ ... (غافر: ۶۴)

زیرا به اصطلاح جعل در آیه فوق مرکب است، و به این لحاظ زمین از آغاز به سردی کنونی نبوده، بلکه پس از زمان‌های زیاد به سردی گراییده است.

و از نتایج بی‌شمار این سردی، پدید شدن کوه‌ها و در نتیجه تعدیل و نظم حرکات زمین می‌باشد، تا آن‌جا که زمین ما در عین سرعت پرواز خود در جو بی‌کران آسمان، هرگز حرکتش محسوس نیست.

و شاید جهت این که آرامش را «قرار» گفته‌اند - چنان که راغب نیز اشاره کرده - به همین لحاظ است که سرد شدن جسم موجب سکون و آرامش آن می‌باشد، تا به حدی که اگر حرارت مولکول‌های جسم که نتیجه حرکت آن‌ها می‌باشد به ۴۵۹ درجه زیر صفر برسد، این مولکول‌ها نیز از حرکت می‌افتد. ولی درجه حرارت زمین ما اگر به این حدود می‌رسید تمامی جهان زندگی و زندگان منجمد می‌شدند.

آری زمین سرد شده ولی نه به حدی که به کلی از حرکت باز ایستد، بلکه به مقداری منظم گشته که قابل سکونت و زندگی باشد.

روی این اصل تمامی حرارت‌هایی که کمابیش حاکم بر زمین ما است نسبت به آن حرارت فوق‌العاده مشمول لغت «قر» یعنی سرما خواهد بود.

زیرا حرارت و برودت اموری نسبی می‌باشند مگر تا ۴۵۹ درجه زیر صفر که به کلی حرارت معدوم شود و منظور سردی مطلق است زیرا سردی مطلق بی‌حرکتی مطلق است. از آن جایی که جسم کلاً مساوی با حرکت است، توقف مطلق حرکت اعم از درونی و برونی‌اش برابر با نیستی جسم خواهد بود.

از آن‌چه گفتیم روزنه اندکی از نعمت بزرگ تخفیف حرارت زمین از آیه گذشته نمودار شد، و هر اندازه در پیرامون آن بیشتر کاوش کنیم عظمت نعمت الهی نیز آشکارتر خواهد شد.

۱. جعل مرکب دو مفعول، و جعل بسیط یک مفعول دارد، مثلاً «جعل الله الأرض» به معنی ایجاد زمین، ولی «جعل الله الأرض قراراً» به معنی پدید آوردن سرما در زمین می‌باشد.

نکته: از کلمه «لکم» چنان می‌نماید که سکون زمین تنها نسبت به ما و به منظور حال ما است، و الا زمین ساکن مطلق نیست.

آری زمین به نظر ما که به هیچ وجه حرکات آن را احساس نمی‌کنیم ساکن است، ولی خود پرنده‌ای است سریع‌السیر که در جوّ پهناور آسمان از آغاز خلقت تا رستاخیز هم‌چنان در طیران بوده و هست.^۱

از این نکته پاسخ گروهی از ظاهرینان که «قرار» را دلیل بر سکون مطلق زمین پنداشته‌اند به خوبی آشکار می‌شود. و الله الهادی.

مهد: گاهواره ما

قال تعالى: الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّىٰ ^۲ (طه: ۵۳) كَلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ ^۳ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ ^۴ (طه: ۵۴)

مهد به معنی گهواره است چنان که فرماید:

قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ^۴ (مریم: ۲۹)

... تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا ^۵ ... (مائده: ۱۱۰)

آیه سوم نیز موافق آیه مورد بحث زمین را به عنوان گهواره معرفی کرده است که:

«و ما زمین را مرکوبی آرام برای سواری نهادیم»^۶

پس چه خوب سازنده گهواره و آرامگهی اینگونه پر آرامش هستیم.»

۱. مجمع در آیه فوق گوید: «قرار: ای مستقرا تستقرون علیها» مکان آرامشی که بر آن آرمیده‌اید (ج ۱۰، ص ۴۱۶). روشن است که آرامش زمین برای ما دلیل بر سکون مطلق آن نیست (چنان که گفتیم). فخر رازی از ابن عباس نقل کرده که: قرار در آیه به معنی منزل است، یعنی در حیات و مemat منزلگاه ما است.

۲. (همان) کسی که زمین را برایتان گهواره‌ای ساخت و برای شما در آن راه‌هایی (راهوار) گشود و از آسمان آبی فرود آورد. پس با آن رستنی‌های گوناگون، بیرون آوردیم.

۳. بخورید و دام‌هایتان را بچرانید. بی‌گمان در این‌ها برای بازدارندگان عاقلانه از زشتی‌ها، نشانه‌هایی است.

۴. گفتند: «چگونه با کسی که در گهواره، کودک بوده سخن بگوییم؟»

۵. در گهواره و (اینک) در میان سالی با مردم سخن (وحیانی) می‌گوی.

۶. این همان معنی فرش است، و چنان که از پیش هم گذشت، حیوان فرش: مال سواری را گویند.

روی این اصل آفریدگار بزرگ در (طه ۵۳) و (ذاریات ۴۸) گهواره بودن زمین را برای انسان‌ها و ... که در آن به آرامی پرورش می‌یابند، به عنوان یکی از عطایای پر ارزش خود وانمود ساخته، تا سر تعظیم و بندگی در برابر او فرود آرند، و از رسم بندگی پای برون نهند. و براساس تشبیه فوق مقتضی است همان‌گونه که گهواره دارای حرکتی دلنشین و از دو سر به دو طناب و میخ پیوند است زمین ما نیز چنان باشد.

البته حرکات سریع زمین - که در عین حال به نظر ما از کثرت آرامش ساکن می‌نماید - به جای خود، ولی سایر جهات تشبیه از آیه ذیل هویدا است که فرمود:

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مَهَادًا^۱ (نبا: ۶) وَ الْجِبَالَ أَوْتَادًا^۲ (نبا: ۷)

طبری گوید: «عموم قاریان کوفی «مه‌دا» در آیه ۵۳ سوره طه را نیز مانند آیه فوق «مه‌ادا» خوانده‌اند، ولی اهل مدینه و بصره «مه‌دا» قرائت کرده‌اند، و حق آن است که هر دو قرائت مشهور و مستفیض بوده، و خواننده قرآن هر کدام را انتخاب کند راه صواب پیموده است». (تفسیر کبیر، ج ۱۶، ص ۱۷۶)

به نظر نگارنده حق با مدنیان و بصریان است. چه آن‌که قرآن به همین چهره کنونی متواتر و حجت می‌باشد و هرگز قرائتی که برخلاف قرائت موجود باشد قابل قبول نیست. گرچه مه‌د و مه‌اد هر دو به یک معنی باشند.

آیه فوق پس از آن که نعمت مه‌د بودن زمین را نمودار می‌کند، اشاره به میخ‌های این گهواره کیهان پیمان نیز نموده، و فرمود: وَ الْجِبَالَ أَوْتَادًا^۲ (نبا: ۷)

جز آن که میان این دو گونه میخ، مانند آن دو گونه گهواره فرق‌ها است. گهواره طفل به دو رشته طناب بند است، و حرکتش در انحصار جنبش افقی نیم‌دایره‌ای است.

ولی گهواره زمین با بندهای نیرومند جاذبه به اراده آفریدگار، محکوم به حرکات گوناگون سریع گشته و در عین حال برای سرنشینانش موجب آرامش است.

۱. آیا زمین را گهواره‌ای بنهادیم؟

۲. و کوه‌ها را (چون) میخ‌هایی قرار دادیم.

علاوه بر آن، میخ‌های گهواره به دو جسم که طرفین آن قرار دارد فرو رفته است. ولی میخ‌های زمین که آن را از انفجار و اضطراب در حرکت نگه‌بان است همان میخ‌های بلند کوه‌ها می‌باشد که به اراده الهی بر اعماق زمین کوفته شده است.

گهواره طفل ممکن است بر اثر سرعت نابه‌هنگام در حرکت یا بر اثر غفلت مادر و دایه و ... طفل را سرنگون کند، و یا بر اثر پاره شدن طناب‌ها موجب سقوط و نابودی وی شود. ولی بندها و میخ‌های گهواره زمین هرگز گسستنی نیست. آفریدگار لا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ هَمَّ چنان به چشم لطف و عنایت بر آفریدگان خود نگران است تا به ثمر رسند، و هنگامی که از این گهواره به گور سرازیر شوند، با ثمرات اعمال صالحه به عالم الهی بار یابند.

آری، بندهای گهواره زمین هرگز نمی‌گسلد مگر در رستاخیز جهان که تمامی گهواره‌های کیهانی در جو بی‌کران دچار سقوط گردند، که این حادثه بزرگ نیز به اراده الهی است.

وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا (نبأ: ۹)

در این گهواره به خواب ناز فرو می‌روید، و این خواب برای استراحت و تجدید قوای روحی و جسمی شما فراهم آمده ...

و نه آن که مانند اطفال فاقد ادراک و تمیز- در تمامی مدت مکث خود در این جهان به خواب غفلت روید- و به هنگام بیداری در سرای برزخ بر این غفلت، حسرت‌های دور و دراز خورید که:

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ^۲ (ق: ۲۲) و: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا».

بلکه شایسته است حقیقت «موتوا قبل أن تموتوا» را در خود هویدا ساخته و آن چه پس از مرگ حسرتش را خواهید خورد، پیش از مرگ آماده سازید ...

آری: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى^۳ (طه: ۵۴)

۱. و خوابتان را (مایه) آرامش(تان) قرار دادیم.

۲. (به او می‌گویند: «همواره از این (حال) سخت در (ژرفای) غفلت بوده‌ای. پس ما پرده‌ات را (از جلو دیدگانت) برداشتیم. پس دیده‌ات امروز تیزبین است.»

۳. بی‌گمان در این‌ها برای بازدارندگان عاقلانه از زشتی‌ها، نشانه‌هایی است.

این تذکرات برای خردمندان نشانه‌ای از علم و قدرت و رحمت بی‌انتهای الهی است، و در نتیجه برایشان موجب سعادت و کامیابی در علم و عمل خواهد شد.
و الله الهادی إلى سواء السبيل.

سفینه فضاورد

قال تعالی: وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ^۱ (یس: ۳۳) وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا^۲ ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ^۳ (یس: ۳۸) وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ آدَا كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ^۴ (یس: ۳۹) لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ^۵ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ^۶ (یس: ۴۰)

در آیات فوق نام سه فضاورد یاد شده: ۱- زمین ۲- خورشید ۳- ماه و پس از فعالیت‌هایی درباره هر یک از آن‌ها، با جمله وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ تمامی نام بردگان را به عنوان کشتی‌های فضاوردی معرفی فرموده که: هر یک بر محور و گردشگاهی ویژه در جو پهناور آسمان و اقیانوس کبیر کیهان شناورند.

یسبحون: از کلمه فوق دو نقطه جالب توجه نمودار است:

۱- از لحاظ آن که شناوری به صیغه جمع (یسبحون) آورده شده است و نه تنثیه (یسبحان)، به خوبی هویدا است که تنها خورشید و ماه قهرمان شناور این اقیانوس پهناور نیستند ... بلکه زمین نیز به نوبه خود شناگری است قابل.

و همین نکته پاسخ گروهی از گذشتگان و معاصران است که به عذر فاصله یافتن چهار آیه ۳۴ تا ۳۷ از بین زمین و خورشید و ماه، زمین را از رقبای قهرمانش جدا کرده‌اند و آن را

۱. و زمین مرده، نمادی است برای (معاد)شان: آن را زنده گردانیدیم و دانه‌ای از آن برون آوردیم، پس از آن می‌خورند.

۲. و خورشید برای قرارگاهی (ویژه) روانه است (که) تقدیر [اندازه‌گیری] آن عزیز بس دانا همین است.

۳. و ماه را (در) منزلگاه‌هایی به اندازه نهادیم، تا چون شاخک خشک خوشه خرما برگشت.

۴. نه خورشید را سبزه که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی‌گیرنده است و هر کدام (از زمین و ماه و خورشید) در گردونه‌ای

(فضایی) شناورند.

کره‌ای ساکن پنداشته‌اند، ولی این پندار چنان‌که یادآور شدیم برخلاف مقتضای صیغه جمع «یسبحون» است.^۱

و فاصله یافتن چهار آیه فوق (در صورتی هم که از سیاق گفتار اجنبی می‌بودند) این دلالت را نقض نمی‌کند، تا چه رسد به این‌که تمامی آن‌ها برای اثبات این حقیقت آمده‌اند که زمین از جمله نشانه‌های زندگی پس از مرگ و قدرت آفریدگار بر زنده کردن مردگان است. و از نظر بلاغت در سخن نیز چنان‌چه آیات چهارگانه در این میان یاد نمی‌شدند هدف اصلی که اثبات معاد است ناقص می‌ماند و تنها هوس منحرف برخی از خرده‌گیران کج‌فهم عملی می‌شد ...

۲- در اصطلاح ادبیات عرب، جمله «یسبحون» و نظائر آن را در مورد خردمندان می‌آورند و نه موجودات بدون عقل و ادراک.

بنابراین تعبیر فوق درباره شنواری زمین و خورشید و ماه نموداری روشن و جالب درباره حرکات منظم و معقولانه این قهرمانان نیرومند خواهد بود که:
در عین فقدان عقل و ادراک، گویی با کمال عقل و درایت در این اقیانوس بی‌کران به مأموریت خود ادامه داده، و هیچ‌گاه اندک انحرافی در حوزه مأموریت خود ننموده، و هم‌چنان به اراده آفریدگار خردبخش، در گردشند و: ذَلِك تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.

آری، راننده و گرداننده این میلیاردها فضاانورد، اراده لایزال قادری علیم و حکیم است که با جاذبه قدرت نیروی جاذبه عمومی در آن‌ها پدید آورده، و با این سوخت دائمی کار رانندگی را نیز گویی بدان‌ها سپرده و این هواپیماهای خودکار را آن‌چنان منظم و معقولانه به حرکت آورده که از عهده لایق‌ترین رانندگان زبردست نیز بیرون است. و اگر آنی این نظم برهم خورد بمباران متقابل کیهانی رخ داده و رستاخیز جهان آغاز خواهد شد.

۱. گرچه صیغه جمع در مورد تشبیه نیز استعمال شده است، ولی دلالتش بر تشبیه نیازمند به قرینه می‌باشد، زیرا اگر هم از نظر اصل لغت جمع به معنی مطلق جمع باشد که اقل آن دو است، ولی کثرت استعمال در بیش از دو و قلت آن در تشبیه ظهور کامل غیر قابل انکاری به جمع داده که در صورت اطلاق، بیش از دو از آن مفهوم می‌شود.

شیخ طنطاوی پیرامون جمله ... وَ كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ^۱ (یس: ۴۰) گوید: و هر یک از زمین و خورشیدها و ماهها در مداری معین شناورند (چنان که ماهی در آب). خورشید در مدار خود دور ستاره‌ای می‌گردد که مدت دورش معلوم نیست، و زمین به مدت یکسال دور خورشید، و در یک شبانه‌روز به دور خود، و ماه هر ماهی یک بار بر گرد زمین در گردشند. و چون موضوع حرکت زمین در زمان‌های گذشته برخلاف احساس عمومی بود و نوعاً قابل قبول به نظر نمی‌رسید، به همین ملاحظه میان زمین و خورشید و ماه چند آیتی فاصله داده شد، که حکم «یسبحون» (شناوری) دربارهٔ زمین مخفی باشد، و برخلاف آنچه مردمان معتقد بودند، از آیه نمودار نگردد.

ولی جمله «کل» که تمامی نامبردگان را مشمول شناوری کرده این پنهانی را جبران نموده تا در زمان‌های آینده (مانند زمان ما) مردمان را آیتی بزرگ بر عظمت قرآن باشد و بدانند که خداوند حکمت‌هایی در کتاب خود برای آنها پنهان داشته، تا با نیروی دانش، آنها را استخراج کنند، و عقولشان را کد و متوقف نماید ... تا آن جایی که طنطاوی گوید: «جهت آن که از نامبردگان به شناور تعبیر شده این است که: تمامی ستارگان در مدارهایی متحرکند که خود این مدارها در جوّ آثیری قرار دارند، و روی این اصل مانند ماهی در دریای اثیر شناورند ...» (تفسیر طنطاوی، ج ۱۷، ص ۱۴۴)

سخنان فوق طنطاوی با اصلاحات زیرین پذیرفته است:

۱- به جای این که با کلمه «کل» زمین را نیز در زمرهٔ قهرمانان شنا در اقیانوس فضا قرار دهد شایسته بود -چنان که از پیش گذشت- این نکته را از «یسبحون» به دست می‌آورد، زیرا استعمال «کل» در انحصار جمع نیست، بلکه در مورد تشبیه نیز می‌آید: «کل منهما - کل منهنم». کلمهٔ کل نیز برخلاف یسبحون ظهوری در بیش از دو فرد نداشته و بلکه نسبتش به دو و بیش از دو، یکسان است.

۱. ... و هر کدام (از زمین و ماه و خورشید) در گردونه‌ای (فضایی) شناورند.

۲- این سخن که فاصله دادن چهار آیه بین زمین و خورشید و ماه برای پنهان ساختن حرکت زمین بوده قابل قبول نیست، بلکه باید گفت: روش قرآن در بیان حقایق هرگز روش کتمان و یا پنهان‌گویی نبوده، و چنان‌که مکرراً تصریح نموده عربی مبین و روشن بیان است. طنطاوی خوب بود به جای این سخن به همان نکته‌ای توجه می‌کرد که تحت عنوان «یسبحون» یاد کردیم.

و روی هم‌رفته از لحاظ آن که وی در آیه فوق تا اندازه‌ای به فهم درست نزدیک شده، مورد تقدیر است. و الله الهادی.

نیروی جاذبه و سرعت حرکت زمین

ماکسول راید گوید: نیوتون نخستین کسی است که قوه جاذبه و خاصیت آن را به ما گوشزد نمود، و انیشتین آخرین فردی است که آن را با جزئیاتش تشریح کرده است. منظور از قوه جاذبه نیروی مغناطیسی نیست بلکه نیروی مرموزی است که تمامی اجسام جذب‌کننده جهان از آن برخوردارند، و اگر زمین ما قوه جاذبه نداشت، ما به مجرد پرش مختصری در فضای بی‌کران جهان معلق می‌شدیم، و تنفس برایمان غیر مقدور شد. این قوه جاذبه است که تمامی سیارات را بر مدارها و گردشگاه‌های ویژه خود به گردش آورده که گویی بر خط آهن سیر می‌نمایند. (نجوم برای همه، ص ۴۷)

این نیروی مرموز در دورترین ستارگان و جزایر آسمانی که ظاهراً با سرعت چند صد میل در ثانیه در حرکتند موجود است.

زمین ساعتی ۱۰۰ هزار کیلومتر حرکت می‌کند. انسان در مقابل بادی با چنان سرعت قادر بر ایستادن نیست، و معذک روی زمین با کمال اعتدال ایستاده و حتی منکر آن است.

خوانندگان عزیز پس از آن چه دربارهٔ حرکات و نیروی جاذبهٔ زمین به روشنی از آیات قرآنی و روایات گذشت، دعوی فوق را دربارهٔ اینکه کاشف این رمز مخفی آفرینش، نیوتون و کپرنیک در ۴ قرن پیش بوده‌اند، جدا تکذیب خواهند نمود.^۱

نظرات گذشتگان پیرامون حرکت یا سکون زمین

بشر از آغاز به حکم حس زمین را ساکن می‌پنداشته، و چنان‌که احياناً کسی برخلاف این بداهت حس سخن از حرکت زمین به میان می‌آورد، متهم به انکار بدیهی و یا ارتداد از دین می‌گشت. نخستین کسی که پرده از رخ این معما برگرفت: فیثاغورث حکیم (۵ قرن قبل از میلاد) بود، سپس فلوترگوس و ارشمیدس نیز از وی پیروی کردند و دو قرن بعد ارسترگوس این نظریه را تقویت کرد و حرکت دورانی زمین را بر گرد خورشید به میان کشید. او به همین جهت مورد تکفیر واقع شد، و نیم‌قرن پس از وی کلیانتوس توضیح داد که زمین محکوم به دو حرکت وضعی و انتقالی است، و روی این اصل وی نیز به همکاران مرتد خود پیوست. پس از اندکی بطلیموس برخلاف این بدعت قیام کرد و به همین جهت دانشمند قرون و زنده‌کنندهٔ علوم کیهانی شناخته شد.

هیئت بطلیموس به اندازه‌ای حسن شهرت و اهمیت به خود گرفت که حتی گروهی از مسلمین آن را همچون وحی الهی پذیرفتند، و آیات و روایاتی را هم که احياناً دربارهٔ کیهان و گزارش چگونگی ستارگان سخن گفته، موافق هیئت بطلیموس توجیه کردند، غافل از آن‌که کتاب الهی را با افکار بشر توجیه کردن بسی خطا و ناهنجار است.

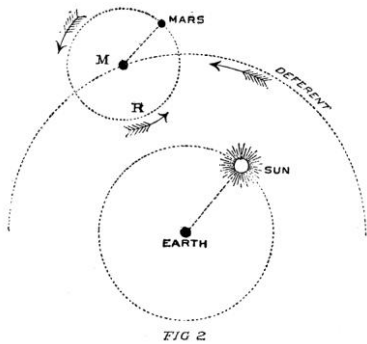
ولی دانشمندان روشن ضمیر و دوراندیش اسلامی دچار این گونه شتابزدگی‌ها نشدند، و در پیرامون حرکت و سکون زمین یا نظری ابراز نکرده‌اند، و یا آن‌که موافق ظواهر اسلامی آن را متحرک دانسته‌اند.

۱. حرکت زمین را به دور خورشید ۴۰۰ سال قبل کپرنیک لهستانی کشف کرد.

در برابر این قافلهٔ عظیم آن چنان جهل در اعماق اجتماعات اروپایی ریشه دوانده بود که دانشمندی مانند برونورا (پیش از هزارهٔ هجری) به جرم اظهار نظریهٔ حرکت زمین تبعید شد و پس از شش سال زندان، وی و کتاب‌هایش را سوزاندند.

سپس گالیله (پس از هزارهٔ هجری) با جرأت و صراحتی بیشتر حرکت وضعی و انتقالی زمین را پیش کشید، و بدین جهت او را پس از اهانت‌ها و آزارهای فراوان به زندان افکندند. نتیجهٔ چنین اختناق‌های نظری و علمی این شد که دانشمندان اروپایی از خوف کنیسهٔ رومیه کشفیات و نظرات علمی خود را ابراز نمی‌نمودند.

اساس هیئت بطلمیوس



بطلمیوس کتاب مجسطی را یک قرن و نیم قبل از میلاد تصنیف کرد، و خلاصهٔ نظرات هیوی وی این است که: زمین کره‌ای است ساکن که در مرکز عالم جای دارد، و سه ربع از سطحش را آب فرا گرفته، و کرهٔ هوا بر آن احاطه دارد، سپس کرهٔ آتش، و پس از آن فلک قمر که محیط بر کرهٔ آتش است و ستاره‌های به جز قمر در آن وجود ندارد.

سپس فلک عطارد، و به ترتیب فلک زهره و خورشید و مریخ و مشتری و زحل، که هر یک بر فلک پیشین خود محیط است، و در هر یک از آنها به جز ستارهٔ مربوطه ستارهٔ دیگری وجود ندارد. سپس فلک هشتم که جایگاه ستارگان ثابت است قرار دارد.

و بعد فلک اطلس که هم خالی از هرگونه ستاره است، و هم محیط بر تمامی افلاک هشتگانه است و قطر آن نیز نهایی ندارد.

سرعت حرکت فلک اطلس به اندازه‌ای است که با تمامی افلاک هشتگانه‌اش در هر شبانه‌روز یک دور گرد زمین می‌گردد.

این مختصری از اصول هیئت بطليموس است که علم جدید - و قرن‌ها پیش از آن - قرآن و اخبار اسلامی فاتح‌هاش را خوانده، و اساسش را واژگون ساخته است. بعد هم خواهیم دید که چگونه آیات قرآنی این رشته ناموزون را از هم گسسته و شناخت کیهان و ستارگان را بر پایه‌ای محکم بنیاد نهاده که اندک اندک بر اثر پیشرفت علوم و اکتشافات بشری برای انسان نیز آشکار گشته است.

زمین‌های هفت‌گانه

گذشتگان کره زمین را مرکز جهان هستی می‌پنداشتند و دنیای زندگی را در انحصار کره مسکون ما می‌دانستند. بنابراین اندیشه دنیاهای دیگر را به خود راه نمی‌دادند، تا جایی که بیشتر فلاسفه قدیم براهینی اقامه کرده‌اند که: وجود زمینی به جز زمین ما در سراسر کیهان از جمله محالات است.

اینان می‌گفتند ستارگان اعم از ثوابت و سیارات از جنس فلک بوده، و هرگز چیزی از سنخ زمین ما و سرنشینانش در آن‌ها وجود ندارد!!
اکنون شایسته است در این پیرامون کاوشی در آیات مقدسات قرآنی کنیم:

هفت کره خاکی و زمین‌های هفت‌گانه

قال تعالی: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (طلاق: ۱۲)
جمله وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ دلالت دارد بر هفت بودن زمین مانند هفت عدد آسمان، و در تمامی قرآن منحصر به فرد است.

و چون به اصطلاح کلمه «من» جنسیه بوده و تعبیر از جنس می‌کند چنان می‌نماید که: پروردگار از جنس زمین ما هفت عدد پدید آورده است.

۱. خدا کسی است که هفت آسمان را و همانند آن‌ها (هفت) زمین را آفرید. فرمان (تکوین و تشریح خدا) در میان آن‌ها به تدریج فرود می‌آید تا بدانید که خدا به‌درستی بر هر چیزی بسیار تواناست و به‌راستی علمش همواره هر چیزی را در بر گرفته است.

از پیش هم گذشت که کلمه «ارض» در هر جای قرآن به میان آمده شامل جنس زمین و تمامی افراد هفتگانه آن است، مگر آن که شاهی بر اختصاص زمین ما وجود داشته باشد. بنابراین جمله «خلق الأرض فی یومین» نیز دور نیست که شامل بر هفت زمین باشد، و نه تنها بر زمین ما، چنان که گذشت.

و از جمله شواهد صحت این سخن، حدیث نبوی ﷺ است که: «فخلق من زبده الأرضین السبع» خدا از کف ته‌نشین انفجار نخستین جهان هفت زمین بیافرید. (نهج البلاغه خوئی، ج ۱، ص ۳۹۳) و هم‌چنین خبر کافی از حضرت صادق ﷺ که: «و فی یوم الأحد و الاثنین خلق الأرضین...» «و در این دو زمان از هفته جهانی خلقت، خدا هفت زمین را بیافرید». (البرهان، ج ۲، ص ۱۷۷)

و از جمله شواهدی که تجویز می‌کند کلمه «ارض» شامل بر هفت زمین می‌باشد، جمله‌ای است از حضرت حسین بن علی ﷺ در دعای عرفه که: «تسبیح لک السماوات السبع و الأرضون و من فیهن...».

در صورتی که در قرآن به جای «الأرضون»، «ارض» ذکر شده^۱ و این خود دلیل است بر این که امام ﷺ کلمه ارض را به معنی جنس زمین و شامل هر هفت زمین دانسته‌اند. از آن چه گفتیم چنان می‌نماید که: دو دوران آفرینش زمین «خلق الأرض فی یومین» شامل آفرینش ماده اصلی زمین و تقسیم آن به هفت بخش می‌باشد که برحسب یکی از فرضیه‌های گذشته درباره دو دوران آفرینش زمین، هر یک طبعاً یکی از این دو دوران را داراست.

از این که این هفت کره خاکی همگی فرزندان یک مادرند، و از این که با یکدیگر هماهنگی و شباهت دارند، چنان می‌نماید که: تکامل آن‌ها نیز به همراه یکدیگر بوده، و چهار دوران تکامل زمین بر اساس: وَ جَعَلَ فِيهَا رِوَاسِيَ مِّنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءِ لَّيْسَاتِلِينَ^۲ (فصلت: ۱۰) انحصاری به زمین ما ندارد.

شواهد گذشته از روایات پیشوایان معصوم به خوبی ما را در این حدس تأیید می‌کند، و از این لحاظ با ظاهر قرآن نیز موافق است.

۱. تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ ... (اسراء: ۴۴)

۲. و در (سفینه) زمین، از فراز آن (لنگر آسا) کوه‌هایی همچون میخ در بن زمین) و در آن برکتی فراوان پدید آورد و خوراکی‌های آن را در چهار روز [زمان] (دیگر) اندازه‌گیری کرد (که) برای خواهندگان (به گونه‌ای) برابر (با یکدیگر و با نیازشان) است.

از این روزنه چنان می‌بینم که آثار زندگی در شش کرهٔ خاکی دیگر نیز همانند زمین ما موجود است، و نعمت‌ها و برکات بی‌کران الهی چنان که در زمین ما نیازمندی دارد در آن زمین‌ها نیز نیازمندی دارد: سَوَاءٌ لِّلسَّائِلِينَ لِإِلَهِهِمْ خَيْرٌ مَّا يَحْتَسِبُونَ. (سورهٔ بقره، آیه ۲۸۵)

يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ:

جملهٔ فوق این دورنما را برای ما نزدیک‌تر و این روزنه را وسیع‌تر می‌نماید، زیرا نزول تدریجی امر الهی (امر تکوین و تشریح) را شامل بر هفت آسمان و هفت زمین می‌داند. فلذا امر و فرمان لازم‌الاجرای الهی در طبقات آسمانی و کرات هفتگانهٔ خاکی در جریان است. و به ناچار هر امری را مأموری، و هر فرمانی را فرمانگذاری باید.

از حاصل جمع مقدمات فوق چنان نتیجه می‌شود که: موجوداتی زنده (از مکلف و غیر مکلف)، در آسمان‌ها و هم‌چنین زمین‌های هفتگانه موجود است.

باز هم فرمایش حضرت حسین علیه السلام را تکرار می‌کنیم که:

«تسبیح لك السماوات السبع والأرضون و من فيهن ...»

پروردگارا، آسمان‌ها و زمین‌های هفتگانه و ساکنانش تو را تقدیس و تنزیه می‌کنند. و ظاهراً این سخن گواهی می‌دهد که موجوداتی عاقل در آسمان‌ها و زمین‌ها هستند که به تسبیح و تقدیس آفریدگار بزرگ اشتغال دارند.^۱

اما این شش زمین و کرهٔ خاکی دیگر کجايند؟ موجودات آن‌ها چگونه‌اند؟ در کدامیک از طبقات و یا کرات آسمانی موجودات عاقل و یا مکلف وجود دارد؟

هنوز پاسخی روشن و پایدار برای این پرسش‌ها به دست نیامده است، و نگارنده هم مدعی نیست که کرات خاکی در انحصار همین هفت زمین است. در قرآن نیز گواهی بر این انحصار نداریم، بلکه مقصود این است که این هفت کرهٔ خاکی مانند یکدیگرند، و چنان‌چه کرات خاکی دیگری هم وجود داشته باشد، شباهتشان مانند مشابهت‌های این شش کره با زمین نیست.

۱. زیرا کلمهٔ مَنْ در عاقلان استعمال می‌شود، یا از باب تغليب برای گروهی که عده‌ای از آنان عاقل باشند.

تمدن‌های آسمانی

نگارنده به دو آیه دیگر نیز دست یافته است که صریحاً و یا ظاهراً از موجودات عاقل و مکلف (غیر فرشتگان و مانند آنان) در آسمان‌ها و زمین‌ها سخن گفته است:

۱- وَ لِلّٰهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ^۱
(نمل: ۴۹) يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ^۲ (نمل: ۵۰)

دَابَّة

از این که ملائکه پس از دابه ذکر شده‌اند چنان می‌نماید که: این‌جا دابه غیر ملائکه است، البته اگر قرینه‌ای نباشد تمامی جنبندگان زمینی و هوایی و دریایی را در بر می‌گیرد. در بعضی موارد تنها پرندگان مستثنی می‌شوند، زیرا پس از دابه آمده‌اند، و یا آن که ذکر خاص بعد از عام است، مانند:

وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالِكُمْ^۳ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ^۴ ... (أنعام: ۳۸)

در آیه گذشته (نمل: ۵۰) از لحاظ آن که امر و تکلیف و فرمانبرداری اختیاری را شامل دواب آسمانی و هم‌چنین زمینی دانسته، و با ضمیر هُمْ و افعال لَآيَسْتَكْبِرُونَ، يَخَافُونَ، يَفْعَلُونَ، يُؤْمَرُونَ که تمامی آن‌ها در مورد خردمندان آورده می‌شوند، به عمل سجده و عبودیت آن‌ها اشاره رفته است، به خوبی به دست می‌آید که این جنبندگان عاقل و مکلفند، و ناگزیر برخی از آن‌ها به زیور عقل و در نتیجه بار تکلیف زینت یافته‌اند.

جای انکار نیست که تقدیس و تسبیح حضرت اقدس الهی در انحصار خردمندان نیست، زیرا خواه ناخواه سازمان مرموز محیرالعقول خلقت تمامی موجودات جهان از جاندار و بی‌جان بهترین برهان روشن بر کمال علم و قدرت آفریدگار می‌باشد، و این خود تسبیح تکوینی است.

۱. و آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین از جنبندگان و فرشتگان است، برای خدا سجده می‌کنند حال آن‌که تکبر نمی‌ورزند.

۲. از پروردگارشان - که (به گونه‌ای مطلق) فوق آن‌هاست - می‌هراسند و آن‌چه را مأمورند انجام می‌دهند.

۳. و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند، مگر آن‌که (آن‌ها نیز) امت‌هایی مانند شمایند.

ولی این گونه تسبیح هرگز مقتضی نفی و یا انکار تسبیح و پرستش اختیاری برخی از موجودات زنده نیست.

به خصوص در مورد آیه فوق - که از دو اب (جنبندگان) سخن به میان آمده - و جای انکار نیست که ایشان تسبیح و پرستشی ما فوق عبودیت تکوینی جمادات دارند. جملاتی از قبیل «هُمُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» چنان می‌نماید که لاقلاً گروهی از دو اب نامبرده از خردمندان می‌باشند که کامل‌ترین تقدیس الهی در آن‌ها به صورت اختیار و ادراک صورت‌پذیر است.

۲- وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ ۚ وَ هُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ^۱ (شوری: ۲۹)

اگر در آیه گذشته کلمه «دابة» از لحاظ دلالت بر وجود عقلاء احیاناً مورد خرده‌گیری‌هایی باشد، این آیه با چهره روشن‌تر وجود موجوداتی زنده و ظاهراً عاقل را در آسمان‌ها و زمین اثبات می‌نماید.

گواه بر این که جنبندگان مذکور عاقلند، کلمه «هم» در «جمعهم» از لحاظ استعمال در انحصار خردمندان (ذوی العقول) است، و در مواردی هم که افرادی از موجودات بی‌عقل در جمع عاقلان یکجا آورده شوند این گونه ضمائر مجازاً و به عنوان تغلیب در مجموع هر دو دسته به کار می‌رود.

و گاهی هم چون کارشان عاقلانه است لفظ «هم: ایشان» به آن‌ها اشاره می‌کند، مانند: ... وَ كَلِّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ^۲ (یس: ۴۰) و زمین و خورشید و ماه هر سه در فلکی شناورند که با «یسبحون» (به معنای ایشان شناورند) آن‌ها را همچون خردمندان دانسته.

آیه فوق اضافه بر این که ما را از وجود موجوداتی عاقل و مکلف در سایر ستارگان آگاه می‌سازد - مسافرت‌های متقابل کیهانی را نیز به طوری لطیف پیش‌بینی کرده - زیرا نخست با جمله «بَثَّ فِيهِمَا» دلالت بر پراکندگی آن‌ها در زمین و آسمان‌ها نمود که: این آفریدگان از

۱. و از نشانه‌های (ربوبیت) اوست آفرینش آسمان‌ها و زمین و آنچه از جنبندگان در آن دو پراکند و او هرگاه می‌خواهد بر گرد آوردن (عاقلان)شان بسی تواناست.

۲. ... هر کدام (از زمین و ماه و خورشید) در گردونه‌ای (فضایی) شناورند.

آغاز مبتلا به فراق وجدانی بوده، و هیچ‌گونه خبری از یکدیگر ندارند، نه انسان‌های زمینی از آسمانیان، و نه اینان از زمینیان.

سپس با جمله «وَهُوَ عَلٰی جَمْعِهِمْ» روزنه‌امیدی درباره جمع این پراکندگان به روی ما باز کرد که این پراکندگی ابدی نیست. دیری نباید که به اراده الهی این غریبان از غربت برون آیند و احیاناً به نزدیکی خویشاوندی گرایند.

پس آن‌گاه این روزنه امید را با جمله «إِذَا يَشَاءُ» وسیع‌تر نمود، و نگفت «إِذَا شَاءَ». زیرا ی‌شَاء خبر از آینده‌ای حتمی می‌دهد، ولی «شَاء» به این معنی «اگر خواست»، «هنگامی که می‌خواهد»، «هنگامی که خواست» است.

بنابراین بشریت را به آینده‌ای درخشان نوید می‌دهد که با پیشرفت روزافزون علم به مشیت و لطف الهی این فاصله‌های دور، نزدیک و این هجران‌ها تبدیل به وصال می‌شود.

مسافرت‌های متقابل کیهانی

آیا بشر در آینده خواهد توانست به برخی از کرات آسمانی که سکنه عاقل و دانا دارند، مسافرت کند؟

و یا کاروان‌هایی از بعضی از این کرات بر زمین ما بار یابند؟

تاکنون دانش روزافزون بشر بدین‌جا نرسیده است که پاسخ منفی یا مثبت به این‌گونه پرسش‌ها بدهد.

درست است که اکنون موشک‌های کیهان‌پیما انسان‌هایی را از شعاع جاذبه زمین بالاتر برده و در نتیجه به کره ماه راه یافته‌اند، و از این رهگذر تحوّل بس بزرگ در تاریخ بشریت ایجاد کرده‌اند، ولی تاکنون نفهمیده‌اند که آیا موجوداتی زنده در کره ماه یافت می‌شود یا نه؟! آری، بشر تاکنون در این‌باره از همسایه مجاور خود (ماه) که حق همسایگی هم با او دارد، اطلاع درستی ندارد، تا چه رسد که از ساکنان سایر همسایگان دوردست که احیاناً میلیون‌ها سال نوری با او فاصله دارند، خبر داشته باشد!

ولی آیه گذشته چنان که اشاره شد پرده از چهره این ابهامات برداشته است: خدا موجوداتی عاقل در آسمان‌ها و زمین پراکنده: ... وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ ۱ ... (شوری: ۳۹). ولی این پراکندگی همیشگی نیست. چنان نیست که انسان‌های زمینی هیچ‌گاه نتوانند از موجودات عاقل و غیر عاقل آسمانی خبر گیرند یا به خانه یکدیگر مسافرت کنند. گرچه فاصله بسیار است، ولی قدرت بی‌نهایت خداوندی دورها را نزدیک و ناشدنی‌های بشری را شدنی می‌کند.

آری: ... وَ هُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ ۲ (شوری: ۳۹) ۳

و همان خدایی که آنان را در آغاز خلقت در زمین و آسمان‌ها پراکند، هنگامی هم که بخواهد، آن‌ها را از پراکندگی نجات خواهد داد (آن‌ها را جمع خواهد کرد).

کاروان‌هایی از زمین به برخی از کرات مسکونه مسافرت خواهند کرد، و متقابلاً کاروان‌های دیگری از بعضی کرات آسمانی به زمین خواهند آمد، و چون این‌جا «جَمْعِهِمْ» پس از «بَثَّ فِيهِمَا» آمده است، هر دو پیش از قیامت خواهد بود، گرچه «جمع» آخرت را در بر می‌گیرد، ولی اختصاص به آن ندارد.

و کدام کاروان زودتر بار سفر خواهد بست ...؟ هنوز معلوم نیست، چنان‌که اصل این‌گونه مسافرت‌ها نیز برای بشریت مبهم و نامعلوم می‌باشد.

یکی از جهاتی که در این‌گونه مسافرت‌ها بسیار قابل ملاحظه است: سرعت سرسام‌آوری است که باید این مسافرت‌های محیرالعقول را در مدت‌های کمی بپیماید!

قرآن نمونه‌هایی از سرعت‌های خارق‌العاده را یاد کرده است:

یکی از این نمونه‌های بارز سرعت که تاکنون برای بشریت از مجرای عادی ائتفاق نیفتاده: سرعت سیر رسول‌الله ﷺ است که در فاصله اندک به آخرین اعماق جوّ بی‌کران کیهان صعود فرمود؛ هم‌چنان که روح مقدسش بر کائنات احاطه داشت، سیر بدنی را نیز در سراسر

۱. ... و آن‌چه از جنبندگان در آن دو پراکند...

۲. و او هرگاه می‌خواهد بر گرد آوردن (عاقلان)شان بسی تواناست.

۳. گمان می‌رود که این جمع تنها مربوط به جهان آخرت است که تمامی مردگان در صحرای محشر جمع خواهند شد اما به مقتضای جمله «و بَثَّ فِيهِمَا» که دلالت بر انتشار و پراکندگی دارند و هم‌چنین به اقتضای فواصل زیادی که میان موجودات زمینی و آسمانی است، گرد آوردن آن‌ها نیز بر طرف ساختن این پراکندگی و فواصل زیاد است. وانگهی لغت جمع موجودات هرگز در انحصار رستاخیز جهانی نیست، گرچه شامل آن نیز می‌شود.

آفاق (جو ستارگان و ما فوق ستارگان) تا سدرۃ المنتهی که منتهای جهان پهناور هستی است به عمل آورد.

این سرعت از حساب سرعت نوری و میلیاردها برابر آن نیز برون و از محیط تعقل بشر خارج است ...

دیگر از نمونه‌های سرعت که تا اندازه‌ای قابل درک است، سرعت سیر تخت ملکه کشور سبا می‌باشد که تنها به ارادهٔ جانشین و وزیر روحانی سلیمان، آصف بن برخیا، به خواست خدا در فاصلهٔ کم‌تر از چشم برهم زدن انجام گرفت.

قال تعالی: قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۸) قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ ^ط وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (۳۹) قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ ^ط وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ^ط وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (نمل: ۴۰)^۲

نکاتی چند: از جمله «قبل ان یرتد الیک طرفک» مدت زمان روشنی احضار تخت بلقیس مفهوم نمی‌گردد. بلکه تنها یک طرف از حدود این زمان که فاصلهٔ چشم برهم نهادن است به دست می‌آید و نه آن که همان زمان سیر باشد. زیرا فرمود: «قبل ان یرتد» (پیش از چشم برهم نهادن) و نه آن که به مقدار «ان یرتد» (به اندازهٔ چشم برهم زدن).

اما: قبل از چشم برهم نهادن، که حداکثر کم‌تر از یک ثانیه است، حداقلش چه اندازه خواهد بود...؟ سرعت سیر تخت چند هزارم و یا میلیونیم ثانیه بوده است؟

۱. در مورد این شخص اختلاف شده که آصف بن برخیا وزیر سلیمان و خواهرزادهٔ او بوده از (ابن عباس) یا مردی به نام بغخیا که به اسم اعظم آگاهی داشت (از مجاهد)، یا نامش اسطوم است (از قتاده)، یا آن شخص خضر پیغمبر بوده (از ابی لهیقہ)، یا جبرچیل یا خود سلیمان (از جبائی). و احتمال اخیر از مفسران مأثور نیست (مجمع البیان، جلد ۷، ص ۳۲۳). و در هر صورت قطعاً آن شخص خود سلیمان نبوده.

۲. (سپس) گفت: «ای سران (کشور)! کدام یک از شما تخت او را -پیش از آن که مطیعانه نزدم آیند- برایم می‌آورد؟» (۳۸) بزرگواری از جنیان گفت: «من آن را پیش از آن که از جایگاه خود برخیزی برایت می‌آورم. همانا من بر این (کار) سخت توانا و امانت دارم.» (۳۹) کسی که نزد او دانشی از کتاب (ربانی) بود، گفت: «من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی برایت آورنده‌ام.» پس چون (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود مستقر دید، گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید (که) آیا شکر می‌گزارم یا کفران می‌ورزم. و هر که سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد و هر که ناسپاسی کند، پس همانا پروردگارم بسی بی‌نیاز کریم است.»

پاسخی جز نمی‌دانیم نداریم.

اشکال: چگونه از نظر علمی ممکن است مسافت میان شام و یمن در فاصله کم‌تر از یک ثانیه پیموده شود؟

جواب: در پاسخ شایسته است سرعت نور را در نظر بگیریم که در ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر می‌باشد، و این گونه سرعت گرچه تاکنون برای عنصری غیر از نور از مجرای علمی تحقق نیافته است، اما از نظر خرق عادت و قدرت مافوق قدرت بشری امکان‌پذیر است.

اشکال: اشکال مهم‌تری که ممکن است در این مورد وارد شود این است که:

گیریم این گونه سرعت‌ها درباره غیر از نور نیز امکان‌پذیر باشد، اما فاصله کوه‌ها و جنگل‌ها و موانع دیگر که همگی سد طریقند، چگونه در این سیر محیرالعقول از میان برداشته می‌شود؟

جواب: پاسخ ما از نظر علمی این است که اصولاً هر عنصری حد‌اعلای سرعتی دارد که اگر بیش از آن سرعت گیرد تبدیل به عنصری سبک‌خیزتر می‌شود، مانند تیرها یا شهاب‌های آسمانی که گاهی با سرعت ۷۰ کیلومتر در ثانیه سقوط می‌کنند که در نتیجه این تیرهای آهنین و سنگین در فضا تبدیل به خاکستر می‌شوند ... ولی بعضی از همین شهاب‌ها به علت این که بزرگ‌تر و فشرده‌ترند، گاهی با زمین می‌رسند (سنگ‌های آسمانی) ولی مقادیری از جرم محیطشان تبدیل به آتش و در نتیجه خاکستر می‌شود، و بالاخره آن اندازه از جرم که در این سرعت با فضا برخورد کند تبدیل به جرمی سبک‌خیزتر شده که تحمل این گونه سرعت را داشته است.^۱

اینک اگر قسمتی از سنگ یا چوب و غیره بخواهد به سرعت نور (که مرکب از امواج گوناگون است) سرعت گیرد، از نظر علمی چاره‌ای جز این نیست که تبدیل به الکتريسته شود. روی این اصل باید گفت: مثلاً تخت بالقیس در این سرعت سرسام‌آور تبدیل به الکتريسته شده - پس آن‌گاه در منتهای سیر خود در دربار سلیمان - به چهره نخستین بازگشته، و این همه خرق عادت به اراده الهی نمودار گشته است.

۱. چنان‌که در بحث شهب و اجار سماوی خواهد آمد.

امواج صدا و صوت در دستگاه‌های فرستندهٔ رادیو و تلویزیون و عکاسی‌های محیرالعقول که از مسافت‌های بسیار دور، با وجود موانع بسیار صورت می‌گیرد، نیز مشمول همین قانون علمی است که طبق محاسبات علمی نخست تبدیل به امواج الکتریسته گشته و سپس به صورت نخستین بازگشت می‌نماید.

بشر اکنون در این تئوری به سر می‌برد که شاید بتواند بدن‌های انسان‌ها و چیزهای دیگر را نیز با تبدیل به امواج، به سرعت برق به اکناف جهان بفرستد، ولی هنوز در بسیاری از مقدمات که مهم‌ترین آن‌ها حفظ قلب، مرکز حیات است، متحیر و بلا تکلیف مانده. نظر نگارنده از استشهاد به علم روز این نیست که بخواهد معجزات پیمبران را از روزنهٔ ناچیز علم بشر بنمایاند، بلکه می‌خواهد از این رهگذر، خوارق عادات و اعمال الهی را از عنوان‌های «محال، و برخلاف عقل و علم است و ...» بیرون آورد.

گرچه تفاوت ره بین از کجاست تا به کجا؟ علم بشر و علم خدا!!!

البته نباید گمان برد که سرعت نوری و مافوق آن برای اجسام دیگر، در انحصار تبدیل به الکتریسته است، بلکه این یکی از روزنه‌هایی است که بشر تاکنون اندکی بدان دست یافته، و آلا ملکوت و حقیقت افعال الهی را کی توان با این دانش‌های ناچیز توجیه کرد؟! و باید گفت: همان‌گونه که تأثیر اراده (بدون به کار انداختن وسیلهٔ مادی) در حرکت جسمی که از اعضاء بدن آدمی نیست (مانند تخت بلقیس) فعلاً تفسیری از نظر علوم مادی ندارد. البته این موجب انکار این‌گونه حوادث نیست. موضوع حرکت نوری یا مافوق سرعت نور در اجسام غیر نوری (بدون آن که تبدیل به جسمی دیگر شوند) نیز از این قبیل است. تنها چیزی که می‌توان از نظر علم مسلم داشت و چاره‌ای هم از پذیرفتن آن نداریم، موضوع هماهنگی و تناسب کیفیت جسم و اندازهٔ حرکت جسم است.

روی این اصل باید گفت: تخت بلقیس به ارادهٔ آن مرد الهی به خواست خدا طبعاً با آن سرعت سرسام‌آور هماهنگی یافته تا توانسته است این‌گونه سرعت گیرد، اما چگونگی این هماهنگی بر ما پوشیده است، و فعلاً دست توانای (!) علم از هرگونه توجیهی جز آن‌چه گذشت عاجز است، ولی عجز و نیافتن دلیل بر نبودن نیست.

سخن در پیرامون خوارق عادات از نظر قرآن در تفسیر *الفرقان* به طور مشروح آمده است، برای تکمیل اطلاع بدان جا مراجعه شود.

سؤال: آیا اصولاً قرآن دربارهٔ کاوش کردن در آسمان و ستارگان و دقت و نظر دربارهٔ کیهان پهناور و موجودات آن سخن به میان آورده تا این گونه استدلالات و انتظاراتی را از آیات مقدسات قرآنی داشته باشیم؟

پاسخ: پاسخ ما دو آیهٔ زیر است:

۱- قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ^۱

(یونس: ۱۰۱)

ای پیغمبر به مردمان تأکید کن که کاوش کنند و دقت نظر به کار برند، تا بدانید چه چیزهایی در آسمان‌ها و زمین است، ولی نشانه‌های قدرت و علم الهی که در سراسر جهان نمودار است، و هم‌چنین پیامبران الهی، برای سنگدلان که چشم حق‌بین را پوشیده‌اند، اثری ندارد. از این گونه آیات قرآنی که بشریت را به تفکر و کاوش در آسمان‌ها و زمین و موجودات آن‌ها واداشته، بسیار است.

ولی باز هم چنان که در مقدمهٔ کتاب یادآور شدیم، تکرار می‌کنیم که: این گونه اوامر و تأکیدات قرآنی تنها برای کشف جرم و جسم جهان نیست، بلکه تا از این رهگذر معرفت انسان‌ها به آفریدگار بزرگ فزونی یابد، و به دانش آن‌ها و در نتیجه به تربیت و اخلاق انسانی آن‌ها افزوده شود.

گیریم که بشر به سایر کرات آسمانی مسافرت کرد- اگر از این رهگذر معرفتش به خالق عالم بیشتر نشود چه فایده؟ آری پرواز شایستهٔ انسان، پرواز روحانی است گرچه از رهگذر جسمانی پدید آید.

۲- وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ^۲

(یوسف: ۱۰۶)

دور نیست آیهٔ فوق نیز پیش‌بینی از مسافرت‌های آیندهٔ کیهانی باشد که:

۱. بگو: «بنگرید در آسمان‌ها و زمین چیست؟» و (اما) نشانه‌ها و هشداردهندگان گروهی را که ایمان نمی‌آورند بی‌نیاز نمی‌کنند.

۲. و چه بسیار از نشانه‌هایی در آسمان‌ها و زمین است که بر آن‌ها می‌گذرند، درحالی که از آن‌ها رویگردانند.

و چه بسا از نشانه‌های بزرگ علم و قدرت که در آسمان‌ها و زمین است و بشر بر آن‌ها عبور می‌کند، ولی بهره‌ای جز اعراض از خدا نمی‌گیرد.

بدیهی است که کامل‌ترین عبور بر موجودات آسمانی به وسیله مسافرت‌های محیرالعقول کیهانی صورت خواهد گرفت و آیه فوق با جمله «يَمْرُونَ» که به اصطلاح صیغه مضارع است، تمامی مراتب ضعیف و قوی عبور و مرور بر کرات آسمانی را از زمان نزول قرآن تا انقراض جهان شامل است.

در یک زمان بشر تنها با چشم می‌توانست ستارگان را همچون شمع‌های فروزان در آسمان بنگرد و درباره آن‌ها بیندیشد. سپس با چشم مجهز (تلسکوپ‌ها و عدسی‌های قوی) توفیق کامل‌تری در این راه به دست آورد.



اکنون هم به این خیال افتاده که با سفینه‌های فضاورد از نزدیک با همسایگان خود آشنا شود ... و برای نخستین بار در تاریخ کیهان‌پیمایی‌های عادی به کره ماه راه یافته، و برای رسیدن به ستارگان دیگر مانند مریخ و ... دائم در تکاپو است. تمامی این مراتب در جمله «يَمْرُونَ عَلَيَّهَا» نهفته است، و بلکه حقیقت مرور بر اجرام آسمانی همین مرحله اخیر است که مرور از نزدیک باشد. شوروی‌ها هنوز به جایی نرسیده‌اند، و تنها چند ثانیه نوری از خانه خود به فضا پریده‌اند و با

سوغات «وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ» بازگشته و پاسخ‌هایی مانند: «خدا را ندیدیم، و فرشتگان نبودند» به خانه خود بازگشتند.

آری:

در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

اگر کاروان مسافرت‌های آسمانی از خداپرستان باشند، سوغاتشان به هنگام بازگشت افزایش معرفت خدا و ایمان به او است، و از باغ‌های سرسبز دل‌های آنان لاله‌های رنگارنگ خداشناسی بیش از پیش سر می‌زند.

ولی این‌گونه مسافرت‌ها برای شوره‌زار دل‌های خودپرستان و منکران خدا و کافران به جز تیغ‌ها و حربه‌های منحرف‌کننده ایمان سوغاتی دیگر همراه نخواهد آورد.

اخبار درباره هفت زمین

علی بن ابراهیم قمی از پدرش از حسین بن خالد از حضرت ابی‌الحسن الرضا علیه السلام چنین آورده است:

درباره آیه و السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ از آن حضرت پرسش نمودم.

فرمود: «آسمان به زمین بستگی و پیوند دارد.» و (برای مثال) انگشتان خود را به هم پیوست.

گفتم: چگونه آسمان با زمین پیوند است؟ در صورتی که خدا می‌فرماید: ... رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا^۱ ... (رعد: ۲)

فرمود: «چنان‌که صریح آیه است، آسمان را استوانه و یا پایه‌ای است جز آن‌که به چشم نمی‌آید» به چشم نیامدن غیر از نبودن است.^۲

گفتم: این چگونه است؟ توضیح فرما.

در پاسخ کف دست راست را روی کف دست چپ نهاده فرمود:

«این زمین پایین است و آسمان نخست بر روی آن همچون سقفی است، و زمین دوم برفراز آسمان اول قرار دارد و آسمان دوم به روی آن همچون طاقی است ...

و به همین روش برشمرده تا زمین هفتمین که آسمان هفتم برفراز آن است ...

سپس به این آیه تمسک جست که:

۱. ... آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آن‌ها را ببینید برافراشت ...

۲. از حدیث فوق نیروی جاذبه عمومی به خوبی هویدا است.

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ.

آن‌گاه درباره امر الهی که میان زمین‌ها و آسمان‌های هفتگانه در جریان است چنین فرمود: صاحب این امر رسول الله ﷺ، و جانشین پس از وی می‌باشند. پیغمبر روی همین زمین ما است و امر الهی از میان آسمان‌ها و زمین‌ها گذشته، و در پایان بر وی نازل می‌شود.

گفتم: بنابراین ما تنها روی یک زمین قرار داریم؟^۱

فرمود: آری، و شش کره خاکی دیگر در محیط فوق زمین ما قرار دارد.^۲

آن‌چه از حدیث فوق با آیه مورد بحث ظاهراً موافقت دارد: هفت بودن زمین و هم‌چنین وجود اوامر تشریحی و تکلیفی الهی است که در تمامی آن‌ها جاری است. با این امتیاز که صاحب امر الهی در تمامی این عوالم همین پیغمبر بزرگوار ما است که رسالت دعوتش نیز شامل تمامی مکلفان جهان آفرینش از آسمان‌ها و زمین‌ها و آنان که در شش کره خاکی دیگرند می‌شود.

و اما موضوع پیوستگی زمین‌ها و آسمان‌ها با استوانه‌های نادیدنی، ظاهراً اشاره به نیروی جاذبه عمومی و موافق با آیه مورد استشهاد امام ﷺ است که:

رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ...

تاکنون نگارنده شاهدی صریح از قرآن برای موضوع جایگاه شش زمین دیگر نیافته است. زمین ما برحسب آیاتی چند با سایر ستارگانی که به چشم می‌خورند زیر نخستین آسمان قرار دارد، ولی آیا شش زمین دیگر از سیارات منظومه شمسی ما هستند؟ یا چنان‌که نص حدیث فوق است: هر یک به زیر یکی از آسمان‌ها قرار دارند؟ الله اعلم ...

شاید از آیه خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا بتوانیم این حدیث را تأیید کنیم، زیرا همانندی که در آیه وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ گوشزد شده در انحصار عدد نیست بلکه روی هم بودن آن‌ها نیز به گواهی آیه فوق منظور است که چنان‌که آسمان‌های هفت‌گانه هر طبقه‌ای روی طبقه دیگر است و نه در

۱. این پرسش که به صورت تعجب از امام شده ظاهراً از این جهت است که راوی از پیش چنان می‌پنداشته که هفت زمین به معنی طبقات هفتگانه زمین است، و به همین جهت در برابر این‌گونه تفسیر با حیرت‌زدگی سؤال کرده.

۲. درباره این‌که در جهان خلقت هفت کره خاکی مشابه به گواهی آیه «و من الأرض مثلهن» و احادیث مذکور وجود دارد، در المنتور (ج ۶ ص ۲۸) نیز از رسول خدا ﷺ به سند خود تعدد زمین‌ها را نقل کرده ولی از لحاظ آن که مطالبی نامفهوم نیز یاد کرده است از ذکر متن این حدیث و سایر احادیثی که نامفهوم و یا نادرست به نظر می‌رسد خودداری می‌کنیم.

عرض او، زمین‌ها نیز چنان باشد که: هر یکی در فضای فوق دیگری جای داشته باشد، و در آغاز کتاب بر مبنای آیه فَفَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ این احتمال گذشت که ماده زمینی و گاز آسمانی هر دو به اراده الهی به هفت آسمان بخش شدند. هفت آسمان به جای خود ولی هفت زمین نیز هر یک در یکی از این آسمان‌ها جای گزیدند. گاز آسمانی و ماده زمینی را به هفت آسمان بخش کرد، دخان را به هفت بخش و ماده خاکی را نیز میان این هفت بخش تقسیم فرمود. بعداً نیز پیرامون جایگاه هفت زمین و احتمالات مختلفه مطالبی خواهیم داشت.

در *المنثور*^۱ در پیرامون نبوت‌هایی که در شش زمین دیگر حکم فرما است از ابن عباس آورده: «هفت زمین، در هر یک پیمبری مانند پیمبر شما حضرت محمد ﷺ و آدم مانند آدم ﷺ و نوح چون نوح و ابراهیم چون ابراهیم و عیسی چون عیسی ﷺ».

گرچه ظاهراً این سخن، تعدد هر یک از پیامبران نامبرده در زمین‌های هفتگانه است، ولی از آن‌جا که این معنی با دیگر نظرات و فرمایش حضرت رضا ﷺ در حدیث گذشته مخالف است، ناگزیریم که وجود هر یک از این بزرگواران را به معنی وجود نبوت‌هایشان در تمامی دنیاها مسکون و امت‌های جهان هستی تفسیر کنیم، و نه آن‌که هر یک از این پیمبران به تعداد دنیاها مسکون متعدد باشند. ما در کتاب *المقارنات* در پاسخ اعتراض حداد بیروتی آیاتی بر عمومیت دعوت محمد ﷺ آورده‌ایم که نماینده شمول دعوت قرآن بر تمامی مکلفان جهان هستی است.^۲

۱. (ج ۶ ص ۲۳۸) عن ابن جریر و ابن ابی حاتم و الحاکم و صححه، و البیهقی فی الشعب و فی الاسماء و الصفات عن ابی الضحی عن ابن عباس فی الآیة.

۲. چند سال است لجنه مبشرین مسیحی در بیروت با تمامی امکانات خود کتاب‌هایی به گمان نقض قرآن تألیف و به نام استاد حداد نشر کرده‌اند، و تاکنون پنج مجلد از این رشته به طبع رسیده و مجاناً یا به بهای اندک در دسترس عربی زبان‌ها گزارده‌اند. نگارنده پس از اطلاع از این هجوم و شبیخون ناروا بر قرآن، به عنوان انجام یکی از بزرگ‌ترین واجبات که دفاع از ناموس اسلام است به تألیف مجلدات *المقارنات* پرداخت، و به عنوان کوچک‌ترین خدمت به ساحت مقدس قرآن با فروش خانه خود جلد اول را به چاپ رسانید، و این تذکره نه از برای خودنمایی است، بلکه تا مگر خفتگان بیدار شوند و از خدمات جانی و مالی برای دفاع از اسلام عزیز فروگذار نکنند، و بدانند این سیل‌های پول که به عنوان اسلام مصرف می‌شود، پیش از هر چیز بایستی در راه دفاع از نوامیس اسلامی مصرف گردد.

نگارنده از خدای بزرگ استمداد می‌طلبد که بتواند با تمامی امکانات در سنگر نگهداری قرآن تا پای جان فداکاری و وفاداری کند. ان تصروا لله ینصرکم و یتبیت اقدامکم.

و از برخی دیگر از سخنان ابن عباس و دیگران نیز دورنمای قابل ملاحظه‌ای از آیه فوق دیده می‌شود.^۱

و در دعای سمات است که: «و باسمک الذی حمدت به فی السماوات و الأرضین» قسم به آن نامت که از رهگذر آن در آسمان‌ها و زمین‌ها تو را حمد و ستایش کنند.

بنابراین در سایر زمین‌ها نیز آفریدگانی است که به سپاس و ستایش الهی مشغولند و روی هم‌رفته این‌گونه سخنان و احادیث، وجود موجوداتی عاقل و مکلف است در دنیاها بی غیر از دنیای مسکون ما که نبوت‌ها و احکام و اوامر الهی (چنان‌که بر ما) بر آن‌ها نیز شامل و حاکم است.

در پیرامون تعدد زمین‌ها و وسعت و فاصله بین آن‌ها و همچنین جایگاه هر یک نیز اخبار گوناگونی به چشم می‌خورد:

در حدیث رضوی گذشت که: هر یک از هفت زمین به زیر یکی از آسمان‌ها است که در نتیجه هر زمینی در جو محیط بر زمین دیگر قرار دارد.

ولی طبری از رسول خدا این‌گونه آورده است که: «آیا می‌دانید چیست این زمین؟»^۲ گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌داند!

فرمود: زیر این زمین، زمین دیگری است و ... تا هفت زمین به همین روش برشمرد و فاصله میان هر یکی را با دیگری پانصد سال راه معرفی فرمود ...^۳

۱. برای نمونه از ابن عباس است که در پاسخ شخصی درباره «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» گفت: چه به تو اطمینان می‌دهد که تفسیر این جمله را بشنوی و کافر نشوی؟ و نیز از او است که: اگر شما را به تفسیر این آیه اخبار کنم (کفرتم و کفرکم بتکذیبکم بها) کافر خواهید شد، و کفر شما به تکذیب این آیه است. از قتاده است در آیه فوق که: «در هر آسمان و هر زمین خلقی است از آفریدگان خدا و امری است از اوامر الهی و حکمی و قضایی از قضاء او». و از حسن است که: بین زمین و آسمان خلق و امری است (در المنثور).

۲. (ج ۲۸، ص ۲۵۴) قال: حدثنا ابن عبد الأعلى قال حدثنا ابن ثور عن معمر عن قتاده قال بينا النبي صلى الله عليه و آله جالس مرة مع اصحابه...

۳. در المنثور نیز از ابن عباس به همین تعبیر آورده است که: زیر این زمین زمین دیگر و ... تا هفت زمین وجود دارد، و سپس به آیه: «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ» تمسک جست.

زمین کروی است. خواننده دقیق به خوبی درک می‌کند که اضافه بر این که بین این دو سخن اختلاف و ضدیتی نیست. از حاصل جمع آن‌ها کرویت زمین و معلق بودن آن در جوّ پهناور کیهان نیز مستفاد می‌شود.

آری مقتضای کرویت زمین همین است که اگر بخواهند جایگاه آن را نسبت به سایر کراتی که در جوّ محیط آن قرار دارند بسنجند، گاه گویند: فلان ستاره زیر زمین است و گاهی هم گویند: روی آن قرار دارد. از آن رو زیر و روی زمین در این جهت مشترکند که در کلمه جوّ محیط به زمین جمع می‌شوند. مثلاً فلان ستاره نسبت به آسیا بالای زمین، و نسبت به امریکا زیر آن قرار دارد.

درباره کروی بودن زمین آیه زیرین نیز جلب نظر می‌کند:

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۗ ... (سبا: ۹)

و جای هیچ‌گونه شکی نیست که مقصود از ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ نسبت به زمین و آسمان تنها چشم‌انداز جلوی انسان نیست، زیرا آسمان بالای سر است و نه جلوی رو، و هم‌چنین زمین در انحصار آن چه در جلو و عقب انسان است نمی‌باشد، بلکه طرف راست و چپ انسان نیز زمین است. بنابراین مقصود از آسمان و زمین جلوی انسان افق دایره‌ای هر انسانی است، اعم از افق آسمانی و زمینی. روی این اصل بخش‌های آسمانی و زمینی که در پشت آن قرار دارند افق مقابل این افق حاضر است که طبعاً در پشت آن قرار دارد، و این آیه با این توضیح نمودار کاملی از کرویت زمین و آسمان است. و الله الهادی.

نکته دیگری که در تعبیر دو حدیث گذشته (نبوی و رضوی) به دست می‌آید این است که: تمامی شش کره خاکی -برادران زمین- در یک سمت آن نیستند بلکه در سمت‌های گوناگون جای گزیده‌اند ... و از فاصله پانصد سال راه که به عنوان مسافت بین هر یک از زمین‌های هفت‌گانه معرفی شده با ضمیمه روایاتی که فاصله میان هر آسمانی را با آسمان دیگر عین همین مقدار دانسته است، جایگاه هفت زمین برحسب آن چه در رضوی گذشت تأیید می‌شود.

۱. پس آیا به آن چه از آسمان و زمین رو در رویشان و پشت (سر)شان است ننگریسته‌اند؟...

این پانصد سال راه هم ظاهراً اشاره به دوری مسافت زیاد است و نه همین اندازه، آن هم پیاده؛ که دست کم این مسافت‌ها پانصد سال نوری و فوق آن است. کدام یک بزرگ‌ترند؛ صدوق در کتاب توحید از رسول خدا ﷺ آورده است که: این زمین با کسانی که در آن زندگی می‌کنند، در برابر زمینی که در زیرش قرار دارد نیز همچون حلقه‌ای است در صحرایی پهناور. و زمین دوم با ساکنانش در برابر آن زمین که در زیرش قرار دارد نیز همچون حلقه‌ای است در صحرای وسیع.

و به همین منوال برشمرد تا زمین هفتم و این آیه را تلاوت فرمود: خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ ...

سپس افزود که: «این آسمان با ساکنانش در برابر آسمان اول همچون حلقه‌ای است در بیابان وسیعی و ... تا هفت آسمان ...».

از کلمه «کسان» که درباره ساکنان زمین‌ها و آسمان‌ها در حدیث فوق تکرار شده، وجود موجودات عاقل در تمامی آن‌ها تأیید می‌شود، زیرا این کلمه تنها در مورد عقلا و صاحبان ادراک آورده می‌شود.

۱. زمین ما گرچه احیاناً به نظر تحقیرآمیز در برابر میلیاردها کرات بزرگ کیهان پنداشته می‌شود، ولی از لحاظ ادامه زندگی و خیلی چیزهای دیگر چنان‌که بزرگ‌تر و یا کوچک‌تر از این می‌بود لطمات جبران‌ناپذیری را در برداشت. دکتر فرانک آلن، استاد فیزیک زیستی، در یکی از سخنان خود که در پیرامون اثبات وجود خدا گفته، در این باره گوید: «اگر زمین به کوچکی ماه و قطر آن یک چهارم قطر کنونی آن بود نیروی جاذبه آن یک ششم جاذبه فعلی می‌شد و هرگز برای نگاه داشتن آب و هوا بر روی آن کفایت نمی‌کرد و درجه حرارت آن به صورت کشته‌ای بالا می‌رفت. به عکس اگر قطر آن دو برابر قطر کنونی می‌بود؛ سطح زمین چهار برابر سطح فعلی و نیروی جاذبه آن دو برابر نیروی کنونی می‌شد، و ارتفاع جو به شکل خطرناکی تقلیل پیدا می‌کرد، و فشار هوا از یک کیلوگرم بر سانتی‌متر مربع به دو کیلوگرم بالا می‌رفت. همه این عوامل عکس‌العمل شدیدی روی زندگی می‌داشت. نواحی زمستانی بسیار زیادتر می‌شد، و جاهای قابل سکونت به صورت قابل ملاحظه‌ای کاهش می‌یافت. نقاط اجتماع مردم از یکدیگر دور و وسائل ارتباطی بسیار دشوار یا تقریباً غیرممکن می‌شد.

و اگر زمین ما به بزرگی خورشید بود و چگالی (وزن مخصوص) خود را حفظ می‌کرد و نیروی جاذبه ۱۵۰ برابر می‌شد، و ارتفاع جو حدود ۱۰ کیلومتر تنزل می‌کرد، و بخار شدن آب غیر ممکن می‌شد، و فشار هوا تقریباً به ۱۵۰ کیلوگرم بر سانتی‌متر مربع می‌رسید، یک جانور یک کیلوگرمی ۱۵۰ کیلوگرم وزن پیدا می‌کرد، و اندام آدمی به کوچکی اندام سنجاب می‌شد و زندگی عقلی برای چنان موجوداتی دیگر امکان‌پذیر نبود».

نگارنده: نتیجه این تحقیق این نیست که ناهنجار شدن زندگی در صورت کوچک‌تر و یا بزرگ‌تر بودن زمین ما درباره سایر زمین‌ها نیز باشد زیرا موقعیت فضا و فاصله و هم چنین شرایط زندگی را برای موجودات از لحاظ اختلاف نوع نیز بایستی در نظر گرفت، و ممکن است در همین زمین زندگی بعضی از موجودات زنده که در برخی از کرات آسمانی وجود دارند غیرممکن باشد و بالعکس...

و آن چه خیلی روشن از این حدیث دانسته شد، اختلاف وسعت زمین‌ها و آسمان‌ها نسبت به یکدیگر است.

و در *المشور* بر ضد حدیث فوق از ابوالشیخ در عظمت از ابی الدرداء از رسول خدا ﷺ این گونه آورده است که: قطر هر یک از این زمین‌ها پانصد سال راه است، و میان هر یک نیز همین فاصله وجود دارد. (ج ۶ ص ۲۳۸)

ولی از لحاظ آن که آیه‌ای موافق و یا مخالف با هر یک از این دو در قرآن وجود ندارد قبول این گونه احادیث مشروط به قطعیت صدور آنهاست. و الله العالم.

شواهد دیگر بر وجود عاقلانی در سایر زمین‌ها و آسمان‌ها

بحار الانوار (ج ۶ ص ۵۱۷) از رسول خدا ﷺ آورده است که به حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «یا علی، خدا هفت موطن را با تو به من نشان داد:

... موطن دوم معراج بود که جبرئیل مرا به عالم بالا صعود داد ... تمامی آسمان‌ها و زمین‌های هفتگانه برای من نمودار شد، به طوری که ساکنان و آبادکنندگان آنها را دیدم». نگارنده: ساکنان و آبادکنندگان هفت زمین از سنخ فرشتگان نیستند. زیرا آیه زیر و برخی دیگر از دلایل سکونت و راه رفتن را از فرشتگان سلب کرده است.

قال تعالی: قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا^۱ (اسراء: ۹۵)

کلمه «لو» که به اصطلاح در زمینه محال بودن چیزی می‌آورند سکونت و راه رفتن در زمین را برای فرشتگان ناشدنی خوانده است.

و از ابی بصیر^۲ از حضرت صادق (ع) است که فرمود: «جبرئیل پیغمبر الهی، حضرت محمد (ص) را به آسمان صعود داد ...» سپس گزارش‌های معراج را از رسول خدا ﷺ این گونه نقل می‌فرماید که: «سپس مرا به آسمان ششم بالا برد که ناگهان خلق بسیاری دیدم که

۱. بگو: «اگر در روی زمین فرشتگانی بودند - که با آرامش و اطمینان راه می‌رفتند - بی‌گمان از آسمان بر آنان فرشته‌ای را به پیامبری فرو می‌فرستادیم.»

۲. بحار (ج ۶ ص ۵۰۷).

همچون امواج دریا موج می‌زنند، در این آسمان فرشتگان مقرب نیز بودند، سپس مرا به آسمان هفتم برد که در آن جا نیز خلق و فرشتگانی دیدم.»

نگارنده: از این که خلق و فرشتگان در دو جای این حدیث مقابل یکدیگر ذکر شده‌اند چنان می‌نماید که در آسمان‌ها مخلوقاتی غیر از آنان نیز وجود دارند.

و بحار الأنوار از مثنی بن ولید حناط آورده است که: از حضرت صادق علیه السلام دربارهٔ هفت آسمان پرسیدم، فرمود: «هفت آسمان است که در هر یک آفریدگانی زندگی می‌کنند، و در فاصلهٔ هر یک با دیگری نیز آفریدگانی وجود دارد.» گفتم: زمین چگونه؟ فرمود: «هفت زمین است که در پنج زمین خلائقی است و در دوتای دیگر اثری از زندگی نیست.»

و در یکی از زیارت‌های عاشورا است که: «فلقد عظمت بک الرزیه و جلت فی المومنین و المسلمین و فی اهل السماوات و اهل الارضین اجمعین.»

ای حسین عزیز! مصیبت تو در میان مومنین و مسلمین و اهل آسمان‌ها و اهالی زمین‌ها بس بزرگ بود ... روی این اصل بایستی عقلایی در سایر کرات خاکی و خصوصا در زمین‌های هفتگانه وجود داشته باشند، تا مصیبت شهادت آن حضرت برایشان گران و ناگوار آید.

آیا تمامی این زمین‌ها آبادند؟

در این پیرامون اضافه بر حدیث فوق چنان به نظر می‌رسد که:

۱- مفید در / اختصاص^۱ از حضرت صادق علیه السلام آورده است که ... حضرت علی بن ابی طالب از میان دو نوع ابر آسمان پیمای سخت و رام (صعب و ذلول) دومی را برگزید، و روی این مرکب در هفت زمین سیر نمود و چنان دید که: سه زمین خراب و چهار زمین آباد است.

۲- و نیز از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده است که ذوالقرنین بین این دو ابر آسمان پیمای سخت و رام (صعب و ذلول) دومی را برگزید، و روی این مرکب در هفت زمین سیر نمود و چنان دید که: سه زمین خراب و چهار زمین آباد است.

۱. به این سند: عن احمد بن محمد عن عیسی بن الحسین بن سعید عن عثمان بن عیسی عن سماعة بن مهران و غیره، عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام. در بصائر الدرجات نیز حدیث فوق نقل شده است.

۳- و نیز از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده است که ذوالقرنین بین این دو مرکب آسمان پیما مخیر شد، و از این میان مرکوب (ذلول) را برگزید، و برای صاحب شما (حضرت مهدی آل محمد علیهم السلام) ابر سخت (صعب) ذخیره شده.

گفتند: ابر سخت کدام است؟ فرمود: آن که دارای رعد و برق و صاعقه باشد.

آری، پرچمدار انقلاب جهانی، حضرت مهدی علیه السلام بر این مرکوب فضاورد سوار می شود و در اسباب هفت آسمان و هفت زمین بالا می رود (و در تمامی آسمان ها سیر می کند) که پنج آباد و دو خراب است.^۱

نگارنده: جمله «آباد» و «خراب» در دو حدیث فوق معلوم نیست که تنها مربوط به زمین هاست، و یا شامل آسمان ها نیز می شود. و در هر صورت این خرابی یا از لحاظ آن است که قیامت آن گونه کرات خاکی برپا شده و اهلش نیز منقرض گشته اند، و یا آن که هنوز زندگی در آن ها آغاز نشده است. این مطالب مانند اصل آبادی چند کره خاکی دیگر و وجود عقلا و مکلفان در هر یک از آن ها تاکنون مبهم است، و هنوز شعاع دوربین علم بشر تا این حدود نرسیده است. و الله اعلم و هو الهادی.

و نگارنده احتمال می دهد که بهشت آدم ابوالبشر نیز از همین زمین های هفتگانه باشد - نه آن که زمین ما - و تفصیل این سخن را در تفسیر *الفرقان* آورده ایم و در آخر کتاب حاضر نیز در این پیرامون اندکی گفت و گو خواهیم کرد، انشاء الله.

اخبار پیرامون برخی از زمین ها

از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که: «خدا زمینی سفید دارد که سیر خورشید در آن زمین سی روز است، و وسعتش نیز سی برابر زمین ما است.^۲

و در خبر دیگر از آن حضرت صلی الله علیه و آله این جمله را نیز افزوده است که: آن زمین پر از موجودات زنده است.^۱ و از حضرت صادق علیه السلام است که: پشت زمین ما زمینی است سفید که نورش از ما

۱. این حدیث را صفار نیز در *بصائر الدرجات* نقل کرده است.

۲. طریحی در *مجمع البحرین* از فخر رازی در *جواهر القرآن*.

است، و در آن خلقی زندگی می‌کنند که همگی آن‌ها خدا پرستند، و هرگز شرک و بت‌پرستی در آن‌ها وجود ندارد.^۲

سخنان مفسران دربارهٔ هفت زمین

نوعاً مفسران قرآن به گواهی «مثلهن» موافق احادیث گذشته به وجود هفت زمین جدا از یکدیگر معترفند.

شیخ طبرسی (رضوان‌الله‌علیه) در مجمع این‌گونه آورده است که: «و من الأرض مثلهن» یعنی خدا آفرید از جنس این زمین مانند هفت آسمان - اما نه در کیفیت - زیرا بدون شک آسمان و زمین از نظر چگونگی با یکدیگر اختلاف دارند، بلکه این همانندی در عدد است. (ج ۱۰، ص ۳۱۱) و هرگز دربارهٔ آسمان‌ها اختلافی نیست که هر یک بر فراز دیگری است، و دربارهٔ زمین‌ها نیز گروهی گفته‌اند هفت زمین بعضی بر فراز بعضی دیگر^۳ زیرا چنان که این زمین‌ها به هم پیوسته بودند - یک زمین بودند، نه هفت زمین.

در این میان طنطاوی و همفکرانش دربارهٔ آیهٔ فوق برخلاف نص قرآن و روایات اسلامی عدد را در انحصار هفت ندانسته، گوید: «... یعنی از جنس زمین نیز مانند آسمان‌ها هفت عدد بیافریدیم». و این عدد مقتضی حصر نیست، چنان که گویی در نزد من دو اسب تندرو است، تو و برادرت بر هر یک از آن‌ها سوار شوید.

همان‌گونه که این سخن با وجود هزاران اسب نزد گوینده منافاتی ندارد، دربارهٔ هفت زمین نیز چنان باید گفت ... زیرا علمای نجوم آورده‌اند که:

«کم‌ترین تعدادی که از زمین‌های گردنده بر گرد خورشیدها می‌توان حدس زد سیصد میلیون زمین است، گرچه این عدد از دانشمندان نجومی تقریبی و ظنی می‌باشد».

۱. شیخ ابو‌اللیث سمرقندی (۳۷۳ هـ.ق.) در کتاب خود، و علامه شهرستانی در *الهیة و الاسلام* نقل کرده است که نسخهٔ خطی این کتاب نزدش موجود است و کاغذش گواهی می‌دهد که پیش از سنهٔ ۸۰۰ هجری نوشته شده.

۲. *بحار الأنوار و بصائر الدرجات*. تذکر این که خبر از کتاب علامه شهرستانی نقل شده است.

۳. چنان که از احادیث مربوطه و نمودار آیاتی چند نیز این مطلب به دست آمده، مقتضای مماثلت زمین‌ها با آسمان‌ها نیز چنان است که هم در عدد و هم در این که هر یک فوق دیگری در جوّ محیط بر آن قرار داشته باشد.

طنطاوی نظیر همین سخن بی پایه را دربارهٔ هفت آسمان نیز تکرار کرده (چنان که خواهد آمد) و این خطای فاحش را بدین جهت مرتکب شده است که پنداشته - هر ستاره‌ای نسبت به جو محیط خود «حتی در اصطلاح قرآن» زمینی است، و آن جو، آسمان آن ستاره محسوب می‌شود. ولی روی این حساب خورشیدهایی هم که این ستارگان بر گرد آن‌ها در گردشند بایستی در زمره زمین‌ها محسوب شوند.

از طنطاوی باید پرسید: آیا حد زمین بودن هر ستاره‌ای این است که بر گرد یک خورشید بگردد؟ به چه دلیل؟ و یا روی گمان گذشته، تمامی ستارگان به نام زمین‌ها نامیده می‌شوند؟ مثالی که طنطاوی برای اثبات مدعای خود آورده خیلی با موضوع بحث تفاوت دارد: چقدر فرق است میان این سخن که: من دو اسب دارم تو و برادرت سوار شوید، (در زمینه‌ای که گوینده در مقام گزارش تعداد اسب‌های خود نیست) و این جمله که: اسب‌های من به هفت عدد می‌رسد (هنگامی که برخلاف سخن فوق گوینده در صدد گزارش تعداد اسب‌های خود باشد).

از هر خواننده‌ای حتی اگر فاقد اطلاعات علمی و ادبی هم باشد، می‌پرسیم: آیا میان این دو سخن گفتار فرق نیست؟ مسلماً پاسخ مثبت خواهد بود.

بنابر زمینهٔ دوم چنانچه تعداد اسب‌های گوینده از هفت عدد بیشتر و یا کم‌تر باشد آیا سخن دروغ نیست؟

آیه: «خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنْ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» که هفت بودن آسمانش در نه آیه قرآنی تکرار شده، در مقام گزارش تعداد آسمان‌ها و زمین‌هایی است که پروردگار از آغاز پدید آورده. و نه مانند مثال طنطاوی ناظر به مقامی دیگر باشد. چنان که مهندس در مقام گزارش ساختمان‌هایی که کرده است گوید: هفت دستگاه ساخته‌ام.

اینک باید از طنطاوی پرسید: آیا از یک نفر گویندهٔ عادی و حتی بی سواد زشت نیست که در مقام تعداد املاک خود تنها به ذکر هفت سیصد میلیونیم آن‌ها اکتفا کرده و چنان وانمود سازد که بیش از این مقدار چیزی ندارد.

عدد تخمینی سیصد میلیون زمین کجا و عدد هفت کجا؟

و از این جا زشتی این نسبت به وحی الهی هویداست که نامبرده به پندار عظمت گفته: دانشمندان نجوم آن گونه که شاید در کلام الهی دقت نکرده‌اند.

از همه این‌ها گذشته، از کجا معلوم شد که ستاره (نجم، کوكب، ...) و زمین در اصطلاح قرآن یکسان باشند؟

آن چه از اطلاعات دو کلمه «ستاره - زمین» از آیات قرآنی به دست می‌آید برخلاف پندار طنطاوی اختلاف معنی و مصداق آن‌ها است.

در سراسر قرآن لفظ «سماوات» (جمع) در ۱۹۰ جا یاد شده، ولی درباره زمین تنها کلمه «ارض» به چشم می‌خورد- و تعداد معین زمین‌ها تنها از آیه مورد بحث به دست آمده است. و کلمه مصابیح و نجوم و کواکب که در چند جای قرآن یاد شده، هرگز شامل زمین ما و یا زمین‌های دیگر نبوده، و بلکه در مقابل آن‌ها آمده است.^۱

و چنان که در بحث آسمان و ستارگان خواهد آمد ستارگانی که به چشم می‌خورند شاید تنها در آسمان اول جای دارند!...

و از آن چه در پیرامون هفت زمین در ذیل آیه «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» گذشت، با ضمیمه آغاز آفرینش و تولد جهان که در اول کتاب یادآور شدیم، چنین نتیجه می‌شود که: خدا آسمان‌ها و ستارگان را از گازهای داغی که از انفجار ماده نخستین پدید شده بود آفرید، و هفت کره خاکی همانند و هم‌سنخ یکدیگر از بقایای این انفجار پدید آورد ... و اگر احیاناً کرات خاکی دیگری هم وجود داشته باشد، نه با یکدیگر هماهنگی دارند و نه با هماهنگی‌های این هفت کره سازگارند.

بنابراین کلمه زمین و ستاره در اصطلاح قرآن یکسان نبوده، و هر کدام به معنی یک سنخ از کرات جو پهن‌اور کیهان آمده، و کلمه زمین و زمین‌ها تنها درباره زمین ما و یا هر هفت کره خاکی آورده می‌شود.

ولی کلمه ستارگان (نجوم، کواکب، مصابیح، بروج و ...) که در آیات یاد شده، درباره سایر کرات آسمانی است که از گازهای داغ متراکم جرم نخستین آسمانی به اراده آفریدگار پدید

۱. در بحث آسمان و ستارگان در این پیرامون تفصیل بیشتری خواهید دید.

آمده‌اند. در بحث آسمان و ستارگان راجع به فرق میان نجوم و کواکب و مصابیح و بروج سخنانی خواهیم داشت. انشاء الله تعالی.

کوه‌ها یا میخ‌ها و لنگرهای کشتی زمین

پیرامون چگونگی پیدایش کوه‌ها سخنانی به طور اختصار از رهگذر بحث در آیات مربوطه گذشت.^۱ و از دورنمای برخی آیات چنان می‌نماید که پیدایش کوه‌ها نتیجه کشش و توسعه زمین بوده است.

از پیش هم گذشت که توده روان آتشفشای زمین بر اثر حرکات دورانی - به مقتضای قانون فرار از مرکز - محکوم کشش‌هایی در سطح برونی خود گشت و بر اثر برخورد این سطح با فضای محیط چین‌خوردگی‌هایی بر آن نمودار گردید.

روی این اصل چنان که وسعت و کشش کیهان‌پیمای ما بر اثر گردش دورانی و غیره بوده، چین‌خوردگی‌های کوه‌ها نیز بر اثر این کشش و مجاورت با فضا پدید آمده، و این آغاز نصب کوه‌ها است چنان که قرآن فرماید:

وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ^۲ (غاشیة: ۱۹)

و: وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ^۳ ... (حجر: ۱۹)

و: وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ^۴ وَ أَنْهَارًا^۴ ... (رعد: ۳)

پروردگار بزرگ زمین را کشید، و میخ‌های بلند کوه‌ها را بر آن افکند و قرار داد.

گمان می‌رود: دو جمله «ألقینا - جعل فیها» که در آیات فوق به ترتیب به معنی افکندن و قرار دادن کوه‌ها است، ناظر به اختلاف تشکیل کوه‌ها باشد، که برخی بر اثر انفجار و طغیان مواد مذاب اعماق زمین به صورت آتشفشان‌ها سر از گریبان سطح خارجی زمین برون آورده، و این

۱. در بحث ذیل آیات سوره فصلت و غیره.

۲. و سوی کوه‌ها که چگونه (بر زمین) نصب شده‌اند؟

۳. و زمین را گسترانیدیم، و در آن کوه‌هایی پابرجا (و بلند بالا) فرو افکندیم...

۴. و اوست کسی که زمین را گسترانید و در آن کوه‌های بلند فرو رفته در زمین (و) سر در آسمان و رودهایی نهاد...

اجرام از درون زمین بر سطح آن افکنده شدند (و القینا).^۱ و بعضی همان سنگ‌های آسمانی باشند که احیاناً دارای جرم‌های بسیار بزرگ بوده و بر زمین ما پرتاب شده‌اند (و القینا).^۲ و قسمتی هم همان چین‌خوردگی‌های دوران‌های اولیهٔ تکامل زمین می‌باشند که از دو قسم اول با جملهٔ «القینا»^۳ و از سوم با «جعلنا» تعبیر شده است.

اما چه آثاری از فرو رفتن این میخ‌های بلند برای زمین نمودار است؟ در گذشته به دلیل آیات اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ مِهَادًا^۴ (نبا: ۶) وَ الْجِبَالَ اَوْتَادًا^۵ (نبا: ۷) دانستیم که موقعیت کوه‌ها نسبت به زمین ما مانند میخ‌های گهواره است که جایگاه متحرک سرنشینان خود را از اضطراب و سقوط نگهبان است.

آیات دیگری هم با چهره‌های دیگر در این زمینه به چشم می‌خورد:

۱- وَ اَلْقَىٰ فِی الْاَرْضِ رَوَاسِیَ اَنْ تَمِیْدَ بِكُمْ وَ اَنْهَارًا وَ سُبُلًا^۶ ... (نحل: ۱۵)

۲- وَ جَعَلْنَا فِی الْاَرْضِ رَوَاسِیَ اَنْ تَمِیْدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنَا فِیْهَا فِجَاجًا سُبُلًا^۷ ... (انبیاء: ۳۱)

۳- ... وَ اَلْقَىٰ فِی الْاَرْضِ رَوَاسِیَ اَنْ تَمِیْدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِیْهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ^۸ ... (لقمان: ۱۰)

آیات فوق درین معنی هماهنگی دارند که: یکی از مهم‌ترین آثار کوه‌ها نگهبانی انسان‌ها و موجودات زنده است از اضطراب و سقوط در جوّ پهناور کیهان. که اگر این میخ‌ها بر سطح گهوارهٔ زمین کوفته نمی‌شد، و این لنگرهای سنگین بر پیکر سفینهٔ کیهان‌پیمای ما نمی‌پیوست، حرکات درهم و سراسام‌آور زمین منظم و معتدل نمی‌شد، و میخ‌های جاذبه یارای رام کردن این فضاورد را نداشتند.

اخبار

برخی از فرمایشات امیر المومنین علی علیه السلام نیز در پیرامون این گونه آثار کوه‌ها از پیش گذشت مانند:

۱. جملهٔ القاء- افکندن- دربارهٔ کوه‌ها در آیات ۱۰ لقمان و ۱۵ نحل نیز یاد شده است.

۲. چنان که در باب سنگ‌ها و شهاب‌های آسمانی خواهد آمد.

۳. با این تفاوت که افکندن کوه‌های قسم اول از اعماق زمین بر سطح آن و در قسم دوم آن از مافوق زمین بوده است.

۴. آیا زمین را گهواره‌ای ننهادیم؟

۵. و کوه‌ها را (چون) میخ‌هایی قرار دادیم.

۶. و در زمین کوه‌هایی استوار و پایدار افکند، تا (زمین متحرک)، شما را پرتاب نکند و رودها و راه‌هایی را (پدید آورد)...

۷. و در زمین کوه‌هایی استوار ننهادیم تا مبدا (زمین) آنان [مردمان] را سرنگون سازد، و در آن راه‌های سراسیب فراخ پدید آوردیم...

۸. ... و در زمین کوه‌هایی استوار همچون میخ‌ها بیفکند تا مبدا زمین شما را بجنایند (و پرتاب کند) و در آن از هرگونه جنینده‌ای پراکند...

«و وُتِدَ بِالصَّخُورِ مِیدَانِ اَرْضِه»^۱ خدا به وسیلهٔ صخره‌ها و کوه‌های بلند اضطراب و نابه‌سامانی زمین را که نتیجهٔ حرکت دورانی و غیره بود، می‌خکوب کرد.

هم‌چنین عبارت «فسكنت علی حرکاتها من أن تمید بأهلها»^۲ بدین معنی که بر اثر پدید آمدن کوه‌ها زمین در عین حرکت محکوم به آرامش گردید که سرنشینانش از پرتاب محفوظ ماندند. نه آن‌که به کلی ساکن گردند، بلکه «علی حرکاتها» یعنی در عین حرکت به آرامی و نظم گرایید، آن‌گونه که برای ما محسوس نیست.

و نیز عبارت «عَدَلْ حرکاتها بالرَّاسِیَاتِ من جَلَامِیْدَهَا»^۳ آفریدگار حکیم حرکات گوناگون زمین را به وسیلهٔ میخ‌های بلند کوه‌ها که در اعماق و اکناف آن کوید، منظم و آن را رام فرمود. و دربارهٔ آیه و اَلْقَىٰ فِی الْاَرْضِ رَوَاسِیَٰ اَنْ تَمِیْدَ بِکُمْ ... (نحل: ۱۵) نیز سخنانی به این منوال است:

در/المنثور از قیس بن عباد آورده که: چون خدا زمین را آفرید همچون اقیانوسی روان شد.^۳ پس فرشتگان گفتند: هرگز این جایگاه احدی نخواهد بود. ولی پس از چندی کوه‌های بلندی بر سطح آن دیدند، و ندانستند که از کجا پدید شده است.

این حدیث با فرمایش امیر مؤمنان در پاسخ سوال از آفرینش کوه‌ها که فرمود: «کوه‌ها از امواج آفریده شده است» چنان نتیجه می‌دهد که زمین در آغاز مذاب و همچون اقیانوس روان بود، و سپس سطح خارجی آن که همچون امواجی متلاطم بود بر اثر حرکات گوناگون و برخورد با فضای سرد تبدیل به چین‌خوردگی‌های کوه‌ها گردید، چنان‌که در آغاز کتاب گذشت. در/المنثور از قتاده نیز نقل کرده که معنی آیه چنان است:

خدا زمین را به وسیلهٔ کوه‌ها پای‌برجا و آرام نمود، و اگر چنان نمی‌بود هیچ جنبنده‌ای هرگز نمی‌توانست بر آن آرام گیرد.

۱. میدان به معنی حرکت دورانی با اضطراب است. (نهج البلاغه، خطبه ۱)

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۲.

۳. اشاره به حالت مذاب بودن کره زمین است.

طبری گوید: «مید» به معنی اضطراب آمده. چنان که گویند: «مادت السفینة» هنگامی که سرنشینان خود را مضطرب و مشرف به غرق کند، و از همین ریشه است «مید» به معنی دور که برخی دریاوردان بدان مبتلا می‌شوند. (تفسیر کبیر، ج ۱۴، ص ۹۰)

و روی هم رفته آن چه از آیات و روایات و نظرات گذشته به دست می‌آید این است که: کوه‌ها زمین را از اضطراب در حرکات دورانی و غیره حافظ بوده‌اند، و سرنشینان آن را از سقوط نگهبانند.

شگفتا! شاید برخی از خوانندگان با نظر سطحی و بدون تأمل بر این سخنان بدین گونه خرده‌گیری کنند که:

نسبت کوه‌های زمین به قطرش از زبری پوست پرتقال به پرتقال ناچیزتر است، زیرا از «۶۳۶۷» کیلومتر شعاع تقریبی زمین تنها ۵۰ الی ۱۰۰ کیلومتر آن پوسته است و پس از آن کره‌آذر که به حالت مذاب و محکوم ۳۰۰۰ درجه حرارت است ۱۳۰۰ کیلومتر می‌باشد، و سپس کره‌سنگین یا هسته مرکزی که بر اثر فشار طبقات فوقانی تقریباً حالت جامد دارد، بقیه این شعاع را اشغال نموده است.

و تازه اگر حداکثر کلفتی پوسته جامد زمین را در نظر بگیریم نسبت به تمامی شعاعش حدود ۱/۷۰ می‌شود، آن‌گاه اگر کوه‌ها را که حداکثر ارتفاعشان ۸۸۸۰ متر است نسبت به این پوسته بسنجیم نسبت ۱/۰ خواهد بود، و در نتیجه مرتفع‌ترین کوه‌ها نسبت به شعاع زمین ۱/۷۰۰ خواهد بود.

اینک زمین که محکوم حرکات گوناگون است، و به مقتضای این حرکت پوسته‌ای بسیار کلفت لازم دارد تا از انفجار بیاساید، چگونه تحت‌الحفظ این مأمورین ناتوان، «کوه‌ها»، قرار گرفته، و با این وسیله ناچیز از گسیختگی در امان مانده است؟

ولی شگفت‌انگیزتر از این، حقیقت غیر قابل انکاری است که خود معترض نیز بدان اقرار نموده، یعنی اعتراف دارد که پوسته جامد زمین نسبت به شعاع آن بسیار ناچیز است، و در عین حال با وجود حرکات گوناگون زمین منفجر نمی‌شود!

پاسخ این گونه پرسش‌ها جز توضیحاتی در پیرامون استقامت پوسته جامد زمین و پیوندهای سنگی آن نیست:

ما می‌دانیم که مرتفع‌ترین کوه‌ها ۸۸۸۰ متر است مانند «اورست» و عمیق‌ترین دریا در نزدیکی مجمع‌الجزایر فلیپین ۱۰۰۰۰ متر عمق دارد. روی این اصل فاصله میان مرتفع‌ترین قله‌ها و عمیق‌ترین دریاها حدود ۱۹ کیلومتر خواهد بود، و این مقدار نسبت به پوسته جامد زمین که بین ۵۰ - ۱۰۰ کیلومتر است به حد متوسط یک چهارم خواهد بود.

اینک با در نظر گرفتن این که کوه‌ها گرچه احياناً در سلسله‌های خارجی از یکدیگر جدا دیده می‌شوند، ولی در قاعده‌های زیرزمینی اکثراً به هم پیوسته‌اند، و به تعبیر قرآن «رواسی» یعنی همچون میخ‌های سر کچ در اعماق پوسته جامد زمین به هم دوخته شده‌اند. از این جا به خوبی پی می‌بریم که چه اثر بزرگی از این میخ‌های کوتاه و بلند که بر پیکر این کره غول‌پیکر کوفته شده عاید آن می‌شود، و او را در حرکات وضعی و انتقالی و غیره از انفجار نگه می‌دارد. مسلماً اگر کوه‌ها نمی‌بودند، پوسته جامد زمین به تنهایی از چنان پیش‌آمدهای مرگباری نمی‌توانست جلوگیری کند.

آری، کوه‌ها هم میخ‌های این فضا نورد می‌باشند، و هم لنگرهای منظم سفینه کیهان‌پیمای ما را تعدیل نموده، و از اضطراب محفوظ داشته‌اند، و هم آن را از انفجار نگهبانند و ... همان اندازه که حجم زمین نسبت به پوسته و کوه‌های آن خیلی زیاد است، پوسته جامد و زبری‌های (کوه‌ها) آن نیز سخت و مستحکم می‌باشند.

چگونه پوسته پنج میلی‌متری محفظه فولادی می‌تواند هزارها برابر قطرش، مایعات را نگه دارد ولی پوسته (۵۰ - ۱۰۰) کیلومتری زمین با این میخ‌های بلند مستحکم یارای نگهبانی محتویات حدود ۶۰۰۰ کیلومتری خود را ندارد، با آن که سازنده این پوسته آفریدگار بزرگ است ... و هو علی کل شیء حفیظ.

زمین دستگاه مرموز خبرگیری و خبرگزاری خدا

زمین دستگاه مرموز خبرگیری و خبرگزاری خدا است که هرگونه کردار و گفتار و صدایی را که بر سطح آن نمودار شود، بدون کم و کاست در خود ضبط می‌کند، و روز رستاخیز همگی آن‌ها را آشکار می‌نماید!

قال الله تعالى: إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱) وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲) وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳) يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۴) بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا (۵) يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ (۶) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)

وحی^۲

راغب در مفردات القرآن گوید: وحی اشاره مرموز و سریع را گویند، و این اشاره هنگامی با سخن است، و گاهی با صدای عاری از سخن، و گاه به اشاره با بعضی از اعضاء، و گاه با نوشتن و ...

۱. هنگامی که زمین به لرزش ویژه‌اش لرزانیده شود، (۱) و زمین بارهای سنگین خود را (از درونش) برون افکند، (۲) و انسان گوید: «زمین را چه شده است؟» (۳) در این هنگام (و هنگامه) زمین خبرهای خود را بازگو کند. (۴) بدان سبب که پروردگارت به‌راستی برایش وحی کرده است. (۵) در آن هنگام (و هنگامه)، مردمان از گورهایشان - به حال پراکندگی - صادر (و بیرون رانده) شوند، تا کارهایشان به آنان نشان داده شود. (۶) پس هر کس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، همان را خواهد دید. (۷) و هر کس هم‌وزن ذره‌ای بدی کند، همان را خواهد دید. (۸)

۲. تفصیل سخن پیرامون مراتب «وحی» را در کتاب وحی القرآن آورده‌ایم. این کتاب به صورت مقالاتی چند در مجله الاضواء الاسلامیه نجف اشرف چاپ و منتشر شده است.

در نتیجه «وحی» رابطه‌ای است مرموز، و این رابطه برحسب اختلاف چگونگی ربط و رابط و مربوط، و موردش مراتب و درجاتی گوناگون خواهد داشت.

اگر رابطه گیرنده انسان و یا مانند آن باشد: وحی به معنی مطلق رمز خواهد بود^۱ و اگر ارتباط و اعلام از طرف حضرت اقدس الهی باشد، چنانچه مورد آن پیمبری از پیمبران باشد: این گونه وحی رسالت است^۲ و اگر فرشته یا انسانی کامل و غیر نبی باشد: به نام وحی الهام و واردات ملکوتی قلبی خوانده می‌شوند^۳ و اگر حیوانی فاقد عقل و تکلیف مورد اعلام مرموز الهی قرار گیرد: به ناچار وحی در آن مورد رمزی از رموز آفرینش در غریزه او خواهد بود.^۴ و چنانکه موجودی بی‌جان و جماد باشد: وحی در مورد او خاصیتی مرموز و پنهان است.^۵

بنابراین «وحی» در بَآن رَبِّکَ أَوْحَى لَهَا که درباره زمین اطلاق شده از نوع چهارم بوده، و به این معنی است که:

زمین به روز رستاخیز تمامی گزارشات گذشته خود را آشکار می‌نماید ... چگونه؟ به وسیله رابطه‌ای مرموز که آفریدگار مربی تو (و تمامی آفریدگان) به هنگام آفرینش با آن گرفته، و چنان رمزی شگفت‌انگیز در بنیه و ماده آن نهاده که بسی بهتر و دقیق‌تر از هر دستگاه گیرنده‌ای، تمامی صورت‌ها و صداها را در خود ضبط کرده و به هنگام لزوم در محکمه عدل الهی تمامی آن‌ها را بدون کم و کاست آشکار می‌کند، و طبیعی است

۱. و این رمز اعم از خیر و شر است: قسم اول مانند وحی ذکر یا به قومش، چنانکه فرماید: فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (مریم: ۱۱) (پس، از محراب بر قوم خویش در آمد، و ایشان را رمز داد که: «صبح و شام به نیایش (خدا) بپردازید.») و از قسم دوم است: وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ... (انعام: ۱۲۱) (... و همانا شیطان‌ها به دوستان خود همواره وسوسه می‌کنند...)

۲. وحی نبوت و رسالت در مواردی است که مورد وحی پیمبری از پیمبران باشد.

۳. مانند وحی در مورد مادر موسی علیها السلام که: وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ... (قصص: ۷) و همچنین حواریین عیسی علیه السلام در صورتی که عنوان نبوت نداشته باشند:

وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قَالُوا أَمَتًا... (مائده: ۱۱۱) («و چون فراسوی حواریون وحی (غیررسالتی) کردم که به من و فرستادهم ایمان آورید، گفتند: ایمان آوردیم...»)

۴. چنانکه درباره زنبور عسل فرماید: وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ... (نحل: ۶۸) (و پروردگارت به سوی زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد...)

۵. مانند زمین در آیه مورد بحث بَآن رَبِّکَ أَوْحَى لَهَا (زلزله: ۵) (بدان سبب که پروردگارت به‌راستی برایش وحی کرده است.)

که دستگاهی می‌تواند فرستنده گزارشاتی باشد که قبلاً آن گزارشات را در خود ضبط کند، تا بتواند عین آن را تحویل و گزارش دهد.

آیه فوق تصریح می‌کند که: زمین تمامی حوادث و گزارشات گذشته خود را آشکار خواهد کرد، پس ناگزیر بایستی همگی آن‌ها را قبلاً در خود ضبط کرده باشد.

دستگاه خبرگزاری خدا

تمامی دستگاه‌های فرستنده عالم تنها با شرایطی خاص با قید حفظ کیفیت خود در حال گرفتن خبر، می‌توانند امانت‌های خود را تحویل دهند.

و اما زمین، این دستگاه مرموز اطلاعاتی و خبرگیری خدا، هنگامی به اراده الهی آغاز پخش خبر می‌کند که به کلی طومار وجودش از هم پاشیده شده است:

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا^۱ (زلزله: ۱) يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ^۲ ... (ابراهیم: ۴۸)
وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ^۳ (انشقاق: ۳) وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ^۴ (انشقاق: ۴) كَلَّا إِذَا دُكَّتِ
الْأَرْضُ دُكًّا ذَكَآ^۵ (فجر: ۲۱) وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ^۶ (تکویر: ۳) وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ^۷
(تکویر: ۶) وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتْ^۸ (انفطار: ۴)

آری، آن هنگامی که زمین بر اثر زلزله و انقلاب منفجر شود، آن گونه که به چهره غیرزمینی درآید - اگرش بنگری شناسی - دچار کششی سخت گردد، و تمامی آن چه را که در باطن پنهان داشته آشکار سازد، کوه‌ها به سرعت به حرکت آیند، و بر اثر جنبش شدید تبدیل به غبار

۱. هنگامی که زمین به لرزش ویژه‌اش لرزانیده شود.

۲. روزی که زمین به غیر (این) زمین مبدل گردد...

۳. و آن گاه که زمین کشیده شود.

۴. و آن چه را در درون دارد برون افکند و تهی گردد.

۵. هرگز (نه چنان است)! آن گاه که زمین، در هم کوبیده شود، کوبیده شدنی.

۶. و آن گاه که کوه‌ها به شدت حرکت داده شوند.

۷. و آن گاه که دریاها به شدت به جوش آورده شوند.

۸. و هنگامی که گورها (زیر و زبر و) انگیخته شوند.

شوند، و اقیانوس‌ها از شدت حادثه به جوش آیند، پس از این انفجار عظیم که در این دستگاه گیرنده خبر رخ داده، نخست زمین امانت‌های بدن‌های آدمیان و مکلفان را تحویل دهد و سپس امانات دیگر؛ اعمال و اصوات و اقوال آن‌ها را: **يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا**^۱ (زلزله: ۴) تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

انعکاس اعمال!!

عنوان فوق در قرون گذشته اسلامی نظر محققان و دانشمندان اسلامی را به خود جلب کرده، و در پیرامون توجیه آن سخنانی گوناگون گفته‌اند، این دوربین آیات و روایاتی است که وانمود می‌کنند:

انسان تمامی اعمال و حالات خود را در جهان آخرت خواهد دید، و صداهای خویش را خواهد شنید تا به جایی که: **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ**^۲ (زلزله: ۷) وَ **مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ**^۳ (زلزله: ۸)

مفهوم مستقیم و عاری از توجیه این گونه آیات این است که: گفتار هر گوینده و کردار هر عمل‌کننده، آن گونه‌ای که بوده، در آن جهان شنیده و دیده می‌شود.^۴

پیش از این که بشر از رهگذر مادی به این حقیقت آگاه شود که: صورت‌ها و صداها در فضای جهان نابود نمی‌شوند، مردمان از متقدم و متجدد، و بی‌دین و بادین، در این گونه حقایق قرآنی متحیر بودند، یکی به حساب خرافات مطالبی نامفهوم می‌آورد، و دیگری از لحاظ این که کلام الهی است تعبداً می‌پذیرفت.

۱. در این هنگام (و هنگامه) زمین خبرهای خود را بازگو کند.

۲. پس هر کس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، همان را خواهد دید.

۳. و هر کس هم‌وزن ذره‌ای بدی کند، همان را خواهد دید.

۴. تفصیل سخن در پیرامون تجسم اعمال را در تفسیر *الفرقان* آورده‌ایم.

پس از آن که دستگاه‌های گیرنده و فرستنده، ضبط صوت و رادیو و تلویزیون و غیره به وجود آمد، تازه روزنه‌ای ناچیز از این رمز شگفت‌انگیز برای بشر نمودار شد که: جهان ماده دستگاه گیرندهٔ صورت‌ها و صداها است.

براساس همین موفقیت بشر به هوس افتاده که صداها و بلکه صوت‌های برخی از نوابغ گذشتگان را بگیرد، و صداهای آنان را بشنود، و چهره‌هاشان را بنگرد، تا چه پیش آید! قرآن با الحان گوناگون مرتبهٔ کامل این رمز را دربارهٔ زمین و فضای آن تصریح کرده، و حتی اعضاء و بدن‌های مکلفان را همچون نوار ضبط صوت دستگاه اطلاعاتی و ضبط‌کنندهٔ اعمال خوانده است.

در آیات مورد بحث موضوع خبرگزاری زمین دو مرتبه تصریح و تأکید شده:

- ۱- لِيُرُوا أَعْمَالَهُمْ ... مردم محشور می‌شوند تا کارهاشان نشان داده شوند.
- ۲- فَمَنْ يَعْمَلْ ... پس هر زشت و زیبا از گفته‌ها و اعمال خویشان را خواهند دید و شنید ... و پس از دیدن ظاهری حقیقت آن‌ها را خواهند چشید.

بنابراین، خبرگزاری زمین نیازمند به تأویل و توجیه به برخی از سخنان گذشتگان و یا معاصران نیست، بلکه این اخبار به معنی نمودار ساختن انعکاسات اعمال است که مردمان کردارهای خود را به وسیلهٔ گزارش زمین خواهند دید، و گفته‌های خود را خواهند شنید. و چنان‌چه گزارش زمین به معنی دیگر باشد، دیدن اعمال نیز معنی دیگری از قبیل پاداش اعمال و مانند آن خواهد داشت.

اخبار: علی بن ابراهیم قمی در آیهٔ «لیروا أعمالهم» گوید: مردمان بر آن‌چه کرده‌اند آگاه می‌شوند، و خالد بن یحیی (بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۳۴) از حضرت صادق علیه السلام در ذیل آیهٔ اَقْرَأْ كِتَابِكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيَّكَ حَسِيبًا^۱ (اسراء: ۱۷) نقل کرده که فرمود:

«بندگان خدا به روز رستاخیز آن‌گونه به اعمال خود آگاه می‌شوند که گویی در همان حال انجام داده‌اند، و در آن هنگام خواهند گفت: ... يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا^۲ ... (کهف: ۴۹)

۱. (و به او می‌گوییم): «کارنامه‌ات را بخوان؛ کافی است (که) امروز خودت حسابگر (خود) باشی».

۲. «ای وای بر ما! این نامه را چه برنامه‌ای است که هیچ کوچک و بزرگی را فرو نمی‌گذارد جز این‌که همه را بر شمرده است!»...

و از رسول خدا ﷺ است که آیه یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا را خواند و فرمود: «می‌دانید گزارش زمین چیست؟» گفتند: خدا و رسول می‌داند.

فرمود: «گزارش زمین بدین‌گونه است که بر تمامی اعمال مرد و زن گواهی می‌دهد که: این، چنین، و آن، چنان کرده است در فلان روز، و فلان»^۱ و طبرانی از ربیعة الجرشی از رسول الله ﷺ آورده است که فرمود:

«تَحْفَظُوا مِنَ الْأَرْضِ فَإِنَّهَا أَمُّكُمْ...»^۲

نسبت به زمین، این دستگاه مرموز اطلاعاتی و خبرگیری، بسیار محافظه‌کار باشید که مرکز و زادگاه شما است، و هر خیر و شری را از هر کس ثبت و ضبط نموده، و به موقع خود گزارش خواهد داد.

و ابن ابی حاتم از ابی سعید خدری آورده است که چون این آیه فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ نازل شد، گفتم: یا رسول الله! راستی من آنچه کرده‌ام خواهم دید؟!

فرمود: «آری، خواهی دید.»

گفتم: اعمال بزرگ را؟

فرمود: «آری.»

گفتم: و کردارهای کوچک را؟

فرمود: «آری.»

گفتم: ای وای! کاش مادر مرا سقط کرده بود.

فرمود: «ابو سعید، تو را بشارت دهم که اعمال پسندیده ده برابر تا هفتصد و بیشتر اجر دارد، و کارهای ناپسند بدون کم و زیاد، و یا آن‌که خدا (در صورت توبه و یا شفاعت و غیره) از آن گناه درگذرد، و هرگز احدی تنها به عمل خود نجات نیابد.

گفتم: تو نیز چنانی یا رسول الله!

۱. در المنثور (ج ۶، ص ۶۸) با این سند: اخرج احمد و عبد بن حمید و الترمذی و صححه النسائی و ابن جریر و ابن المنذر و الحاكم و صححه ابن مردويه البيهقي في شعب الأيمان عن ابی هريرة، قال: قرأ رسول الله ﷺ: ...

خبر فوق را ابن مردويه و بيهقي نیز در شعب الايمان از انس بن مالك از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند، با اندک اختلافی در عبارت.

۲. در مجمع (ج ۱۰) این‌گونه آورده است که: روی الواحدی باسناده مرفوعاً إلى ربیعة الجرشی، قال: قال رسول الله ﷺ «حافظوا

على الوضوء، و خير اعمالکم الصلوة، و تحفظوا من الأرض فإنها أمکم و ليس فيها أحد يعمل خيراً او شراً إلا و هی مخبرة به.»

فرمود: «آری، من هم! جز این که پروردگار مرا مشمول رحمت خویش گرداند»^۱.
و نیز از ابو سعید خدری (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۲۶) است که چون در صحرا باشی صدای خود را
به اذان بلند کن که من از رسول خدا ﷺ شنیدم می فرمود:

«صدا به هیچ جن و انس سنگی نمی رسد جز آن که (در روز قیامت) گواهی خواهند داد.»
و از ابو کهمس است^۲ که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: نمازهای نافله را در یک مکان
بخوانیم بهتر است؟ یا در جاهای مختلف؟

فرمود: «نه، شایسته است این جا و آن جا بخوانید، که مکان ها برای صاحبان اعمال، به روز
رستاخیز گواهی داده، و کردار آن ها را گزارش می دهند.»

و از رسول خدا ﷺ است^۳ که: «هشیار باشید همان گونه که پروردگار شما را فرموده است:
که درباره خودتان و ادیان و اموالتان محتاط و اندیشناک باشید، و گواهان عادل بدین منظور
بر شما گماشته است، هم چنین خدا را بر بندگان خود از تمامی آفریدگان گواهانی است که
مراقب آن هایند:

لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ^۴ ... (رعد: ۱۱)

برای او دنبال کنندگانی است که به امر خدا او را نگهبان اند - تمامی اعمال و سخنان و
الفاظ و لحظات او را ضبط می کنند - تمامی جایگاه ها (بقاع) که بر آن ها کاری کنند، له و یا
علیه او گواهان الهی می باشند.^۵

چه بسیار مردمانی که در قیامت به گواهی این گواهان صدق سعادت مند، و چه بی شمار
بدبخت و سیه روی شوند.^۶

۱. مقصود این است که اعمال انسان هر که و هر چه باشد در قبال نعمت های بی کران الهی ارزشی ندارد، و کسی در برابر اعمال خود
چیزی از خدا بستانکار نیست جز آنکه خدا به لطف خود وعده ثواب در برابر اعمال صالحه داده است.

۲. بحار الأنوار (ج ۷، ص ۳۸۱) عن ابی عن سعد عن ابن ابی الخطاب عن الحکم بن مسکین عن عبدالله بن الرراد قال سئل ابو
کهمس ابا عبدالله علیه السلام.

۳. بحار الأنوار (ج ۷، ص ۳۱۵) چاپ جدید تهران.

۴. برای او (نسبت به آنان) دنبال کنندگان و پیگیرانی است (که) پیاپی یکدیگر او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سر پاسداری
می کنند...

۵. و اللیالی و الأيام و الشهور مشهودة، له او علیه.

۶. ان الله عز و جل بیعت يوم القيامة عباده اجمعین و امائه فیجمعهم فی صعيد واحد ینفذهم البصر و یسمعهم الداعی و یحشر
اللیالی و الأيام و یتشهد البقاع و الشهور علی اعمال العباد.

آن گروه که کارهای شایسته کرده‌اند، اعضای بدن آن‌ها و مکان‌ها و ماه و سال و ساعت و روز و شب گواهان آن‌ها هستند، و سعادت خواهند یافت. و اینان علیه بدکاران نیز گواهی دهند که شقاوت ابدی نصیبشان خواهد بود.

دستگاه ضبط در اعضاء و جوارح آدمیان

در آیاتی چند، اعضاء خود آدمیان نیز به عنوان دستگاه‌های گیرنده خبر و ضبط‌کننده اصوات و اعمال آن‌ها معرفی شده، چنان که فرماید:

وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ ۖ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا^۱ (اسراء: ۱۳)
 أَقْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا^۲ (اسراء: ۱۴)

طائر

سید شریف رضی «طائر» را به معنی عمل گرفته است، ولی باید دید وجه این که از عمل به طائر (پرنده) تعبیر شده چیست؟

چیزی که فعلاً به نظر نگارنده می‌رسد این است که: تمامی گفته‌ها و کردارهای آدمیان از نظر سطحی خودشان همچون پرنده‌های زندانی است که رها شوند، سخنی که انسان گفت پس از گفتن پریده و در جو بی کران جهان ناپدید و نابود شده است، و صورت‌های اعمال آدمیان نیز پس از انجام ناپدید گشته.

و روی هم رفته تمام آن چه از انسان سرزند، مانند پرنده‌ای که از دست آدمی بگریزد و ناپدید شود، نابود می‌شوند؟

این از نظر سطحی آدمیان است ولی آیه وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ ... (اسراء: ۱۳) خاطر نشان ساخته است که: برخلاف پندار عامیانه شما، این افعال که پس از انجامشان

۱. و (برای) هر انسانی پرنده‌اش [صدا و سیمای عملش را که گویی پروازگر و رفتی است] در گردنش [عمق جانش] ضبط و ثبت کردیم و روز رستاخیز برای او برون می‌آوریم (همان) - کارنامه‌ای را که باز شده - دریافتش می‌کند.

۲. (و به او می‌گوییم): «کارنامه‌ات را بخوان؛ کافی است (که) امروز خودت حسابگر (خود) باشی.»

به نظر شما نابود می‌شوند، با اراده الهی در وجود شما ثبت و ضبط می‌گردند: اعضای شما انسان‌ها دستگاه‌های گیرنده و فرستنده صدا و سیما است، که در عین تحویل گرفتن کارهایتان که در خود ضبط می‌کند، در آینده‌ای همان‌ها را تحویل می‌دهد، و در این امانت‌ها هرگز خیانتی نیست.

و جمله «عنق» که در این آیه جایگاه ثبت و ضبط اعمال معرفی شده است، کنایه از تمامی اعضاء جسمی و نیروهای ... انسان‌ها است، چنان که گویی: فلان عمل گردن‌گیر من شد. در حالی که در این‌گونه موارد مقصود خصوص گردن نیست بلکه منظور ذات انسان است که آثار عمل را به عهده گرفته است، در آیه فوق نیز لفظ عنق (گردن) برای توجه دادن به دو نکته، ذکر شده است:

۱- خود انسان اعمالش را در خود ضبط می‌کند.

۲- این اعمال بر عهده او است که به روز رستاخیز نیز نتیجه زشت و زیبایش گردنگیر خود اوست.

یکی از شواهد روشن بر نکات فوق جمله بعدی است که «و نَخْرُجُ لَهُ»: کتابی را به روز قیامت از خود او بیرون می‌آوریم.

و طبیعی است که این کتاب بایستی در خود انسان پنهان و ضبط باشد، تا به اراده الهی برون آید، و از این قرینه معنی کتاب روشن می‌شود که برخلاف کتاب‌های ما با قلم مادی نوشته نشده است، بلکه با قلم سری وحی بَانَ رَبِّكَ اَوْحَىٰ لَهَا^۱ (زلزله: ۵) است، چنان که برای زمین گذشت.

کتاب اعمال

اصولاً کتاب به معنی چیزی است که بر آن چیزی را ثبت کنند و ناپایدارترین وسیله ثبت و ضبط، نوشته‌های قلمی است. البته مراحل قوی‌تر و پای‌برجای‌تری نیز وجود دارد: مانند حروف سنگی و سربی، حروف امواج الکتریسته، و بالاخره کامل‌ترین مرحله ثبت و نگه‌داشت

۱. بدان سبب که پروردگارت به راستی برایش وحی کرده است.

اعمال که انعکاس آن‌ها باشد، به این معنی است که خود صدا بدون کم و کاست در دستگاہی ثبت و ضبط شود، و خود صورت عمل در دستگاہی منعکس گردد. چنان که با دستگاہ‌های ضبط صوت و عکاسی‌هایی که از فاصله‌های دور و نزدیک عکس اشخاص و جلسات را ضبط می‌کند و نشان می‌دهد.

و اخیراً بشر در صدد تکمیل این دستگاہ است که شاید بتواند عکس جلساتی را که در گذشته اتفاق افتاده است بردارد، و عین صورت جلسه را منعکس سازد. اینک کتاب وجود ما که گفته‌ها و کردارهای ما را در خود ثبت کرده، طبعاً کامل‌ترین چهره ننگه‌داشت عمل به اراده الهی در آن منظور گشته: تا انعکاس عین آن‌ها در اعضای انسانی باشد. خواندن این کتاب سواد هم نمی‌خواهد، و روی همین اصل روز رستاخیز به همگان تکلیف می‌شود که کتاب خود را که خدا از خودشان برون آورده بخوانند: اَقْرَأْ كِتَابَكَ. خواندن این کتاب فقط چشم و گوش می‌خواهد ... که آن‌چه کرده‌اند عیناً همان را بشنوند و بنگرند.

و شاهد دیگر بر معنی فوق برای کتاب جمله بعدی است که فرمود:
 ... كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا^۱ (اسراء: ۱۴) زیرا این جمله در حکم نتیجه «اقرء کتابک» است. - کتابت را بخوان که خودت کافی هستی. و اگر کتاب از غیر ذات انسان بود طبعاً می‌بایست جمله فوق چنان باشد که: کفی بکتابک الیوم. پروردگارا به تو پناهنده‌ایم.

در سوره مبارکه جاثیه نیز به طور عموم اعمال آدمیان را باقی دانسته، فرماید:
 وَ تَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ^۲ (جاثیه: ۲۸)
 هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ^۳ (جاثیه: ۲۹)
 «کتاب» چنان که گذشت در انحصار نوشته‌های قلمی یا چاپی نیست، بلکه بالاترین و بهترین مراتب کتاب از کردار آدمیان: انعکاس عین کردار و گفتارشان می‌باشد. گواهی این

۱. ... کافی است (که) امروز خودت حسابگر (خود) باشی.

۲. و هر امتی را به زانو درآمده بینی؛ هر امتی سوی کتابش [کارنامه اعمالش] فراخوانده می‌شود (و بدیشان می‌گویند): «آن‌چه را می‌کرده‌اید امروز درمی‌یابید.»

۳. «این کتاب و نوشته ماست، که علیه شما حق را بازگو (و افشاگری) می‌کند. ما بی‌چون از آن‌چه می‌کرده‌اید پیوسته نسخه‌برداری می‌کرده‌ایم.»

سخن در آیات مورد بحث جمله استنساخ است که: خدا همیشه اعمال مردمان را نسخه‌برداری می‌کرده.

و پر روشن است که کامل‌ترین نسخه عمل، چهره واقعی خود عمل، و هم‌چنین در صدا انعکاس عین صداهای اشخاص است. آری دست توانای آفریدگار صورت اعمال و صداهای ما را در اعضای خودمان و جایگاه زندگی‌مان استنساخ می‌کند، تا به روز رستاخیز برای ما برهانی روشن و غیر قابل انکار باشد.

نکته‌ای که در پایان شایسته توجه است این است که در آیه ۱۴ سوره اِسراء کتاب را نسبت به انسان داده: اَقْرَأْ كِتَابَكَ و در این آیات همان کتاب اعمال آدمیان را به خدا نسبت داده است: هَذَا كِتَابُنَا.

و این اختلاف تعبیر از آن رو است که گرچه اعمال مربوط به آدمیان است، ولی ثبت‌کننده آن‌ها حضرت اقدس الهی است.

این نمونه‌ای از آیات و احادیث مربوطه است که تفصیل آن‌ها و آیات معاد را در تفسیر *الفرقان* و *عقائدنا* آورده‌ایم.^۱

بنابراین: سخنان و توجیهاات گروهی از مفسران را وجهی نخواهد بود.

اینان به گمان آن‌که گزارش خبر تنها در انحصار زبان موجودات زنده و عامل است، ناگزیر از توجیهاات زیر شده‌اند:

فخر رازی در تفسیر کبیر خود (ج ۳۳، ص ۵۹) تحت عنوان «معنی خبرگزاری زمین چیست؟» گوید: مفسران را در پاسخ این سوال وجوهی است:

۱- گفته ابو مسلم که به معنی آشکار شدن پاداش اعمال مکلفان دانسته، گوید: انفجار زمین بر اثر زلزله آخرین، به زبان حال گوید که دنیای تکلیف سپری شد، و جهان پاداش آغاز گردید.

۲- نظر جمهور مفسران که: خدا زمین را حیوانی عاقل و گویا خواهد کرد، و سپس او را از کردار تمامی مکلفان آگاه سازد که در نتیجه «له» و یا «علیه» مردمان گواهی دهد.

۱. کتاب *عقائدنا*، بحث و گفت‌وگو درباره توحید، نبوت، و معاد از نظر ادله عقلیه و قرآن، و تورات و انجیل (میان این ادیان سه‌گانه) است.

۳- فخر رازی پس از نقل این نظر گوید: این به نظر ما درست نیست، زیرا خصوصیت هیکل و بنیه شرط پذیرش زندگی نیست. بنابراین ممکن است که زمین به حالت و شکل خود به اراده الهی موجودی زنده و عاقل گردد، نه آن که به ماهیت حیوانی نمودار شود.

۴- رأی معتزله است که: ممکن است ایجاد کلام در جماد بدون آن که دارای روح و جان شود تحقق پذیرد، و در این صورت متکلم و گواه اعمال خدا است که از رهگذر زمین بر زشت و زیبای مردمان گواهی می‌دهد.

خیلی جای تأسف و تعجب است که این گونه سخنان پیرامون تفسیر آیات مقدسات قرآن از گروهی شنیده شود که در صدد بیان حقایق و معارف قرآنی برآمده‌اند.

از اینان باید پرسید: چه فایده و نیازی به این گونه گواهی هست که زمین با گرفتن عقل و جان و یا بدون آن بر اعمال آدمیان گواهی دهد؟

مقصود از گواهی آیا نه این است که مردمان به کردارهای خود از روی حس و وجدان معترف شوند؟ و آیا راه اعتراف این است؟

آیا حق این نبود که در توجیه کلام الهی از خود مایه‌ای نگذاریم، و موافق ظاهر آیات که: «نمایش عین اعمال و اصوات است» سخن گوئیم. و یا هرگز سخنی نگوییم. و حقاً بهترین گواه بر عمل، ظهور خود عمل است، چنانچه نمونه‌اش دستگاه‌های ضبط صوت و تلویزیون می‌باشد.

و اصولاً گفتار در انحصار وسیله زبان نیست، و سخن هر موجودی به تناسب و موقعیت همان موجود است. چنان که قرآن از گروهی از گنه‌کاران به روز رستاخیز نقل می‌نماید که به پوست‌های بدن خود گویند: چرا علیه ما گواهی دادید؟

وَقَالُوا لَجَلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقْنَا اللَّهَ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ ... (فصلت: ۲۲)

آری، هر چیز سخن می‌گوید- برخی با زبان قال، و گروهی با زبان عمل و حال، و پاره‌ای با ضبط انعکاسات اقوال و اعمال، چنان که نوار ضبط صوت «علیه» یا «له» گوینده‌ای سخن گوید ...

۱. و به پوست‌ها [بدن‌ها]شان گفتند: «چرا بر ضد ما شهادت دادید؟» (در پاسخ) گفتند: «همان خدایی که هر چیزی را به زبان درآورده، ما را (نیز) گویا گردانیده است...»

آسمان و ستارگان از نظر قرآن

تا این جا سخن در پیرامون یکی از ستارگان جوّ پهناور کیهان یعنی زمین، کیهان پیمای ما، بود.

اکنون از زمین پرواز کرده و سری به همسایگان آسمانی خود بزنیم، تا چه اندازه بتوانیم امر الهی را درباره کاوش و نظر در آسمان و آسمانی‌ها تحقق بخشیم.^۱

در آغاز کتاب دانستیم که آسمان، نخست نتیجه گازه‌های داغی بوده است که از انفجار ماده اولی جهان پدید شده و از آیات سوره فصلت معلوم شد که این گازه‌های دامنه‌دار که تمامی جوّ بی‌کران محیط زمین ما را فرا گرفته بود - در دو دوران - به اراده الهی تبدیل به هفت بخش شد^۲ اینک از رهگذر آیات قرآنی و احادیث سیری در این هفت کشور هستی می‌کنیم:

هفت آسمان

در سراسر قرآن هفت آیه صریحاً و دو آیه تلویحاً از هفت آسمان یاد کرده که تمامی آیات مربوطه ذیلاً از نظر خوانندگان می‌گذرد.

۱. قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ... (یونس: ۱۰۱)

۲. برحسب یکی از فرضیه‌های دو دوران آسمانی.

۱- هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ ۗ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^۱ (بقره: ۲۹)

۲- ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ^۲ (فصلت: ۱۱)

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ حِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ^۳ (فصلت: ۱۲)

۳- الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ (۳) ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَ هُوَ حَسِيرٌ^۴ (۴) وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ (ملك: ۵)^۵

۴- مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا (۱۳) وَ قَدْ خَلَقْنَاكُمْ أَطْوَارًا (۱۴) أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا (۱۵) وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا (نوح: ۱۶)^۶

۵- قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (مومنون: ۸۶) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۗ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ^۷ (مومنون: ۸۷)

۱. او کسی است که آن چه در زمین است، همه را برای (همه) شما آفرید؛ سپس به (آفرینش) آسمان پرداخت، پس آسمان‌ها را (به صورت) هفت آسمان سازماندهی کرد. و او به هر چیزی بسیار داناست.

۲. سپس آهنگ (آفرینش) آسمان کرد، درحالی که بخاری (گازین) بود. پس به آن و به زمین (با سخنی تکوینی) فرمود: «خواه یا ناخواه بیایید.» آن دو گفتند: «فرمان‌پذیر آمدیم.»

۳. پس آن‌ها را (به صورت) هفت آسمان، در دو روز [زمان] مقرر داشت و در هر آسمان کار (مربوط به) آن را وحی فرمود. و آسمان نزدیک‌تر را به چراغ‌هایی (از ستارگان) بیاراستیم و (نیز) برای نهبانی (از دزدان آسمانی). این است اندازه‌گیری آن عزیز بسیار دانا.

۴. کسی که هفت آسمان را، طبقاتی (روی هم) بیافرید. در آفرینش (خدای) رحمان هیچ‌گونه (تضاد و) تفاوتی نمی‌بینی. پس باز (هم) بنگر، آیا هیچ‌گونه سستی (در آن) می‌بینی؟ (۳) سپس بار دیگر بنگر، تا دیده‌ات زبون و به حال درماندگی سویت بازگردد. (۴) و همانا ما نزدیک‌ترین آسمان (به زمین) را همواره با چراغ‌هایی زینت دادیم و آن‌ها را (مراکز) برای سنگباران‌هایی برای شیطان‌ها نهادیم و برایشان عذابی بس سوزان آماده کردیم. (۵)

۵. «شما را چه (بیماری) است که هیچ امیدي به وقار و شکوهي برای خدا ندارید؟» (۱۳) «و حال آن‌که (خدا) شما را به‌راستی گوناگون آفریده است.» (۱۴) مگر ندیدید [ندانستید] (که) چگونه خدا هفت آسمان را طبقاتی بر روی هم آفریده است؟» (۱۵) «و ماه را در میانشان روشنایی‌بخش گردانید و خورشید را چراغی (بسی روشن) قرار داد.» (۱۶)

۶. بگو: «پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟» زودا (که) گویند: «(این‌ها) برای خداست.» بگو: «پس آیا (از گناهان) پرهیز نمی‌کنید؟»

عَرَّ تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ
وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا^۱ (اسرا: ۴۴)

۷- اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ
اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا^۲ (طلاق: ۱۲)
و در دو آیه دیگر:

۸- وَبَيْنَنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا^۳ (نبأ: ۱۲)

۹- وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ^۴ (مومنون: ۱۷)

از روی هم‌رفته آیات فوق به ترتیب شماره چنان مستفاد می‌گردد که: آسمان آن هنگامی که
دخان (گاز) بود، در دو دوران، به اراده الهی، به هفت بخش تقسیم شد:

۱- و این حادثه پس از آفرینش و تکمیل زمین رخ داد ۲- و خدا پس از آفرینش هفت
آسمان چراغ‌های اختران را در آسمان نخستین که به زمین نزدیک‌تر است روشن کرد. ۳- این
هفت آسمان هر یک بر فراز دیگری و محیط بر آن همچون طبقاتی از پی یکدیگر قرار دارند.
۸- برخلاف پندارهای سطحی این هفت بخش بسی سخت و استوارند، نه آن‌که جوئی
یکنواخت از بخارها و گازهای رقیق باشند.

و با این وصف این هفت طاق سخت بلند به یکدیگر راه دارند، نه آن‌که مسدود باشند، سبع
طرائق.^۵

۱. آسمان‌های هفتگانه و زمین‌ها و هرکس که در آن‌هاست برای او تسبیح می‌نمایند و هیچ چیز نیست مگر این‌که (خدا را) با
ستایش او تسبیح می‌نماید، ولی شما تسبیحشان را نمی‌توانید بفهمید. به‌راستی او بردباری پوششگر بوده است.

۲. خدا کسی است که هفت آسمان را و همانند آن‌ها (هفت) زمین را آفرید. فرمان (تکوین و تشریح خدا) در میان آن‌ها به تدریج
فرود می‌آید تا بدانید که خدا به‌درستی بر هر چیزی بسیار تواناست و به‌راستی علمش همواره هر چیزی را در بر گرفته است.

۳. و بر فرازتان هفت (آسمان) استواران را بنا کردیم.

۴. و به‌راستی بی‌چون ما بر سر (و سامان)تان هفت راه (راهوار) بیافریدیم. و از آفرینش و آفریدگان غافل نبوده‌ایم.

۵. طرائق جمع طریقه است و مقصود از آن آسمان‌های هفتگانه می‌باشد، و وجه این تسمیه یا تطابق آن‌ها است که بعضی بر فراز
دیگری قرار دارند. و یا از لحاظ آن‌که راه‌های فرشتگانند (از جبائی) یا هر طبقه‌ای راهی است (از ابن زید) یا میان هر یک با دیگری
پانصد سال راه است (از حسن). (مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۰۱)

در آیات فوق گفت‌وگوهایی است که اندک اندک در خلال کاوش پیرامون آسمان‌ها و ستارگان از نظر خوانندگان خواهد گذشت، و آنچه اکنون مورد نظر است هفت آسمان و فرق بین آن‌ها می‌باشد.

در این زمینه پرسش‌های زیر به میان می‌آید:

آیا هنگامی که گازهای سوزان نخستین آسمان به هفت بخش تقسیم شد، جنس این گازها نیز تغییر یافت؟ مثلاً حالت گازی خود را از دست داده و چهره دیگری به خود گرفته باشد، یا به همان چهره نخستین هم‌چنان برجای ماند.

۲- در صورت اول آیا هر هفت بخش به مانند یکدیگرند تا در نتیجه فرق میان آن‌ها تنها از نظر فاصله‌هایی باشد که از غیر جنس آن‌ها در میانشان به وجود آمده است؟ و یا آن‌ها که ماهیت هفت آسمان نیز با یکدیگر متفاوت است، چنان‌که تمامی آن‌ها از نظر ماده گازی نخستین اختلاف دارند؟

و یا چنان‌که از کلمه هفت آسمان می‌نماید، اختلاف بین آن‌ها هم از نظر فاصله بین آن‌هاست، و هم این‌که در شکل و جنس با یکدیگر فرق دارند؟

از دورنمای آیات رستاخیز آسمان‌ها و ستارگان که در پایان بحث از نظر خوانندگان خواهد گذشت، و هم‌چنین آیاتی مانند: *وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ*^۱ (طارق: ۱۱) و ... *يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ*^۲ (دخان: ۱۰) چنان‌که به نظر می‌رسد که: آسمان‌های کنونی به صورت اولیه گازی باقی نمانده، بلکه این گاز داغ که نتیجه انفجار ماده نخستین جهان بوده است، اندک اندک رو به سردی و تغییر ماهیت رفته، و از پی آن کم‌کم هفت آسمان (جو) جدای از یکدیگر - از نظر جنس و جایگاه - پدید آمده است.

در بخش نخستین، بر اثر فشردگی قسمت‌هایی از این گازها، ستارگانی که به چشم می‌خورند پدید شد، اما در سایر بخش‌ها چه پدید آمد؟ فعلاً پاسخی نداریم.

۱. سوگند به آسمان دارای (حالت) بازگرداندن (امانت‌ها) و بازگشتن (به حالت گازی نخستین).

۲. ... روزی که آسمان دودی نمایانگر بر آورَد.

گسترش آسمان

اکنون تنها چیزی که در تکامل آسمان از آیات قرآنی می‌نماید، موضوع گسترش دائمی است، چنان که فرماید: وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ^۱ (ذاریات: ۴۷)

آخرین نظریات کیهان‌شناسان نیز نموداری از آیه فوق است که به نام نظریه گسترش یاد شده. به این معنی که جو بی‌کران آسمان دائماً در حال گسترش و تولید نوزاد است، نه این که وقفه‌ای در این سازمان پدید آید. دو آیه پیشین^۲ برحسب احتمال قوی دو گواه دگرگون شدن گاز نخستین آسمانی می‌باشند، زیرا آیه دوم درباره رستاخیز آسمان است که در آن روز آسمان به صورت گاز اولی خود خواهد آمد، و در آیه اول نیز بنابر یک احتمال^۳ رجعت آسمان به اصل اولی خود خاطر نشان شده است.

طبعاً هم نیز بایستی ماهیت کنونی آسمان‌ها غیر دخان (گاز) باشد، زیرا: همان‌گونه که باقی‌مانده انفجار اولی (زبد - کف) که ماده زمین‌های هفت‌گانه است اندک به سردی و سختی و پذیرش زندگی گرایید.

برادر بزرگ‌ترش، دخان، نیز بایستی مشمول و محکوم همین ناموس دگرگونی طبیعی گردد، و جایگاه‌هایی شایسته زندگی از آن پدید شده باشد، نه آن که به همان صورت گازی داغ و جهنمی باقی مانده، و هرگز تغییر نکرده باشد.

ناگفته نماند که امکان دارد هر بخش از هر یک از آسمان‌ها خاصیت و ماهیت خاصی داشته باشد، چنان که احیاناً عناصر ستارگان نیز با یکدیگر مختلف است.

۱. و آسمان را به نیروهایی برافراشتیم و بی‌گمان، همانا ما توسعه‌دهندگانیم.

۲. وَ السَّمَاءَ ذَاتِ الرَّجْعِ (طارق: ۱۱) ... يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ (دخان: ۱۰)

۳. «رجع» را مصدر از فعل لازم و به معنی برگشتن گیریم، نه آن که از فعل متعدی به معنی برگشت دادن که به باران تعبیر شده است. چنان که در برخی اخبار رجع به معنی باران آمده است، و علت این تسمیه این است که: آسمان بخارهای اقیانوس‌ها را جذب می‌کند و سپس این امانت‌ها را به صورت باران رجعت می‌دهد.

و روی این احتمال تناسب قسم در آیه: وَ السَّمَاءَ ذَاتِ الرَّجْعِ (طارق: ۱۱) وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ (طارق: ۱۲) چنان خواهد بود که: همان‌گونه که آسمان امانت‌های گرفته را به صاحبانش برگشت می‌دهد (بخارهای برخاسته از اقیانوس‌های زمین به سوی زمین به چهره باران و برف و تگرگ) قلب آسمانی محمدی ﷺ نیز امانت‌های وحی الهی را به زمین دل‌های مردمان تحویل می‌نماید، و چنان که بر اثر ریزش باران زمین به سپاسگزاری این رجعت امانت شگفته می‌شود، و با چهره‌های رنگارنگ گل‌ها و سبزه‌ها جشن می‌گیرد؛ شایسته است دل‌های مردمان نیز از امانت‌های آسمانی وحی روشن شود و برای این موهبت الهی شادمان گردند. و الله الیهادی.

جز آن که این هفت آسمان از جهت اختلاف عمدهٔ عنصری که میان آن‌ها حکم‌فرما است، هفت آسمان نامیده شده، و در صورتی که این هفت جو یکنواخت و یک جنس باشند، بخش‌یابی آن‌ها به هفت عدد و نام هفت آسمان بر آن‌ها نهادن، وجهی ندارد. سپس در جنب این اختلافات اصلی عنصری، اختلافات جنسی و چهره‌های گوناگون بخش‌های مختلف هر یک به چیزی محسوب نیست.

مانند هفت کشور که در عین اختلاف زبان و عادت و آب و هوا و ... در قسمت‌های هر یک، اختلاف سلطنت و قانون و ... موجب شده به هفت کشور تقسیم شوند. و الله اعلم. گرچه ما پیرامون اختلاف و عدم اختلاف هفت آسمان و جنس هر یک از آن‌ها فعلاً نظری قاطع و خالی از تردید نداریم، ولی چیزی که به هیچ وجه قابل تردید نیست، عدد هفت می‌باشد که بدون کم و زیاد طبقات آسمان‌ها در انحصار این تعداد است.

اشکال: آیه: «وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا» ... (نوح: ۱۶) چنان می‌نماید که «ماه»، این کرهٔ بسیار کوچک، روشنی‌بخش و نور تمامی هفت آسمان است! آیا چراغی بزرگ‌تر و روشن‌تر از این شمع ریز و ناچیز در هفت جو پهناور آسمان وجود ندارد؟

وانگهی از آیات مربوط به جایگاه ستارگان، دانستیم: تمامی ستارگانی که به چشم می‌خورند در آسمان اول جای دارند، و ما می‌دانیم ماه نزدیک‌ترین کرات آسمانی به زمین است (۳۸.۵۰۰ کیلومتر)، پس چگونه وسعت و زینت و نور این ستارهٔ کوچک و جولانگاهش بر هفت آسمان است؟ اما ستارگانی که احیاناً میلیون‌ها سال نوری با ما فاصله دارند، و نور برخی از آن‌ها صدها برابر خورشید است، چنان موقعیتی ندارند!!

پاسخ: حل این معضل بدین‌گونه است که سخن در آیهٔ فوق با ما اهل این زمین است ... بنابراین چراغی هم که برای شب هنگام ما بایستی معرفی شود، همین کرهٔ نورانی خواهد بود که از تمامی چراغ‌های شب به ما نزدیک‌تر است.

روی این اصل معنی آیه چنان است: «در تمامی هفت آسمان تنها چراغ شب شما «ماه» است». نه این که چراغ آسمان در انحصار «ماه» و جولانگاه آن تمامی هفت آسمان باشد.

گواه این سخن فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) است در دعای صباح که: «و جعلت الشمس و القمر للبرية سراجا و هاجا» پروردگارا ... تو خورشید و ماه را برای مردمان چراغی درخشان نهادی. در این فرمایش، خورشید نیز که برای ما چراغ تمامی آسمان و آسمانی‌ها است، برادر بزرگ‌تر ماه معرفی شده است.

سخنان طنطاوی درباره هفت آسمان

نامبرده سخنانی که درباره هفت زمین داشت، اکنون بدون اندیشه در آیات هفت آسمان نیز، از زمین به آسمان تحفه برده و مانند آن سخنان را از سر گرفته و نظراتی هم از این و آن به میدان آورده است.

وی گوید: قدیم‌ترین چیزی که در این پیرامون به ما رسیده نظرات یونانیان است که علمای اسکندریه در ایام بطالسه بر آن‌ها دست یافتند.

یونانیان را عقیده چنان بوده که زمین ما مرکز جهان و سیارات دیگر (ماه و عطارد و زهره و خورشید و مریخ و مشتری و زحل) هر یک در فلکی بر گرد آن در گردشند. این هفت فلک، دو فلک دیگر نیز فرض کرده‌اند که یکی جایگاه ثوابت (فلک ثوابت) و دیگری مبدأ حرکت بوده است (فلک اطلس).

فلسفه یونان به دست فارابی و ابو علی سینا به زبان عربی ترجمه و انتقال یافت، و چنان مقرر شد که: نه فلک در جهان ستارگان وجود دارد.

علمای اسلام نیز که احیاناً به تدریس و تحقیق فلسفه یونان پرداختند، به این مطلب اعتماد کرده و این نه فلک را از لحاظ منقولات دینی این‌گونه تقسیم نمودند که: این نه فلک، هفت آسمان و کرسی و عرش است.

هفت آسمان که معلوم، اما کرسی: فلک ثوابت، و عرش: فلک محیط بر تمامی افلاک، است که حرکت یومیّه سایر فلک‌ها و سیر شرق و غرب آن‌ها به وسیله همین فلک محیط می‌باشد.

نظر علم جدید در تولد جهان

تمامی این عوالم از خورشیدها و ماهها و زمینها در آغاز همچون دودی بود که فضای جهان را فرا گرفته و محکوم حرکتی شدید بود. میلیونها سال گذشت تا خورشیدها از این مادربزرگ تولد یافت. این فرزندان نیز که نخستزادگان جهان بودند، میلیونها سال به حرکات دورانی خود ادامه دادند، تا سیاراتی از آنها جدا شد. خورشید ما نیز یکی از این خورشیدها بود که فرزندان یعنی عطارد و زهره و زمین و مریخ و مشتری و زحل و اورانوس و نپتون را پدید آورد، و اینها هشت سیاره‌اند که بر گرد مادر خویش در گردشند.

سپس میان مریخ و مشتری حدود ششصد ستارهٔ بسیار کوچک یافتند که اگر تمامی آنها درهم فشرده شوند به اندازهٔ ماه که از کوچکترین سیارات است، نامبرده نمی‌شوند. بزرگترین آنها (سرس) است که بیش از ۵۰۰ میل قطر ندارد، و قطر بعضی از آنها در حدود ۱۰ میل است. (تفسیر الجواهر، ص ۴۶)

طنطاوی پس از نقل نظرات فوق در صفحهٔ ۵۰ در پاسخ این اعتراض که یکی از فضلا بر او وارد آورده است که «خدا می‌فرماید آسمانها هفت است» گوید: هنگامی که جرم اثیری^۱ لطیفی که محل سیر و جریان ستارگان است، از نظر علمی ثابت شد، دیگر فهم قرآن بسیار آسان خواهد بود. و باید دانست که عدد هفت، مفهومی ندارد (که بیش از هفت آسمان وجود نداشته باشد) و این سخن بزرگان مفسران و حکما است.

پس اگر خدا فرموده: هفت آسمان، این سخن منافاتی با وجود تعداد بیشتری از آسمانها ندارد. و چون دانستی که این جرم لطیف شگفت‌انگیز اثیر آسمانی بی‌کران که پر و بال عقل و وهم در آن فرو می‌ریزد، جایگاه ستارگان و بدایع آفرینش الهی است، اکنون چه فرق است که گویی این جایگاه پهناور هفت بخش است و یا هزار بخش، چه این و چه آن. تمامی اینها آفریدهٔ آفریدگار توانا است که بر کمال و جمال او دلالت دارند. طنطاوی پس از چند سطر دیگر گوید: ای خوانندهٔ زیرک دانا، نکند که لفظ هفت دربارهٔ آسمانها تو را از بحث و

۱. اثیر به معنی اتر است.

پی‌جویی باز دارد. عدد قید نیست. جمال شگفت‌انگیز خلقت را بنگر، و مانند برخی از ترسوها و احتیاط‌کارها مباش که می‌پندارند این نظریه برخلاف قرآن است.

وی در صفحه ۴۷ به جای آن که به هوش آمده و از گفته‌های گذشته خود اعتذار جوید، برخلاف نص قرآن دعوی کرده است که: «قرن‌ها گذشت تا بزرگان علماء و حکمای اسلام بینا گشته، معتقد شدند که هفت بودن آسمان برخلاف شرع و عقل است، و گفتند: این عدد در قرآن دلیل بر انحصار تعداد آسمان‌ها نیست...»

نگارنده: بر هر خواننده دانا و باریک‌بین که سیری در آیات قرآنی کرده باشد هویدا است که سخنان فوق، از حد غلط‌گیری گذشته و بایستی به فکر صحیح‌گیری آن‌ها افتاد! طنطاوی اگر می‌دانست که جایگاه ستارگانی که زینت‌بخش آسمان می‌باشند نخستین طبقه از طبقات هفت‌گانه آسمان بر طبق تقسیم قرآن است^۱ هرگز برخلاف موازین لغوی و فهم ساده همگانی، به خود اجازه نمی‌داد که صریح بگوید: عدد مفهومی ندارد، چه هفت‌بخش و چه هزار بخش به یک معنی است.

اگر مفهوم ندارد، پس چرا در برابر بستانکاری که از جناب‌عالی مطالبه هفت هزار تومان کند، تنها به همان مقدار اکتفا کرده و دیناری بیش از آن نمی‌پردازید؟ آری، چنان‌که از پیش نیز اشاره شد، عدد هنگامی مفهوم ندارد که گوینده در مقام تعداد نباشد^۲ ولی در صورتی که زمینه تعداد پیش آید، عدد نص در انحصار خواهد بود.^۳ آیات آفرینش جهان نیز در زمینه خاصی نیست، و بلکه از «ماء» مادر بزرگ جهان آغاز کرده است که:

زمان‌هایی دراز عالم ماده «ماء» بوده، و سپس بر اثر یک یا چند انفجار گازهای زیادی از آن برخاست که ماده آسمانی گشت، و این ماده به هفت بخش انقسام یافته و به نام طبقات هفت آسمان در نه آیه قرآنی تصریح شد.

۱. چنان‌که قبلاً اشاره شد، و در عنوان جایگاه ستارگان خواهد آمد.

۲. چنان‌که گویی این دو اسب مرا تو و رفیقت سوار شوید-البته در این زمینه عدد مفهوم ندارد- یعنی دلیل بر این نیست که اسب‌های گوینده در انحصار این دو اسب باشد.

۳. چنان‌که کسی در مقام تعداد تمامی خانه‌های خود گوید: من پانزده خانه دارم. در این زمینه اگر تعداد کم‌تر یا بیشتر باشد، سخن گوینده دروغ، و اگر هزاران برابر باشد اضافه بر آن جنون خواهد بود.

ته‌ماندهٔ این انفجار، مادهٔ خاکی بود که مانند برادر بزرگ‌ترش نیز به هفت بخش تقسیم شد و هفت کرهٔ خاکی همانند از آن پدید آمد.

در این صورت اگر آسمان‌ها در انحصار هفت نباشد، و بلکه با در نظر گرفتن عدد تخمینی سیصد میلیون ستاره - و این که جوّ محیط بر هر یک آسمانی است هفت سیصد میلیونیم آن‌ها بوده باشد - این سخن کذب هذیان نخواهد بود؟

پرسش: آسمان به سه گونه تعبیر در قرآن یاد شده است:

۱- سماء در (۱۲۰) جای قرآن، و سموات در (۱۸۳) و سبع سموات در (۷) جا. اکنون جای این پرسش است که: گرچه جملاتی مانند «سبع سماوات» آسمان را هفت طبقه معرفی کرده، ولی از طرف دیگر لفظ سموات (آسمان‌ها) از لحاظ آن که جمع مطلق است و تعیین عدد ننموده، با هزاران و میلیون‌ها آسمان نیز سازش دارد، و هم‌چنین لفظ سماء (آسمان) که به معنی جوّ محیط بر زمین و یا مطلق جوّهای محیط بر کرات است، با هر تعدادی از آسمان‌ها سازش دارد. روی این اصل چه مانعی دارد که یا بر طبق گفتهٔ طنطاوی عدد هفت مفهوم شخصی نداشته باشد، و یا برحسب نظریهٔ علامه شهرستانی مقصود، هفت جوّ محیط بر سیارات هفتگانه باشد، و نسبت به آسمان‌های سایر ستارگان به طور مبهم با مطلق جمع سموات، اشاره شده باشد؟

پاسخ: چیزی که ما را وادار به عقیدهٔ انحصار آسمان‌ها در هفت عدد کرده - چنان که پیشتر هم گفتیم - ادلهٔ قطعی است که از سیاق آیات مربوطه به دست می‌آید. زیرا آیات سورهٔ فصلت^۱ که در مقام گزارش آغاز آفرینش و تشکیلات آسمان‌ها است، چنان خاطر نشان ساخته که پس از آفرینش و تکمیل زمین، آفریدگار بزرگ مادهٔ دخان (گاز) آسمان را به هفت بخش تقسیم کرد. بنابراین هر جای قرآن سموات (آسمان‌ها) گفته شود مقصود همان هفت بخش است، زیرا برای بخش‌های دیگر چیزی از مادهٔ اصلی باقی نمانده، و هر جا لفظ سماء (آسمان) به میان آید از چند حال - برحسب اختلاف قرائن - خالی نیست:

۱- گاز اصلی آسمان چنان که فرماید: **ثُمَّ اسْتَوَىٰ اِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ** ... (فصلت: ۱۱)

۱. فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ... وَ رَبَّنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ... (فصلت: ۱۲)

۲. سپس آهنگ (آفرینش) آسمان کرد، درحالی که بخاری (گازین) بود...

۲- آسمان‌های هفت‌گانه: ... وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا^۱ ... (انبیاء: ۳۲)

۳- آسمان نخستین: ... وَ زَيْنًا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ^۲ ... (فصلت: ۱۲)

۴- فضای بین زمین و ستارگان: وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ^۳ ... (مومنون: ۱۸)

و سایر معانی جسمانی و احیاناً روحانی که به کمک قرائن از آیات می‌فهمیم.

خلاصه و نتیجه گفتار: آری، سخن حق پیرامون آسمان‌ها و تعداد آن‌ها همان است که از خلال آیات مقدسات قرآنی و احادیث مستفیضه درباره آن‌ها گذشت.

و صریحاً باید گفت: پندارهای گروهی از گذشتگان و معاصران، آن‌هایی که سخنانی مثل سخنان شیخ طنطاوی و علامه معاصر شهرستانی دارند، با صریح و ظاهر آیات و روایات مربوطه مخالف است.

و برخلاف توجیه طنطاوی، در جهان آفرینش تنها هفت آسمان وجود دارد. نه آن‌که فضای محیط بر هر ستاره‌ای را آسمانی پنداریم، و تعداد آسمان‌ها را به تعداد ستارگان به حساب آوریم.

و توجیه علامه شهرستانی، دانشمند معاصر، نیز که فرماید: «هفت آسمان فضاهای محیط بر سیارات هفت‌گانه منظومه شمسی است» برخلاف ظاهر قرآن و دلایل دیگر است.

سیارات منظومه شمسی در انحصار این هفت سیاره معروف که از قدیم می‌شناخته‌ایم نیست، زیرا سیاره نپتون و پلوتون نیز از مجرای تلسکوپ‌ها از سیارات خانواده خورشیدی شناخته شدند، و چه بسا در آینده نیز بر افرادی دیگر از این خانواده دست یابیم.^۴

۱. و آسمان را سقفی محفوظ (از سقوط و دستبرد شیطان‌ها) قرار دادیم...

۲. ... و آسمان نزدیک‌تر را به چراغ‌هایی (از ستارگان) بیاراستیم...

۳. و از آسمان آبی به اندازه‌ای (معین) فرود آوردیم.

۴. علامه شهرستانی از تحقیقات و کاوش‌های دامنه‌دار خود پیرامون هفت زمین و هفت آسمان این‌گونه نتیجه گرفته است:

زمین اول همین کره مسکون ما است، و آسمان نخست کره بخاری که بر زمین احاطه دارد.

زمین دوم کره زهره که از سایر سیارات به ما نزدیک‌تر است و آسمان دوم کره بخاری که آن را احاطه کرده. زمین و آسمان سوم عطارد و کره بخارش، و زمین و آسمان چهارم مریخ و آسمانش، و پنجم کره مشتری و آسمانش، و ششم کره زحل و آسمانش، و هفتم اورانوس و آسمانش.

۱- زمین، ۲- زهره، ۳- عطارد، ۴- مریخ، ۵- مشتری، ۶- زحل، ۷- اورانوس.

نگارنده: قداماً طبق هیئت بتلیموس چون زمین را از سیارات نمی‌دانستند به جای آن خورشید را به عنوان سیاره هفتم ذکر می‌کردند، و به جای کره اورانوس نیز هوا را از سیارات منظومه شمسی محسوب می‌داشتند. ولی علامه شهرستانی از لحاظ این‌که حرکت زمین مسلم شده و خورشید هم از زمین‌ها نیست، هفت زمین قرآن را به عنوان این هفت سیاره معرفی کرده است، ولی

علامه شهرستانی از این دو سیاره نوظهور بدین گونه عذرخواهی نموده است: پلوتون از جهت این که خیلی به خورشید نزدیک است، و نپتون از جهت بعد زیاد از خورشید، هیچ‌گاه با چشم عادی قابل دیدن نیستند، و قرآن معمولاً مطالبی را گوشزد می‌کند که مفهوم و محسوس عامه مردم باشد، و سیاراتی که از دیر زمان تاکنون بشر می‌شناخته همان هفت سیاره معروف بوده است، و این دو نوظهور به علت این که از چشم‌های عادی و غیر مجهز و از نظر مردم حجاب کرده، و با وسائل عادی خود را نشان نمی‌داده‌اند، نه خود آن‌ها به حساب زمین‌ها آمده: «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلُهُنَّ» و نه فضاهای محیط بر آن‌ها به حساب آسمان‌های هفت‌گانه است، و الا هم زمین نه عدد معرفی می‌شد و هم طبقات آسمان.

اما صریحاً باید گفت: نه این و نه آن.

نه افراط طنطاوی در تعداد زمین‌ها و آسمان‌ها که از هفت عدد به سیصد میلیون پرواز کرده، و نه تفریط علامه شهرستانی که هفت زمین و هفت آسمان را در انحصار سیارات هفت‌گانه و فضاهای محیط بر آن‌ها دانسته است.

بلکه چنان که از پیش دانستیم - و در بحث آینده نیز خواهیم دید - تمامی آسمان‌ها و زمین‌های این دو بزرگوار - تنها در یکی از آسمان‌های هفت‌گانه قرآن جای دارند: ... وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ^۱ ... (فصلت: ۱۲). تازه در این آسمان هم که نخستین آسمان محیط بر مسکن ما است، زمین‌ها و آسمان‌های شهرستانی به چیزی محسوب نمی‌شوند، بلکه قطراتی چند و ذراتی ناچیز از اقیانوس بی‌کران کیهان و میلیون‌ها کهکشان‌های آسمانی می‌باشند.

عذرخواهی شهرستانی از دو سیاره نوظهور نیز هرگز پذیرفته نیست، زیرا قرآن در بیان حقایق تنها مراعات واقعیت‌ها را می‌کند، نه واقیت‌های شناخته‌شده توسط بشر را (به خصوص در زمینه گزارش چهره‌های گوناگون آفرینش)، با توجه به این که آگاهی بشر در این پیرامون بسیار ناچیز است:

اضافه بر آن چه در متن یادآور شدیم کیهان‌شناسان اخیر کره اورانوس را از دریا‌های آسمانی شمرده‌اند، زیرا سطحش از آب رقیق‌تر و مرکزش قدری سفت‌تر می‌باشد، و روی این اصل زمین هفتم شهرستانی غرق در آب است.

۱. ... و آسمان نزدیک‌تر را به چراغ‌هایی (از ستارگان) بیاراستیم....

مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ^۱ ... (کهف: ۵۱) بشر از رموز آفرینش خود چندان آگاهی ندارد، تا چه رسد به ماوراء خود و جهان خارج از خود. در چنان زمینۀ مبهم و مرموز، قرآن مقدس تا اندازهٔ ممکن پرده از چهرهٔ زیبای آفرینش برداشته، و خود را محدود به حدود روزنه‌های ناچیز علم بشر نمی‌کند. دو سیارهٔ نوظهور نیز - اگر برای گذشتگان پنهان بوده - برای آفریدگار جهان پنهان نبوده! وانگهی چه بسیار از رموز پنهان که قرآن از آن‌ها پرده برداشته، و بشر پس از طی قرون متمادی روزنه‌هایی از آن را دیده است.

اکنون آسمان‌های طنطاوی و شهرستانی به گواهی آیات قرآنی و ... طومارشان درهم پیچیده شد، اما هفت آسمان قرآن، آسمان اولش فضای ستارگان است ولی بقیهٔ آن‌ها ...؟ زمین‌های طنطاوی نیز همچون آسمان‌هایش به زمین خورد، و تمامی آن‌ها با بسیاری دیگر از ستارگان به همسایگی زمین در نخستین آسمان قرآن جایگیر نیستند! اکنون به سراغ زمین‌های علامهٔ معاصر، شهرستانی، می‌رویم. این زمین‌ها (سیارات هفت‌گانه) یک سهم ضعیف از احتمالات پنجگانهٔ زیرین دربارهٔ هفت زمین قرآن را دارند «و مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ»:

۱- محتمل است هر یک از این زمین‌ها در یکی از هفت آسمان باشد. چنان‌که آیات و روایاتی چند بدان اشاره کرده‌اند.

۲- تمامی آن‌ها در آسمان نخست، «آسمان ستارگان»، باشند (هر یک در کهکشانی غیر کهکشان دیگری).

۳- همه در یک کهکشان ولی در هفت منظومهٔ مختلف باشند.

۴- بعضی از آن‌ها در منظومهٔ شمسی ما و بعضی در سایر منظومه‌ها جا گرفته باشند.

۵- تمامی آن‌ها در منظومهٔ شمسی ما در همسایگی یکدیگر و عبارت از سیارات هفتگانهٔ معروف باشند.

۱. من نه آفرینش آسمان‌ها و زمین را بدیشان نشان دادم و نه آفرینش خودهاشان را...

در میان این احتمالات که اصول احتمالات مربوطه به جایگاه هفت زمین است، باید دید علامه شهرستانی به چه دلیل احتمال پنجم را متعین دانسته، و روی آن تکیه کرده است. حقا باید گفت تنها احتمالی که فعلاً گواهی نسبتاً قابل توجهی از قرآن و احادیث دارد، احتمال نخستین است.

و الله اعلم بالصواب.

جایگاه ستارگان

از آیات زیرین جایگاه ستارگان هویدا است:

- ۱- ... وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ حِفْظًا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۚ (فصلت: ۱۲)
- ۲- وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ ۚ ... (الملك: ۵)
- ۳- إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكُوَاكِبِ (۶) وَ حِفْظًا مِّنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ (۷) لَّا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ يُقَدِّفُونَ مِّنْ كُلِّ جَانِبٍ (۸) دُخُورًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ (۹) إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ (صافات: ۱۰) ۴

السماء الدنيا

نزدیک‌ترین آسمان کجاست؟ پیش از هرگونه سخن، پیرامون آیات فوق نخست باید دید،
نزدیک‌ترین آسمان کدام است؟

۱. «السماء الدنيا» صفت و موصوف است، نه مضاف و مضاف الیه، چنان‌که در برخی تراجم قرآن دیده می‌شود.
۲. و آسمان نزدیک‌تر را به چراغ‌هایی (از ستارگان) بیاراستیم و (نیز) برای نگهبانی (از دزدان آسمانی). این است اندازه‌گیری آن عزیز بسیار دانا.
۳. و همانا ما نزدیک‌ترین آسمان (به زمین) را همواره با چراغ‌هایی زینت دادیم و آن‌ها را (مراکز) برای سنگباران‌هایی برای شیطان‌ها نهادیم...
۴. ما نزدیک‌ترین آسمان (به این زمین) را به زیوری آراستیم (که همان کل ستارگان]: درخشان و غیر درخشان] است! (۶) و (آن‌ها را) برای نگهبانی از هر شیطان سرکشی به پاسداری گماشتیم! (۷) (بدان‌گونه که) نمی‌توانند به (سخنان) انبوه برتران (و) بالاتران]: فرشتگان] در بالاترین جایگاهشان گوش فرا دهند و از هر سو با نیزه‌ها(ی آتشین) انداخته می‌شوند. (۸) حال آن‌که رانده‌شدگانند، و برایشان عذابی داریم و خالص است. (۹) مگر کسی که به شنودی دزدانه (و) سریع (سخنانی را) بدزدد، پس شهابی شکافنده از پی او می‌تازد! (۱۰)

شکی نیست که آسمان نزدیک‌تر از همین هفت آسمان می‌باشد که یاد کردیم اما نزدیک‌تر به چه؟

زمین ما از جهات زیر می‌توان نزدیک‌تر بودن آسمان ستارگان را به زمین سنجید:

۱- سخن در این آیات با اهل این زمین است، گفتار چنین است که:

نزدیک‌ترین آسمان‌ها به زمین شما مخاطبان ...

۲- قدر مسلم زینت ستارگان در آیات مربوطه، زینت برای ما انسان‌ها است که شب‌هنگام

این اختران فروزان در اعماق آسمان نظر ما را به خود جلب می‌نمایند.

و تصدیق می‌کنید ما چیز دیگری که جایگزین زمین گردد تا نزدیک‌ترین آسمان نیز بدان سنجیده شود، نمی‌شناسیم.

در نتیجه: السماء الدنيا، نزدیک‌ترین جوّ محیط بر زمین ما و ... نسبت به هفت جوّ آسمانی است.

نگارنده: برای این که این موضوع حساس به خوبی مفهوم و محسوس گردد، کامل‌ترین اشکال هندسی را که شکل دایره است در نظر گرفته و طبقات هفتگانه آسمانی را بدین‌گونه ترسیم می‌نماید.

برحسب آیات سه‌گانه فوق‌الذکر آسمان اول جایگاه ستارگانی است که به چشم می‌خورند. در آیه ۱ و ۲ از این ستارگان به چراغ‌های آسمانی تعبیر شده، و در آیه ۳ به نام کواکب خوانده شده‌اند.

آیه ۱ چنان که در بحث دوران‌های آفرینش گذشت، پدید آمدن هفت آسمان را پس از آفرینش و تکمیل زمین دانسته است، و آسمان اول را جایگاه خودنمایی ستارگان خوانده است. از این‌جا به خوبی انحراف قطعی نظرات بعضی توجیه‌کنندگان از گذشتگان و معاصران درباره هفت آسمان پیداست، زیرا چنان که گذشت تمامی آسمان‌ها و زمین‌های نامبرندگان ذراتی ناچیز از نخستین آسمان قرآن به شمار می‌آید.

الکواکب

«الکواکب» در اصطلاح جمع محلی به الف و لام است، و تمامی کواکبها را بدون استثناء در بردارد. بنابراین زینت بخش آسمان اول تمامی ستارگان هستند که در آسمان دیده می‌شوند. این چراغ‌های فروزان آسمانی تنها در طاق نخستین آسمان افروخته شده و زینت بخش آن جایگاهند.

مگر این که مقصود از «الکواکب» تنها ستارگانی باشند که ما می‌توانیم بدون وسائل علمی ببینیم، که شاید با وسائل علمی در آسمان‌های دیگر نیز باشند. در این صورت ستارگانی نیز در آسمان‌های دیگر وجود دارند که به کلی از هرگونه دید ما بیرونند.

اشکال: ممکن است این ستارگان در میان تمامی آسمان‌ها پخش باشند - جز آن که چون اهل زمین تنها آسمان نخستین را می‌نگرند، نور و زینت ستارگان را نیز در همان آسمان مشاهده می‌کنند، روی این اصل تنها زینت ستارگان اول است نه آن که مکان آن‌ها نیز همان جا باشد.

جواب: دیدن هر آسمانی (جو و فضایی) پیرو دیدن چراغ‌هایی (ستارگانی) است که در آن روشن شده. بنابراین چنانچه هر دسته‌ای از ستارگان در یکی از آسمان‌ها باشند، دیدن آن‌ها نیز هم‌دوش با دیدن مکان‌ها و آسمان‌های آن‌ها خواهد بود.

و روی این اصل ستارگان تنها زینت بخش یک آسمان نخواهند بود، بلکه تمامی طبقات آسمانی را مزین ساخته‌اند. در این صورت جمله «السماء الدنيا» بایستی به «السموات السبع» تبدیل گردد.

هم‌چنین زینت ستارگان برای هر بیننده‌ای است. نه تنها اهل زمین از این زینت‌ها بهره می‌برند، موجودات عاقل^۱ و متمدنی هم که احیاناً در برخی کرات و قصرهای آسمانی جای دارند نیز از این چراغ‌ها کسب نور می‌کنند.

۱. چنان که از پیش درباره موجودات عاقل آسمانی سخن گفتیم و در برخی از آیات که از ستارگان زینت یاد شده، آن زینت را مربوط به کلیه ناظران دانسته. چنان که فرماید: وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاطِرِينَ (حجر: ۱۶) و تفصیل سخن در پیرامون این آیه تحت عنوان سنگ‌ها و نیزه‌های آتشین آسمانی (شهاب) خواهد آمد.

۲. وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا... (حجر: ۱۶) (و به راستی بی‌گمان ما در آسمان کاخ‌هایی (وحیانی) قرار دادیم...)

از این رو چنانچه جایگاه ستارگان تمامی آسمانها باشد، زینت آنها نیز مربوط به تمامی این جایگاههای پهناور خواهد بود.

آیات سوره فصلت نیز بهترین گواه است بر این که این ستارگان که امکان دیدنشان برای ما هست، تنها در آسمان اول جای دارند: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ ... فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ ... وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ»

... گازهای آسمانی را به هفت بخش تقسیم، و بخش نخست را به چراغهایی زینت بخشیدیم.

در این آیات که سخن از آغاز تشکیل آسمانها و موجودات آسمانی است، تنها از چراغهای ستارگان در آسمان اول سخن به میان آمده و بس. بر روشن است که اینجا زمینه تزئین و چراغان با چراغهایی که از پیش موجود بوده نیست. و چنان نیست که با تشکیل طبقات هفتگانه از گاز نخستین آسمانی، این چراغها نیز در تمامی آسمانها ساخته شده، ولی زینت و روشنی آنها تنها برای آسمان نخستین باشد، بلکه پس از سازمان این هفت کشور پهناور هستی این ستارگان در طبقه نخستین روشن گردیدند ... و دیگر سخنی از ستارگانی که در سایر آسمانها است به میان نیامده چون از دیدرس ما به کلی بیرون است.

اشکال: از میان ستارگان آسمان تنها دسته‌ای برای ما زمینی‌ها زینت و چراغند که با چشم عادی و غیر مجهز دیده شوند، نه آن که با تلسکوپها و عدسی‌های نیرومند که صدها میلیون سال نوری مسافت را تشخیص می‌دهد. بنابراین آسمان اول تنها جایگاه این‌گونه ستارگان خواهد بود.

جواب: چنان که در پاسخ پیشین به عنوان دومین برهان یادآور شدیم، زینت ستارگان در انحصار بینندگان زمینی نیست، و در صورتی هم که چنین باشد نگرستن این زینتها در انحصار چشم غیر مجهز نیست، بلکه نگرستن با هر وسیله ممکن را شامل است. اضافه بر این که «الکواکب» دلالت بر استغراق می‌نماید، و تقیید آن به برخی از کواکب نیازمند قرینه‌ای است قطعی.

وانگهی در صورتی هم که اشکال فوق بجا باشد، رخنه‌ای در مقصودی که از هفت آسمان قرآن دریافتیم وارد نخواهد شد. و الله الهادی.

اشکال: در صورت پذیرش این سخن که تمامی این چراغ‌های نمایان آسمانی در بخش نخستین آن جای دارند، اثبات این مطلب هرگز مستلزم نفی وجود ستارگانی دیگر در سایر آسمان‌ها نیست.

جواب: خوشبختانه نگارنده نیز هرگز نفی وجود ستارگان و یا موجودات دیگری را در سایر آسمان‌ها نکرده، و چیزی که از ظاهر آیات مربوطه مستفاد می‌گردد این است که: چراغ‌های آسمانی اعم از آن‌هایی که با چشم‌های عادی یا مجهز تشخیص داده می‌شوند، در نخستین آسمان جای دارند. ولی هرگز نفی وجود ستارگان دیگر در سایر طبقات آسمانی را نمی‌توان کرد، بلکه از آیه: *وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ*^۱ (شوری: ۲۹) می‌توان فهمید که ستارگان دیگری هم در سایر آسمان‌ها وجود دارد، که جایگاه جنبندگانی‌اند که خدا میان آن‌ها بخش کرده، زیرا «فیهما» هردوی زمین و هفت آسمان را در بر دارد، و جنبنده هم نیازمند به جایگاهی است، به ویژه «دابه» یک‌ه روی زمین در حرکت است، زیرا دواب و جنبنده‌های غیر زمینی مانند دریایی و هوایی دومین نمونه «دابه» و راه‌رونده می‌باشند.

سخنان برخی از مفسران در جایگاه ستارگان

خوئی در شرح نهج البلاغه (ج ۱، ص ۴۰۳) گوید: «گروهی از علماء - که از جمله آنان سید جزایری و شارح معتزلی است - بر آنند که ستارگان در آسمان اولند. به شیخ بهاء‌الدین عاملی نیز این عقیده نسبت داده شده، و ظاهر سخن فخر رازی هم چنان است.^۲ حق هم همین است، چنان که از سه آیه قرآنی هویدا است».

سپس به آیات مورد بحث استدلال جسته بدون آن که به آن گونه براهین که گذشت تمسک جوید. فخر رازی (ج ۳۰، ص ۶۰) در تفسیر آیه *وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ ...* (ملک: ۵) گوید: «آیه فوق ظهوری در این ندارد که جایگاه ستارگان آسمان اول باشد، و در هر دو صورت این آسمان با ستارگان زینت یافته است».

۱. و از نشانه‌های (ربوبیت) اوست آفرینش آسمان‌ها و زمین و آنچه از جنبندگان در آن دو پراکند و او هرگاه می‌خواهد بر گردآوردن (عاقلان)شان بسی تواناست.

۲. (ج ۱، ص ۴۰۳)

ولی چنان که دانستیم آیات مورد بحث ظهور بسیار روشنی در تعیین جایگاه ستارگان در نخستین آسمان دارد.

از ظاهر مجمع‌البیان نیز که فرماید: «علت آن که تنها زینت ستارگان دربارهٔ اولین آسمان یاد شده، این است که این چراغ‌های فروزان در همین آسمان به چشم می‌خورند» چنان مستفاد می‌گردد که وی نیز با نظر نگارنده موافق نیست.

طبری (ج ۲۳، ص ۳۵) در جملهٔ «بزینة الكواكب» دو وجه صحیح آورده است:

۱- اضافهٔ زینت به کواکب که قرائت اکثر قاریان است «به زینت ستارگان».

۲- تنوین زینت و جر کواکب، از این لحاظ که کواکب جایگزین زینت باشد «به زینتی که عبارت است از ستارگان».

نتیجه: از بحث فوق چنان نتیجه می‌گیریم که انکار هفت آسمان از برخی کیهان‌شناسان، یا براساس آن‌گونه توجیهاات بی‌اصل دربارهٔ هفت آسمان بوده است که از برخی متقدمان و معاصران دیده می‌شود، و یا از این لحاظ است که تنها از مجرای تلسکوپ‌ها و عدسی‌های نیرومند جوی بی‌کران پر از کهکشان‌ها و ستارگان دیده‌اند، و تعداد آسمان که هفت باشد از این مجراها تأیید نشده است.

ولی چنان که دانستیم آسمان ستارگان یک بخش از هفت بخش آسمان است، و بشر که هنوز به اعماق نخستین آسمان که جایگاه ستارگان است نرسیده، چگونه پسندیده است که در صدد انکار ماوراء آن برآید!

و سخن حق این است که گفته شود: ما هنوز از مجرای عدسی‌های قوی هم نمی‌دانیم جو ستارگان چه اندازه است، و مشتمل بر چند ستاره و حتی چند کهکشان است، و نیز نمی‌دانیم ماوراء این جو پهناور چیست، نه آن که ماوراء ستارگانی که به چشم می‌خورد فضایی دیگر وجود نداشته باشد.

ما نمی‌دانیم ولی خدای آفریدگار به طور مبهم از شش جو دیگر محیط بر جو ستارگان در نه آیهٔ قرآنی سخن گفته است، و جنبندگان را میان زمین و هر هفت آسمان پخش کرده

است: ... وَ هُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ^۱ (شوری: ۲۹) و هرگاه بخواهد این جدایی را از میان آن‌ها برمی‌دارد.

اخبار در پیرامون هفت آسمان

در المثنور^۲ از رسول خدا ﷺ آورده است که در پاسخ سؤال جریر دربارهٔ آسمان اول و نزدیک‌ترین زمین فرمود: «خدا آسمان اول را از دخان (گاز) آفرید و آن را بلند کرد، و چراغ (خورشید) و ماه نورانی را در آن نهاد، و به چراغ‌های ستارگان آن را زینت بخشید، و آن‌ها را موانعی در برابر صعود شیاطین قرار داد».

و نیز از آن حضرت آورده که: «خدا بر فراز آسمان نخستین خورشید و ماه و ستارگان و سنگ‌ها و نیزه‌های آتشین آسمانی قرار داده است».

این دو خبر به موجب آن که دربارهٔ آیات مربوطه مکرراً از پیش گذشت به علت موافقت با ظاهر قرآن مقبول می‌آید و چنان که روشن است این نظریه را که این ستارگان در آسمان نخستین می‌باشند، موافق ظاهر آیات قرآنی تأیید می‌کند.

السماء موج مکفوف عنکم (آسمان موجی است که به ارادهٔ الهی از سقوط نگهبانی شده). عنوان فوق در روایات بسیاری از پیغمبر اکرم ﷺ و جانشینان معصومش ﷺ به ما رسیده است. چنان که از ابن عباس است که از رسول خدا ﷺ پرسیدم: این آسمان چیست؟^۳

فرمود: «موجی است که از طغیان و ریزش بر شما نگهبانی شده است». و از امیرالمومنین علیؑ است^۴ که مردی از اهالی شام در مسجد جامع کوفه به آن حضرت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، سؤالاتی از شما دارم؟

۱. ... و او هرگاه می‌خواهد بر گرد آوردن (عاقلان)شان بسی تواناست.

۲. (ج ۴، ص ۹۵) اخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال قال جریر بن عبدالله حدثنی رسول الله صلى الله عليه و آله عن السماء الدنيا و الأرض السفلی.

۳. ظاهراً مقصود آسمان اول است، چنان که در علل و عیون و خصال در خبر شامی از امیرالمومنینؑ است که از آسمان اول پرسیدند، فرمود: «موجی است نگهداری‌شده».

۴. البرهان (ج ص ۳۵۱) ابن بابویه قال: حدثنا ابو الحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبدالله البصری بایلاق، قال حدثنا ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن احمد بن جبلة الواعظ، قال حدثنا علی بن موسی الرضا علیه السلام قال حدثنا ابی موسی بن جعفر علیه السلام

فرمود: «پرس، اما برای فهمیدن، نه به گمان آزمودن و عاجز کردن». در این گفت‌وگو حاضرین مسجد گوش به سخنان آن حضرت گشودند. شامی گفت: نخستین آفریدهٔ پروردگار چیست؟

فرمود: «نور»

گفت: آسمان‌ها از چه پدید شده‌اند؟

فرمود: «از بخار آب»^۱

گفت: زمین از چه؟

فرمود: «از ته‌نشین و کف آب.»

گفت: کوه‌ها؟

فرمود: «از امواج»^۲

از آسمان اول سوال کرد.

فرمود: «موجی است محفوظ.»

از طول و عرض ماه و خورشید پرسید.

فرمود: «نهصد فرسنگ در نهصد فرسنگ»^۳

از رنگ آسمان‌ها پرسش کرد؟

فرمود: «آسمان اول نامش «رفیع» و از جنس آب و گاز (دخان) است.

آسمان دوم «قیدام» و به رنگ مس می‌باشد.

آسمان سوم «ماروم» و به رنگ شبه است.

آسمان چهارم «اوفلون» و به رنگ نقره است.

آسمان پنجم «هیعون» و به رنگ طلا است.

آسمان ششم «عروس» و از یاقوت سبز است.

قال حدثنا ابي جعفر بن محمد عليه السلام قال حدثنا ابي محمد بن علي عليه السلام قال حدثنا علي بن الحسين عليه السلام قال حدثنا ابي الحسين بن علي عليه السلام قال كان علي بن ابي طالب عليه السلام في الجامع، إذ قام اليه رجل من اهل الشام فقال:...

۱. معنی بخار آب در آغاز کتاب گذشت که گازهای متصاعد از انفجار مادهٔ اولی است.

۲. تحقیق این جمله در چگونگی پیدایش کوه‌ها گذشت.

۳. حاصل ضرب این عدد ۸۱۰۰۰۰ فرسنگ می‌باشد و به حساب کیلومتر ۴۲۶۰۰۰۰

آسمان هفتم «عجما» و در سفید است، و میان هر یک از این آسمان‌ها پانصد سال راه است.»

بخش‌هایی از این حدیث که موافق آیات مربوطه است: مقبول، و در مورد سایر بخش‌ها از لحاظ این‌که مورد تأیید ظاهر قرآن و احادیث مستفیضه نیست و این خبر در نوع خود واحد می‌باشد قابل قبول نیست.

از باب نمونه: نام‌های آسمان‌ها و رنگ‌ها و اجناس آن‌ها که در خبر یاد شده (به استثنای جرم گازی (دخانی) آسمان اول) شاهد صدقی از قرآن و احادیث ندارد، و پانصد سال راه فاصله میان هر یک از آسمان‌ها نیز گرچه در احادیث بسیاری از فریقین نقل شده، ولی چون گواهی از قرآن ندارد، قطعی نیست.

و این مقدار تنها نمودار فاصله‌هایی میان آسمان‌ها است، و ربطی به کلفتی جرم هر یک ندارد تا میلیاردها فاصله‌های نوری کهکشانی‌ها به میان آید.

آسمان جرم است نه فضای خالی

آسمان‌ها که جایگاه ستارگان و ... است، جوّ تهی و خلأ نیست که احياناً ستارگان و یا موجوداتی دیگر در آن جای گرفته باشند، بلکه خود جرمی است از نوع جرم ستارگان و ... آری، آسمان مادر ستارگان است که بر اثر پیوست و انباشتگی ذرات سرگردان آسمانی، این فرزندان: اختران و ستارگان پدید آمده و می‌آیند.

در پیرامون رستاخیز آسمان‌ها نیز از آیات مربوطه نتایجی خواهیم گرفت، و در آغاز کتاب نیز گذشت که: آسمان گازهای بسیار داغ و برخاسته از انفجار مادهٔ نخستین بوده، و ستارگان نیز از همین ماده پدید شده‌اند، و تولد ستارگان و گسترش کشور پهناور آسمان وقفه‌ای ندارد، بلکه: **وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ**^۱ (ذاریات: ۴۷) آفریدگار بزرگ همیشه این سقف بلند را گسترش می‌دهد.

۱. و آسمان را به نیروهایی برافراشتیم و بی‌گمان، همانا ما توسعه‌دهندگانیم.

پانصد سال راه؟ در حدیث گذشته فاصله میان هر یک از آسمان‌ها، و در بعضی دیگر از احادیث قطر هر یک از آن‌ها نیز پانصد سال راه معرفی شده است. ما راجع به فاصله نخستین فعلاً نفی و اثباتی نداریم، زیرا آیات مقدسات قرآن و احادیث قطعی در این پیرامون ساکتند. اما آیا مقصود از قطر پانصد ساله هر یک از آسمان‌ها، سیر عادی آن زمان‌ها است که روزی هشت فرسنگ باشد، تا قطر هر آسمان ۸۶۴۰.۰۰۰ کیلومتر باشد؟

یا منظور حداکثر سیر نوری است که در این صورت کلفتی هر آسمان ۴۷.۵۵۳.۵۰۰.۰۰۰.۰۰۰ چهل و هفت تریلیون و پانصد پنجاه سه بیلیون و پانصد میلیون کیلومتر باشد؟

در صورت نخست ضخامت هر آسمان حدود سی ثانیه نوری خواهد بود. و حال آن‌که خورشید که سومین همسایه زمین است شانزده برابر این مقدار یعنی ۸ دقیقه با ما فاصله دارد.^۱

و در صورت دوم نیز بسیاری از کهکشان‌ها که احیاناً میلیون‌ها سال نوری قطر دارند، و هم‌چنین دسته‌ای از ستارگان کهکشان نخستین که منظومه شمسی ما در آن جای دارد، خیلی بیش از این مقادیر با ما فاصله دارند. این‌ها بایستی از ستارگان آسمان اول استثنا بخورند، در صورتی که برحسب آن‌چه گذشت تمامی ستارگانی که به چشم مجهز و غیر مجهز دیده می‌شوند در آسمان اول جای دارند.

مگر آن‌که مقصود از پانصد سال، سرعت بیش از نور باشد تا با این فاصله‌های محیرالعقول سازش داشته باشد. و الله اعلم.

نتیجه: فعلاً قطر آسمان نخست بر عموم بشر پنهان است، تا چه رسد به دیگر آسمان‌ها! و ما به این گونه اخبار که گواه صدقی از قرآن و سنت ندارد نمی‌توانیم استناد کنیم.

۱. دو احتمال دیگر نیز در این زمینه وجود دارد:

(۱) مقصود سیر تمامی مدت ۲۴ ساعت هر روز است که در نتیجه عدد فوق سه برابر خواهد شد.

(۲) مقصود سیر پرنده است که تقریباً ساعتی ۱۰ - ۲۰ فرسخ و بیشتر باشد. چنان‌که در توحید صدوق از حضرت صادق علیه السلام است که خدا را فرشته‌ای است که از گوش تا گردنش پانصد سال به سرعت پرواز پرنده می‌باشد، و در هر صورت از سرعت نور بسیار کم‌تر است.

اما حجم ماه و خورشید که حاصل ضرب نهصد فرسنگ تعیین شده، با آنچه برخی از کیهان‌شناسان اظهار داشته‌اند نزدیک است.

چنان که فاندیک انگلیسی و دیگران حجم خورشید را به ۹۲۸۴۷۰ فرسنگ تخمین زده‌اند، و مضروب نهصد در نهصد نیز ۸۱۰۰۰۰ می‌باشد، و تفاوت ۱۱۸/۴۷۰ فرسنگ است چنان که خبر فوق از حضرت علی علیه السلام باشد، بدین گونه حل می‌شود که: تحدید آن حضرت قطعی و الهامی ولی تحدید دانشمندان فرضی و حدسی است.

اقیانوس‌های آسمانی

توحید به سندی از حضرت صادق علیه السلام از پدرش از جدش رسول الله صلی الله علیه و آله آورده است که: «در آسمان‌های هفتگانه دریاهایی است که گودی یکی از آن‌ها پانصد سال راه است...» در تفسیر علی بن ابراهیم است از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در سیر معراجی خود در آسمان هفتم دریاهایی از نور دیدم که اشعه تابناکشان چشم را می‌ربود، و دریاهایی از ظلمت، و دریاهایی از یخ که صدای رعد و برق از آن‌ها بلند بود.»

و در *در المنثور* از نوزده کتاب حدیثی از عباس بن عبدالمطلب آورده است که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم، فرمود: می‌دانید میان زمین و آسمان چقدر راه است؟ تا آن جا که فرمود: بر فراز آسمان هفتم، دریایی است که عمق آن به اندازه فاصله زمین تا آسمان اول است^۱ ... و در *علل و عیون و خصال*، در خبری از حضرت امیرالمومنین علیه السلام آمده که در پاسخ شخص شامی درباره مساحت برخی از ستارگان فرمود: «دوازده فرسنگ در دوازده فرسنگ...».

«ماکسول رادید» در کتاب *نجوم برای همه*، سه ستاره منظومه شمسی «اورانوس، و نپتون، و پلوتون» را سه دریای آسمانی معرفی کرده است که غلظت متوسط این‌ها کمی از آب بیشتر است، به این معنی که سطحشان از آب رقیق‌تر و مرکزشان غلیظ‌تر است، اورانوس نسبت به زمین بیست برابر، و نپتون سی برابر از خورشید دورتر است.

۱. یعنی پانصد سال راه، زیرا در این حدیث فاصله‌های آسمانی این اندازه معرفی شده است.

اورانوس ۸۰ سال و نپتون ۱۲۰ سال یکبار دور خورشید می‌گردند، نور اورانوس ۱۵۰۰ برابر ماه در شب ۱۴، و پلوتون ۴۰۰ برابر آن است. پلوتون ۴۰ برابر از ما به خورشید دورتر است، ۲۵۰ سال یکبار دور خورشید می‌گردد و به اندازه‌ای از ما دور است که هیچ تلسکوپیی نتوانسته آن را به صورت کره ببیند. نگارنده حدس می‌زند که این دریاها به علت فاصله زیاد از منبع حرارت خورشید تاکنون تبدیل به بخار نشده‌اند.



زندگی در کرات آسمانی

کافی و بصائر و انوار النعمانیه از عجلان بن ابی صالح نقل کرده است که: مردی حضور حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: این قبه! جایگاه آدم است؟ فرمود: «آری، خدا قبه‌ها و مسکن‌های زندگی بسیار آفریده، و از جمله در پشت مغرب این زمین سی و نه مغرب است. زمین سفید که پر از آفریدگانی است که از نور معرفت و نعمت الهی برخوردارند، و هرگز آنی آلوده به گناه نگشته و از آفرینش انسان هم آگاه نیستند». و شیخ رجب برسی و شیخ کفعمی و علامه مجلسی به سندهایی از حضرت کاظم علیه السلام آورده‌اند که: جبرئیل حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: پشت مغرب زمینی است سفید که نوعی از خلق الهی در آن زندگی می‌کنند، و هیچ‌گاه آلوده به گناه نمی‌شوند، گوشت بدن‌هاشان و چهره‌هاشان از گریه و خوف خدا پژمرده شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! در آن سرزمین شیطان و یا کسی از نوع انسان وجود ندارد؟ فرمود: به خدا قسم اینان از خلقت آدم و شیطان بی‌اطلاعند و کسی جز خدا از عدد آنها اطلاعی ندارد. و بحار الأنوار از فخر رازی ... از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: «شب معراج در آسمان هفتم میدان‌هایی همچون میدان‌های زمین شما دیدم».

و در تفسیر قمی از حضرت باقر علیه السلام است که: «پشت این خورشید چهل چشمه خورشید می‌باشد که فاصله میان هر یک چهل سال است، و در تمامی آن‌ها موجودات زیادی است که نمی‌دانند خدا آدم را آفریده یا نه، و پشت کره ماه چهل قرص ماه است که فاصله میان هر یک چهل سال راه است، و در آن‌ها نیز خلایق زیادی است که از آفرینش انسان بی‌خبرند، و همچون زنبور عسل، پروردگار به رمز و وحی غریزه بدن‌ها رسم و راه زندگی را الهام فرموده است.»

نگارنده: آن‌چه از روی هم‌رفته این اخبار می‌نماید وجود زندگی است در برخی از کرات آسمان‌ها (اضافه بر کره زمین) و چنان‌که بعداً خواهیم گفت: از لحاظ آن‌که سنخ زندگی میان موجودات یکسان نیست، لازم نیست شرائط زندگی هم میان آن‌ها هماهنگی داشته باشد، و روی همین اصل وجود موجوداتی زنده در خورشیدهای نورانی و سوزان هم قابل قبول است.

تمدن‌ها و شهرهای آسمانی

از دورنمای آیاتی چند و بسیاری از اخبار (که نمونه‌ای از آن‌ها گذشت) نمودار است که در برخی از طبقات و کرات آسمانی نیز موجوداتی متمدن و عاقل و مکلف وجود دارند. در این‌جا نیز نمونه‌هایی چند از نظر خوانندگان می‌گذرد:

بحار الأنوار از کتاب مثنی بن ولید حنط، از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام آورده است که: در هر یک از آسمان‌های هفتگانه خلایق بسیاری وجود دارند و مابین هر یک نیز چنان است ... و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از پدرش، از ابن عمیر از بعضی اصحاب از حضرت صادق علیه السلام آورده است که امیر المومنین علیه السلام فرمود:

۱. هذه النجوم التي في السماء، مدائن مثل المدائن التي في الأرض، مربوطة كل مدينة إلى عمودين من نور، طول ذلك العمود في السماء مسيرة مائتين وخمسين سنة.

«این ستارگانی که در آسمان جای دارند، شهرستان‌های معموره و مراکز تمدنی است مانند شهرهای زمین ما، هر یک از آن شهرستان‌ها به دو استوانه نوری ارتباط دارند که طول آن در آسمان به اندازه دویست و پنجاه سال راه آسمانی است.»^۱

از کلمه مدینه در حدیث فوق چنان نمودار است که این شهرستان‌های آسمانی مرکز تمدن‌هایی مانند تمدن‌های بشری است. روی این اصل ساکنان و آبادکنندگان آن‌ها نیز بایستی موجوداتی عاقل و متمدن باشند، اما بشر تاکنون جز از مجرای وحی و سخنان پیشوایان دین روزنه‌ای برای آگاهی از این گونه تمدن‌ها و جایگاه‌های زندگی نیافته است.

چنان‌که از پیش هم گذشت، در برخی آیات قرآنی نمودارهای قابل ملاحظه‌ای از مسافرت‌های متقابل کیهانی وجود دارد، و احتمال می‌رود که نجوم و کواکب با یکدیگر این گونه فرق داشته باشند که: نجوم شهرستان‌های معموره آسمانی است نه تمامی کواکب و هر دو گونه در لفظ ستاره مشترکند.

مؤید این احتمال معنی لغوی نجوم است که به کوكب طالع تعبیر شده^۲ و در نتیجه کوكب (ستاره) دو قسم است: طالع، و غیر طالع. کوكب طالع نجم است (ستاره طلوع‌یافته) و شاید طلوع کوكب (ستاره) به معنی طلوع نور زندگی و تمدن و ... در ستاره باشد. در مقابل کوكب ستاره‌ای است که طالع و درخشان نباشد، و این گونه ستارگان دارای یکی از دو حال می‌باشند: ۱- طلوع کرده و سپس غروب نموده‌اند. یعنی قیامت خصوصی آن‌ها برپا شده، و آثار تمدن و یا آبادی در آن‌ها نابود گشته است.

۲- هنوز طلوع نکرده و در انتظار طلوع آبادی و تمدن به سر می‌برد.

آری، وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ^۳ (ذاریات: ۴۷) کشور پهناور هستی پیوسته در حال تغییر و تبدیل و گسترش است، تا آن هنگامی که رگبار عمومی مرگ گریبان سراسر کشور را بگیرد (رستاخیز جهان): تمامی آبادی‌ها به خرابی گراید، و همگی درخشدگان خاموش شوند:

۱. شاید مقصود از سیر راه آسمانی سیر نوری باشد و تأیید آن خط عمودهای نوری است.

۲. مفردات القرآن راغب.

۳. و آسمان را به نیروهایی برافراشتیم و بی‌گمان، همانا ما توسعه‌دهندگانیم.

وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ^۱ (تکویر: ۲)، و تمامی قهرمانان شناور این جو بی کران در اعماق جو غرق و سقوط کنند: و إِذَا النُّجُومُ انْتَثَرَتْ.

و چنان می‌نماید که تعبیر خاموشی: وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (تکویر: ۲) و محو شدن: فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ^۲ (مرسلات: ۸) دربارهٔ نجوم؛ در مقابل، تعبیر سقوط کردن: وَ إِذَا الْكُوكَبُ انْتَثَرَتْ^۳ (انفطار: ۲) برای کواکب خود گواهی روشن بر فرق میان نجوم و کواکب باشد.

بازگشت به توضیح حدیث

محمتمل است دو عمود نورانی که به عنوان وسیلهٔ ارتباط این شهرستان‌های آسمانی معرفی شده، دو کیفیت جذب و دفع باشد. این که از این دو عمود و دو کیفیت «بذلک العمود» تعبیر شده، جهت کمی منظور است. رابطهٔ نوری این مراکز تمدن آسمانی از نظر کمی واحدهای امتداد نوری است، ولی هر واحدی دارای دو کیفیت جذب و دفع می‌باشد.

کیهان‌شناسان نیز از مجرای تلسکوپ‌های فوق به کمک حدسیات و احتمالاتی گوناگون، در برخی از سیارات منظومهٔ شمسی روزنه‌هایی از وجود شرائط زندگی به دست آورده‌اند، اما بسیار مبهم و غیر قطعی، و یکی از علل ابهام این است که اینان برای تشخیص وجود شرائط زندگی، تنها زندگی زمینی را میزان قرار داده، و تا آنجایی که شرایطی همانند با شرایط زندگی زمینی به دست آورند، احتمال قابلیت زندگی می‌دهند. ولی این مقیاس نادرست و بی‌فایده است، زیرا امکان حیات به چهره‌های دیگری که در زمین ما وجود ندارد، هرگز قابل انکار نیست، اما بشر هم تقصیری در این زمینه ندارد و بلکه قصور است. او مقیاسی به جز زندگی زمینی در دست ندارد، و روی همین اصل افق دوربینی او نیز از این حد تجاوز نمی‌کند. وانگهی قدرت تلسکوپ و چشم‌های مجهز، آن اندازه نیست که شرایط زندگی همانند شرایط زمینی را در کرات آسمانی به خوبی تشخیص دهد، تا چه رسد به شرایط غیر مشابه.

۱. و آن‌گاه که ستارگان درخشان تیره شوند.

۲. پس هنگامی که ستارگان محو شوند.

۳. و هنگامی که اختران پراکنده شوند.

اما خوشبختانه خود این دانشمندان با شرایطی حیات را در گرم‌ترین و سردترین درجه امکان‌پذیر می‌دانند، اما پندار نادرست لزوم همانندی شرایط زندگی در سراسر جهان خلقت آنان را از خط مشی مستقیم منحرف ساخته و از کشف حقیقت به دور داشته است.

ژرژگاموف در کتاب *سرگذشت زمین*، تحت عنوان «شرایط زندگی در سیارات» گوید: «وقتی دربارهٔ امکان حوادث در سایر سیارات بحث می‌کنیم به موضوع حساسی برمی‌خوریم، زیرا حقیقتاً نمی‌دانیم حیات چیست و یا چه موجودات زنده‌ای غیر از آن‌چه در روی زمین وجود دارند ممکن است موجود باشند. بی‌شک غیر ممکن است هیچ نوع جاننداری بتواند در حرارت ذوب سنگ‌ها (۱۰۰۰ درجه) و صفر مطلق (۱ ر ۲۷۳) که در آن همهٔ مواد حالت جامد به خود می‌گیرند موجود باشد. این دو درجه‌ای که اختیار کردیم، دو حد نهایی حرارت است.» (ص ۸۳)

نگارنده: زندگی به آن مفهومی که در دنیای ما امکان‌پذیر است شاید این‌گونه باشد، اما نفی زندگی به تمام معنی در حداکثر حرارت - آن هم طبق تحدید نارسای بشر - ادعایی است بدون دلیل، و تیر در تاریکی رها کردن، و حکم بر مجهول مطلق نمودن. ژرژگاموف سپس رشتهٔ تحقیقات خود را این‌گونه ادامه می‌دهد:

«اما اگر موجودات زندهٔ معمولی روی زمین را مأخذ قرار دهیم، می‌توانیم حدود فوق را به حرارتی تقلیل دهیم که آب یعنی عنصر اصلی مشکله مادهٔ آلی به حالت مایع وجود دارد. البته بعضی باکتری‌ها در آب جوش هم بدون کوچک‌ترین آسیبی تا مدتی زنده می‌مانند. خرس‌های قطبی و اسکیموها نیز در نواحی یخبندان دائم زندگی می‌کنند.

اما در مورد اول مرگ باکتری‌ها فقط به زمان بستگی دارد، و در مورد دوم ما با موجودات آلی سر و کار داریم که با پوشش انبوه بدن و اکسیداسیون فراوان داخل بدن خود را گرم نگه می‌دارند.

از آن‌چه راجع به تکامل حیات از ساده‌ترین صورت آن می‌دانیم، این نتیجه حاصل می‌شود که: اگر آب اقیانوس‌ها حالت جوش یا یخ می‌داشت، بدون شک حیات به وجود نمی‌آمد و تکامل نمی‌یافت.

البته می‌توانیم انواع سلول‌های زندهٔ دیگری را نیز تصور کنیم که در آن‌ها سیلیسیوم جای کربن را بگیرد. سیلیسیوم سبب می‌شود که این‌گونه سلول‌ها بتوانند حرارت خیلی زیادتری را

تحمل کنند، به همین طریق می‌توانیم موجوداتی به تصور آوریم که در آن‌ها الکل نقش آب را بازی کند، در این صورت در حرارت یخ‌بندان نیز منجمد و سخت نمی‌گردند.

اما اگر وجود چنین موجودات زنده‌ای امکان داشته باشد، تازه فهم این مسأله مشکل می‌شود که چرا چنین جانوران و گیاهان الکی در نواحی قطبی ما پیدا نمی‌شوند؟ و چرا در آب‌های جوش آب‌افشان‌ها اساساً موجودات زندهٔ سیلیسیوم‌دار یافت نمی‌گردد؟ بنابراین به احتمال قوی شرایطی که در آن حیات امکان‌پذیر است از نظر اوضاع کلی در تمام عالم نباید با شرایطی که در روی زمین موجود است اختلاف داشته باشد».

نگارنده: چنان‌که گذشت این دعوی از این لحاظ این است که خواهی‌نخواهی مفهوم حیات (به آن معنی که در زمین ما هست) مقیاس کیهان‌شناس قرار گرفته، و روی این اصل نادرست این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کنند:

«با قبول چنان فرضی اکنون به تحقیق شرایط حیات در سیارات مختلف منظومهٔ شمسی می‌پردازیم».

نگارنده: ژرژگاموف، پس از حدسیات و تقریبات فوق، یکایک سیارات منظومهٔ شمسی را از نظر قابلیت زندگی مورد بحث قرار داده چنان ادامه می‌دهد:

«سیارات بزرگی که از خورشید بسیار دورند به علت سردی کاملی که در آن‌ها حکمفرما است احتمال وجود حیات نیز در آن‌ها خیلی کم است، زیرا در جو آن‌ها انیدرید کربنیک و رطوبت وجود ندارد.»

عطارد

بین سیارات کوچک‌تر که به خورشید نزدیک‌ترند مثل عطارد، نه‌تنها فاقد آب و هوا است، بلکه نزدیکی زیادشان به خورشید موجب شده که مقدار حرارتش، حرارت ذوب سرب می‌باشد. البته تنها یک طرف عطارد که همیشه روز و مقابل خورشید است، محکوم به چنان حرارتی است، ولی حرارت طرف دیگر که دائماً شب است، از حد یخ‌زدن آب هم کم‌تر است، و در هر دو صورت زندگی در عطارد غیرممکن به نظر می‌رسد.

میان این دو حد- سرمای شدید سیارات دور و بزرگ، و گرمای فوق‌العاده زیاد سیارات نزدیک و کوچک- سیارات معتدلی مانند زهره و مریخ همسایه داخلی و خارجی زمین‌اند نیز هست. این هر دو جوّی شبیه جوّ ما دارند، و قرائنی نیز دال بر وجود مقدار کافی آب در آن‌ها است.

زهره و مریخ

درباره گرمای این دو سیاره لازم است بگوییم: زهره قاعدتاً تا حدی گرم‌تر، و مریخ تا اندازه‌ای سردتر از زمین است. ولی متأسفانه به علت ابر ضخیمی که سطح زهره را دائماً پوشانده، توفیق آگاهی از این سیاره را نداریم. زهره مانند زنان محجوبه است و حجابش را فقط در تاریکی برمی‌دارد. معذک بر اثر کاوش‌های زیاد به دست آمده که یک روز زهره معادل چند هفته زمین است، و چون حرکت انتقالی آن به دور خورشید ۳۲ هفته است، می‌توان گفت در آن جا شب و روز به دنبال هم حاصل می‌شوند.

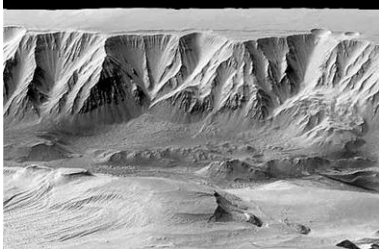
و روی هم‌رفته چنان استنباط می‌گردد که اقلماً ممکن است نوعی از چهره‌های حیاتی در زهره موجود باشد، و از لحاظ آن که وجود گیاهان با وفور اکسیژن ملازمت دارد، و این که از تجزیه منظارالطیفی در جوّ زهره اکسیژن آزادی به نظر نمی‌رسد، چنان نتیجه می‌شود که: در سطح زهره اشجار زیادی وجود ندارد، و بدون گیاه نیز زندگی جانوران مشکل است، زیرا جانوران نمی‌توانند با خوردن یکدیگر روزگار بگذرانند، و به علاوه اکسیژنی برای تنفس آن‌ها وجود ندارد.

بنابراین با وجود این که شرایط نسبتاً مساعدی در سطح زهره وجود داشت کاملاً محقق است که حیات نتوانسته به عللی در سطح آن ظاهر گردد. این فقدان ممکن است به علت وجود ابر ضخیمی در نیمکره روز آن باشد که مانع نفوذ اشعه لازم خورشید برای رشد گیاهان است.

مریخ

همسایه خارجی ما، مریخ، تنها ستاره‌ای است که سطحش را نسبتاً واضح می‌توان دید، بنابراین اطلاعات کامل‌تری درباره آن می‌توان تحصیل کرد. وقتی مریخ بیش از همه به زمین نزدیک

می‌شود فاصله آن به ۵۵.۷۰۰.۰۰۰ کیلومتر می‌رسد. جو آن روشن و شفاف و گاهی نیز ابرهایی دارد. تجزیه منظارالطیفی وجود اکسیژن و انیدرید کربنیک و رطوبت را در مریخ ثابت کرده و از همین لحاظ امکان وجود گیاهان فراوان و زندگی حیوانی را در آن روشن می‌سازد.



جو مریخ خیلی رقیق‌تر از زمین، و فشار آن یک بیستم فشار جو زمین است، و ظاهراً مریخ مقداری از آب را از دست داده، و آب و هوای فعلی آن خیلی خشک است. وقتی با تلسکوپ به مریخ می‌نگریم، بیشتر سطحش صاف به نظر می‌رسد، و

رشته‌کوه‌های قابل توجهی نظیر آن‌چه در زمین دیده می‌شود، در آن مرئی نمی‌باشد. مع‌هذا علامت دائمی مخصوصی در سطح آن دیده می‌شود که نشانه وجود منظره مشخصی از خشکی است. پنج ششم سطح مریخ به رنگ قرمز نارنجی است، و سیاره را قرمز جلوه‌گر می‌سازد که ظاهراً نواحی سنگلاخ یا شنی بدون گیاه می‌باشند. سه پنجم دیگر سیاره را نواحی آبی مایل به سبز یا سبز تشکیل می‌دهد که سابقاً آب‌های وسیعی نظیر اقیانوس‌ها و دریا‌های ما تصور می‌شدند. ولی برخلاف این تصور نواحی فوق محل آب‌های سطح مریخ نیست، زیرا اگر آب بود رنگش نیز یکنواخت به نظر می‌رسید، و مهم‌تر این‌که در بعضی شرایط مساعد، اشعه خورشید را نیز به خوبی منعکس می‌سازند.



رنگ متمایل به آبی و سبز از طرف دیگر، نشانه وجود گیاهان است، و از آن‌جا که رنگ این نواحی در عرض سال تغییر می‌کند، خود یکی از بزرگ‌ترین دلایل صحت این مدعا است. در واقع رنگ سبز این نواحی در فصل بهار نیمکره خود آشکارتر می‌شود. در

صورتی که وقتی فصل زمستان فرا می‌رسد، رنگشان به قهوه‌ای مایل به زردی تغییر می‌کند. بسیار مشکل است تصور این‌که غیر از گیاهان چیزهای دیگری بتوانند چنین آثاری به ظهور برسانند، و وجود گیاهان دلیل بر وجود اکسیژن است. در نتیجه نواحی تاریک دشت‌های پوشیده از علف و بوته و درخت می‌باشد.



ژرژگاموف از کلاهک‌های سفید درخشان قطبین مریخ که در زمستان و تابستان زیاد و کم می‌شوند استدلال بر وجود برف در این کره کرده، و سپس حرارت سطح مریخ را نیز وسیله‌ای دیگر برای حدس وجود حیات در آن دانسته، گوید: «حرارت سطح

مریخ که به نظر مساعدترین محل برای وجود حیات در خارج از زمین است، تا حدی جالب توجه می‌باشد. اندازه‌گیری‌هایی که با بولومتر (دستگاه بسیار جالبی که مقدار حرارت حاصل از تشعشع اجسام را فواصل بسیار دور ثبت می‌کند) شده، نشان می‌دهد که حرارت متوسط آن در طول استواء فقط ۱۰ درجه یا اندکی بیشتر از آن است. حرارت سطح مریخ بلافاصله پس از طلوع آفتاب یا پیش از غروب آن در نواحی استوایی نیز بایستی از نقطه انجماد آب پایین‌تر بوده، و شب‌های آن سرد باشد. نواحی قطبی مریخ نیز سردترند».

و چنان آب و هوایی را گرچه نمی‌توان مساعد گفت، ولی درعین حال مانع رشد گیاهان یا حتی حیوانات نمی‌شود، گرچه وجود گیاه در مریخ مسلم است، ولی اثبات وجود یا نبودن جانوران خیلی مشکل‌تر به نظر می‌رسد.

قریب ۲۵ سال پیش ادعای ستاره‌شناس معروف امریکائیسووال^۱ در جهان دانش و در افکار عمومی آشوبی به پا ساخت.

این ادعا مبنی بر وجود کانال‌های مریخ بوده است یعنی شبکه‌ای مرکب از خطوط هندسی مشخص سطح مریخ که کاملاً راست و نازک و دقیق به نظر می‌رسند. این شبکه را نخستین بار ستاره‌شناس ایتالیایی، جیوانی شیا پارلی، در سال ۱۸۷۷ دید و از آن پس توسط عده دیگری نیز مشاهده و توصیف گردید.

اگر واقعاً چنین کانال‌هایی موجود بود نظم هندسی کامل آن‌ها می‌توانست نتیجه به کار رفتن هوش موجودات زنده باشد. لوول تئوری ساده‌ای را با کمال بی‌باکی عنوان کرد که طبق آن ساکنین مریخ که با کم آبی مواجه بوده‌اند، مایوسانه برای تنوع بقا سیستم مخصوصی

1. Pereivall Lowall.

برای آبیاری زمین‌های وسیعشان به کار بردند. بدین معنی که با حفر این کانال‌ها در سیارهٔ رو به زوال خود توانسته‌اند با کم‌آبی مقابله نمایند. بنا به نظریهٔ لوول کانال‌های سطحی مریخ نواحی مشخصی با پارک‌ها و باغ‌هایی را نشان می‌دهد که در طول این مجاری مصنوعی احداث شده است، و از صحاری لم یزرع قرمز رنگ عبور می‌کند.

لوول، چنین تصور کرد که در آغاز بهار یکی از نیمکره‌ها هنگامی که برف‌های یک کلاهک قبلی ذوب می‌شود، آب حاصل را مصنوعاً و به کمک تولمبه‌ها در بین کانال‌ها وارد می‌سازند و برای نواحی خشک استوایی آب می‌اندوزند. لوول حتی از روی تغییر رنگ تدریجی آب کانال‌ها کوشش نمود که سرعت جریان آب آن‌ها را نیز تخمین بزند.

ژرژگاموف، در این باره می‌گوید که: اگر واقعاً چنین کانال‌هایی موجود بوده‌اند، تصورات مذکور بسیار جالب و پرازش می‌شد، ولی بدبختانه وقتی با تلسکوپ‌های قوی به مشاهدهٔ دقیق پرداختند، و هم‌چنین با پیشرفت فن عکاسی، معلوم شد که چنان نیست؛ شبکه‌ها و کانال‌هایی که عدهٔ زیادی وجود آن را تأیید کرده‌اند به نظر خطای سادهٔ باصره است.

بدین معنی که چشم انسان طبق عادت هر وقت به چیزی که نزدیک حد رؤیت است نگاه کند، جزئیات آن‌ها را به وسیلهٔ خطوط نازک خیالی به هم مربوط می‌سازد، و از مجموعهٔ آن‌ها اشکال هندسی به وجود می‌آورد.

در این که تعداد بی‌شماری لکه‌های سیاه در سطح مریخ وجود دارد شکی نیست، ولی خطوط راست یا کانال‌های مختلف آن‌ها را از هم جدا نمی‌سازد.

و هنوز نمی‌دانیم آیا جانوری در مریخ وجود دارد یا نه؟

نگارنده: چنان که ملاحظه می‌کنید نتیجهٔ کلیهٔ کاوش‌های دور و دراز دانشمندان کیهان‌شناس با تمامی نشیب و فرازها محدود به: محتمل است، حدس می‌زنیم، امکان دارد، و بالأخره نمی‌دانیم، می‌باشد. در صورتی که شعاع بینش آن‌ها با در دست داشتن تلسکوپ‌های نیرومند تنها همسایگان زمین، سیارات منظومهٔ شمسی (یعنی نزدیک‌ترین ستارگان کهکشان آدنی) می‌باشد ... تا چه رسد که این‌گونه کاوش‌ها را دربارهٔ وجود و عدم حیات در سایر ستارگان این کهکشان یا میلیون‌ها کهکشان دورتر نیز به کار برند!

اما چنان که خواهیم دید، برخی از ستارگان به اندازه‌ای از ما دورند که از آغاز آفرینش تا زمان انفجار نسبت به ما در حجاب بوده و هرگز نورشان به زمین نرسیده است. اگرچه عمر برخی از آن‌ها به صدها میلیون سال می‌رسد، با سرعت سیر نور هم (که در ثانیه سیصد هزار کیلومتر است)، نتوانسته‌اند در مدت‌زمان طولانی این فاصله را طی کنند، فالعظمة لله الواحد القهار.

این از شعاع علم بشر! ولی چنان که دانستیم، قرآن و روایات اسلامی ما را از دنیاهای متمدن و مسکون آگاه می‌سازد، و آینده‌ای را به ما نوید می‌دهد که با همسایگان دور و نزدیک کیهانی خود رفت و آمد برقرار کنیم، و ما این پیام راستین وحی را به عنوان بهترین نوید امیدبخش در اختیار مسافران کیهانی می‌گذاریم، تا از این رهگذر بی‌دریغ و مظفرانه امر الهی را دربارهٔ سیر کیهانی خود ادامه دهند: قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... (یونس: ۱۰۱)، أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... (اعراف: ۱۸۵)، وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَ هُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ^۳ (شوری: ۲۹) و تا آن‌جا که می‌توانند به حول و قوهٔ الهی کیهان را زیر پر گیرند، و در این کشور پهناور پرواز کنند، تا آگهی بیشتری به قدرت و حکمت بینهایت آفریدگار بیابند. به عبارت دیگر سفرهای کیهانی خود را در انحصار هدف‌های مادی و حیوانی قرار ندهند. بلکه همان‌گونه که بدن‌هاشان در آسمان پرواز می‌کند، از این رهگذر پروازهای انسانی و روحانی نیز بکنند. و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.



۱. بگو: «بنگرید در آسمان‌ها و زمین چیست؟» ...

۲. آیا و در ملکوت و حقیقت آسمان‌ها و زمین -و هر چیزی که خدا آفریده است- ننگریسته‌اند...

۳. و از نشانه‌های (ربوبیت) اوست آفرینش آسمان‌ها و زمین و آنچه از جنندگان در آن دو پراکند و او هرگاه می‌خواهد بر گردآوردن (عاقلان)شان بسی تواناست.

کهکشان‌ها یا جزایر آسمانی

بشر تاکنون میلیون‌ها جزایر آسمانی را با چشم مجهز دیده است که هر کدام مشتمل بر هزاران میلیون ستاره‌اند.

تنها در کهکشان ما- اطراف خورشید- صد هزار میلیون ستاره وجود دارد، با این‌که این کهکشان فقط پنجاه هزار سال نوری قطر دارد، و برخی از کهکشان‌ها دویست و پنجاه هزار سال نوری قطر دارند. ابر ماژلان که به اندازه تقریبی ۴ برابر ماه در نزدیکی قطب جنوب دیده می‌شود، تکه کوچکی از کهکشان ما است، و مشتمل بر بیش از یک میلیون ستاره می‌باشد که برخی از آن‌ها دویست هزار برابر خورشید نور دارند.

هزاران میلیون امثال این خورشید تشکیل یک سحاب ماریچ می‌دهند. ستارگان ثوابت به قدری از ما دورند که با قوی‌ترین تلسکوپ‌ها هم شکل آن‌ها تشخیص داده نمی‌شود؛ فقط می‌دانیم که گردند.

نزدیک‌ترین ثوابت، چهار سال نوری^۱ با ما فاصله دارد، این در حالی است که نور خورشید در فاصله هشت دقیقه و چند ثانیه به ما می‌رسد. درخشنده‌ترین ثوابت آسمانی ستاره شعری است که بیش از ۵۰۰ ر ۰۰۰ از زمین با خورشید فاصله دارد، و چنان‌چه در فاصله خورشید بود، چهل برابر خورشید به ما حرارت می‌فرستاد. حرارت سطح شعری ۱۱۲۰۰۰ درجه است، و خورشید ما در طبقه‌بندی‌ها در طبقه سوم حرارت قرار گرفته است. اگر قرار شود بشر تعدادی

۱. سال نوری به حساب سرعت سیر نور در ثانیه می‌باشد که ۳۰۰.۰۰۰ کیلومتر است. روی این حساب یک سال نوری ۸۰۰۷۲.۵۰۰.۰۰۰ کیلومتر است.

از ستارگان را که با چشم مجهز شناخته نامگذاری کند، و در انجام این کار برای هر یک ثانیه‌ای وقت لازم بگذارد، بیش از هفت هزار سال فرصت لازم دارد.

اندازه‌گیری فضا

از مقدار نور می‌توان بعد مسافت موجود نورانی را دریافت زیرا هرچند موجودی دورتر باشد، کم‌تر به نظر می‌رسد، و از شدت و ضعف نور هر ستاره‌ای می‌توان بعد و قرب آن را فهمید. بر اثر اکتشافات «لویت» و سپس تحقیقات «هارلو شایلی» کارمند زیج مانت ویلسون، وضع عجیبی دربارهٔ ستارگان بر ما مکشوف شد.

هرچه مدت زمان بین دو بار روشنایی کامل ستاره بیشتر باشد، قدرت نوری آن زیادتر است. مثلاً اگر فاصلهٔ دو روشنایی ۱۰۰ روز باشد روشنی‌اش ۲۲ هزار برابر خورشید است، و اگر ۵ روز باشد ۷۰۰ برابر.

و. م. ا. سلیف، منجم زیج لوول در اربزونا، ستارگان بسیار دور را در جزایر آسمانی به کمک منشور و عدسی و فیلم عکاسی مورد آزمایش قرار داده است. او کشف کرده که این جزایر آسمانی با سرعت چند کیلومتر در ثانیه در حرکتند، و به علت نامعلومی از ما دور می‌شوند. دورترین این ستارگان با سرعت ۲۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه در حرکتند.

نزدیک‌ترین جزایر آسمانی یک میلیون سال نوری از ما فاصله دارند، و دورترین آن‌ها را که تاکنون دیده‌ایم دویست میلیون سال نوری از ما دورند، و اگر کسی با تلسکوپ ۲۰۰ اینچی کوه پالومار فضا را نگاه کند، بیش از یک بیلیون کهکشان خواهد دید و اجرامی که فاصله‌شان از زمین بیش از یک میلیون سال نوری است.

اصولاً میان هر یک از جزایر آسمانی یکی دو میلیون سال نوری فاصله است، و حدود سی میلیون از این جزایر و کهکشان‌ها در محیط عدسی زیج -مانت ویلسون- وجود دارد که در پاره‌ای از آن‌ها چندین هزار میلیون ستاره موجود است، و هزاران میلیون خورشید در این میان می‌باشد.

جزایر آسمانی حدسا در آغاز گازهای بسیار رقیقی بوده‌اند که حداقل قسمتی از آنها طی هزاران میلیون سال به صورت مجموعهٔ انبوهی از ستارگان درآمد است. ستارگان از گازهای بسیار داغی تشکیل شده‌اند که با خورشید ما شباهت فراوان دارند. خورشید ما یکی از اعضای ناچیز یکی از این جزایر آسمانی به شمار می‌رود.

کهکشان آندروما ۴۵ هزار سال نوری قطر دارد، و یک میلیون سال نوری از ما دور است، معذک با چشم بدون سلاح به صورت یک نقطهٔ نور لرزان دیده می‌شود.

ابر ماژلان: برخی از صدها هزار ستارهٔ موجود در یکی از دو ابر ماژلان، گاه‌گاهی نورش پانصد هزار برابر خورشید می‌شود، و آن قدر از ما دور است که جز با تلسکوپ دیده نمی‌شود.^۱

تولد ستارگان^۲

از ابتداء تا انتهای یک رشتهٔ سحابی ۴۰ هزار سال نوری فاصله است. هستهٔ مرکزی سحابی چرخنده، مرکب از تودهٔ آتشین از الکترون^۳ و اتم است. سپس رشته‌های حلزونی سحابی تا حدی باز شده، و تکه‌های کوچک ابرهای هر رشته به لکه‌های نورانی یا مجموعهٔ ستارگان مبدل گشته‌اند. پس از هزاران میلیون سال یا بیشتر محل اصلی رشته‌های حلزونی گم می‌شود، و به جای لکه‌های نورانی - که هستهٔ اصلی ستارگان را تشکیل می‌دهند - ستارگان منفردی بر صحنهٔ فضا پدیدار می‌گردد. چرخش سحابی‌ها مولد ستارگان و نقطه‌های نورانی است.

آری: وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ^۴ (ذاریات: ۴۷)^۵

۱. نقل از رصدخانهٔ لیک.

۲. عناوین کهکشان‌ها یا جزایر آسمانی، اندازه‌گیری فضا و نور، تولد ستارگان به تمامی نقل از کتاب سرگذشت زمین از ژوزف کاموف و کتاب نجوم برای همه تألیف ماکسول راید است.

۳. مقصود از الکترون که در این جا مقابل اتم ذکر شده، جزء منفی داخلی اتم نیست بلکه خود عنصری مستقل است.

۴. و آسمان را به نیروهایی برافراشتیم و بی‌گمان، همانا ما توسعه‌دهندگانیم.

۵. موضوع گسترش آسمان و تولد ستارگان به مناسبت آیه: وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا ... گذشت.

نور

نور هم موج است و هم دانه‌های ریزی شبیه به دانه‌های برف، و از این‌ها اسرارآمیزتر! هنوز ماهیتش بر ما مکشوف نیست.

اگر ما قادر بودیم که امواج نور را ببینیم و جسمی برای آن قائل شویم، در $2/5$ سانتی‌متر از فضا ۶۲ هزار موج نور بنفش می‌دیدیم.

مثلا نور آبی در $2/5$ سانتی‌متر ۵۵.۰۰۰ و سبز ۴۸.۰۰۰ و زرد ۴۴.۰۰۰ و قرمز ۳۸.۰۰۰ موج و پررنگ‌ترین قرمزها ۳۲.۰۰۰ موج دارند و از این مقدار کم‌تر دیگر به چشم نمی‌آید.

امواجی که در $2/5$ سانتی‌متر بیش از ۶۶ هزار باشند، غیر مرئی به حساب می‌آیند و آن را ماوراء بنفش نامیده‌اند.

صوت در هر ساعت ۱۴۴۰ کیلومتر سرعت دارد، و چون سرعت دورانی زمین بر گرد خورشید ثانیه‌ای ۳۰ کیلومتر می‌باشد، بنابراین سرعت زمین ۹۰ برابر صوت، ولی سرعت نور ۱۰۰۰۰ برابر سرعت زمین است.

کجا دانش بشر تواند یکی از میلیاردها اسرار آفرینش را دریابد؟!

ادیسون مخترع برق گوید: «از یک درصد مجموع دانستی‌ها، ما فقط یک میلیونیم آن را می‌دانیم». ۲۰۰ سال پیش نیوتون دانش کلی بشر را به خلیجی تشبیه کرده و گفت: «من و همکارانم فقط چند دانه ریگ از این پهنای وسیع برداشته‌ایم، ما راجع به نور نیز آن قدر بی‌اطلاعیم که به همین وجه باید آن را تشبیه کنیم».

این نمودار اندکی از جهان بی‌کران خلقت است. که بشر با قدرت ناچیز خود تاکنون توانسته آن را دریابد. و العظمة لله الواحد القهار، و سبحانه و تعالی عما یشرکون. باشد که خودپرستان به هوش آیند، و غافلان بیدار شوند.

این بشر نادان که با تمامی جست‌و‌خیزهای علمی خود به تازگی از نزدیک‌ترین همسایگان کیهانی خود مانند ماه دیدن کرده، و تاریخ را با این موفقیت به کلی تغییر داده است، چگونه به خود اجازه می‌دهد که نغمه انکار آفریدگار را ساز کند؟

قرآن و مسافرت‌های کیهانی

به خواست الهی و ارادهٔ آفریدگار بزرگ، شاید بشر در سایهٔ کوشش بتواند شعاع کیهان‌پیمایی‌ها و مسافرت‌های آسمانی خود را بیشتر کند، و خانهٔ زندگی و شعاع معلومات خویش را گسترش دهد.

قال الله تعالى: يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ^۱ (الرحمن: ۳۳) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ^۲ (الرحمن: ۳۴)

تفسیرها دربارهٔ آیهٔ فوق بسیار است. از جمله این که نفوذ از قطر آسمان‌ها و زمین مربوط به روز قیامت است یا قبل از آن؟

و این که امر به نفوذ امر تعجیزی است یا برای تحریص و تحریک؟ و آیا نفوذ به معنی بیرون شدن از آسمان‌ها و زمین است، یا دخول در اعماق آن‌ها است؟

و آیا معنی «بِسُلْطَانٍ» این است که نفوذ نیازمند سلطه و قدرتی است که پروردگار عطا می‌فرماید؟ یا آن که سلطان به معنی حجت و برهان بوده و نتیجهٔ نفوذ می‌باشد. چنان‌چه این موفقیت حاصل آمد، حجت بر قدرت و علم الهی برای نفوذکنندگان قوی‌تر خواهد بود؟ و یا نفوذ به معنی خروج از آسمان‌ها و زمین است، و سلطان یعنی: محال است بتوانید از مملکت الهی خارج شوید، و اگر فرضاً از این جهان هستی بیرون روید، به ناچار در محیط دیگری که آن هم نیز آفریدهٔ الهی و بخشی از سلطنت اوست وادار خواهید شد؟ در این موارد میان مفسران اختلاف است:

مجمع (ج ۹، ص ۲۵) گوید: نفوذ به معنی رفتن و خلاصی یافتن است، و خلاصهٔ معنی آیه این است که: هر کجا باشید مرگ گریبانگیرتان خواهد بود. برای فرار از مرگ اگر توانید از اقطار

۱. ای گروه جنیان و انسین! اگر می‌توانید از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین به بیرون رخنه کنید، پس رخنه کنید، (ولی) جز در سلطهٔ (ربانی) در نیابید.

۲. پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان (همان و او را) تکذیب می‌کنید؟

آسمان‌ها و زمین بیرون روید و راه فرار اختیار کنید. البته هرگز نتوانید زیرا هرکجا روید از ملک من برون نیست.^۱

و نیز گفته شده: لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ بَدِينٍ معنی است که توفیق این گونه نفوذ، به سلطان و قدرتی است که خدا عنایت فرماید. بدین گونه که مکان دیگری برای شما پدید آورد، تا پس از نفوذ به آن جا وارد شوید، و در هر صورت نتوانید از مملکت الهی خارج شوید.

و از ابن عباس است در معنی آیه که: اگر بخواهید نفوذ علمی در آسمان‌ها و زمین کنید، نتوانید مگر با قدرت دلیل و راهنما.

و از زجاج است که: به هر جا بنگرید حجت و سلطنت الهی است.

نگارنده: در آیه فوق جمله‌ای که دلالت بر تعجیز نفوذ مورد امر را کند، وجود ندارد. بلکه جمله لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ گواهی روشن بر امکان این نفوذ است، ولی مشروط به: سلطان، قدرت و تسلط علمی و روحی و ...

آری در غیر صورت وجود سلطان نفوذ هم غیرممکن است و در حقیقت آیه فوق نموداری از ناتوانی بشر و قدرت آفریدگار بر توانا کردن اوست.

گرچه از آیه قبلی: سَتَفْرَعُ لَكُمْ أَيُّهُ الثَّقَلَانِ^۲ (الرحمن: ۳۱) چنان می‌نماید که نفوذ در این آیه نیز مربوط به روز قیامت می‌باشد - جز آن که دلیلی بر انحصار نداریم - ولی عمومیت معنی آیه در هر دو جهان بی‌اشکال به نظر می‌رسد.

اینک باید دید نفوذ به چه معنی است؟

اگر «تَنْفُذُوا فِي أَقْطَارٍ...» بود، نفوذ به معنی ورود در اعماق آسمان‌ها و زمین شد. ولی چون «تَنْفُذُوا مِنْ...» فرموده، نظر مجمع تأیید می‌شود که: از اعماق آسمان‌ها و زمین سیر کرده و خارج شوید. این نفوذ مشتمل بر دو مرحله است:

۱- سفر در سراسر جو پهناور کیهان و اعماق زمین.

۲- بیرون رفتن از آن.

۱. یعنی اگر بخواهید به منظور فرار از مرگ از این جهان به هر کجای دیگر روید، حتی اگر از قطر آسمان‌ها و زمین بیرون روید، آن هم ملک الهی است.

۲. ای جن و انس! زودا که ما به خوبی به شما پیردازیم.

بنابراین لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ نیز راجع به هر دو مرحله خواهد بود، با این تفاوت که سلطان در مرحله اول نفوذ به هر دو معنی «حجت و برهان و مملکت» می‌آید، ولی در مرحله دوم تنها معنی دومین برای سلطان درست است و بس.

اگر هم احياناً از کشور پهناور هستی برون روید، هرکجا که بروید مملکت خداست. تا هست کشور پهناور خدا است، مگر این که به نیستی گرایید که باز هم در باطن این جهان در سلطنت خداید.

در هر حال: سلطان به معنی سلطنت و قدرت است که شامل قدرت علمی و برهانی و قدرت وسعت مملکت نیز می‌شود.

آن چه در آیه فوق با بحث حاضر ارتباط دارد، نفوذ علمی و نظری و نفوذ بدنی انسان‌ها در اقطار آسمان‌ها و زمین است که جز در سایه قدرت و إحاطه علمی - آن هم از جانب آفریدگار - امکان‌پذیر نیست.

بشر از لحاظ پیشرفت علم شاید احياناً دچار این پندار جاهلانه شود که این منم که چنینم و چنانم و از این و آن آگاهم، اما لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ دهنده عقل و علم و پدیدآورنده محیط فعالیت این دو نیروی خداداد، همان آفریدگار یکتاست.

سفرهای علمی و بدنی در جو پهناور کیهان

شایسته توجه است که نفوذ در اقطار آسمان‌ها و زمین، در انحصار نفوذ مادی نیست، بلکه پروازهای مادی و نظر در بدایع آفرینش جهان ماده است که در برخی از آیات نیز مورد امر الهی است، آن هم برای پرواز روحی تا از این رهگذرها بشر بهتر بتواند قدرت بی‌نهایت خدا را درک کند، و بیشتر به او ایمان آورد.

اگر قرآن امر می‌کند که: قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ^۱ ... (یونس: ۱۰۱) پس نظر در موجودات آسمانی و زمینی بر اهل ایمان لازم است.^۲

۱. بگو: «بنگرید در آسمان‌ها و زمین چیست؟»

۲. چنان که از پیش گذشت این نظر اعم از عقلی یا بصری چه از دور و چه از نزدیک است که مرحله سوم به وسیله مسافرت‌های کیهانی صورت‌پذیر می‌باشد.

قرآن نتیجه این نظر را افزودن معرفت دانسته، و در پی این سخن فرموده است:
 ... وَ مَا تَعْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ^۱ (یونس: ۱۰۱)

برای گروه خودپرست و مادی - که جز ماده به چیز دیگری باور ندارند - نشانه‌های قدرت و پیمبران الهی سودی ندارد.

... فَأَنْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (الرحمن: ۳۳)

عقل و علم خود را به کار برید، اگر هم توانستید: از نزدیک سری به همسایگان آسمانی خود زنید، اما جز در سایه قدرت و علم خداداد نتوانید.

بهره‌ای که از این گونه نفوذها می‌برید نیز باید افزایش معرفت الهی باشد.

طنطاوی (ج ۲۴، ص ۲۱) گوید: «بهتر از وجهی که مجمع برای آیه فوق یاد کرده این است ... ای جن و انس! اگر توانستید در اقطار آسمان‌ها و زمین نفوذ کنید - تا از سازمان آفرینش الهی آگاه باشید - بکنید، اما این نفوذ امکان‌پذیر نیست، مگر با نیروی علمی و مقدماتی که پروردگار برای شما آماده ساخته است^۲ که: علوم و معارف و تهذیب اخلاق باشد. مهم‌تر از همه دوست داشتن علم و آفریدگار جهان است که این دو برای آدمی نیرویی پدید می‌آورد تا بر دانستی‌ها و شگفتی‌های آفرینش آگاه شود و از زندان مادیت برون جهد. «پس به کدام نعمت خدایان تکذیب دارید؟»

آری این خود نعمتی گرانبها است که خدا با وسایلی که در اختیاران نهاده خواسته عقل‌های شما را به معارج و مدارج رفیع اوج دهد، تا در عوالم بی‌کران خلقت نفوذ کنید. خدا پس از بیانات دیگر گوید: سفر در اقطار آسمان‌ها و زمین برای آدمی هرگز آماده نگردد، مگر به اخلاق و علوم و اخلاص!!

از آن‌چه در تفسیر آیه مربوطه یاد کردیم ضعف برخی از سخنان طنطاوی به خوبی پیداست.

۱. ... و (اما) نشانه‌ها و هشداردهندگان گروهی را که ایمان نمی‌آورند بی‌نیاز نمی‌کنند.

۲. عبارت طنطاوی چنین است: ایها النقلان ان قدرتم ان تنفذوا فی اقطار السماوات و الارض. ولی باید از طنطاوی پرسید روی چه اصل حرف «من» را به حرف «فی» تبدیل کرده، با آن‌که «فی» یعنی ورود در اعماق آسمان‌ها و زمین، و «من» به معنی برون رفتن از آن‌ها که فوق نفوذ در آن‌ها است، می‌باشد. (این دلیل بر عدم دقت اوست.)

گفتیم: پرواز بشر در جو بی کران کیهان - چه به منظور سیر مادی باشد و چه افزودن خدانشناسی، جز با علم و قدرتی که پروردگار در اختیارش می‌گذارد میسر نیست.

اما نکته حساس این جاست که: برای بشر، بشر عاقل و دانا، شایسته است تمامی سیرهای مادی به سیرهای روحانی و عقلی پایان یابد.

چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره دنیا فرمود:

«من أبصر بها بصرتة، و من أبصر إليها أعمته».

هر که نظر به این جهان مادی دوزد، نظرش از آن گذر نکند. به جز کوردلی و غفلت بار نیاورد. و هر که آن را وسیله تعقل قرار دهد، و از رهگذر این جهان پهناور مادی به ماوراء طبیعت بنگرد، هم این عالم ماده او را بینا کند.

در هر صورت آیه فوق به نظر نگارنده برخلاف آن چه احیاناً گمان کرده‌اند، یکی از شواهد امکان مسافرت‌های کیهانی است. آن هم کامل‌ترین نوعش که با تأییدات خاصه الهیه صورت‌پذیر است. چنان که معراج رسول الله صلی الله علیه و آله در نخستین درجات کیهان‌پیمایی در طول تاریخ قرار گرفته است، و آسمان‌پیمایی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله به هنگام ظهور، نیز نمونه‌ای بارز از کیهان‌پیمایی خارق‌العاده است.

این خود خرق عادت است که دلیل بر امکان این گونه مسافرت‌ها را نشان می‌دهد. اما بشر در سایه ترقیبات علمی و از مجرای عادی خواهد توانست نمونه‌هایی از مسافرت‌های کیهانی داشته باشد - و نه به حد اعجاز - چنان که سفر به کره ماه خود بهترین نمونه از این گونه موفقیت‌های علمی است.

آری: لا تَفْذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ. این گونه مسافرت‌ها جز با قدرت تسلط بر جهان ناشدنی است - اگر قدرت بی‌نهایت باشد سفر نیز خارق عادت خواهد بود چنان که در معراج و مانند آن. و اگر قدرت محدود بشر باشد، به همان اندازه که قدرت علمی مصرف کند، کیهان‌پیمایی اش نیز شعاع بیشتری خواهد داشت: وَ أَنْ لَيْسَ لِلنَّاسِ إِلَّا مَا سَعَى^۱ (نجم: ۳۹). بشر در سایه سعی و

۱. و این که برای انسان جز حاصل تلاش خودش نیست.

کوشش به تمامی مقامات مادی و روحانی می‌رسد، به جز آن‌گونه ترقیاتی که جز با اراده و یژه الهی امکان‌پذیر نیست، مانند: مقام نبوت و عصمت، و معجزات انبیاء و ...!

فرق میان کواکب، نجوم، بروج، رجوم و شهاب چیست؟

کوکب:

به معنی ستاره است و تمامی انواع ستارگان را شامل می‌شود.

نجم:

ستاره درخشان را گویند: «الکوکب الطالع»^۱. ستارگان دو نوعند: طالع و غیرطالع. دسته دوم کوکب غیرنجمی می‌باشند.

جمله الکوکب الطالع (ستاره درخشان) چنان می‌نماید که این دسته از ستارگان همیشه در حال طلوع و درخشش می‌باشند، نه آن‌که گاهی طلوع کنند و گاهی غروب مانند دسته دوم. زیرا در این صورت تقسیم ستارگان به دو گونه بی‌وجه است، و در این پیرامون جای دو احتمال است:

۱- ستارگانی که از لحاظ قوت نور و یا نزدیکی به زمین قابل رؤیتند: «نجم» و آن‌هایی که از جهت بعد مسافت و یا کمی نور چندان نمایان نیستند: «کواکب غیر نجمی» که ستارگان تاریک نام یافته‌اند.

ولی احتمال فوق از لحاظ آیه: *إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ*^۲ (صافت: ۶) که در آن تمامی کواکب به عنوان زینت آسمان معرفی شده‌اند، دور به نظر می‌رسد. زیرا چنان‌که در آغاز بحث ستارگان گفتیم: کلمه الکواکب عموم ستارگان را از دو جهت شامل است: یکی خود کلمه کواکب، دیگری الف و لام استغراق که تمامی افراد و انواع ستارگان را شامل می‌شود، و به ناچار بایستی قابل رؤیت باشند تا به عنوان زینت آسمان وانمود شوند.

۱. مفردات القرآن راغب اصفهانی.

۲. ما نزدیک‌ترین آسمان (به این زمین) را به زیوری آراستیم (که همان) کل ستارگان [درخشان و غیر درخشان] است!

۲- آن دسته از ستارگانی که آثار تمدن و زندگی و علم در آن‌ها درخشیده است از دسته اول (نجم: ستاره درخشان) و آن‌هایی که هنوز آماده زندگی نشده‌اند و یا رستاخیزشان فرا رسیده، و یا اصلاً هیچ‌گاه قابل زندگی نیستند، از دسته دوم (ستارگان مرده) به شمار می‌آیند.

بروج:

برج به معنی قصر بلند است، و تنها در دو جای قرآن ستارگان به عنوان بروج معرفی شده‌اند:

۱- وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ^۱ (بروج: ۱)

۲- وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ^(۱۶) وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ^(۱۷) إِلَّا مِنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ^(حجر: ۱۸)

در زمینه برج‌های آسمانی دو احتمال به نظر می‌رسد:

۱- مقصود عموم ستارگان باشند، بدین مناسبت آن‌ها نیز برفراز سقف بلند آسمان جای

گزیدند (مانند برج‌ها که مرتفع و بلند می‌باشند).

۲- مقصود قصرهای باشکوه است که احیاناً دست علم و تمدن موجودات متمدن آسمانی در

برخی از کرات آن‌ها را بنا کرده. این احتمال از دو جهت تقویت می‌شود:

۱- لفظ «برج» به معنی قصر است، نه هر چیزی که در بلندی قرار گیرد: «ساختمان بلند»

نه ساختمان بر بلندی. و إلا میوه‌هایی که بر فراز شاخه‌های بلند درختانند، و یا چراغ‌هایی که بالای بلندی‌ها قرار دارند، بایستی به نام برج و قصر نامیده شوند، در صورتی که چنان استعمالی مضحک و ناپسند است.

۲- از آیه اَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمْ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ^۳ ... (نساء: ۸۰) چنان

می‌نماید که: قصر باشکوه و بلند را برج گویند.

۱. سوگند به آسمان دارای کاخ‌ها.

۲. و به راستی بی‌گمان ما در آسمان کاخ‌هایی (و حیاتی) قرار دادیم و آن‌ها را برای تماشاگران (زمین و آسمان) آراستیم. (۱۶) و (هم) آن‌ها را از هر شیطان رانده شده‌ای نگه داشتیم. (۱۷) مگر کسی که دزدانه گوش فرا دهد، پس نیزه آتشین آشکارگری او را دنبال کند. (۱۸)

۳. هر کجا باشید، شما را مرگ در می‌یابد، هر چند در برج‌های استواری باشید...

و از احادیثی که در مورد تمدن‌ها و شهرهای آسمانی از پیش گذشت، دانستیم که در برخی از کرات آسمانی نیز تمدن‌های عالی وجود دارد.

روی این اصول منحرف کردن لفظ بروج از معنی ظاهرش وجهی ندارد.

آیات سوره حجر این قصرهای آسمانی را با عنوان بروج معرفی کرده که از دستبرد شیاطین محفوظند، به نحوی که شیاطین موفق به شنیدن سخنان ساکنان آن سامان‌ها نیز نمی‌شوند، و در صورت دزدی سخنان با نیروهای آسمانی رانده می‌شوند.

و چنان‌که از برخی از احادیث گذشته راجع به دنیاهای مسکون زندگی برمی‌آید شاید ساکنان این قصرهای باشکوه آسمانی همان خداپرستانی باشند که هیچ‌گاه آلوده به گناه نشده‌اند، و از شیطان و انسان هم خبری ندارند، از شر شیاطین جن و انس در پناهند، و به جز رسم و ره خداپرستی نپوبند.

آری، این قصرها، این جایگاه‌های مجلل زندگی، این اجتماعات مقدس، زینت جهانند.

رجوم و شهاب:

فرق میان این دو جرم آسمانی و نسبتشان با ستارگان به تفصیل در بحث آینده خواهد آمد.

شهاب و سنگ‌های آسمانی

درباره شهاب‌ها و یا نیزه‌های آتشین آسمانی در سراسر قرآن شش آیه به نظر می‌رسد:

۱- إِنْآ زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ (۶) وَ حِفْظًا مِّنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ (۷) لَّا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ وَيُقَذَّفُونَ مِّنْ كُلِّ جَانِبٍ (۸) دُحُورًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ (۹) إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ ثَاقِبٌ (صافات: ۱۰)^۱

۱. ما نزدیک‌ترین آسمان (به این زمین) را به زیوری آراستیم (که همان) کل ستارگان [درخشان و غیر درخشان] است! (۶) و (آن‌ها را) برای نگهداری از هر شیطان سرکشی به پاسداری گماشتیم! (۷) (بدان‌گونه که) نمی‌توانند به (سخنان) انبوه برتران (و بالاتران) [فرشتگان] در بالاترین جایگاهشان گوش فرا دهند و از هر سو با نیزه‌های آتشین انداخته می‌شوند. (۸) حال آن‌که رانده‌شدگانند، و برایشان عذابی دایم و خالص است. (۹) مگر کسی که به شنودی دزدانه (و) سریع (سخنانی را) بدزدد، پس شهابی شکافته از پی او می‌تازد! (۱۰)

۲- وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ (۱۶) وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۱۷) إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ (حجر: ۱۸)^۱

۳- وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ^۲ (ملک: ۵)

۴- ... وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ حِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ^۳ (فصلت: ۱۲)

۵- وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مِلْئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا (جن: ۸) وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا^۴ (جن: ۹)

۶- وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (طارق: ۲) النَّجْمُ الثَّاقِبُ^۵ (طارق: ۳)

لغات آیات

مارد:

مفردات گوید: مارد و مرید از شیاطین جن و انس کسی است که از خیرات عاری باشد، مانند درخت امرد که از برگ عاری است، و مرد امرد که از موی صورت تهی است. نگارنده احتمال می‌دهد که عاری از خیرات نیز از این لحاظ مارد گفته شود که از تلبس به لباس‌های فاخر صلاح و درستی تمرد و تخلف جسته، و این سرپیچی او را هم چنان تهی دست و بی‌بهره از خیرات وا گذاشته است.

۱. و به‌راستی بی‌گمان ما در آسمان کاخ‌هایی (وحیانی) قرار دادیم و آن‌ها را برای تماشاگران (زمین و آسمان) آراستیم. (۱۶) و (هم) آن‌ها را از هر شیطان رانده‌شده‌ای نگه داشتیم. (۱۷) مگر کسی که دزدانه گوش فرا دهد، پس نیزه آتشین آشکارگری او را دنبال کند. (۱۸)

۲. و همانا ما نزدیک‌ترین آسمان (به زمین) را همواره با چراغ‌هایی زینت دادیم و آن‌ها را (مراکز) برای سنگباران‌هایی برای شیطان‌ها نهادیم و برایشان غذایی بس سوزان آماده کردیم.

۳. ... و آسمان نزدیک‌تر را به چراغ‌هایی (از ستارگان) بی‌آراستیم و (نیز) برای نگهبانی (از دزدان آسمانی). این است اندازه‌گیری آن عزیز بسیار دانا.

۴. «و این که ما بی‌گمان بر آسمان دست یافتیم، پس آن را پر شده از نگهبانان و پاسداران توانا و نیزه‌های آتشین یافتیم.» (۸) «و این که، به‌راستی (در آسمان) برای شنیدن، همواره در جایگاه‌هایی (به کمین) می‌نشسته‌ایم، پس اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، (تیر) شهابی در کمین خود می‌یابد.» (۹)

۵. و چه فهماندت که آن فرودآینده چیست؟ (۲) اختر فروزان سوراخ کن. (۳)

چنان که فرماید: «و من اهل المدینة مردوا علی النفاق» برخی از اهل مدینه (از پیروی اوامر خدا و رسول تمرد کردند) و بر نفاق و دورویی استوار ماندند.

لایسمعون:

طبری (ج ۲۳، ص ۲۶) گوید: قاریان در قرائت این کلمه اختلاف کرده‌اند: عموم قراء مدینه و بصره و بعضی از کوفیان با دو تشدید سین و میم خوانده‌اند، به این معنی که گوش نمی‌دهند، یعنی نمی‌توانند گوش بدهند. قاریان کوفه با تخفیف سین می‌خوانند. به این معنی که آنان گوش می‌دهند اما نمی‌شنوند «یستمعون و لایسمعون».

لایسمعون با تشدید لایستمعون بوده، ولی تاء را در سین ادغام کردند که لایسمعون شد، ولی قرائت با تخویف نزد من راجح است، زیرا از نظر معنی (گوش می‌دهند اما نمی‌شنوند) با اخباری که از رسول خدا ﷺ روایت شده موافق است.

در این احادیث گوشزد شده که شیاطین گاهی اوقات گوش به وحی می‌دهند ولی به وسیله نیزه‌های آتشین رانده می‌شوند که نشنوند.

نگارنده: آن چه طبری برگزیده برخلاف قرائت متواتر موجود در قرآن است و از نظر معنی نیز تسمّع به معنی تکلف در استماع، و لایسمعون یعنی با زحمت و تکلف هم اسرار وحی را نمی‌شنوند، نه آن که گوش نگیرند، بلکه با تمامی گوش‌هایی که برای شنیدن اسرار ملاً اعلی دارند، تمامی زحماتشان نقش بر آب شده، و هرگز به نتیجه نمی‌رسند. اضافه بر این محرومیت، از هر سو پرتاب می‌شوند؛ پاسبانان آسمان آن‌ها را با کمال قدرت پرتاب می‌کنند.

و اگر چیزی به سرعت دزدیدند نیزه‌های آتشین آن‌ها را پی خواهد کرد:

إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ (صافات: ۱۰)

ملاً:

ملاً گروهی را گویند که بر نظر و عقیده واحد اجتماع کرده، و چشم‌ها را از هیبت و منظر خود، و دل‌ها را از عظمت و جلالت خویش پر کنند.

و ملاً اعلی عالی‌ترین اجتماعات مقدس جهان است، که محل اسرار وحی الهی در آسمان‌ها می‌باشند.

دُحور:

دحر به معنی طرد و دور کردن است، چنان که در رمی جمرات گفتن جمله «اللهم ادحر عنی کید الشیطان» مستحب است.

واصب:

در مفردات گوید: «واصب» بیماری مزمن و دائمی را گویند، و عذاب واصب، عذاب دائمی است. طبری برای اثبات این معنی به این آیه تمسک جسته است: وَ لَهُ الدِّینُ وَاَصِیْبًا یَعْنِی «دائماً خالصاً» و این برخلاف پندار کسانی است که واصب را به معنی دردناک دانستند. به نظر نگارنده، آیه فوق شاهد این است که واصب به معنی خالص می‌باشد و مقتضای خلوص هر چیزی دوام و بقای او است.

از باب نمونه این آیه را خاطرنشان می‌سازیم که: أَلَا لِلَّهِ الدِّینُ الْخَالِصُ و بدیهی است که ایمان اگر خالی و خالص از شوائب بی‌ایمانی و ریا و خرافات باشد، دائمی و پایدار خواهد بود. در مادیات جهان نیز چنان است. برای نمونه چنان که طلا خالص باشد، همیشه رنگ و خاصیت طلایی خود را حفظ می‌کند، و در صورتی که با غیر جنس خود آمیخته باشد، در هر دو جهت رو به نقصان می‌رود.

بنابراین مقصود از «عذاب واصب» عذاب خالص است، یعنی عذابی که صددرصد دردناک بوده، و به هیچ وجه آمیخته با رحمت و راحت نیست، و البته این گونه عذاب از دو جهت است: ۱- از نظر زمان. ۲- از لحاظ این که در تمامی آنات این زمان ممتد، هیچ‌گاه بهبود و سستی در عذاب وجود ندارد.

و در خبر ابی الجارود از حضرت باقر علیه السلام است که «عذاب واصب» عذابی دائمی و دردناک می‌باشد که در اعماق دل‌هایشان نفوذ کرده است.

الخطفه:

در مفردات گوید: خطف و اختطاف، دزدی با سرعت و چابکی را گویند.

شهاب:

و شهاب شعله‌ای از آتش را گویند، و هم‌چنین شعله‌های آتشین که در جو نمودار می‌شود.

ثاقب:

ثاقب چیزی است که با نور و برخورد شدید خود هدف را سوراخ کند، و ریشه آن از ثقبه به معنی سوراخ است.

حاصل ترجمه آیات

بنابر آنچه در معنی مفردات آیات گذشت، خلاصه معنی آیات ۶ تا ۱۰ صافات چنان است: «ما آسمان اول را به زینت ستارگان آراستیم» (۶) (و دیگر از نتایج ستارگان) نگهبانی از هر شیطان متمرّد و عاری از خیر است (۷) با تمامی کوشش‌هایی که برای دریافت اسرار ملاًّ اعلی دارند نمی‌توانند اسرار وحی را از گروه مقدّسات آسمانی بشنوند (و چنان‌که گوش فرا دارند) از هر طرف پرتاب شوند (۸) برای این‌که از دست یافتن به اسرار ملاًّ اعلی دور شوند، و برای آن‌ها عذابی است خالص و همیشگی (۹) این دور باش تنها درباره کسانی است که چیزی نشنیده باشند (۱۰) اما آنان که با حيله چیزی از این اسرار را بدزدند، نیزه‌ای آتشین از پی ایشان روان شود که ارکان وجودشان را سوراخ نماید.

این نکته نیز به خوبی هویدا است که نیزه‌های آتشین تنها درباره شیاطین است که استراق سمع کنند، و چیزی از اسرار بدزدند، نه آن‌که فقط به آسمان نزدیک شوند. آیات سوره حجر نیز به آن اشاره دارد:

«ما در آسمان برج‌هایی نهادیم برای بینندگان و آن‌ها را آراستیم (۱۶) این قصرها را از هر شیطان رجیم نگهبانیم (۱۷) مگر آن شیاطینی که با گوش‌های خود چیزی از مذاکرات ملاًّ اعلی را بشنوند که بلافاصله نیزه‌ای آتشین آن‌ها را پی می‌کند نیزه‌ای که هم خود آشکار است، و هم برای این دزدان آسمان آشکار می‌کند که این‌جا جای سرقت نیست (۱۸)».

در آیه ۵ سوره ملک نیز ستارگان (مصاییح) این چراغ‌های آسمانی به عنوان رجوم شیاطین معرفی شده‌اند.

رجوم چیست؟

مفردات گوید: «رجام» به معنی سنگ، و «رجم» افکندن سنگ را گویند بنابراین «رجوم شیاطین» عبارت است از سنگ‌هایی آسمانی که شیاطین را تعقیب می‌کنند. به نظر نگارنده بدیهی است که خود ستارگان آسمان سنگ‌ها و نیزه‌های آتشین نمی‌باشند، بلکه در حکم توپ‌ها و مسلسل‌هایی هستند که در عین آن‌که در جای خود قرار دارند، رگبارهای متوالی از آن‌ها جستن می‌کند و به هدف‌های معین متوجه می‌شود: ستارگان منبع این بمباران‌ها و نیزه‌های آتشین آسمانی می‌باشند، نه آن‌که خود آن‌ها عبارت از این گلوله‌ها باشند.

اتفاقاً در میان آیات مربوطه تنها همین آیه است که گویی خود ستارگان را به عنوان شهاب‌ها و سنگ‌های آسمانی معرفی کرده، ولی به گواهی سایر آیات و دقت در خود این آیه، نکته فوق نمودار است.

در آیه ۱۲ سوره فصلت، پس از ذکر این‌که: «ستارگان چراغ‌های زینت‌بخش آسمان اولند»، به طور ایجاز و اجمال آن‌ها را نگهبان از نفوذ شیاطین نیز خوانده است. در حقیقت این ستارگان، اضافه بر ثمرات بسیاری که در بر دارند، زره‌پوش‌های نیرومند آسمانی به شمار می‌آیند که دزدان اسرار ملاً اعلی را هدف گلوله‌های آتشین خود قرار می‌دهند.

تیرافکن‌های آسمانی

از آیه ۸ و ۹ سوره جن، چنان به نظر می‌رسد که گویی این سنگ‌های آسمانی پاسبانان و نگهبانانی از فرشتگان در اختیار دارند که به هنگام یورش دزدان آسمانی، آغاز حمله از پاسبانان است و سپس از گلوله‌های آتشین. آری، آسمان را حاصل ضرب دو شدت یافتیم: شدت حراست و نگهبانی، و شدت نیزه‌های آتشین. پاسبانان نیروی اولند که شیاطین را با دست خالی پرتاب می‌کنند، و نیزه‌های آتشین نیروی دوم که شیطان‌های دزد را (که با گوش‌هاشان چیزی می‌خواهند بدزدند) پی‌کرده و سوراخ می‌کنند:

وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا^۸ (جن: ۸)

آیات ۸ و ۹ سورة جن، اعترافات گروهی از پریان پیرامون آسمان پیمایی‌های گذشته‌شان است البته پس از ایمان آوردن به حضرت محمد ﷺ.

ما آسمان را لمس کردیم (نزدیک ستارگان آسمان اول رسیدیم) و چنان یافتیم که لبریز و مالا مال از حراست و مراقبت بسیار سخت و نیزه‌های آتشین بسیاری است (۸). ما در گذشته (پیش از ظهور اسلام) در جایگاه‌های استماع اسرار ملاً اعلی می‌نشستیم، اما اکنون هر که استماع کند تیری آتشین در انتظار خود می‌یابد (۹).

دربارهٔ پاسبانان و شهاب‌های آسمانی چند احتمال است:

۱- نخستین مأموریت این پاسبانان راندن شیاطین است که مبادا برای شنیدن برخی از اسرار ملاً اعلی به گوش ایستند: ... وَ يُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ (۸) دُخُورًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَأَصِيبٌ (۹) إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ (صافات: ۱۰)

۲- مگر آنان که چیزی به سرعت و حيله از این اسرار بدزدند. در چنین صورتی این پاسبانان دست به حربه‌های آتشین زده، و با تیرهای آتشین آن‌ها را پی کرده، سوراخشان کنند.

۱- مرحلهٔ اول احتمال فوق به جای خود، اما این پاسبانان شهاب‌های آسمانی را نمی‌افکنند. بلکه خود این نیزه‌های آتشین به عنوان نیروی دوم به دزدان پرتاب می‌شوند. آن هم تا حدی دقیق که گویی چشم دارند. ... يَجِدُ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا (جن: ۹) خود گواهی است روشن که این توپخانه‌های کیهانی دستگاه‌های مستقلی می‌باشند که پس از فعالیت پاسبانان و خنثی ماندن عملشان نیزه‌باران و رگبار می‌کنند، و عذاب‌های دردناک و پیاپی به آنان روان می‌سازند.

۲- این احتمال هم جلب نظر می‌کند که: پاسبانان نیرومند آسمانی (که برای مسدود ساختن سرحدات آسمان، بر شیاطین گماشته شده‌اند) از تشریفات ظهور پیامبر اسلام هستند به طوری که پیش از این ظهور تنها شهاب‌های رصد آسمانی، مأمور نگهبانی بوده‌اند. به هنگام ظهور نور محمدی ﷺ پاسبانانی هم بر این نیروی انتظامی سرحدات کیهانی افزوده شد که هم بر نیروی دفاعی کیهانی افزوده شود و هم از تشریفات ظهور حضرت محمد ﷺ باشند. ولی از

۱. حرس در این‌جا مصدر و به معنی نگهبان است، زیرا شَدِيدًا که صفت اوست مفرد می‌باشد.

۲. «و این‌که ما بی‌گمان بر آسمان دست یافتیم، پس آن را پر شده از نگهبانان و پاسداران توانا و نیزه‌های آتشین یافتیم.»

جمله ... وَ يُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ (صافات: ۸) چنان می‌نماید که پاسبانان از آغاز هم‌چنان بوده‌اند، مگر آن که در زمان بعثت محمدی ﷺ بر تعداد تشریفاتشان افزوده شده باشد: ... فَوَجَدْنَاهَا مِلَّتٌ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا (جن: ۸) زیرا این سخن گروه پریان (یافتیم آسمان را که پر از مراقب است) خود گواه است که از پیش این‌گونه مراقبت‌هایی نبوده است.

سؤال: از آیه: وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ ... (جن: ۹) چنان نمودار است که پریان در گذشته برای شنیدن اسرار ملاً اعلی آزاد بوده‌اند، ولی در عصر ظهور حضرت محمد ﷺ آن چنان از استماع محروم شده‌اند که: فَمَنْ يَسْمَعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا (جن: ۹) و این برخلاف سایر آیات گذشته است که فرمود: لَّا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى ...، إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ (صافات: ۱۰) و: إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ (حجر: ۱۸). این آیات صریحاً استماع وحی را از آغاز برای شیاطین ممنوع داشته زیرا که هرکس به این صدد آید تیری آتشین در پی خود خواهد یافت. اکنون جمع بیان این دو دسته آیات چگونه است؟

جواب: آیاتی که استماع اسرار وحی را از آغاز ممنوع داشته‌اند، تنها درباره هر شیطان متمرد (صافات: ۷) و رجیم و مطرود از درگاه الهی است (حجر: ۷) نه آن که عموم پریان از آغاز از این حظ روحانی ممنوع بوده‌اند.

ولی در آیات سوره جن شنیدن اسرار وحی در گذشته تنها درباره دسته خاصی از آنان تصریح شده که به خدا و انبیای او ایمان داشته‌اند نه آن که متمرد و رجیم باشند؛ آن دسته روشنند و پاکروان که تنها با شنیدن آیاتی چند از زبان رسول‌الله ﷺ به وی ایمان آوردند و خود نیز از مبلغان ائین پاک محمدی ﷺ در میان هموعان خود شدند ...

اینان پریانی بوده‌اند که برحسب امر الهی به دعوت همگنان خود پرداختند چنان که فرماید: وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (احقاف: ۲۹) قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَىٰ ... (احقاف: ۳۰)

۱. و چون تنی چند از جنیان را سوی تو روانه کردیم، حال آن که قرآن را به‌خوبی می‌شنوند؛ پس هنگامی که به محضرش رسیدند (به یکدیگر) گفتند: «(خودتان و دیگران را) ساکت کنید.» و چون به انجام رسید، هشداردهندگان سوی قوم خود بازگشتند. (۲۹) گفتند: «ای قوم ما! همانا ما کتابی را شنیدیم، که بعد از موسی نازل شده...» (۳۰)

و چنان که فرماید: قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۱) يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (۲) وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا (۳) وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا (۴) وَ أَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۵) وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا (۶) وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا (۷) وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاَهَا مِلْتَ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا (۸) وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهَبًا رَصَدًا (۹) وَ أَنَا لَا نَذْرِي أَشْرًا أُرِيدَ بَمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا (۱۰) وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا (۱۱) وَ أَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا (۱۲) وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنِ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَ لَأ رَهَقًا (جن: ۱۳)^۱

از آیات ۱ و ۲ چنان برمی آید که این طایفه پریان همیشه در پی حق بوده‌اند که چون آیات مبارکات قرآن را شنیدند بی‌درنگ ایمان آوردند.

و از آیات ۳ تا ۷ چنان نمودار است که در برابر آن‌ها دسته‌ای کوردل هستند که سخنان پراکنده و بی‌پایه نسبت به خدا دارند، ولی دسته پاکدل به خدای یگانه باور دارند و آن چنان نور توحید در اعماق دل‌هاشان تابیده که هرگز گمان نمی‌کردند که جن و انس این‌گونه سخنان ناروا نسبت به خدا گویند.

۱. بگو: «به من وحی شده است که به‌راستی تویی چند از جنیان گوش فرا داشتند. پس گفتند: به‌درستی ما قرآنی شگفت‌آور را شنیدیم.» (۱) «(که) به راه راست هدایت می‌کند، پس به آن ایمان آوردیم و هرگز احدی را شریک پروردگاران قرار نخواهیم داد.» (۲) «و این که پروردگار بسی والاست، (و) همسر و فرزندی اختیار نکرده است.» (۳) «و این که بی‌گمان کم‌خردمان، درباره‌ی خدا سخنانی یاه و پراکنده می‌سراییده است.» (۴) «و این که ما بسی پنداشتیم که انس و جن هرگز بر خدا دروغی نمی‌بندند.» (۵) «و این که مردانی از آدمیان به مردانی از جنیان بسی پناه می‌برده‌اند، پس قاهرانه (در گمراهی‌شان) افزودند.» (۶) «و این که آنان (نیز) آن‌گونه که (شما) پنداشته‌اید، همواره گمان بردند که خدا هرگز کسی را زنده نخواهد گردانید.» (۷) «و این که ما بی‌گمان بر آسمان دست یافتیم، پس آن را پر شده از نگهبانان و پاسداران توانا و نیزه‌های آتشین یافتیم.» (۸) «و این که، به راستی (در آسمان) برای شنیدن، همواره در جایگاه‌هایی (به کمین) می‌نشسته‌ایم، پس اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، (تیر) شهابی در کمین خود می‌یابد.» (۹) «و این که ما به درستی نمی‌دانیم آیا برای کسانی که در زمینند، بدی خواسته شده یا پروردگارشان برایشان رشد و نموی خواسته است؟» (۱۰) «و این که به راستی از میان ما برخی شایستگاند و برخی دونشان [ناشایستگان]. ما فرقه‌هایی جدای از یکدیگر بوده‌ایم.» (۱۱) «و این که ما گمان شایسته‌ای داشتیم که هرگز نمی‌توانیم در زمین خدای را به ستوه آوریم و هرگز او را با گریز(مان) درمانده نتوانیم کرد.» (۱۲) «و این که ما چون هدایت را شنیدیم، به درستی بدان گرویدیم. پس هر کس که به پروردگار خود ایمان آورد، از هیچ‌گونه کاستی ستمگرانه و نه در برگیری قاهرانه، بیم نداریم.» (۱۳)

و درباره بعضی از مردمان که برای یافتن برخی از اسرار آسمانی به بعضی از این گونه پریان بی‌ایمان ملتجی می‌شده‌اند گفته‌اند که: به جز مزید ضلالت و انحراف، چیزی عایدشان نمی‌شود ...

سپس راجع به مسافرت‌های آسمانی خود به هنگام ظهور حضرت محمد ﷺ سخنان گذشته را که از پیش ترجمه شد گفته‌اند.

از آیات ۹ تا ۱۳ به خوبی نمایان است که این گروه پریان شایسته‌ترین گروه با ایمان بوده‌اند، و در هیچ‌یک از آیات قرآنی استماع مذاکرات ملاً اعلی برای این گروه ممنوع نشده، بلکه این شیطان‌های مارد و رجمند که از آغاز از این حظ روحانی محروم بوده‌اند. اما به هنگام ظهور نور محمدی ﷺ پریان با ایمان نیز از این حظ تا ابد محروم گشته، و برحسب عادت دیرینه که به آسمان رفته‌اند آن را پر از پاسبان و تیرهای آتشین یافتند که آن‌ها را پی می‌کنند.

چرا محروم ماندند؟ این محرومیت از این رو است که نبوت محمدی ﷺ ختم نبوت‌ها است، و هرگز احدی از جن و انس صلاحیت شنیدن اسرار وحی را به طور مستقل ندارند، و این خود اعلان عملی خاتمیت حضرت اقدس محمدی ﷺ و هم‌چنین آیات مقدسات قرآنی است که باب وحی را توسط آن حضرت تا انقراض جهان بسته معرفی کرده است، چنان‌که در کتاب‌های *بشارات عهدین و المقارنات و عقائدنا و تفسیر الفرقان*، به تفصیل آورده‌ایم.

آری، پریان نیز همچون آدمیان از این پس مأموریت دارند تمامی مجهولات خویش را از خاتم النبیین ﷺ بپرسند، و جز از آن حضرت از دگری نپرسند و راه دگری نپویند. درست است که این پریان سمت پیامبری داشته‌اند، اما چون وحی به وسیله ختم نبوت پایان پذیرفت، اینان نیز تنها مأموریت الهی داشتند که از پیغمبر بزرگوار دریابند و به همگنان خود برسانند ...

سفرهای آسمانی بر کسانی ممنوع است که بخواهند از اسرار وحی آگاه شوند. اما انسان که از دیدار فرشتگان محروم و سازمان سمعی و بصری او استعداد دیدن و شنیدن اسرار ملاً اعلی و سخنانشان را ندارند، چرا از مسافرت‌های آسمانی محروم باشد؟

آیات مربوطه، زره‌پوشها و پاسبانان و نیزه‌های آتشین آسمانی را تنها برای دورباش آن دسته از موجوداتی مجهز دانسته است که اگر گوش فرا دارند اسرار عالم غیب و مذاکرات فرشتگان را بشنوند.

نه این انسان که تنها آسمان و ستارگان را می‌بیند، و صدای غرش رعدها و مانند آن را می‌شنود و بس. و پروازهایی که احياناً می‌خواهد به جوّ پهناور کیهان کند، منظورش یا تسلط مادی صرف است، و یا این که از رهگذر نگریستن به آیات و قدرت الهی و بررسی آن‌ها بهره‌ بیشتری از شناسایی آفریدگار ببرد، و در هر دو صورت علت منع در این‌گونه مسافرت‌ها وجود ندارد.

خلاصه بحث: روی هم‌رفته آن‌چه از آیات مربوطه مستفاد می‌گردد این است که: ستارگان آسمان اول با تیرهای آتشین و سنگ‌های محترق شیطان‌های مارد و رجیم را که برای استماع اسرار ملاً اعلیٰ صعود کنند، هدف قرار داده، و از این محیط دورشان می‌سازند.

نخست پاسبانان نیرومند آسمانی از هر سو آن‌ها را رانده، و در صورتی که چیزی از اسرار را بدزدند نیزه‌های آتشین که گویی در انتظار بوده است از پیش روان شود.

این ممنوعیت پیش از ظهور نور محمدی ﷺ برای پریان باایمان و خداپرست نبوده، اما از آغاز ظهور حضرت محمد ﷺ آن‌ها نیز از شنیدن و آگاه شدن اسرار و مذاکرات ملاً اعلیٰ محروم شدند. سرحدات آسمانی مملو است از پاسبانان و بمب‌افکن‌های آتشی که می‌باید چیزی از این اسرار توسط پریان ربوده شود.

بنابراین آنان که مانند انسان‌ها گوش شنیدن این‌گونه مذاکرات را ندارند از این‌گونه پروازها هرگز ممنوع نمی‌باشند.

اخبار

در این زمینه اخبار بسیاری از رسول خدا ﷺ و ائمه اهل بیت آن حضرت ﷺ نقل شده است که: برخی از آن‌ها برخلاف ظاهر آیات بوده، و برای برخی از آن‌ها گواهی از قرآن وجود ندارد، و دسته‌ای هم با ظاهر آیات موافقت.

و از دسته سوم است فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) که «ثم علق فی جوها فلکها و ناط بها زینتها من خفیات دراریها و مصابیح کواکبها و رمی مسترق السمع بثواقب شهبها» سپس در جو پهناور آسمان جاده‌های فلکی فضایی را معلق فرمود، این جاده‌ها بر پایه‌های محسوس تکیه ندارند، و چراغ‌های زینت‌بخش آسمان را بر این جاده‌ها در سیر و حرکت منوط و مربوط نمود که در اقیانوس پهناور کیهان همچون رخسندگان زیردریایی بلغزند. این سفینه‌های فزانورد دو نوعند:

۱- درهای پنهان: «من خفیات دراریها» که نقطه‌های لغزان آسمانی می‌باشند و با چشم‌های عادی چندان نمودی ندارند.

۲- ستارگان درخشان: که دزدان آسمانی را که در صدد شنیدن اسرار ملاً اعلی می‌باشند، با تیرهای سوراخ‌کننده آتشین (که همچون جرقه‌هایی از این چراغ‌ها می‌جهند و یا انباشتگی ذرات سرگردان تشکیل می‌گردند) می‌رانند.

و نیز از آن حضرت است که: «و اقام رسدا من الشهب الثواقب علی نقابها» تیرهای آتشین سوراخ‌کننده بر سرحدات آسمان در انتظار متجاوزان گماشت.

و نیز فرماید: «ثم زینها بزینة الکواکب و ضیاء الثواقب» سپس آسمان را به زینت ستارگان و نور سوراخ‌کنندگان (تیرهای آتشین) زینت بخشید.

این دو جمله چنان می‌نماید که تیرهای آتشین مستقل در سرحدات آسمانی وجود دارند، نه آن‌که تنها به هنگام تیر باران از ستارگان جدا شوند. در آیات گذشته نیز تنها یک آیه بود که ستارگان را به عنوان سنگ‌ها و تیرهای آسمانی معرفی کرده بود «و جعلناها رجوما للشیاطین» و دانستیم که معنی‌اش این است که: این تیرها احیاناً از ستارگان پرتاب می‌شوند. اما در سایر آیات، نگهبانی آسمان بر عهده شهاب‌ها قرار گرفته که آن هم اعم است از این‌که، از ستارگان جدا شوند، و یا سنگ‌های سرگردان آسمانی باشند، که یا از اجتماع ذرات سرگردان در فضا پدید گشته‌اند، یا از برخی از کرات در گذشته زمان سقوط کرده و همچون سیاره‌ای در گردشند. به ویژه آیات سوره جن ... فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا (جن: ۸) که شهاب‌هایی سرگردان و پاسبانانی را در آسمان‌ها به طور استقلال معرفی می‌نماید.

و در برخی از احادیث است که شیاطین^۱ به هنگام ولادت رسول الله ﷺ به وسیله ستارگان و تیرهای آتشین مطرود شدند.

اینک اگر مقصود این باشد که این ممنوعیت پیش از ولادت رسول الله ﷺ نبوده، با آیات مربوطه چنان که گذشت مخالف است. ولی اگر این گونه توجیه شود که بمباران‌های آتشین آسمانی به هنگام این ظهور شدت گرفته، چنان که از پیش دانستیم با برخی از آیات موافق خواهد بود.

و در برخی از اخبار است که: شیاطین اسراری از مذاکرات ملاً اعلی می‌دزدند و تیرهای آتشین آن‌ها را پی می‌کنند، اینان آن‌چه دزدیده‌اند با صدها دروغ آمیخته و به کاهنان القاء می‌کنند.^۲

و از ابن بابویه است از ابان بن عثمان از حضرت صادق ﷺ که فرمود:

«شیطان در گذشته زمان به تمامی آسمان‌ها راه داشت، و به هنگام ولادت مسیح ﷺ از سه آسمان ممنوع شد، و در روز ولادت حضرت محمد ﷺ از تمامی آسمان‌ها ممنوع گردید، و تمامی شیاطین از آن هنگام هدف تیرهای آتشین قرار گرفتند و ...

آغاز این حدیث که شیطان به آسمان‌ها راه داشت، چنان که دانستیم با آیات مربوطه مخالف است. جریان محدود شدن او نخست از سه آسمان و سپس از تمامی آن‌ها نیز چنان است، و سخن حق در این پیرامون همان است که از ظاهر آیات دانستیم.^۳ و الله الهادی.

سنگ‌های آسمانی

در برخی از آیات، بعضی از سنگباران‌های آسمانی که در گذشته زمان روی داده است، به عنوان عذاب آسمانی بر اقوام ستمکار و گنه‌توز معرفی شده است.

۱. چنان که در البرهان (ج ۳، ص ۳۲۵) از علمی بن ابراهیم از آمنه مادر رسول الله ﷺ آورده است.

۲. چنان چه طبری (ج ۲۳، ص ۳۶) گوید: حدثنا ابو کریب قال حدثنا یونس بن بکیر قال حدثنا محمد بن اسحق قال حدثنا الزهیری عن علی بن الحسین عن ابی اسحق عن ابن عباس قال حدثنا رط من الأنصار قالوا بیننا نحن جلوس ذات لیلة عند رسول الله ﷺ ... و نیز گوید: حدثنی یونس قال اخبرنا ابن وهب قال اخبرنی ابی لهیمة عن محمد بن عبدالرحمن عن عروة عن عایشة انها قالت سمعت رسول الله ﷺ یقول: ...

۳. احادیثی که احياناً به علت مخالف بودن با کتاب مردود می‌شود یا حدیث مجعول است و یا معنی دیگری در بر دارد.

قال تعالى: قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ (ذاریات: ۳۲) لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن طِينٍ (ذاریات: ۳۳) مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ (ذاریات: ۳۴)^۱
 فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ آمَطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنصُودٍ (هود: ۸۲)
 مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ^۲ (هود: ۸۳)

لغات

سجیل:

مفردات گوید: سجیل سنگ و گل مخلوط را گویند و گفته شده که اصلش فارسی معرب است: سنگ گل.

نگارنده: بهترین گواه بر معنی مذکور آیه نخستین است که از سجیل به «حِجَارَةً مِّن طِينٍ» تعبیر کرده. سجیل سنگی است از گل پدیدآمده، بدین معنی که از تحجر و فشردگی گل درست شده باشد، و این گونه سنگها طبعاً آمیختگی با گل دارند.

مجمع البیان (ج ۵، ص ۱۸۳) گوید: سجیل و سجين به یک معنی است: «زندانی سخت و جهنم» و معانی دیگری هم به عنوان احتمالات و اقوالی ضعیف از قبیل: سِجْل (دلو بزرگ) و إِسْجَال (ارسال) و سِجْل (نوشته و ثابت) برای آن آورده است، و مع الّأسف معنی «سنگ گل» را که شاهد صدقش قرآن است، حتی به صورت احتمال هم یاد نکرده است.

منصود:

منصود به معنی روی هم انباشته و مرتب شده و یا از پی هم می‌باشد.

مسومه:

علامت زده شده.

۱. گفتند: «ما همانا سوی گروهی (از) مجرمان فرستاده شده‌ایم،» (۳۲) «تا سنگ‌هایی از گل بر (سر و سامان)شان فرو فرستیم.» (۳۳) «حال آن که نزد پروردگارت برای مسرفان نشانه‌گذاری شده است.» (۳۴)
 ۲. پس چون فرمان ما در رسید، بلندایش را (به) زیرینش نهادیم و باران سنگ‌پاره‌هایی از (نوع) سنگ گلی لایه‌لایه و منظم بر آن باریدیم. (۸۲) (حال آن که آن سنگ‌ها) نزد پروردگارت نشان زده بودند، و آن از ستمگران دور نیست. (۸۳)

معنی اجمالی آیات ذاریات راجع به هنگامی است که فرستادگان «فرشتگان» الهی ناپهنگام به خانه ابراهیم وارد شدند، و چون از آن‌ها جویا شد که برای چه آمده‌اید؟ گفتند: «ما همانا سوی گروهی (از) مجرمان فرستاده شده‌ایم،» (۳۲) «تا سنگ‌هایی از گل بر (سر و سامان)شان فرو فرستیم.» (۳۳) «حال آن‌که نزد پروردگارت برای مسرفان نشانه‌گذاری شده است.» (۳۴)

و آیات هود آغاز نزول این عذاب است بر قوم لوط که پس چون فرمان ما در رسید، بلندایش را (به) زیرینش نهادیم و باران سنگ‌پاره‌هایی از (نوع) سنگ گلی لایه لایه و منظم بر آن باریدیم. (۸۲) (حال آن‌که آن سنگ‌ها) نزد پروردگارت نشان زده بودند، و آن از ستمگران دور نیست. (۸۳)

... و منکران و کوردلان که رسول اسلام را با در دست داشتن آیات بینات نمی‌پذیرفتند، از لحاظ اطلاعی که از سابقه این گونه عذاب داشتند از خدا تمنای سنگباران کرده، گفتند: ...

اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ ... (أنفال: ۳۲)

و در برخی آیات مجرمان را به سنگ‌های آسمانی تهدید کرده، از جمله فرماید:

أَفَأَمِنتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا (اسراء: ۶۸)

آیات فوق نموداری است از این‌که در آسمان سنگ‌هایی سرگردان وجود دارد که احیاناً به عنوان تعذیب و تنبیه غافلان و ستمکاران به اراده الهی آنان را بمباران می‌کند، نه آن‌که تمامی این سنگ‌ها بدین منظور در جو پهن‌اور کیهان پراکنده‌اند، و یا آن‌که تمامی آن دسته از سنگ‌های آسمانی که بر زمین سقوط می‌نمایند تنها برای انجام این مأموریت باشند.

از سیمای آیات در پیرامون این دو نیروی دفاعی آسمانی چنان نمودار است که شهاب و سنگ آسمانی از لحاظ اصل ماده و جرم تفاوتی ندارند، و این هر دو یا از اجتماع ذرات پراکنده جوی پدید می‌آیند، و یا از برخی ستارگان جدا می‌شوند. اما شعاع فعالیت شهاب‌ها همان آسمان است که احیاناً آن‌جا یا به دشمن پرتاب می‌شوند، یا به منظور دیگری سقوط می‌کنند،

۱. ... «خدایا! اگر این (کتاب، هم) آن (کل) حق از جانب تو است، پس بر ما از آسمان سنگ‌هایی بباران بر (سر و سامان)مان ببار...»
 ۲. پس آیا ایمن شدید (از این) که (خدا) به واسطه (شرک) شما بخشی از خشکی (در زمین) را بشکافد، و (با فرو بردنشان در آن) چهره‌تان را ببوشاند یا بر شما طوفانی از شن بفرستد، سپس برای خودتان نگهبان کارسازی نیاید؟

و همان جا هم از نظر ناپدید می‌گردند. ولی سنگ‌های آسمانی که احياناً تبهکاران زمینی را هدف قرار می‌دهند می‌بایستی تا زمین برسند و مأموریت خود را انجام دهند.

سرعت سقوط این گلوله‌های سنگین طبعاً به اندازه‌ای است که بر اثر برخورد شدید با جو به سختی داغ می‌شوند و به صورت گلوله‌های آتشین درمی‌آیند، و بر اثر این گونه سقوط و احتراق قسمت‌هایی از آن‌ها تبدیل به خاکستر می‌شود و احياناً تحت تأثیر بعضی از رطوبت‌های جوّی قرار می‌گیرند و به صورت مخلوطی از سنگ و گل خشک‌شده به زمین می‌رسند: «سجیل»، «حجارة من طین».

گرچه بمب‌های آسمانی الهی برای نابود ساختن دشمن نیازی به سرعت گرفتن ندارند. همان طور که پرنده‌گانی چند در منقار و دو پنجه خود سنگ‌های ریز آمیخته با گل داشتند و از فضای بسیار نزدیک مهاجمین خانه خدا یعنی سربازان نیرومند ابرهه را بر اثر بمباران همچون خاکستر کردند: فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ^۱ (فیل: ۵)، همچون مدفوع حیوان.

دانشمندان کیهان‌شناس نیز پیرامون سنگ‌ها و شهاب‌های آسمانی سخنانی دارند که تنها از نظر مادی آن هم در شعاع قدرت بینش خود، آن‌ها را مورد بحث قرار داده‌اند و از این دو نوع گلوله باران آسمانی در کتاب‌های نجوم و غیره یاد کرده‌اند. و چنان‌که خوانندگان ارجمند از مطالعه این کتاب تاکنون به خوبی دریافته‌اند روش ما پیش از هر چیز دریافت هرگونه حقایقی است که قرآن درباره آسمان و ستارگان ذکر فرموده است، و سپس آخرین نظرات دانشمندان با آن‌ها سنجیده می‌شود، نه آن‌که معارف قرآنی را بر حدسیات و فرضیه‌ها و دانش‌های نارسای بشری بسنجیم. بشر با چشم مجهز و ترقیات علمی خود، تنها تا اندازه‌ای توانسته از شهاب‌ها و سنگ‌های آسمانی بفهمد که از شعاع چشم و روزنه مادی به آن‌ها نگریسته است.

اما این بمباران‌ها به چه منظوری و به کدامین هدف متوجه است و ...؟ این‌ها مطالبی نیست که بتوان از مجرای تلسکوپ‌های مادی نگریست، و تنها ارتباط با وحی الهی است که می‌تواند از این گونه اسرار پرده بردارد.

۱. پس (خدا) آنان را مانند علفی جویده‌شده گردانید.

و انکار این‌گونه اسرار از طرف برخی مردم مادی بسی جاهلانه است، و مانند این است که یونجه‌فروشی که تنها سروکارش با علوفهٔ چهارپایان است، اشعهٔ ایکس و رادیو آکتیو و اشعهٔ ماوراء بنفش را انکار کند، بدین بهانه که هیچ یک آن‌ها را در مغازهٔ علافی خود و بار چهارپایان ندیده است.

و خلاصه نظرات دانشمندان چنان که به تفصیل خواهیم گفت نموداری از آیات مربوطه است. اینان معترفند که علت و منشأ سنگباران‌های بزرگ آسمانی را نمی‌دانند، و تنها از ریگ‌باران‌های ستارگان دنباله‌دار و غیره اطلاعاتی آن هم ناقص در دست دارند.

و همچنین فرق میان تیرهای آتشین و سنگ‌های آسمانی را رسیدن و نرسیدن آن‌ها به زمین دانسته‌اند، و به وجود مقادیر بسیاری از تیرهای شهاب در جؤ آسمان (همه وقت وجود دارند) معترفند: ... فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا^۱ (جن: ۸)

ما تا آن‌جا که اعترافاتشان برخلاف مسلمات قرآنی نباشد، دانش‌هایشان را برای درک مطالب مادی قرآن استخدام می‌کنیم، و در غیر این صورت خودشان نیز احیاناً به قصور و ناآگاهی خویش اعتراف دارند. و الله الهادی.

نمونه‌ای از سنگ‌های آسمانی و نظرات کیهان‌شناسان در پیرامون آن

ماکسول راید گوید: در شب نوامبر ۱۸۳۳ آسمان از تیرهای شهاب پر شده بود، و چنان به نظر می‌آمد که ستارگان از محلی به محل دیگر هجوم برده و آسمان را محل تاخت‌وتاز قرار داده‌اند. بعضی‌ها ادعا می‌کردند که تعداد شهاب‌هایی که دیده‌اند به انبوهی دانه‌های برف بوده است. شهاب‌ها مانند جرقه‌های چرخ آتش‌بازی از هر مرکزی به اطراف پراکنده می‌شدند، و این مرکز نقطه‌ای است که صورت فلکی اسد در آن جای دارد.

بسیاری به این فکر افتادند که شاید دنیا به آخر رسیده و دیری نخواهد کشید که زمین توسط گلوله‌های آتشی که (از آسمان در حال از هم پاشیدن است) فرود می‌آیند، نابود شود.

۱. ... پس آن را پر شده از نگهبانان و پاسداران توانا و نیزه‌های آتشین یافتیم.

این آتش‌بازی تمام شب ادامه داشت، و چنان به نظر می‌رسید که شهاب از سوراخی در آسمان بیرون می‌جهند و به اطراف پراکنده می‌شوند، و سایر ستارگان را در افق لایتناهی همراه می‌کشند. (نجوم برای همه، ص ۷۴)

و باز شخصی که خودش در کارولینای جنوبی شاهد واقعه بوده می‌نویسد:
 ناگهان صدای فریاد دلخراشی مرا از خواب بیدار کرد. فریاد وحشت و ناله‌های استرحام از مزارعی که سیاه‌پوست‌ها در آن کار می‌کردند، و تعدادشان به هشتصد نفر می‌رسید، بلند بود. هنگامی که در صدد کشف علت بودم صدای ضعیفی از پشت در شنیدم که مرا می‌خواند. برخاستم و شمشیرم را دست گرفتم. نزدیک در شدم. در این لحظه صدایی که مرا می‌نامید دوباره به استرحام بلند شد که برخیز دنیا آتش گرفته. در را گشودم. اکنون نمی‌توانم شرح دهم منظره‌ای که دیدم وحشتناک‌تر بود، یا صدای ناله و استغاثه مردم. بیش از یکصد نفر از کارگران روی زمین افتاده بودند. عده‌ای بی‌حال و عده‌ای دیگر به حال زار از خداوند می‌طلبیدند که دنیا و ایشان را نجات دهد. واقعاً منظره بسیار وحشتناکی بود. هرگز بارانی به شدت آن باران شهاب که از هر سمت آسمان به زمین می‌بارید ندیده بودیم. مشابه این واقعه باز هم در تاریخ رخ داده است.



صورت فلکی اسد که شهاب‌ها را پرتاب می‌کند. (از کتاب هیئت مولفین)

فرق میان شهاب و سنگ آسمانی

اگر اجرام سماوی به زمین برخورد کنند: سنگ آسمانی، و اگر در آسمان دیده شوند: شهاب نامیده می‌شوند.



در کان بات، واقع در ایالت اریزونا، شکافی در زمین به وجود آمده که ۴۰۰ متر قطر و ۲۰۰ متر عمق دارد. سنگ کنار این حفره خرد شده و به صورت تپه بلندی به ارتفاع ۵۰ متر درآمده است. این گودال وسیع دهانه آتش‌فشان یا بقایای دریاچه خشک‌شده نیست، بلکه بر اثر فرو رفتن

یک یا چند سنگ آسمانی در چندین هزار سال پیش به وجود آمده است. در آن روزها فقط قبایل سرخ پوست در این نواحی یافت می‌شدند. بنابراین امروز بر ما معلوم نیست که در فرود آمدن این سنگ چه رخ داده است...!!

حدود بیست سال پیش سیبری صحنه برخورد تعدادی از این سنگ‌های آسمانی ریز و درشت شد، ولی خوشبختانه در محلی به زمین خوردند که از انسان اثری نبود. تا آن جایی که ما اطلاع داریم در این حادثه فقط گیاهان از بین رفتند.

یک مسیون روسی که برای تحقیقات به محل واقعه رفته بود، می‌نویسد:

در اطراف محلی که این سنگ به زمین خورده جنگلی به شعاع ۲۵ کیلومتر وجود داشته است. اکنون همه درختان بدون پوست و شاخه رو به جهت خارج از مرکز تصادف به زمین افتاده‌اند. در گوشه و کنار چند درخت بر جای مانده‌اند، و در یکی دو نقطه درختانی که در پناه بوده‌اند هنوز سبزند. اما روی هم‌رفته از آن جنگل چیزی بر جا نمانده است. در تمام نباتات علامت سوختگی آنی که هیچ شباهتی به آتش‌سوزی ندارد دیده می‌شود. اثر شبه سوختگی در تپه و خار و خاشاک و درخت‌ها کاملاً مشهود است، و تا ۱۸ کیلومتری در بعضی نواحی نیز ادامه دارد. در محل مرکزی حفره‌هایی ایجاد شده که تا ۵۰ متر قطر دارند.

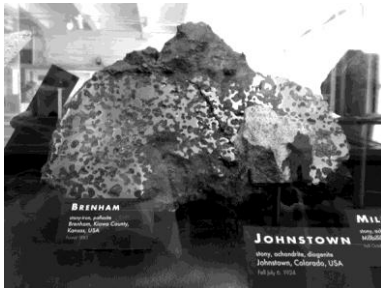
س. ب. سمینوف^۱ که خود از صد کیلومتری شاهد واقعه بوده چنین می‌نویسد: در حدود ساعت ۸ صبح در ایوان خانه‌ام رو به شمال نشسته بودم که ناگهان از طرف شمال شرق شعله‌ای پدیدار شد، و حرارتی ایجاد کرد که نتوانستم آن را تاب بیاورم. گمان می‌کنم این آتش‌سوزی مهیب تا حدود یک کیلومتر و نیم وسعت داشت، ولی آتشش چندان دوام نیاورد، و همین‌که سر بلند کردم خاموش شده بود. سپس در دنبال آن انفجاری رویداد که مرا دو متر آن‌طرف‌تر پرتاب کرد. صدای این انفجار به حدی بود که گمان کردم کلیه خانه‌ها را از جای خود خواهد کند.

یکی از ناظران چنین جریاناتی به نگارنده نقل کرد که: در بادکوبه سنگ عظیمی در زمین فرو رفته بود که عمقش معلوم نبود. دیگری اظهار می‌کرد: سنگی در اطراف تفلیس از آسمان سقوط کرده بود و به قدری نور و حرارت داشت که کسی جرأت نزدیک شدن نداشت.



شهاب سنگ دره دیابلو که دهانه آریزونا را تشکیل داده، بر روی صفحه نمایش در موزه کانتربری نیوزیلند

1. S. b. Seminouf.



جنس سنگ‌های آسمانی

امروزه تقریباً در بیشتر موزه‌ها می‌توانید این مهمانان اسیر را که از ماوراء جو آمده‌اند، ببینید. دارند مواد متشکله این سنگ‌ها آهن و یا سنگ خاره است. بعضی چند کیلوگرم و برخی چند تن وزن دارند.

اطلاعات فوق بر ما روشن است اما حقیقتاً سنگ‌های آسمانی چیستند؟ و از کجا آمده‌اند؟ در اطراف خورشید و زمین میلیون‌ها و هزارها میلیون شهاب وجود دارد که به دور خورشید مانند زمین می‌گردند، و چون سرد و منجمد هستند فقط در نور خورشید می‌درخشند. ولی چون کوچک هستند، مقدار نور منعکس آفتاب کافی نیست که ما آن‌ها را ببینیم. ما ماه را می‌بینیم چون بزرگ است. گرچه آن هم فقط در انعکاس نور خورشید می‌درخشد. بنابراین شهاب‌های آسمانی تا قبل از ورود به اتمسفر ما دیده نمی‌شوند، و هر روز چند میلیون شهاب وارد جو ما می‌شود.

زمین به علت قوه جاذبه‌ای که دارد هر روز میلیون‌ها سنگ سماوی را که به دور خورشید می‌گردند به طرفی کشیده و به خود جذب می‌کند. سرعت این سنگ‌ها به قدری زیاد است که گاهی تا ۷۰ کیلومتر در ثانیه می‌رسد. و به علت همین سرعت است که سنگ‌های آسمانی پس از برخورد با هوا نه تنها داغ بلکه از حرارت سفید می‌شوند. بدین جهت است که ما آن‌ها را به صورت گلوله‌های آتشین می‌بینیم.

بنابراین جای شگفتی نیست اگر تیر شهاب سرگردان اول داغ شود، سپس از حرارت سفید گردد و بعد از هم متلاشی شود.

تیرهای شهاب قبل از برخورد با زمین زندگی پر فعالیتی دارند. خوشبختانه اغلب آن‌ها پیش از رسیدن به زمین کاملاً سوخته و خاکستر می‌شوند. اما گاهی یکی از آن سنگ‌های بزرگ آسمانی خود را به زمین رسانیده و منفجر می‌شود، در نتیجه صدای عظیمی مانند نعره تندر به گوش می‌رسد.

۱. نگارنده در موزه تاریخ طبیعی شهر وین تعدادی از این سنگ‌های فلزین را دیده است.

ستارگان دنباله‌دار



از جمله اسباب پیدایش تیرهای شهاب، ستارگان دنباله‌دار است. اطلاعات زیادی دربارهٔ ستارهٔ دنباله‌دار بر ما مکشوف نیست. بعضی از آنها به اندازه‌ای کم نورند که بدون تلسکوپ دیده

نمی‌شوند، و برخی مانند لکهٔ ابری درخشان، و دستهٔ دیگر سر درخشان و دنبالهٔ زیبا دارند.

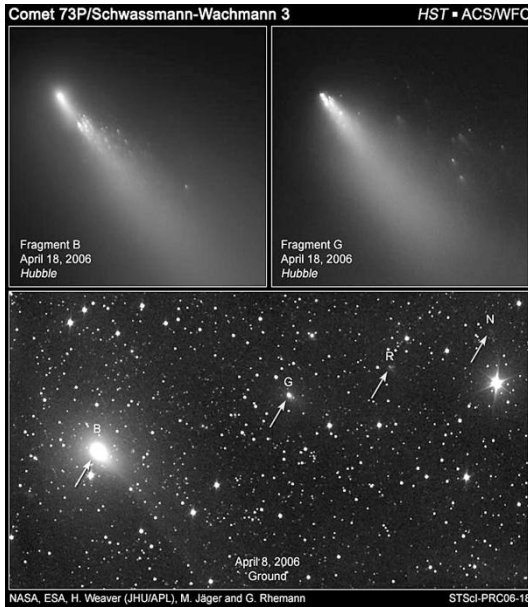
دنباله‌دارها چه کوچک و چه بزرگ معمولاً مدار بسیار طولی بر گرد خورشید دارند که بعضی صد سال یک‌بار و برخی مانند دلاوان ۲۴ میلیون سال یک‌بار دور خورشید می‌گردند.

دلایل کافی در دست است که هستهٔ ستارهٔ دنباله‌دار از قطعات ریز سنگ و آهن تشکیل شده است. این قطعات مقداری گاز در خود محبوس کرده‌اند، و هنگامی که این میلیون‌ها قطعه سنگ و آهن به خورشید نزدیک می‌شوند، بر اثر نور خورشید گاز آنها آزاد می‌شود، و سپس در نور خورشید می‌درخشند. گرچه خود گازها نیز به علت نامعلومی از خود درخشندگی دارد. همین جوّ پر از گاز درخشنده ستارهٔ دنباله‌دار است که سر ستاره را چون تکه ابر کوچکی به نظر می‌آورد. این گازهای درخشنده که توسط نور خورشید آزاد گردیدند، و مانند دودی در فضا منتشر شدند، دم زیبای ستارهٔ دنباله‌دار را تشکیل می‌دهند.

طبعاً همان‌طور که ستارهٔ دنباله‌دار به دور خورشید می‌گردد، دنبالهٔ نورانی آن نیز از جهت سیر نور یعنی دور از مرکز و سر منشأ روشنایی عظیم خورشید رانده می‌شود.

اجسام جامدی که سر ستاره را تشکیل می‌دهند، باید بسیار کوچک باشند، زیرا در فضا مانند دسته زنبوری حرکت می‌نمایند، فقط هنگامی که این اجسام نزدیک خورشید می‌شوند گاز محبوس آزاد می‌شود و بر اثر قوهٔ دافعهٔ بدرون رانده می‌شوند.

موقعی که این تودهٔ اجسام کوچک به نزدیکی خورشید می‌رسند، گرفتار نیروی عظیم آن کرهٔ بزرگ شده، و در نتیجه از حالت انبوهی خارج شده و در مدار خود پراکنده می‌گردند.



طی قرون متمادی این توده‌های اجسام به قدری پراکنده می‌شوند، که دیگر به چشم نمی‌آیند. چون پراکنده شدن اجسام ادامه یابد ذرات سنگ و آهن آن به یک شکل درمی‌آید و در مدار اصلی خود منتشر می‌گردند.

حرکت ذرات از هم پاشیده این ستاره دنباله‌دار از نظر ما مخفی است، مگر این که در مسیر خود به زمین برخورد نماید، در چنین حالی است که می‌گوییم: باران شهابی رخ داده است.

زمین هنگام طی مدار خود به دور خورشید، پانصد بار با این رگبارها مصادف است، ولی آن قدر ریزند، و آن قدر فاصله‌شان از هم دور است که جز مردم خیره کسی از وجودشان اطلاعی نمی‌یابند (مانند سنگ‌های آسمانی که احياناً به عنوان عذاب گروهی می‌باریده‌اند). در باران‌های شهابی بسیار مهم سنگ‌های آسمانی در نقطه واحدی از آسمان ظاهر می‌شوند مثل این که از سوراخی بیرون می‌ریزند.

در سال ۱۸۳۳ و بعد ۱۸۶۱ مرکز این آتشفشانی در صورت فلکی اسد بوده است، البته در حقیقت تیرهای شهاب به موازات هم در فضا شناورند:

و این که می‌نماید از یک نقطه می‌آیند اشتباه بصری است، مانند خطوط موازی راه‌آهن که در عین موازات کامل در منتهای افق دید آن‌ها را در نقطه‌ای پیوسته می‌بینیم.

بر طبق مدارک تاریخی قرن‌هاست که این جریان هر ۳۳ سال یک‌بار تکرار می‌شود، که آخرین مرتبه در سال ۱۹۳۲ روی داده است.

هارلو شاپلی^۱ حساب کرده است که روزانه یک هزار میلیون از این سنگ‌های ریز آسمانی با زمین ما مصادف شده، و در شعله زودگذری نابود می‌شوند. شاید هم اغلب آن‌ها هیچ ارتباطی با ستارگان دنباله‌دار نداشته باشند ولی ظاهراً فضای دور خورشید پر از آن‌هاست. اضافه بر این، سنگ‌هایی هم از منظومه‌های دیگر به طرف ما می‌آیند. این سنگ‌ها قبلاً بین ستارگان در اقصی نقاط آسمان سرگردان بودند. شاید هم تعدادی از آن‌ها به طرف خورشید در سفرند، و تعدادی دیگر جذب قوه جاذبه شده باشند. سرعت متوسط این مهمانان بیشتر از ۷۰ کیلومتر در ثانیه است، و به همین علت می‌گوییم از مراکز بسیار دور در فضا سرچشمه می‌گیرند.

گاهی نیز سنگ آسمانی بزرگی به زمین پرت می‌شود، مانند قطعه هیولایی که در اریزونا فرود آمد و حفره‌ای به قدر یک کیلومتر ایجاد کرد:

از یک لبه گودال تا لبه دیگر آن ۱۲۸۸ متر و عمق آن ۱۷۳ متر است. میلیون‌ها تن سنگ تبدیل به گرد شد و به خارج پاشید و پشته‌هایی در اطراف گودال پدید آورد. در طرف راست گودال قطعات سنگ به وزن هزاران تن می‌باشد. بعضی تصور می‌کنند وزن توده آهنی که از آسمان ساقط شده، قریب ۱۰ میلیون تن بوده که اکنون در عمق ۳۹۶ متری زیر لبه خارجی گودال مدفون است.

این مهمان در عهدی آمده است که یونانی‌ها کروی بودن زمین را می‌آموختند و نوشته‌های خود را در کتابخانه معروف اسکندریه حفظ می‌نمودند.^۲

1. Chaply harlou.

۲. نقل از مقاله‌ای تحت عنوان «مدفن اسرارآمیز سنگ آسمانی غول پیکر»، ژوئن ۱۹۲۸، در مجله national geographic magazine.

سخنان برخی مفسران پیرامون آیات

فخر رازی دربارهٔ صعود شیاطین برای استراق سمع گوید:

چگونه ممکن است شیاطین به مکان‌هایی برای شنیدن اسرار ملاً اعلیٰ صعود کنند درحالی‌که خود می‌دانند تیرهای آتشین آسمانی آن‌ها را می‌سوزاند، و هیچ‌گاه به مقصود خود نائل نمی‌گردند.

سپس گوید: بهترین پاسخ این است که این‌گونه حریق‌های آسمانی در مورد شیاطین به ندرت اتفاق می‌افتد، و بدین سبب چندان شهرتی بین آنان ندارد،

نگارنده پیش از آن‌که به پاسخ حلی بپردازد، به این جواب نقضی آغاز می‌کند که:

چگونه در جنگ‌هایی که میان دو نیروی مسلح اتفاق می‌افتد، هر دسته از سربازان بی‌باکانه به دستهٔ مقابل حمله‌ور می‌شوند، با آن‌که می‌دانند که برخی از آن‌ها احیاناً کشته می‌شوند، و شاید هم اصلاً فتوحی نصیبشان نشود. چگونه دزدان برای دست یافتن به اموال مردم خود را در آستانهٔ خطرات مهم قرار می‌دهند؟

و اما حل این مطلب که به نظر فخرالدین رازی بسی بغرنج آمده، و حتی پاسخی را هم که به عنوان بهترین جواب یاد کرده چیزی جز مزید بر اشکال بار نیاورده، این است که: یکی از مهم‌ترین مقاصد مهمهٔ شیاطین که بالاترین پیروزی حیاتی آن‌هاست آگاهی یافتن بر اسرار غیبی ملاً اعلیٰ می‌باشد تا شاید از این رهگذر بتوانند به همنوعان خود از آدمیان (کاهنان و جن‌گیران) مطالبی حیرت‌انگیز القاء نموده، و بر آن‌ها ریاست و حکومت نمایند. بدین منظور مدام و خستگی‌ناپذیر به آسمان، جایگاه اسرار ملاً اعلیٰ، صعود می‌نمایند.

... وَ يُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ (صافات: ۸) پاسبانان آسمان آن‌ها را پرتاب می‌کنند، نه آن‌که به

مجرد صعود تیرباران کنند.

آری، إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ (صافات: ۱۰) برخی از آنان که اتفاقاً چیزی از اسرار بدزدند و احیاناً به مقصود خود برسند، نیزه‌های آتشین آن‌ها را پی کرده و مجروح و سوراخ می‌نمایند.

گرچه این جریان برای همگی آن‌ها معلوم است، اما از آن‌جا که شدت حرص و ولعی که به آگاهی از اسرار دارند، و این‌که همگی آنان مورد اصابت قرار نمی‌گیرند، به مسافرت‌های

آسمانی خود ادامه می‌دهند؛ حتی برای دست یافتن به این مقصود این جراحات‌ها را تحمل می‌کنند.

فخر رازی که از عهده پاسخ اشکال برنیامده بود مجدداً خود را دچار اشکال دیگری کرده گوید: شیاطین از آتش آفریده شده‌اند: **وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ** (حجر: ۲۷) پس چگونه نیزه‌های آتشین آن‌ها را سوراخ می‌کند؟

مع‌الأسف در پاسخ، مطلب درستی به میان نیاورده است ولی خوشبختانه پاسخ این سخن خیلی روشن است:

اولاً خلقت شیاطین از آتش، دلیل بر این نیست که پس از خلقت نیز هم‌چنان بر ماهیت آتشین باقی مانده باشند، چنان‌که انسان خاکی پس از خلقت، گوشت و پی و استخوان است. در این صورت همان‌گونه که خشت خاکی بر پیکر انسان آسیب وارد می‌سازد (با آن‌که انسان در اصل از خاک آفریده شده است)، نیزه‌های آتشین نیز بر پیکر پریان مؤثر خواهد بود.

ثانیاً اگر هم بر همان ماهیت مانده باشند، نیروی نیزه‌های آتشین بسیار قوی‌تر و بیشتر از بدن‌های آتشین جنیان است، و به همین جهت بر سنخ ضعیف‌تر خود غالب می‌شود، مانند فولاد نسبت به آهن، و چوب جنگل نسبت به چوب معمولی.

ثالثاً در صورتی هم که از نظر ماهیت و قدرت یکسان باشند، خود سرعت و شدت برخورد بر نیروی او می‌افزاید، چنان‌که اگر سنگی ده کیلوگرمی از مسافت بسیار دور بر سنگی هم‌وزن و هم‌جنس خود پرتاب شود، سنگ دوم است که خرد می‌شود.

خورشید یا چراغ آسمانی ما

از این چراغ فروزان آسمانی ۳۲ بار در سراسر قرآن یاد شده، و از جهاتی چند مورد نظر قرار گرفته است:

۰۱. و پیش از آن، جنیان را از آتشی مسموم [زهرآگین] آفریدیم.

در ۴ آیه، جمله ... وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى^۱ ... (زمر: ۵) تکرار شده^۲ و بدین وسیله دو مطلب درباره خورشید خاطر نشان گشته است:

۱- جریان خورشید: که علی‌الدوام در حال حرکت و سیر است (يَجْرِي).

۲- این جریان دائمی نبوده، و به سوی سرنوشت معین «لأجل مسمى» عند الله می‌باشد که در پایان، حرارت و حرکت خود را از دست داده، و کراهی سرد و راکد خواهد شد.

مطلب دوم در آیه زیر به چهره دیگری بیان شده است:

وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ^۳ (یس: ۳۸)

اینک اگر «مستقر» اسم زمان یا مکان و یا مصدر میمی باشد^۴ معنی آن به ترتیب چنان خواهد بود:

خورشید در جریان است برای زمانی (قیامت) که از حرکت باز ایستد (به سوی این سرنوشت رهسپار است)، یا مکانی که در آن وقفه کند، یا این جریان را رکود و وقفه‌ای در پیش است.

و چنان می‌نماید که «مستقر» از نظر کمال و عمومیت معنای قیامت خورشید مقتضی است مصدر میمی باشد که شامل زمان و هم‌چنین مکان استقرار خورشید گردد، یا لااقل اسم زمان نه اینکه اسم مکان، زیرا در رستاخیز و پایان عمر خورشید، مکان مورد نظر نیست، بلکه فناء آن در زمان قیامت، و یا مطلق نابودی آن منظور است.

این در صورتی است که مستقر را قرار قیامت دانیم، و إلا مستقر (اسم مکان) به معنی قرارگاه

در مسیر دائمی خورشید نه تنها بی‌وجه نیست، بلکه شاید ظاهر نیز باشد. بدین توضیح که:

خورشید به موجب آیه کریمه: ... وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ^۱ (یس: ۴۰) مانند سایر سیارات در فلک خود بر مدار معینی در گردش است، و در عین جریان و گردش دائمی هیچ‌گاه از این قرارگاه و خط سیر خود انحراف نمی‌جوید.

۱. ... و خورشید و ماه را تسخیر کرد، (چنان که) هر کدام تا زمانی معین روانند...

۲. لقمان: ۴۹: ... وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...

فاطر: ۱۳: ... وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى...

رعد: ۲: ... وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى...

۳. و خورشید برای قرارگاهی (ویژه) روانه است (که) تقدیر [اندازه‌گیری] آن عزیز بس دانا همین است.

۴. اسم مکان: به معنی مکان قرار و ایستادن، و اسم زمان: زمان ایستادن، و مصدر میمی: به معنی ایستادن.

و یکی از حوادث شومی که به طور حتم در صورت دور یا نزدیک شدن خورشید از محور خود روی می‌دهد:^۲

در صورت نخست سردی فوق‌العاده زمین و سقوط آن در جو بی‌کران فضا است و در صورت دوم احتراق زمین و جذب آن است به کره خورشید. در هر دو صورت زندگی بر روی آن محال می‌شود.

ذَلِك تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.

این مدار معینی که برای مسیر خورشید و سایر سیارات مقرر شده، اندازه‌گیری خدایی قادر و دانا است، و اگر علم و قدرتی حاکم بر این تقدیرات نبود، هرج و مرج کلی در جهان هستی قطعی و مسلم بود. این رکود و نابودی و هم‌چنین گردش منظم خورشید به تقدیر الهی است که برای هر موجودی عمری مقدر فرموده، که هر آنی به سوی پایان آن رهسپارند. و خورشید را نیز عمری است مقدر از طرف پروردگار قادر دانا.

بنابر آن چه گفتیم در صورتی که مستقر، قرارگاه (اسم مکان) به معنی فلک و محور گردش همیشگی خورشید باشد، آیه فوق از آیات رستاخیز خورشید نخواهد بود، بلکه مانند وَ كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ وَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى درباره نظم حرکت خورشید در مسیر دائمی آن است. ولی اگر اسم زمان یا مصدر میمی و یا اسم مکان به معنی زمان توقف، توقف، و جایگاه توقف، یعنی توقف خورشید از حرکت باشد، آیه فوق از آیات مرگ خورشید است که: این چراغ آسمانی نیز مانند همسایگانش تجرّی لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا، می‌رود که بالأخره خاموش شود و وقفه کند.

چراغی بزرگتر از اطاق!

در آیاتی چند خورشید به عنوان نور و چراغ زمین معرفی شده، چنان که فرماید:

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا وَ قَدَرَهُ مَنَازِلَ^۱ ... (یونس: ۵)

۱. ... و هر کدام (از زمین و ماه و خورشید) در گردونه‌ای (فضایی) شناورند.

۲. ژرژ گاموف در کتاب مرگ خورشید گوید: اگر حرارت خورشید نصف شود، درجه حرارت زمین از یخبندان کم‌تر، و اگر چهار برابر گردد: تمامی اقیانوس‌ها به جوش می‌آیند. این کمی و زیادی حرارت چنان‌که از سردی و داغ‌تر شدن خورشید پدید می‌آید، از قرب و بعد آن نیز حاصل می‌گردد.

وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا^۳ (نوح: ۱۶)

شاید آنان که تا لغت جهان را می‌شنوند، تنها کرهٔ ناچیز و بسیار کوچک ما زمین به نظرشان مجسم می‌شود، چنان پندارند که خورشید، این چراغ بزرگ آسمانی، تنها در انحصار نورافشانی بر این اطاق کوچک زمین ما است، و طبعاً این چراغ کیهانی کوچک‌تر از این اطاق زمینی باید باشد.

اما این هر دو پندار، بیجا و ناروا است، زیرا اولاً قطر خورشید ۱ میلیون و ۶۰۰ هزار کیلومتر تخمین زده شده، در صورتی که قطر زمین ما در حدود ۱۲ هزار کیلومتر است. و این چراغ آسمانی تنها برای روشن ساختن زمین ما نیست تا گفته شود: چگونه! چراغ از اطاق بزرگ‌تر؟! بلکه در ضمن صدها اطاق (کره) که از این چراغ روشن می‌شوند، زمین ما را نیز بهره‌ای است، چون قرآن با اهل این زمین سخن می‌گوید، روی این اصل، خورشید را ضیاء و سراج این اطاق کوچک هم معرفی کرده است، نه آن که در انحصار آن باشد. و به همین منوال طلوع و غروب خورشید نیز نسبت به زمین در آیاتی چند یاد شده است، گرچه نسبت به سایر کرات نیز طلوع و غروبی به تناسب محاذات آن‌ها دارد:

۱- مشرق و مغرب

نمودار برخی از آیات این است که: خورشید را تنها یک مشرق و یک مغرب است، چنان که فرماید:

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ^۴ ... (کهف: ۸۶)

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ^۵ ... (کهف: ۹۰)

۱. او کسی است که خورشید را روشنایی‌ای و ماه را نوری نهاد و آن (ماه) را (در) جایگاه‌هایی (پیاپی) اندازه گرفت...

۲. «و ماه را در میان‌شان روشنایی‌بخش گردانید و خورشید را چراغی (بسی روشن) قرار داد.»

۳. دور نیست که مقصود از خورشید و هم چنین ماه جنس این دو چراغ آسمانی باشد که شامل سایر خورشیدها و ماه‌ها نیز بشود، و دربارهٔ قضیهٔ تعدد خورشید و ماه به خبر حضرت باقر علیه السلام تحت عنوان زندگی در برخی از کرات آسمانی (که) از پیش گذشت، مراجعه شود.

۴. تا آن‌گاه که به غروب‌گاه خورشید رسید (و) آن را (چنان) یافت که در چشمه‌ای گل‌آلود و سیاه غروب می‌کند...

۵. تا آن‌گاه که به جایگاه بر آمدن خورشید رسید (و) آن را (چنان) یافت که بر قومی طلوع می‌کرد...

در آیات فوق که سیر شرقی و غربی ذوالقرنین مورد نظر است، آن چه با بحث ما تناسب دارد، تنها جمله «مَغْرِبَ الشَّمْسِ» و «مَطْلَعِ الشَّمْسِ» می باشد، که محلی به عنوان مغرب، و محلی دیگر به عنوان مشرق خورشید به ما معرفی کرده است.

و ما می دانیم که پدید شدن شب و روز بر اثر حرکت زمین به دور خود است که در ظرف ۲۴ ساعت یک بار انجام می شود، که نیمی از آن که برابر خورشید قرار گرفته روز، و نیم دیگر شب است. گرچه طبعاً برای هر نیم کره ای از زمین، مشرق و مغربی خواهد بود، بدین طریق که مثلاً: مغرب نیم کره شمالی، مشرق نیم کره جنوبی؛ و مغرب نیم کره جنوبی، مشرق نیم کره شمالی است که در نتیجه دو مشرق و دو مغرب خواهد بود، نه آن که یک مشرق و یک مغرب برای تمام کره منظور باشد.

ولی این را نباید از نظر دور داشت که همیشه طلوع خورشید از یک طرف و غروب آن از طرف دیگر زمین نمودار است، و از این لحاظ کره زمین دارای یک مشرق و یک مغرب است، گرچه از لحاظ های دیگر دو یا چند مشرق و مغرب گفته شود ... و در تقسیم قطعه های زمین به شرق و غرب نیز جهت وحدت مشرق و مغرب منظور می باشد.

۲- رب المشرقین و رب المغربین

یکی از احتمالات در مشرق و در مغرب همان است که در توجیه مشرق و مغرب یاد کردیم که: برای هر نیم کره، مشرق و مغربی است.

برخی از مفسران این گونه توجیه کرده اند که مشرقین یعنی مشرق و مغرب، و هم چنین مغربین، از لحاظ تغلیب یکی بر دیگری است. اما ما می دانیم که این جا جای تغلیب نیست، خصوصاً در صورت فوق که هر دوی مشرقین و مغربین مقابل یکدیگر ذکر شده اند. در این صورت معنی «رب المشرقین و رب المغربین» چنان می شود که: خدای مشرق و مغرب، و خدای مغرب و مشرق. این گونه تکرار بدون هیچ فاصله ای خیلی زشت و ناپسند است.

آری، خدا که می‌فرماید: حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ^۱ ... (زخرف: ۳۸) از لحاظ این که مشرقین به تنهایی یاد شده، و این که مشرق بر مغرب شرافت دارد، جای تغلیب است که مقصود مشرق و مغرب باشد، مثل شمسین (دو خورشید) که به معنی خورشید و ماه است. بلی اگر تغلیب را بدین لحاظ منظور کنیم که دو جهت دیگر شمال و جنوب نیز درج در ضمن مشرقین و مغربین باشند (بدین گونه که مثلاً مراد از مشرقین مشرق و شمال، و مغربین مغرب و جنوب باشد) بی‌وجه نیست.

احتمال دیگری هم که بسیار روشن به نظر می‌رسد این است که گفته شود: مقصود از مشرق و مغرب، زمستان و تابستان است، و اگر گفته شود: با آن که برای هر روزی از ۳۶۵ روز سال مشرق و مغرب معینی است، چرا تنها یکی از مشرق‌ها و مغرب‌ها به تابستان و یکی به زمستان اختصاص به ذکر یافته؟

پاسخش این است که: مقصود نهایت پایین آمدن خورشید است در زمستان، و غایت اوج گرفتنش در تابستان، که این دو روز سردترین و گرم‌ترین ایام سالند.

فخر رازی که این وجه را یاد کرده، دو وجه دیگر نیز برای مشرقین و مغربین بدین تفصیل افزوده:

۱- مشرق و مغرب ماه و خورشید است.

۲- مشرق و مغرب خورشید و غیر خورشید. غیر این خورشید، خورشیدها و کرات بسیاری است که مشرق و مغرب دارند اما در این تعبیر چون در مقابل خورشید ما منظور شده‌اند، مشرق آنان نیز یک مشرق و مغرب محسوب شده است، یعنی نوع مشرق و مغرب خورشید و غیر خورشید (گرچه هر نوعی منتهی بر مشارق و مغاربی باشد).

۳- مشارق و مغارب

مشارق و مغارب در دو آیه قرآنی توأماً و در یک آیه تنها مشارق یاد شده، چنان که فرماید: وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا^۲ ... (اعراف: ۱۳۷)

۱. تا آن‌گاه که او (با دمسازش) به حضورمان آید (به شیطان) گوید: «ای کاش میان من و تو، فاصله‌ی خاور و باختر بود...»
 ۲. و به آن گروهی که مستضعف بوده‌اند (بخش‌های) باختر و خاور سرزمین (فلسطین) را که در آن، برکت نهاده بودیم برایشان به میراث (از فرعونیان) عطا کردیم...»

در این آیه مشارق و مغارب زمین ذکر شده، و معنی آن را دانستیم که برای هر روزی مشرق و مغربی است، و روی این اصل هر یک از مشارق و مغارب زمینی ۳۶۵ است.

در تفسیر *البیان* آیه الله خوئی وجه تعدد مشارق و مغارب را این گونه ذکر کرده است که: طلوع خورشید در هر افقی از آفاق زمین مستلزم غروب آن است در افق دیگر، و روی این اصل برای زمین مشارق و مغارب متعددی است که در ۲۴ ساعت گردش زمین نیز به عدد شعاع‌های آفاق زمینی مشرقی و مغربی موجود است.

به نظر نگارنده، این وجه نیز مانند وجه گذشته روشن و پسندیده است، و این حدیث که: «تو نسبت به مشرق و مغرب خودت موظف هستی» نیز شاهد صحت این وجه است، یعنی طلوع و غروب خورشید نسبت به افقی که تو در آن هستی مناط تکلیف تو است.

از این که در آیه فوق مشارق و مغارب نسبت به زمین داده شده است، آن چه از پیش گفتیم تأیید می‌گردد که: طلوع و غروب بر اثر حرکت وضعی زمین پدید می‌گردد، نه آن که خورشید به دور زمین در گردش باشد. گرچه خورشید را نیز حرکاتی است، از جمله هر ۲۵ روز یکبار به دور خود به همان سمتی می‌پیچد که زمین به دور خورشید در گردش است.

در آیه دیگر مشارق و مغارب بدون قید به زمین یاد شده است، چنان که فرماید:

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ^۱ (معارج: ۴۰)

در این آیه چنان که محتمل است مقصود مشارق و مغارب زمینی باشد، این احتمال هم می‌رود که مشارق و مغارب تمامی کراتی که مشرق و مغرب دارند مراد باشد، و دور نیست که آیه: رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ^۲ (صافات: ۵) احتمال دوم را تأیید کند. زیرا قبل از ذکر مشارق، آسمان‌ها و زمین ذکر شده و طبعاً مشارق نیز مربوط به هر دو خواهد بود.

۱. پس به پروردگار خاوران و باختران سوگند یاد نمی‌کنم (که) بی‌گمان ما تواناییم.

۲. پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است و پروردگار خاورها!

خورشید: چراغ بیداری،

ماه: چراغ خواب

که مسخر اراده پروردگارند:

قال تعالی: ... وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ^۱ ... (اعراف: ۵۴)
وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ^۲ (ابراهیم: ۳۳)
... وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلُّهُمَا يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ... (زمر: ۵؛ لقمان: ۳۹؛ فاطر: ۱۳؛ رعد: ۲)
وَ لَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ^۳ ...
(عنکبوت: ۶۱)

خورشید و ماه دائماً مسخر اراده آفریدگار است... و تا هنگامی که او بخواهد روشن و در گردش
منظم خود مستقرند، و آن هنگام که اراده کند هر دو خاموش می گردند. و هو الواحد القهار.
دو دفتر حساب آسمانی: قال الله تعالی: فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ
حُسْبَانًا^۴ ... (انعام: ۹۶)
الشَّمْسُ وَ الْقَمَرَ بِحُسْبَانٍ^۵ (الرحمن: ۵)

۱. ... حال آن که خورشید و ماه و ستارگان به فرمان او رامند...

۲. و خورشید و ماه را پیوسته برای شما رام گردانید، و شب و روز را (نیز) مسخر شما ساخت.

۳. و اگر از ایشان بپرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفرید و خورشید و ماه را رام کرد؟» به راستی همی گویند: «خدا».

۴. (همو است که) شکافنده صبحدم است و شب را برای آرامش و خورشید و ماه را معیار حساب قرار داد...

۵. خورشید و ماه (سخت) زیر پوشش مراقبت و حسابند.

آیه اول چنان می‌نماید که از جمله خواص خورشید و ماه برای اهل زمین حساب معینی است که از آن‌ها دارند.

ماه هر شب با چهره‌ای ویژه برای بی‌سواد و باسواد تعیین تاریخ می‌کند: اول یا دوم یا ... ماه است. و خورشید که از طلوع و غروبش شب و روز پدید می‌شود، اضافه بر حساب ایام، ساعت آسمانی دقیقی است که محور تخلف‌ناپذیر تمامی ساعت‌های مصنوع بشری است. آیه دوم اضافه بر نکته مذکور، جریان این دو چراغ آسمانی را تحت حسابی منظم و معین خوانده است. و هو الحسیب.

اخبار پیرامون خورشید

در خبر است که رسول‌الله ﷺ از فرشته وحی درباره زوال خورشید (وقت ظهر) پرسش فرمود. وی گفت: «لا- نعم» (نه هنوز زوال حاصل نشده) و بلادرنگ گفت: آری). فرمود: این چگونه است که درباره زوال شمس گفتی: «نه - آری»؟

گفت: در فاصله «لا و نعم» خورشید پانصد سال راه پیمود.^۱

مجلسی نیز از قصص راوندی بالاسناد از صدوق، به سندش از محمد بن مسلم، از حضرت باقر علیه السلام چنان آورده است که: حضرت موسی درباره وقت زوال شمس از حضرت اقدس الهی پرسش کرد. در پاسخ شنید: قد زالت الشمس (خورشید زائل شد، وقت ظهر فرا رسید). پرسید: کی؟ فرمود: آن هنگام که خبر دادم، و در این فاصله پانصد سال راه پیموده است.

نگارنده: اگر مانند زمان‌های گذشته سرعت معتدل راه‌پیمایی را هشت فرسنگ در روز حساب کنیم، در پانصد سال ۹۶۰۰۰۰ فرسنگ، یعنی ۵۷۶۰۰۰۰ کیلومتر خواهد شد، و با در نظر گرفتن فاصله میان لا و نعم که حداکثر یک ثانیه بیش نیست، سرعت در هر ثانیه ۵۷۶۰۰۰ کیلومتر است یعنی حدود ۲۰ برابر سرعت نور در ثانیه خواهد بود.

از نظر علم برای خود نور نیز چنان سرعتی نیست تا چه رسد که برای جرم خورشید باشد. ما در تفسیر/الفرقان در توضیح آیه معارج تا ۵۳۶۱۱۲۰۰۰۰۰ (پنجاه و سه بیلیون و ششصد و یازده میلیون و دویست هزار) برابر سرعت نور در ثانیه برای سرعت ربوبی تصور کرده‌ایم،

۱. خوئی در شرح نهج البلاغه (ج ۱، ص ۴۱۴) گوید: روی عن سؤال النبی عن الروح الأمين...

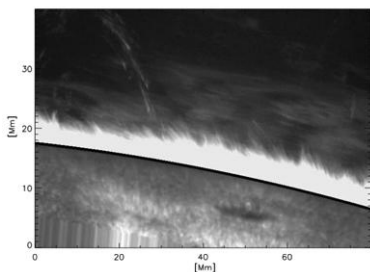
بدین ترتیب که در حداکثر واحد زمان ربوبی که ۱/۵۰.۰۰۰ (یک پنجاه هزارم) ثانیه است مسافت پنجاه هزار سال طی می‌شود! ...

تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ^۱ (معارج: ۴) و با این زمینه سرعت مافوق تصور سرعت معراجی رسول الله ﷺ دریافت می‌شود که در فاصله چند ساعت به بالاترین آفاق هستی به پرواز آمد و همین مسافت را برگشت! ...

باران‌های متناوب در کره خورشید

جابر^۲ از حضرت باقر علیه السلام آورده است که فرمود: خورشید طلوع می‌کند و با آن چهار ملک است؛ یکی صدا می‌زند: ای اهل خیر، اعمال نیک خود را کامل و تمام نمایید، و بر شماست بشارت به سعادت ابد، دیگری گوید: ای اهل شر، از زشتکاری دست بردارید و گرد آن مگردید، سومی گوید: پروردگارا به مردم نکوکار که انفاق می‌کنند مزید نعمت و به اهل امساک و بخل تلف و نابودی بده، و فرشته چهارم خورشید را آب‌پاشی می‌کند، و اگر چنان نبود زمین از شدت حرارت سوخته و بر افروخته می‌شد.

نگارنده: ما پیش از آن که از مجرای تلسکوپ این باران‌های متناوب را بر سطح خورشید بنگریم، با توجه به این که سطح خارجی این کره فروزان محکوم به ۶۰۰۰ درجه^۳ و مرکزش هفتاد میلیون درجه حرارت است، می‌توانیم به خوبی حدس بزنیم که طبعاً سوخت این بخاری محیرالعقول لازم است پرستقامت‌ترین سوخت جهان باشد، که هرچه در آخرین درجه بسوزد



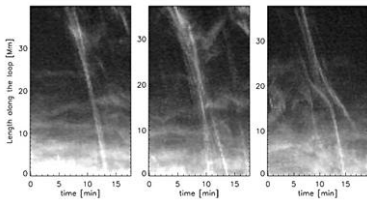
بدان تبدیل شود، و این ماده قاعده ساده‌ترین اتم‌های جهان - یعنی هیدروژن و در درجه دوم هلیوم است. این سوخت مانند سایر سوخت‌ها هر اندازه مشتعل‌تر گردد ایجاد حرارت بیشتری می‌کند، و به همین نسبت عمرش نیز کم‌تر می‌شود. برای

۱. فرشتگان و روح، در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است سویش بالا می‌روند.

۲. بحار الأنوار (ج ۱۴ کمپانی، ص ۱۲۴) نقل از روضه کافی.

۳. از ژرژ گاموف.

جلوگیری از این دو حادثه بایستی آب به کمک آن بیاید و از حرارت و نقصانش بکاهد. باران‌های متناوبی که بر چهره خورشید علی‌الدوام در جریان است، توسط تلسکوپ نیز دیده شده^۱ چنان که **دونالد منزل**، منجم شهیر امریکایی، در کنفرانس منجمان اظهار داشت: «اختلاف اشکالی که در تکه‌هایی در چهره خورشید نمودار است، به علت باریدن باران‌های شدیدی است که علی‌الدوام بر آن می‌بارد». سپس فیلمی را که از خورشید گرفته بود نشان



داد، و نمایندگان منجمان در آن مشاهده کردند که بارانی سخت از ارتفاع ۸۰۰۰ ر ۸۰ کیلومتری بر خورشید می‌بارید. نخستین کسی که این لکه‌ها را بر چهره خورشید دید گالیله فرانسوی بود.

این اطلاعات اندکی از چگونگی خورشید، چراغ آسمانی ما بود، آن هم از لحاظ استفاده‌های فراوانی که دائماً از آن می‌بریم. قرآن نیز درباره آن سخن گفته است. ولی در جو پهن‌آور کیهان میلیون‌ها خورشید وجود دارد و هزاران میلیون امثال این خورشید تشکیل یک سحابی مارپیچ را می‌دهند.^۲

اکنون برخی از تحقیقات کیهان‌شناسان را پیرامون بیوگرافی خورشید یادآور می‌شویم: ژرژگاموف در کتاب *پیدایش و مرگ خورشید* گوید: با هیچ یک از سوخت‌های شیمیایی ممکن نیست عمر خورشید حتی از یک صد هزارم سنی که دارد (دو بلیون سال) تجاوز کند. بنابراین مواد متشکله خورشید تنها مخلوط مکانیکی از عناصر خالص بوده که هر چیزی بسوزد در آخرین درجه به آن تبدیل می‌یابد.

و حقیقت امر این است که مفهوم سوختن کاملاً با اوضاع و احوالی که در خورشید وجود دارد ناسازگار است. تجزیه‌های طیفی نشان داده است که در خورشید هم کربن و هم اکسیژن هست ولی آن اندازه گرم است که نمی‌تواند بسوزد. معمولاً ما فکر می‌کنیم که: هرچه درجه حرارت بیشتر باشد فعل و انفعالات شیمیایی که در نتیجه آن‌ها مواد مرکب به دست می‌آید بهتر صورت می‌گیرد. برای آن که قطعه‌چوبی بسوزد یعنی با اکسیژن هوا ترکیب شود، باید

۱. نقل از صفحه ۳ روزنامه اطلاعات، پنجشنبه ۱۳۲۸/۱۰/۱۵ شمسی که از نوشته دکتر دونالد منزل نقل کرده است.

۲. از **ماکسول رایب**.

شعله کبریتی به آن نزدیک کنیم. برای آن که کبریت روشن شود، باید فسفر نوک آن را به وسیله مالش با کناره قوطی کبریت به اندازه کافی گرم کرده باشیم.

ولی درجات حرارت زیاد خود از طرف دیگر برای مرکبات شیمیایی جنبه تخریبی دارد، یعنی آن‌ها را به عناصر اولیه تبدیل می‌کنند. مثلاً در چنین درجه حرارتی بخار آب به اکسیژن و هیدروژن، و گاز کربنیک به اکسیژن و ذغال مبدل می‌شود. درجه حرارت ۶۰۰۰ موجود در جو خورشید پیوستگی شیمیایی تمام ترکیبات پیچیده را می‌گسلد.

بر این اساس، گازی که خورشید را می‌سازد تنها مخلوط مکانیکی از عناصر خالص است. البته در قشر خارجی ستارگان دیگری که درجه حرارت آن‌ها کم‌تر از خورشید است (۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ درجه) تشکیل مواد مرکب از قبیل گاز کربنیک امکان‌پذیر خواهد بود.

نظریات و فرضیه‌ها در پیرامون منبع انرژی خورشید

هرمون فون هلمهولتز^۱ به وجود منبع انرژی برای خورشید قائل نیست به جز انقباض تدریجی آن که خود تولید حرارت می‌کند، و طبعاً هر انقباض و فشردگی مولد حرارت است.

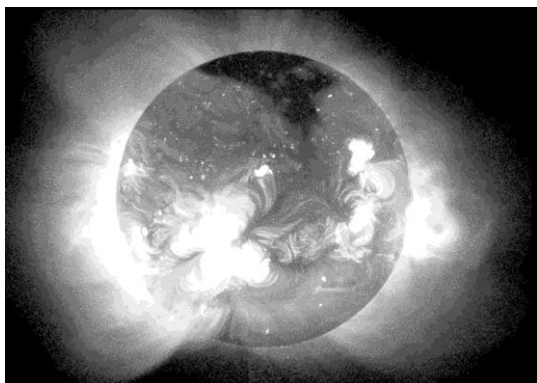
ولی از روی قانون جاذبه نیوتون به آسانی می‌توان حساب کرد و دریافت که برقرار ماندن تشعشعی که در خورشید دیده می‌شود، در هر قرن به اندازه تقریبی ۲ کیلومتر از آن کم می‌شود. البته چنان کاستنی برای سراسر تاریخ بشریت ممکن است نامحسوس باشد، ولی چون آن را نسبت به مقیاس زمانی دوره‌های معرفه الارضی در نظر می‌گیریم، مقدار انقباض بسیار زیاد و قابل ملاحظه می‌شود. مقدار تمام انرژی ثقلی آزاد شده که از ابتدای پیدایش آن (حتی در زمانی که حجم بسیار بزرگ‌تری داشته) تا وضع حاضر قابل محاسبه است، و اندازه آن فقط به ۱۰۴۷×۲ ارگ بالغ می‌شود که این خود هزار بار از انرژی کلی صادر شده از خورشید کوچک‌تر است.

بنابراین اگرچه نظریه انقباض هلمهولتز برای توجیه حالت ابتدایی خورشید بسیار قابل قبول به نظر می‌رسد، باید چنان نتیجه بگیریم که:

1. Hermahzon Helmholtz.

خورشید در حال حاضر منبع انرژی دیگری در اختیار دارد که از انرژی شیمیایی یا ثقلی بسیار نیرومندتر است.

ژرژگاموف با تحقیقاتی دامنه‌دار دربارهٔ اتم و قدرت‌های عظیم نهفته در قلب قلعهٔ اتمی چنان نتیجه می‌گیرد که: گرمی خورشید از انرژی زیر اتمی است.



از پیش دانستیم که فعل و انفعالات هسته‌ای که سبب تبدیل عناصر به یکدیگر می‌شود معمولاً با آزاد شدن مقداری انرژی همراه است که چندین میلیون بار بزرگ‌تر از انرژی آزادشده در فعل و انفعالات شیمیایی انجام‌شده میان مولکول‌هاست. به این ترتیب

اگر خورشید از ذغال ساخته شده باشد در عرض مدت پنج شش قرن می‌سوزد و نابود می‌شود. ولی خورشیدی که انرژی خود را از سرچشمهٔ زیر اتمی می‌گیرد، بیلیون‌ها سال می‌تواند بماند و پرتوافشانی کند؛ آری، خورشید از جیب می‌خورد. این را هم می‌دانیم که عناصر رادیوآکتیو متعارفی مانند اورانیوم و توریم آن اندازه فراوان نیستند که بتوان انرژی بی‌اندازه بزرگی را که در خورشید تولید می‌شود به حساب آن‌ها گذاشت. تنها راه باقی‌ماندهٔ پذیرفتنی آن است که: در جرم خورشید عناصر ثابت متعارفی به یکدیگر تبدیل می‌شوند و همین تبدیل منبع انرژی خورشید است. علت این‌که این تبدلات سریع و بسیار زیاد دائماً به سهولت در کانون خورشید انجام می‌گیرد، حرارت فوق‌العادهٔ آن است که برای این منظور کافی است. چنان‌که در فعل و انفعال‌های شیمیایی میان مولکول‌ها هرچه حرارت بیشتر باشد فعل و انفعال نیز سریع‌تر انجام می‌گیرد...^۱

۱. برای اطلاعات کافی درین پیرامون به کتاب پیدایش و مرگ خورشید تالیف ژرژگاموف مراجعه شود.

رستاخیز جهان

قیامت آسمان و ستارگان

این چراغ کهن با اختران زیبایش همیشگی نیستند، پیر می‌شوند، و در آخر می‌میرند و بساط پهناور آسمان‌ها که جایگاه این میلیارد‌ها میلیارد ستارگان است، جمع خواهد شد:

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ^۱ ... (انبیاء: ۱۰۴)
... وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ^۲ ... (زمر: ۶۷)

السجل:

راغب در مفردات گوید: گفته شده سِجْل سنگی بوده است که بر آن می‌نوشته‌اند، سپس تمامی چیزهایی که چیزی بر آن‌ها می‌نویسند سِجْل نامیده شده. معنی آیه چنان است که: روزی آسمان‌ها را درهم می‌پیچیم، چنان که کتاب مکتوبات را حفظ و جمع می‌کند. سپس گویند: «طی» به معنی انقراض و گذشتن نیز آمده، چنان که گویی: طوی الله عمره: خدا عمرش را منقرض کرد.

بنابراین مقصود از آیه این است که ما طومار و بساط گسترده آسمانی را روز قیامت درهم نوردیم، و آن را از آن‌گونه که هست مبدل خواهیم ساخت، نه آن‌که به طور کلی نابود سازیم.^۳

۱. روزی که آسمان را -همچون در پیچیدن صفحه سخت نامه‌ها- طوماروار درهم می‌پیچیم.

۲. و آسمان‌ها در هم پیچیده به دست توانای اوست.

۳. زیرا در هیچ‌یک از آیات قیامت آسمان شاهدی بر فناء کلی آن‌ها وجود ندارد.

و در مباحث پیش، از آیات ... *يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ*^۱ (دخان: ۱۰) *وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ*^۲ (طارق: ۱۱) چنان یافتیم که آسمان در پایان کار به صورت نخستین خود (دخان گاز) برمی‌گردد.

بنابراین بساط کنونی آسمان به چهره و ماهیت نخستین گازی خود برگشت خواهد نمود.

اخبار

علی بن ابراهیم (البرهان، ج ۳، ص ۷۵) قال: «معنی تطویها نفیها فتحول دخانا». علی بن ابراهیم می‌گوید: معنی طی آسمان‌ها: فناء صورت کنونی آن‌ها است که به حالت گازی برگشت داده شوند.

در بعضی اخبار^۳ سجل را به عنوان نام فرشته‌ای (که نامه‌های اعمال بنی‌آدم را به هنگام رستاخیز درهم می‌پیچد و جمع می‌کند) معرفی کرده، که همان‌گونه که وی نامه‌های اعمال مکلفان را جمع می‌کند و برهم می‌نهد، ما نیز طومار پر نقش و نگار کیهان را درهم خواهیم پیچید. به دنبال این تحول عظیم آسمانی، طبعاً تمامی ستارگان نیز محو و طمس خواهند شد، چنان‌که در آیات مربوطه بیاید:

يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا^۴ (طور: ۹)

راغب گوید: «مور» جریان سریع را گویند.

و مجمع‌البیان (ج ۹، ص ۱۶۳) گوید: «مور» تردد در رفت و آمد چیزی را گویند که همچون دود بدین سو و آنسو می‌رود، و سپس مضمحل و نابود می‌شود.

و از علی بن ابراهیم است که «مور» به معنی نقش یعنی پراکندگی پشم است، چنان‌که درباره کوه‌ها آمده: *وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ*^۵ (قارعه: ۵)

۱. روزی که آسمان دودی نمایانگر بر آورد.

۲. سوگند به آسمان دارای (حالت) بازگرداندن (امانت‌ها) و بازگشتن (به حالت گازی نخستین).

۳. الحسین سعید فی کتاب الزهد عن النضر بن سوید عن حسین بن موسی عن ابی حمزه عن ابی جعفر...

و فی الدر المنثور (ج ۴، ص ۱۳۴۰): خرج ابن ابی حاتم و ابن عساکر عن ابی جعفر الباقر (علیه السلام) مثله.

۴. روزی که آسمان روان گردد، چه روان شدنی!

۵. و کوه‌ها مانند پشم زده شده‌اند.

و در در *المشور* (ج ۶ ص ۱۱۸) از ابن عباس آورده است که «مور» به معنی حرکت است و از مجاهد آمده که به معنی دوران آسمان.

طبری (ج ۲۷، ص ۳۰) گوید: «مور» به معنی دوران و انقلاب آمده، و از ضحاک نقل کرده که یعنی قسمتهایی از آسمان در قسمت‌های دیگر موج می‌زند و خدا آن را حرکت خواهد داد. ابن زید گفته معنی «مور» را نمی‌دانیم، و دیگران از ابن عباس آورده‌اند که «مور آسمان» به معنی شکافتن آن است.

نگارنده مدعی است که تمامی این معانی برگشت به نظر راغب می‌کند که آن را «جریان سریع» می‌داند. زیرا در این اضطراب نابهنگام تردد (مجمع) و پراکندگی (علی بن ابراهیم) و حرکت دورانی (ابن عباس و مجاهد) و دوران و انقلاب (طبری) و تموج (ضحاک) و شکافتن (ابن عباس) نهفته است.

و حاصل این جریان سریع -چنان که از پیش نیز دانستیم- ارتجاع آسمان است به حالت اولی‌گازی. و هو العالم.

يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ^۱ (معارج: ۸)

راغب گوید: «مهل» ته‌نشین روغن زیتون است، چنان که فرماید: كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ^۲

(دخان: ۴۵) كَغَلِي الْحَمِيمِ^۳ (دخان: ۴۶)

و در *مرآت‌الانوار*^۴ است که «مهل» مس ذوب‌شده و مانند آن را گویند و گفته شده:

ته‌نشین زیتون، و چرک و خون آمیخته است.

و در مجمع‌البیان (ج ۱۰، ص ۳۵۳) است که «مهل» ته‌نشین زیتون است. و گفته‌اند:

«کالمهل» مانند قیر غلیظ (از عطاء)، و مانند نقره ذوب‌شده (از حسن)، و مذاب (از ابی مسلم).

و در برهان (ج ۴، ص ۳۸۳) از علی بن ابراهیم است که «قال، قال: الرصاص الذائب و النحاس،

كذلك تذوب السماء».

۱. روزی که آسمان‌ها چون ته‌مانده روغن زیتون گداخته است.

۲. چون لرد داغ روغن زیتون در شکم‌ها می‌جوشد.

۳. همانند جوشش (مایعی) سخت داغ.

۴. مقدمه ابو الحسن شریف بر تفسیر برهان تالیف سید هاشم بحرانی.

حاصل جمع معانی فوق این است که: آسمان این سقف مستحکم بلند در حادثه رستاخیز ذوب می‌شود، چنان که فلزات ذوب می‌گردند، و همچون تهنشین روغن زیتون یا قیر می‌گردد.

فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ^۱ (الرحمن: ۳۷)

در این آیه رنگ آسمان نیز پس از انقلاب مانند «ورده» یا گل سرخ، قرمز شود.

و «دهان» نیز چنان که راغب گوید: مانند «مهمل» تهنشین روغن زیتون است.^۲

بنابراین آسمان پس از ذوب شدن چهره خونین و سرخ به خود می‌گیرد، زیرا در نبرد با این حادثه بزرگ شکست خورده، و سپاهش یکسره منهزم و خونین گشته است.

وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ^۳ (حاقه: ۱۶)

راغب گوید: «واهیة» به معنی شل شده است. آسمان که بر اثر انشقاق و انفجار صورت

اتصالی و بند و پیوندهای خود را از دست داده، در حقیقت بندش شل و پاره شود.

إِذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ^۴ (انفطار: ۱)

انفطار به معنی اختلال نظام است، و معنی آیه چنان می‌شود که آسمان پهناور دچار اختلالی عظیم خواهد شد، چنان که در آیه: السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَأَن وَعْدُهُ مَفْعُولٌ^۵ (مزمّل: ۱۸) نیز تکرار شده است.

وَ إِذَا السَّمَاءُ كَشِطَتْ^۶ (تکویر: ۱۱)

راغب گوید: کشط به معنی کندن پوست است. طبعاً پس از آن که ارتباطات اجزاء آسمان از

هم گسست، پوست و پوشش آن نیز که با این بندها محفوظ بود، کنده می‌شود.

وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ^۷ (مرسلات: ۹)

در پی این حوادث سوراخ‌ها و رخنه‌هایی در آسمان پدید می‌گردد.

۱. پس آن‌گاه که آسمان از هم شکافتد و چون ته‌مانده‌ی روغن زیتون گلگون گردد.

۲. طنطاوی گوید: دهان یا جمع دهن به معنی روغن است، و یا نام روغنی که آن را به بدن و اعضاء می‌مالند.

۳. و آسمان بشکافتد. پس آن در این هنگام بسی سست (بنیاد) است.

۴. هنگامی که آسمان از هم بشکافتد.

۵. آسمان از حادثه آن (روز) از هم شکافته (و) وعده او شدنی بوده است.

۶. و آن‌گاه که پوست آسمان -هم‌چون شتران- برکنده شود (و به حالت نخستین برگردد).

۷. و آن‌گاه که آسمان سوراخ شود.

وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا^۱ (نبأ: ۲۰)

و درهای بسته آن گشوده می‌شود، گویی که تمامی جو آسمان در بها است (فَكَانَتْ أَبْوَابًا).
و يَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءِ بِالْغَمَامِ وَ نُزِلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا^۲ (فرقان: ۲۵)
چنان می‌نماید که آیه فوق به روش آیه «يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ» باشد. به این بیان
که آسمان شکافته می‌شود، و سازمان کنونی آسمانی‌اش بر هم می‌خورد و به حالت و صورت
ابری، گازی رجعت می‌نماید.

اما این معنی چندان سازش با چهره ادبی جمله ندارد، زیرا باء در «بِالْغَمَامِ» ظاهراً برای
سببیت است، و روی این اصل انشقاق آسمان به وسیله ابرها خواهد بود، اما چگونه ابری است
که این سقف مستحکم بلند را می‌شکافد؟ العلم عندالله.
گمان می‌رود این غمام همان باشد که در آیه: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ
الْغَمَامِ وَ الْمَلَائِكَةُ^۳ ... (بقره: ۲۱۰) یاد شده است. این است رستاخیز آسمان، و گمان نرود که در
چنان حادثه‌ای در آفرینش وقفه ایجاد شود، بلکه آفرینشی دگر آغاز خواهد شد.

رستاخیز ستارگان

دانستیم که آسمان بر اثر انفجاری عظیم به حالت انشقاق و انفراج و سیلان و اختلال و
سستی و عاقبه الامر به چهره دخانی (گازی) می‌گراید.
طبعاً ارکان این کشور پهناور که مختل شد، سپاهیان ماه و خورشید و ستارگان نیز به همان
سرنوشت مبتلا خواهند گشت.

وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ^۴ (تکویر: ۲)

۱. و آسمان، گشوده گردد. پس (از آن‌که) درب‌هایی بوده است.
۲. و روزی که آسمان با (آن) ابر پوشنده (ی عذاب) از هم می‌شکافد و فرشتگان، شگفت‌انگیز، پیاپی یکدیگر فرود آورده شدند.
۳. آیا انتظار و نگرش اینان جز این است که خدا در (زیر) سایبان‌هایی از ابر سوشان بیاید، و فرشتگان هم (بیابند)؛ و کار (داوری) یکسره تمام شد؟...
۴. و آن‌گاه که ستارگان درخشان تیره شوند.

این چراغ‌های پرفروغ آسمانی به خاموشی و کدورت می‌گیرند.

فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ^۱ (مرسلات: ۸)

و به دنبال این کدورت در روشنائی، به کلی نور خود را از دست داده محو و طمس می‌شوند.

همان‌گونه که سازمان آسمانی بر هم خورده، نیروهایی هم از قبیل جاذبه که موجب انحفاظ متقابل ستارگان و نگهبانی آنان بر مدارهای معینی در آسمان بوده از میان می‌رود، و طبعاً بمباران متقابل کیهانی آغاز می‌گردد.

وَ إِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَثَرَتْ^۲ (انفطار: ۲)

ستارگان به یک‌جا از آرامگاه‌ها و حوزه‌های ماموریت خود به جو بی‌کران کیهان سقوط می‌کنند.

شگفتا! در این حادثهٔ پروحشت چه ناله و فغان‌ها که از کرات، مسکن زندگان، آغاز شود، درحالی که خانه‌های استراحت و زندگی‌شان همچون بمبی با خانه‌های دیگر برخوردی متقابل کند، و طومار هستی‌شان درهم نوردیده شود، در این طوفان جهانگیر دو چراغ روز و شب ما، خورشید و ماه، به خاموشی روند.

رستاخیز خورشید

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ^۳ (تکویر: ۱)

راغب گوید: «کور» دربارهٔ هر چیز عبارت است از گرد آوردن و جمع کردن اجزاء پراکندهٔ آن چیز، مانند: کور عمامه. این که فرماید: يُكْوَرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكْوَرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ بدین معنی است که از شب داخل روز و از روز داخل شب کند، که نتیجه‌اش بلند و کوتاه شدن روز

۱. پس هنگامی که ستارگان محو شوند.

۲. و هنگامی که اختران پراکنده شوند.

۳. آن‌گاه که خورشید در هم پیچیده گردد.

و شب است، و گویند: إكتار الفرس یعنی هنگامی که اسب برای دویدن دم خود را جمع کند. شهرستان‌ها را نیز کوره گویند، بدین لحاظ که خانه‌ها و محله‌ها در آن گرد یکدیگرند. بنا بر آن چه یاد کردیم: تکویر خورشید عبارت خواهد بود از این که پروردگار به هنگام رستاخیز، این کره عظیم را جمع خواهد کرد، و اطراف و جوانبش را روی هم خواهد نهاد و طبعاً از آن چه بوده بسی کوچک‌تر و ناچیزتر خواهد شد، و روشنایی و حرارت کنونی خود را از دست خواهد داد.

آری، سوخت این چراغ آسمانی به نابودی می‌گراید، ولی این را هم باید دانست که هر سوختی آن هنگام که تمامی ذراتش مشتعل گردد از آن چه بوده خیلی داغ‌تر می‌شود، پس آن گاه یک‌باره رو به ضعف و خاموشی می‌رود، و فاصله میان خورشید و ماه برداشته می‌شود. قال تعالی: وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ^۱ (قیامه: ۹) آری، چراغ خورشیدی نیز به هنگام احتضار سری به برادر کوچک‌تر خود می‌زند و از او عیادت می‌کند.

دانشمندان کیهان‌شناس که در عناصر اجرام آسمانی شب و روز در تفکرند راجع به رستاخیز خورشید و ماه سخنانی دارند، و کتاب‌هایی هم در این پیرامون نگاشته‌اند ولی بشر هنوز از مسکن خود آن گونه که شاید آگاه نیست، و درک اجرام آسمانی و رستاخیز آن‌ها به طریق اولی برای او ابهام‌آمیز است. از این لحاظ شایسته چنان است که رستاخیز زمین را نمونه‌ای ناچیز از حالت احتضار و مرگ آسمان و اختران گیریم.^۲

«کور» به معنی: جمع، شمول، زیادی، سرعت، صرع (یعنی جنون) و کشتی‌گیری است. بنابراین تکویر بین دو معنی مقابل یکدیگر، نقص و کمال، است: به نقصان می‌گراید، از آن رو که دستگاه خورشیدی روی هم انباشته (جمع) و در کشتی کیهانی قیامت مغلوب می‌گردد، و جرم و حرارتش رو به ضعف و نابودی می‌رود.

در چهره کمال است: زیرا در حال احتضار که شعله تمامی اندامش را گرفته و سوختش سراپا در فعالیت است، از آن چه بوده به صورت موقت داغ‌تر می‌شود، و در این حالت

۱. و خورشید و ماه یکجا جمع شوند.

۲. از جمله در کتاب پیدایش و مرگ خورشید و سرگذشت زمین، تالیف ژرژ گاموف است.

نابه‌سامانی بر سرعتش افزوده می‌گردد، و پر و بال خود را احياناً بر رقیب کوچک‌ترش، ماه، می‌گستراند: وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ^۱ (قیامه: ۹)

احتضار زمین

زمین، این خانه امن و آرامش ما، در آینده‌ای که فقط آفریدگار بدان آگاه است، به شدت مضطرب گشته، و حالت اعتدال و آرامش خود را از دست می‌دهد:

يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيلًا^۲ (مزل: ۱۴)^۳

آن‌چنان این اضطراب شدید است که کوه‌های بلند تبدیل به تپه‌های ریگ می‌شود، تل‌هایی که از زیر آن‌چنان شل و سست است، که پیوسته از بالا به زیر فرو ریزد.

وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً^۴ (حاقه: ۱۴)^۵

زمین و کوه‌ها (بر گرده اراده الهی، بر دوش حادثه‌ای پر انقلاب) به گورستان مدفن خود حمل می‌شوند، و با ضربتی واحد نرم و سست می‌گردند.

از پی این جنبش سخت و ضربت مهلکی که بر پیکره زمین وارد می‌شود حالتی دیگر در آن پدید می‌گردد:

۱- وَ تَشَقُّقُ الْأَرْضِ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا^۶ (مریم: ۹۰)^۷

يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا^۸ ... (ق: ۴۴)

۱. و خورشید و ماه یکجا جمع شوند.

۲. «کتیب مهیل» ریگ متراکم است.

۳. (در) روزی که زمین و کوه‌ها به لرزه درآیند، حال آن‌که کوه‌ها ریگی انباشته‌اند.

۴. «دک» به معنی نرمش و سستی است.

۵. و زمین و کوه‌ها (با زلزله‌ی فراگیر) حمل شوند، پس یک‌جا نرم (و ویران) گردند.

۶. «هد» خرابی را گویند که دارای صدای مهیب و سقوط سخت باشد.

۷. و زمین چاک خورد و کوه‌ها به سختی با صدایی جانکاه فرو ریزند ...

۸. روزی که زمین به سرعت از (اجساد) آنان جدا و شکافته می‌شود...

زمین می شکافد، و کوه‌ها با غرش‌های مهیب سقوط کرده و خراب شوند، و اجساد مردگان از لابه‌لای شکاف‌های زمین بیرون می‌ریزند.

۲- وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ^۱ (انشقاق: ۳) وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ^۲ (انشقاق: ۴)

۳- يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ^۳ (ابراهیم: ۴۸)

حاصل جمع حوادث عمومی جهان این است که: زمین غیر از زمین، و آسمان‌ها غیر آسمان‌ها می‌شوند، اگر بنگری‌شان شناسی. شگفتا! این خانهٔ مألوف خود را شناسیم؟! مگر جز آن که در حال احتضار است یا بالاتر: مرده! مگر ما مردگان خود را نمی‌شناسیم؟

آری، زمین را پس از مرگ نتوان شناخت. زان‌رو که به کلی چهرهٔ خود (آبادی‌ها و آنچه زمین به آن زمین است) از دست می‌دهد، پس از این تبدیل چگونه آن را توان شناخت؟ تازه پس از مرگ زمین و آسمان‌ها وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

مکلفان که برای روز حساب مجدداً زنده‌اند، حسابشان آغاز می‌شود، و در محکمهٔ عدل الهی مورد بازپرسی‌ها قرار می‌گیرند.

الهی عاملنا بفضلك و لا تعاملنا بعدلك ... تنها چشم‌داشت ما به فضل و رحمت تو است.

و اما کوه‌ها ...

وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا^۴ (طور: ۱۰)

کوه‌ها نیز پیرو اضطرابات زمین مضطرب و متحرک می‌شوند.

... وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيلًا^۵ (مزل: ۱۴)

و سپس تبدیل به تل‌هایی از ریگ می‌گردند.

وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا^۱ (واقعه: ۵) فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا^۲ (واقعه: ۶)^۳

۱. و آن‌گاه که زمین کشیده شود.

۲. و آن‌چه را در درون دارد بیرون افکند و تهی گردد.

۳. روزی که زمین به غیر (این) زمین و آسمان‌ها به غیر (آن) آسمان‌ها مبدل گردند و (مکلفان) برای خدای یگانه‌ی قهار آشکار شوند.

۴. و کوه‌ها (جمله) به حرکتی سریع درآیند، چه سرعتی!

۵. ... حال آن‌که کوه‌ها ریگی انباشته‌اند.

پس آن گاه خمیر می‌شوند، و بعد غبارهایی پراکنده می‌گردند.^۴
 وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا (۱۰۵) فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا (۱۰۶) لَّا تَرَى فِيهَا
 عِوَجًا وَ لَّا أَمْتًا (طه: ۱۰۷)^۵

درباره کوه‌ها از تو پرسش می‌کنند، بگو: پروردگار آن‌ها را آن‌چنان از جای می‌کند که
 یکسره تبدیل به غبار می‌گردند.

وَ سَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَأَنَّهُمْ سَرَابٌ (نبا: ۲۰)

جایگاه کوه‌ها آن‌چنان صاف می‌شود که سراب است. به اندازه‌ای صاف که از دور دریای
 آب می‌نماید.

وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ^۶ (قارعه: ۵) وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ (معارج: ۹)

کوه‌ها پس از انفجار و پرتاب شدن از زمین همچون پشم زده شده رنگارنگ در فضا
 پراکنده می‌شوند.

دریاها

وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ^۸ (تکویر: ۶)

وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ^۹ (انفطار: ۳)

تمامی دریاها و اقیانوس‌های جهان در این حادثه هائله شکافته گردند، و آن‌چنان به جوش
 آیند که گویی آتشی عظیم در اعماق آن‌ها به هیجان آمده است.

۱. و کوه‌ها به گونه‌ای دهشت‌آور خرد گردند.

۲. پس غباری پراکنده شوند.

۳. «بس» به معنی خمیر است. و «هباء منبث» غبار پراکنده است.

۴. چنان‌که سنگی را بخواهند تبدیل به غبار کنند طبعاً این مراحل را طی می‌نماید.

۵. و از تو درباره کوه‌ها می‌پرسند. پس بگو: «پروردگار آن‌ها را (در قیامت) غباری سخت پراکنده خواهد ساخت» (۱۰۵) «پس
 آن‌ها را پهن و هموار و تهی از گیاه و تپه» خواهد کرد» (۱۰۶) «نه در آن کژی می‌بینی و نه ناهمواری». (۱۰۷)

۶. و کوه‌ها به سرعت روانه شوند. پس سراب بودند.

۷. و کوه‌ها مانند پشم زده‌شده‌اند. («عهن» پشم، «منفوش» زده شده).

۸. و آن‌گاه که دریاها به شدت به جوش آورده شوند. («تسجیر» به معنی تهیج آتش است).

۹. و هنگامی که دریاها بسیار روان شوند (و فوران کنند). («تفجیر» به معنی شکافتن است).

حادثه قیامت طبعاً سوختن نباتات و نابودی تمام جنبندگان را در زمین در پی دارد. گرچه برخی از دانشمندانی که دورنمایی از این حوادث را یافته‌اند، برای تسلی خاطر در آن هنگامه عظیم، هوس پرواز به برخی از دنیاها قابل سکونت نموده‌اند، تا از زمین گداخته و سوزان برهند.

غافل از آن که حادثه عمومی است، و نه تنها زمین بلکه تمامی جهان در این انفجار جهانی به حال احتضار و سوختن خواهد بود.

نظرات دانشمندان پیرامون رستاخیز جهان

ژرژ گاموف در فصل دهم کتاب خود، سرگذشت زمین، تحت عنوان نظری به آینده، درباره انقلاب قریب‌الوقوعی که سبب برخاستن کوه‌ها می‌شود، می‌گوید: ما نه می‌توانیم وقوع انقلابی را که بالای سرمان دور می‌زند پیشگویی کنیم، و نه می‌توانیم چیزی درباره علانمی که نزدیکی آن را اعلام می‌دارد، بیان کنیم.

قرآن می‌فرماید: *يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا^۱ (نازعات: ۴۲). فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا^۲ (نازعات: ۴۳)* این علانم شامل زمین‌لرزه‌های شدید: *إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا^۳ (زلزله: ۱)* و انفجارهای آتش‌فشانی و حرکت عمومی زمین: *يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ^۴ (نازعات: ۶) تَتَّبِعَهَا الرَّادِفَةُ^۵ (نازعات: ۷) قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ^۶ (نازعات: ۸) أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ^۷ (نازعات: ۹)* خواهد بود.

ولی ما مطمئن نیستیم این پدیده‌ها با چه شدتی ظاهر خواهند شد که در زمره حوادث جاری قشر زمین به حساب نمی‌آیند، و نمی‌دانیم چه مدت پیش از انقلاب اصلی بروز می‌کنند ولی می‌دانیم وقتی ریزش آغاز شود، زمین محل امنی برای زیستن نخواهد بود.

۱. درباره ساعت (بایانی جهان تکلیف) از تو می‌پرسند: «استواری‌اش چه هنگام است؟»

۲. تو در چه (شناختی) از یادواره آنی؟

۳. هنگامی که زمین به لرزش ویژه‌اش لرزانیده شود.

۴. آن روز که (زمین) لرزنده بلرزد. (۶) (و) از پی آن (لرزه دیگری) در ردیف (اش) آید. (۷) (در) چنان روزی، دل‌هایی بس نگران (و

تپنده) اند. (۸) دیدگانشان فرو افتاده‌اند. (۹)

۵. استشهدا به آیات از نویسنده است.

در اماکنی که محل وقوع فعالیت‌های کوه‌زایی است، زمین با رقص مرگ به لرزه در خواهد آمد و مقادیر معتناهایی از گدازه‌های قرمز سوزانش که از شکاف‌های حاصل در قشر زمین بیرون می‌ریزند، روی صدها کیلومتر مربع گسترده خواهد شد.

حتی در نقاطی که از محل تولد کوه‌های جدید به دورند، زمین‌لرزه‌های شدید و به احتمال قوی امواج سهمگین اقیانوس‌های آشفته، زندگی را خطرناک‌تر خواهد ساخت: إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا (واقع: ۴) وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا (واقع: ۵) فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا (واقع: ۶) كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًا دَكًا^۲ (فجر: ۲۱) يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ^۳ ... (ابراهیم: ۴۸) ولی شما خوانندگانی را که از مجسم ساختن این وضع ناگوار بیمناک شده‌اید، باید با این سخن دلداری دهیم که وقوع این انقلاب در زمان حیات ما احتمال ندارد. (چرا احتمال ندارد؟! مگر قیامت زمین تنها مربوط به وضع طبیعی آن است؟) چون دوره کامل انقلاب ده‌ها میلیون سال طول می‌کشد، احتمال این که انفجار در ده سال یا یک قرن بعد صورت گیرد بسیار ضعیف است، و حتی ضعیف‌تر از حوادث ناگوار دیگری است که ممکن است بشریت را تهدید کند.

خورشید که سوختش رو به نقصان می‌رود، طبعاً هرچند پیرتر شود داغ‌تر و درخشان‌تر می‌گردد (زیرا تمامی سوخت که برای آخرین مراحل شعله‌گرفت طبعاً تولید حرارت بیشتری می‌نماید) و در اواخر ۱۰ میلیارد سال آینده (این تحدید زمان نیز غلط است زیرا مرگ خورشید و رستاخیز جهان را جز خداوند نمی‌داند. إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ) تقریباً صد برابر از اکنون درخشنده‌تر خواهد شد. در آن موقع سطح سیاره ما به حد حرارت آب جوش گرم خواهد شد و تمام آب اقیانوس‌ها بخار می‌گردد:

وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ... فَجُرَّتْ ... اقیانوس‌ها به جوش آیند و جو زمین به قدری گرم می‌شود که شاید بیشتر آن به فضای بین سیارات فرار کند. خورشید پس از این کوشش حداکثر مانند

۱. چون زمین با تکان و اضطراب سختی لرزانده شود؛ (۴) و کوه‌ها به گونه‌ای دهشت‌آور خرد گردند؛ (۵) پس غباری پراکنده شوند؛ (۶)

۲. هرگز (نه چنان است)؛ آن‌گاه که زمین، در هم کوبیده شود کوبیده شدنی.

۳. روزی که زمین به غیر (این) زمین مبدل گردد...

وضعی که یک دونه در هنگام رسیدن به خط نهایی دارد، وقتی از آخرین مقدار کیمیای مولد حرارت محروم گردید، سرانجام به سوی مرگ خواهد گرایید:

وَ الشَّمْسُ تُجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا^۱ ... (یس: ۳۸) إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ^۲ (تکویر: ۱) ...

انفجار خورشید نه تنها زمین بلکه سایر سیارات دورتر را نیز ذوب می‌کند. در آن هنگام تماشایی وجود نخواهد داشت که این منظره وحشت‌زا را بنگرد زیرا همه سوخته و نابود شده‌اند.

سؤال: دانستیم که در آینده مجهول طومار کیهان پهناور و اخترانش و نیز کیهان‌پیمای ما (زمین) و سرنشینانش درهم نوردیده می‌شوند، و آسمان‌ها و زمین به غیر آن چه بوده‌اند تبدیل می‌گردند ...

آسمان به حالت گازی نخستین، و زمین به حالت خاکستری اولین عودت خواهند کرد، و شاید این دو فرزند که از ماده نخستین زاده بودند به مقتضای مهر مادری و فاصله زیادی که از او گرفته‌اند، مجدداً به مادر خود می‌پیوندند، و به همان چهره نخستین خود عودت می‌نمایند. اما ... جای این پرسش است که: انسان‌های زنده شده که برای رسیدگی به حساب زشت و زیبای اعمالشان و پاداش کردارشان زنده می‌شوند، اینان در کجا جای خواهند داشت؟ موجودات دیگری که احیاناً به وجود می‌آیند در کجا جای خواهند گرفت؟

پاسخ: پاسخ این پرسش از خلال آن چه در پیرامون رستاخیز آسمان و زمین گفتیم چنان است که: در آیات مربوطه تنها نظر به خراب شدن این سازمان موجود است - نه آن که به کلی نابود شود و یا از مواد باقی‌مانده انفجار جهانی، سازمان‌ها و مکان‌های نوینی به وجود نیاید ... وانگهی صحرای قیامت زمین نوینی است پس از این انفجار کلی، و سپس جهنمیان در این مکان و بهشتیان در «جَنَّةِ الْمَأْوَى» عند سدرۃ المنتهی، که کره‌ای است بر گرد کل جهان که وسعتش همچون تمامی جهان است: «جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» گرد هم خواهند آمد.

اخبار: سؤال بالا را برخی از اصحاب امامان علیهم‌السلام نیز با الحان گوناگون عنوان، و پاسخ‌هایی در این پیرامون از آن بزرگواران دریافت کرده‌اند:

۱. و خورشید برای قرارگاهی (ویژه) روانه است...

۲. آن‌گاه که خورشید در هم پیچیده گردد.

از ابن بابویه بالاسناد از محمد بن مسلم از حضرت باقر^{علیه السلام} است که: **«پروردگار»** از آغاز آفرینش زمین هفت دسته موجودات آفریده که از نسل این انسان نبوده‌اند^۲ آن‌ها را از خاک زمین آفرید، و هر دسته‌ای را پس از دیگری در بسیط پهناور زمین جای داد. پس از انقراض آنان پدر این بشر را بیافرید، و نسلش را منتشر ساخت.

بهشت از آن هنگامی که آفریده شده از ارواح مومنان تهی نبوده، و نیز آتش دوزخ از ارواح جهنمی کافران و گنهکاران خالی نبوده است.

شاید شما گمان برید که چون قیامت بر پا شد، و خداوند جسم و روح مومنان و کافران را به جایگاه خود (بهشت و دوزخ) روانه کرد، آبادی‌ها و شهرهای دگری که اهلش خدا را عبادت کنند پدید نخواهد آورد، و خدای بزرگ زمین و آسمان دگری نخواهد آفرید، این پنداری است غلط و ناروا.

مگر خدا در قرآن فرموده است: **يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ**^۳ ... (ابراهیم: ۴۸) و نیز فرماید: **أَفَعَيَّبْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ** آیا از آفرینش نخست عاجز شده‌ایم بلکه آنان در پوشش لباس نوینی از آفرینش هستند.^۴

آری به خدا، پروردگار بزرگ پس از برچیدن این دستگاه کنونی موجوداتی خواهد آفرید (نه نر و نه ماده) که خدا را می‌پرستند، و مقام مقدسش را **معظم می‌دارند**.

نکاتی چند

از حدیث فوق نکات زیرین مستفاد می‌گردد:

۱- پیش از آفرینش نسل این انسان، نسل‌های دگری که مانند ما از خاک آفریده شده بودند، سالیان دراز می‌زیسته‌اند. روی این اصل چنانچه اجسادی نظیر اجساد آدمی از حفریات قدیم به دست می‌آید که قرائن و شواهد، زندگی آن‌ها را مثلاً به یک صد هزار سال قبل

۱. (البرهان، ج ۲، ص ۳۲۳)

۲. این جمله به خوبی نشان می‌دهد که آن هفت دسته نیز انسان بوده‌اند.

۳. روزی که زمین به غیر (این) زمین و آسمان‌ها به غیر (آن) آسمان‌ها مبدل گردند. (نه آن که زمین و آسمان نابود گردند، و عوالم دیگری جایگزین آن‌ها نشود)

۴. احتمال دیگری که چندان موجه نیست، این است که «لبس» به معنی اشتباه و شک باشد.

برساند، این همانندی جسد دلیل بر این نخواهد بود که نسل فعلی نیز دنباله همان نسل بوده باشد. از طرفی، احتمال انقراض یک نسل و پدید آمدن نسل مشابه آن را هیچ دلیلی نتوانسته است ابطال نماید. بنابراین اگر از حفریات چنان نتیجه شود که: مثلاً یک میلیون سال قبل بدن‌هایی مانند بدن‌های آدمی بوده است، با نصوص مذهبی که تاریخ پدید آمدن نسل کنونی را از حدود ده هزار سال پیش می‌داند هرگز منافاتی نخواهد داشت.

اما آیا نسل‌های پیشین نیز مانند ما عاقل و مکلف بوده‌اند؟ ما به گواهی جمله «بهشت از آن هنگام ... و آتش دوزخ ...» که در حدیث گذشت، می‌توانیم به این پرسش پاسخ مثبت دهیم که: آنان نیز مانند ما عاقل و مکلف بوده‌اند، که مومنانشان به بهشت و کافرانشان به دوزخ جای گرفته‌اند.

۲- نکته بسیار جالب دیگری که تکلیف جهان را پس از رستاخیز روشن می‌سازد این است که: در حدیث فوق تبدیل زمین و آسمان‌ها به غیر خودشان در آیه *يَوْمَ تَبْدَلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ*^۱ ... (ابراهیم: ۴۸) به آفرینش جدید دستگاه هستی تعبیر شده که: آسمان و زمین دگری پدید خواهد آمد، و مخلوقاتی عاقل و مکلف نیز به وجود خواهند آمد که خدا را عبادت کنند.

این تکلیف آیندگان است که پس از انقراض جهان در عالم نوینی جای خواهند گرفت. و اما درباره جایگاه مردمانی که برای حساب زنده می‌شوند، بایستی آیه ... *وَنُشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ* (واقعہ: ۶۱) را نصب العین قرار داد که: ما نه از صورت وجودی خود در معاد آگاهیم، و نه از چگونگی جایگاه آینده خود، به جز آن که درباره بهشت و دوزخ در قرآن یاد شده است. و در توحید صدوق^۲ از جابر از حضرت باقر^{علیه السلام} است که درباره آیه *أَفَعَيَّبْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ* از آن حضرت سؤال کردم. فرمود: «جابر، تأویل این آیه چنان است که: چون پروردگار بزرگ، این خلق و جهان را فانی کرد، و اهل بهشت و دوزخ را در جایگاه‌های خود جای داد، از نو جهانی دیگر پدید آورد، و آفریدگانی نه نر و نه ماده بیافرید که

۱. روزی که زمین به غیر (این) زمین و آسمان‌ها به غیر (آن) آسمان‌ها مبدل گردند.

۲. ابی رحمہ اللہ قال حدثنا سعد بن عبد اللہ قال حدثنا محمد بن عیسی عن الحسن بن مجرب عن عمرو بن شمر عن جابر بن یزید قال سئل ابا جعفر علیہ السلام.

او را پرستش کرده، به وحدت و الهیتش اعتراف کنند، و برای آن‌ها زمینی غیر از این زمین و آسمانی به جز این آسمان خواهد آفرید.^۱ شاید تو چنان می‌پنداری که خدا از آغاز، تنها این جهان کنونی را آفریده، و بشری جز شما به وجود نیاورده است! چنان نیست. بلکه پروردگار بزرگ (هزار هزار) یک میلیون عالم و یک میلیون آدم، از آغاز بیافرید که تو (نسل کنونی) از آخرین نسل این تعداد می‌باشی، آری اینان آدمیانند».

نکته: در حدیث گذشته کلمه «هفت دسته آفریده از خاک زمین» گذشت و گمان می‌رود عدد یک میلیون در این حدیث با عدد هفت چندان منافاتی ندارد. زیرا به قرینه یک میلیون عالم (یعنی جایگاه‌های زندگی) چنان مفهوم می‌شود که یک میلیون آدم نیز بر این عوالم بخش شود، نه آن‌که در انحصار کره زمین ما باشند، بلکه سایر کراتی هم که قابل زندگی می‌باشند، نیز مشمول عدد فوق‌اند. اعم از آن‌که در طول یا عرض یکدیگر قرار گیرند، جز آن‌که از جمله «انت فی آخرهم» چنان نمودار است، که این عوالم و انسان‌ها در طول یکدیگر بوده‌اند، و نسل موجود انسان آخرین نسل عاقل و مکلف سراسر جهان آفرینش است از آغاز خلقت تاکنون.

و این‌که ما در آخر عوالم فوق‌الذکر هستیم، چنان می‌نماید که انقراض ما نیز برابر با انقراض کلی جهان باشد، چنان‌که آیات معاد نیز شواهدی صریح بر این مطلب دارد. چنان‌چه از احتمال فوق‌درباره دو عدد هفت و یک میلیون بگذریم فاصله آن‌گونه نیست که قابل مسامحه باشد. و الله اعلم.

اما درباره این موضوع که در آفرینش انسان‌های بعدی نسل ذکوریت و انوئیت ندارد، فعلاً گواهی از کتاب در دست نداریم.

توجیه دیگر: در حدیث گذشته، نسل پی‌درپی انسان‌ها را مربوط به کره مسکون فعلی ما دانسته، ولی در حدیث دوم مجموع اصل آفرینش را اعم از این زمین و زمین‌های قبلی و سایر جایگاه‌های زندگی از آغاز خلقت تاکنون یک میلیون عالم معرفی کرده است، و چنان می‌نماید که زمین موجود تاکنون هفت نسل انسانی به خود دیده است که شش نسل از آن‌ها منقرض

۱. یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ ... (ابراهیم: ۴۸)

گشته، ولی هنوز قیامت این زمین برپا نشده است و البته پس از انقراض این زمین پروردگار زمین و ساکنان دگری نیز خواهد آفرید.

پس قبل از آفرینش زمین نیز زمین دگری از همین ماده با ساکنانی وجود داشته، و از امتیازات نسل فعلی اضافه بر کمال و ... این است که انقراض او برابر با انقراض سراسر جهان هستی خواهد بود: «و أنت فی آخرهم». با این توجیه (که خود نموداری است روشن) اختلاف دو حدیث گذشته برطرف می‌شود.

در نتیجه این روزنه برای ما نمودار شد که نه موجود انسانی در انحصار نسل فعلی است، و نه دنیای ما ابدی است، و نه آن که دنیای مسکون در انحصار صورت فعلی دنیای ما است، و نه آن که اصولاً فضای زندگی انسان یا غیر انسان در انحصار کرهٔ ما است.

بلکه آفریدگار پیوسته در کار آفرینش و بخشش و فیض به آفریدگان است، و جهان پهناور هستی ما همچون موم در دست قدرتش چهره‌های گوناگون می‌یابد: آفریدگانش منقرض می‌گردند، و جایگاه خود را به آفریدگان نوظهوری می‌دهند. هنگامی که سراسر جهان هستی نیز با ساکنانش دگرگون گردند، رستاخیز کلی و عمومی جهان به نام قیامت است و خدا موجوداتی دیگر خواهد آفرید.

جهان‌های گوناگون و ساکنان آنها

در خصال صدوق و بحار الأنوار از حضرت صادق علیه السلام است که: پروردگار دوازده هزار عالم آفریده که هر یک از آنها از هفت زمین و آسمان بزرگ‌ترند، و ساکنان هر یک از این عوالم از آفرینش سایر عوالم هستی بی‌خبرند.

و در احتجاج طبرسی و بصائر الدرجات نیز از آن حضرت است که به دانشمند یمانی فرمود: عالم مدینه (یعنی خود آن حضرت) در یک ساعت به اندازه یک سال حرکت خورشیدی^۱ دوازده هزار عالم را سیر می‌کند که مانند عالم شما است و اهالی این عوالم از آفرینش انسان و شیطان بی‌خبرند.

و در بحار و بصائر الدرجات و منتخب و اختصاص از حضرت سجاد علی بن الحسین علیه السلام است که به یکی از ستاره‌شناسان فرمود: مردی را به تو معرفی کنم که از هنگام ورود تو نزد ما در چهارده عالم سیر کرده، که هر یک سه برابر دنیای شماست، درحالی‌که از جای خود حرکت نکرده است؟

عرض کرد کی؟

فرمود: من.

و در نقل دیگر به جای چهارده، چهار هزار عالم آمده.

۱. حرکت خورشیدی برحسب بعضی از احادیث گذشته در باب حالات خورشید ۱۰ برابر حرکت نور است، و یک ساعت حرکت آن حضرت روی این حساب مضروب «۱۰ × ۸۷۶۰» است یعنی ۸۷۶۰۰ برابر سرعت نور یعنی ثانیهای ۲۶۲۸۰۰۰۰۰۰ کیلومتر.

و در کتاب شیخ ابو لیث سمرقندی از رسول خدا ﷺ است که: خدا هجده هزار عالم دارد که عالم دنیا یکی از آنهاست.

و در خبر دیگر به جای این عدد چهل هزار آمده.

و در کافی از حضرت باقر ﷺ است که به اَبی حمزه ثمالی فرموده: این آسمان قبه پدر ما آدم است، و خدا سی و نه قبه دیگر آفریده و در آنها آفریدگانی است که هرگز مرتکب گناه نشده‌اند.

و در بحار و انوار نعمانیه و احتجاج و فرج المهموم سید بن طاووس از امیرالمؤمنین ﷺ است که به ستاره‌شناس پارسی (سرسبیل دهقان) فرموده: دیشب در هفتاد هزار عالم و در هر یک هفتاد هزار نفر متولد شدند، و امشب مانند همین تعداد از هر یک این عوالم می‌میرند.

جرجی زیدان گوید: به طور حدس شبانه‌روز نود هزار نفر انسان در دنیا می‌میرند.

اخبار فوق و آنچه در این پیرامون از پیش گذشت نمونه‌ای از تعدد عوالم، و تعدد نسل‌های انسانی، و همچنین وجود موجوداتی زنده و عاقل در سایر کرات آسمانی است که تاکنون بر بشر پوشیده مانده، و درباره هر یک از این گزارشات به جز حدس و تخمین چیزی در دست نداریم، تا در آینده چه پیش آید. و الله الهادی.

قرآن و انسان‌های گذشته

نسل‌های دیگری که تا کنون از خاک پدید شده و منقرض گشته‌اند

نگارنده لحظاتی چند به این اندیشه بود که آیا قرآن نیز اخبار گذشته را در این پیرامون تأیید می‌کند؟ سپس به این نتیجه رسید که از آیات خلقت و خلافت آدم با اندکی تجزیه و تحلیل در این باره روزنه‌هایی به چشم می‌خورد:

قال تعالى: وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۗ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ^۱ (بقره: ۳۰)

خلیفه:^۲

مفسران در مصداق خلیفه که آیا خلیفه الله است یا خلیفه الجن یا چیز دیگر، اختلاف کرده‌اند.

۱. و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: «همانا من قراردهنده جانشینی (از گذشتگان) در زمین می‌باشم»، گفتند: «آیا در آن کسی را (جانشین) قرار می‌دهی که در آن افساد کند و خون‌ها بریزد؟ حال آن که ما به وسیله ستایشت (تو را از کل نقایص) تنزیه می‌کنیم، و برایت تقدیس می‌نماییم.» (خدا) فرمود: «به راستی من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

۲. خلیفه از خلف به معنی دنبال آمدن است، و هر شخصی یا قومی که پس از انقراض سابقین خود جایگزین آن‌ها گردند خلیفه آن‌ها نامیده می‌شوند، چنان که فرزند خلیفه پدر است.

و خلیفه الله بدین معنی است که خداوند کسی را جانشین دیگری قرار دهد- یا با نابود ساختن دیگری و یا از کار انداختن او- و انبیاء به این مناسبت خلفاء خدا نامیده می‌شوند که خدا هر یک را پس از دیگری به کار مأموریت او گمارده است، نه آن که اینان جانشینان خدا باشند، زیرا خدا نه نابود می‌شود و نه کسی را در کارهای خود وکالت و نیابت می‌دهد، و پیمبران خدا تنها پست نامهرسانی دارند و بس نه آن که نیابت و جانشینی.

ولی روش نگارنده در تفسیر قرآن با تدبّر عمیق در آیات مربوطه این گونه اختلافات را از میان می‌برد، و معنی روشن و مستدلی به دست می‌آورد:

باید گفت که مراد خلیفه الله نیست، و فرشتگان نیز از این جمله، خلیفه الله به نظرشان نرسیده، زیرا در این صورت احتمال فساد و خونریزی درباره خلیفه الهی نمی‌دادند، تا چه رسد که فساد را مسلم دانسته و زبان به پرسش و اعتراض گشایند.

وانگهی خلیفه و کسی که به جای او جانشین است بایستی سنخیت داشته باشند، و او هم یا معدوم شده و یا از کار افتاده باشد. در هر دو صورت جانشینی انسان از خدا بی‌معنی است، اگر هم به پیمبران و امامان «خلیفة الله» گفته می‌شود از این نظر است که جانشینی هر یک پس از دیگری از جانب خداست، نه آن که خود جانشین خدا باشد.

خلیفة الجن هم مراد نیست به دو جهت: ۱- طایفه جن پیش از نسل انسان بوده و الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ^۱ (حجر: ۲۷) و اکنون هم موجودند. بنابراین جانشینی انسان نسبت به نسل جن که منقرض نشده‌اند، معنی و مفهومی ندارد.

۲- فرشتگان برحسب وحی الهی می‌دانستند که این خلیفه از جنس خاک است، نه از جنس آتش^۲ چنان که فرماید: إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ^۳ (ص: ۷۱) روی این اصل احتمال خلافت انسان نسبت به جن نیز بی‌مورد است.

چیزی که به نظر می‌رسد این است که: قبل از خلقت انسان نسل‌هایی از جنس خاک زندگی می‌کرده و فسادها و خونریزی‌ها داشته‌اند، و روی همین سوء سابقه نسل خاکی است که فرشتگان نیز زبان پرسش یا اعتراض گشودند، و در غیر این صورت پرسش فرشتگان که آیا اراده فرموده‌ای گروهی فاسد و آدمکش بیافرینی، بسی بیجا و با مقام فرشتگان سازش ندارد. آری، روشن است که این نسل خاکی بسی بد سابقه بوده، و اکنون که پروردگار جانشینانی بر آن‌ها می‌آفریند طبعاً پرسش فوق پیش می‌آید که: آیا فساد گذشته از نو آغاز خواهد شد؟

۱. و پیش از آن، جنیان را از آتشی مسموم [زهرآگین] آفریدیم.

۲. زیرا جن از جنس آتش است چنان که فرماید: وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ و آفرینش آن‌ها پیش از انسان است «مِنْ قَبْلُ».

۳. چون پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بی‌گمان آفریننده بشری از گل هستم».

بنابراین خلیفه در این جا جنس خاکی گذشته است، نه خلیفه الله و نه خلیفه الجن ... و چنان می‌نماید که آن نسل‌ها چنان که از لحاظ جنس خاکی با نسل فعلی انسان برادر بوده‌اند، از جهات عقل و تکلیف نیز به او شباهت داشته‌اند، زیرا در غیر این صورت شایسته نیست فساد موجوداتی بدون عقل و تکلیف مورد سرزنش فرشتگان قرار گیرد.

نکته‌ای که می‌توان در آیه فوق سند فضیلت انسان کنونی گرفت جمله *إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ* است. در این نسل که آفرینش او را اراده کرده‌ام اولیای بزرگ الهی و اتقیای ارجمند یافت می‌شوند، و اگر این فضیلت برای نسل فعلی نبود *إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ* پاسخ قانع‌کننده برای فرشتگان به شمار نمی‌آمد.

نتیجه سخن این که: پیش از انسان فعلی امت‌های دیگری که مانند او از خاک آفریده شده و مکلف بوده‌اند می‌زیسته‌اند، ولی فساد و گمراهی‌شان بیشتر بوده است. و الله اعلم.

جرم آسمانی؟ از آیات رستاخیز آسمان چنان نمودار است که: آسمان همچون دفتری بر فراز ما گشوده شده، و ستارگان همچون کلماتی می‌باشند که دلالت بر قدرت و حکمت مؤلف این دفتر و نگارنده این نامه شگفت‌انگیز دارند: *يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكِتَابِ* ... (انبیاء: ۱۰۴) اما جرمش از نوع کاغذهای ما نیست، چنان که کلماتش نیز از نوع دیگر است. این سقف نیلگون در آغاز گاز بوده، و در پایان نیز به همان حالت گازین برگشت خواهد کرد: *فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ* (دخان: ۱۰)

نظام و ثباتش به هم خورده جریان می‌یابد: *يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا* (طور: ۹) و همچون ته‌نشین زیتون روان، و مانند گل سرخ قرمز می‌گردد.

بر اثر شکاف‌های عظیم که در طومار پهناور وجودش وارد می‌شود، از سختی به سستی می‌گراید، و پوستش کنده می‌گردد، و درهای بسته‌اش باز می‌شود، و نظمش به کلی مختل می‌گردد و ... آیا این آسمان فضای خالی و جو تهی است؟ آیا تنها اسم است ولی مسمی و حقیقت خارجی ندارد؟!

۱. روزی که آسمان را -همچون در پیچیدن صفحه سخت نامه‌ها- طوماروار درهم می‌پیچیم.

۲. پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایانگر بر آورد.

۳. روزی که آسمان روان گردد، چه روان شدنی!

دانشمندان کیهان‌شناس نیز که به اندازه شعاع ناچیز دانش‌های خود درباره آسمان‌ها سخن‌ها دارند، فضای میان ستارگان را پر از ذراتی از نوع ستارگان دانسته، و این اختران را پدید آمده از گازهای بسیار داغ معرفی کرده‌اند.

اما باید دانست که کیفیت تجمع این ذرات در تمامی جو بی‌کران آسمان یکسان و یکنواخت نیست. بین زمین ما و ستارگان آن‌چنان رقیق و روان است که مانع از دیدن این چراغ‌های شب‌تاب نمی‌گردد، اما فضای میان خود ستارگان ...؟!

پایان سخن

از تمامی آن‌چه از آغاز کتاب تاکنون در پیرامون خلقت جهان گذشت چنان نمودار می‌شود که: ماده نخستین جهان: «ماء» آب ...؟! این نخستین توالد و تناسلش نبوده است، بلکه پیش از آن که این فرزندان (زمین‌ها و آسمان‌ها و ستارگان) را پدید آورد، به چهره عوالم مادی دیگری بوده که بر اثر انقراض و رستاخیز آن‌ها به حالت نخستین ارتجاع نموده است، چنان‌که در رستاخیز آینده نیز آسمان به حالت گازی نخستین خود بازگشت خواهد کرد، و این خمیرمایه مجدداً تبدیل به جهان‌های دیگری خواهد شد.

ماده آفرینش عوالم مادی همان مواد اصلی اتم‌ها و عناصر جهان است که در هر دورانی به صورت خلقتی نوین جلوه‌گر شده، و پس از انقراض و انفجار مجدداً به حالت نخستین ارتجاع می‌نماید، البته دلیل واضحی از قرآن برای تمامی این مدعی نداریم، ولی از ضمیمه آیات مربوطه با روایاتی مانند دو حدیث مذکور در صفحات قبل چنان به نظر می‌رسد. و الله اعلم.

و السلام من اتبع الهدی.

فهرست منابع

قرآن.

عهد عتیق و جدید.

تفسیر مجمع البیان، طبرسی.

تفسیر تبیان، محمد بن الحسن الطوسی.

تفسیر مجازات القرآن، سید شریف الرضی.

تفسیر البرهان، سید هاشم بحرانی.

تفسیر المیزان، علامه طباطبائی.

تفسیر الکبیر، فخر رازی.

تفسیر الجواهر، طنطاوی.

تفسیر کشاف، زمخشری.

تفسیر طبری، محمد بن جریر.

تفسیر درّ المنتور، جلال الدین سیوطی.

تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی.

تفسیر البیان، آیه الله سید ابوالقاسم خوئی.

تفسیر عرش القرآن، مولف.

تفسیر معاد القرآن، مولف.

تفسیر وحی القرآن، مولف.

تفسیر سموات القرآن و ارضه، مولف.
مفردات القرآن، راغب اصفهانی.
المعجم المفهرس، محمد فواد عبد الباقي.
مجمع البحرين، طریحی.
تاج العروس.
المنجد.
القاموس.
مصباح المنیر.
صحاح اللغة، جوهری.
بحار الانوار، علامه مجلسی.
توحید، ابن بابویه قمی.
نهج البلاغه.
شرح نهج البلاغه، خوئی.
وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی.
نجوم برای همه، ماکسول راید، ترجمه رزم آراء.
پیدایش مرگ خورشید، ژرژگاموف، ترجمه رزم آراء.
سرگذشت زمین، ژرژگاموف -
زمین و سرگذشت آن، ترجمه رضا اقصی.
زلزله و آتش فشان، ترجمه عبد الکریم قریب.
از اتم تا ستاره، ترجمه رضا اقصی.
زمین شناسی و تکامل هیئت، مولفین علوم طبیعی.
اثبات وجود خدا، جان کلور مونسما.
و بعضی از کتابهای دیگر که در پاورقیها ذکر شده است.

مختصری از زندگی نامه خادم القرآن آیت الله العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی (ره)

آیت الله العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی، در سال ۱۳۰۵ در محله گلوبندگ (چال حصار) نزدیک بازار تهران، متولد و در خانواده‌ای روحانی پرورش یافت. پدر ایشان حاج شیخ رضا لسان‌المحققین (لسان‌الواعظین) از بزرگان خطبای ایران و از سرسلسله علمداران معارض سلطنت پهلوی، اولین معلم علم و عمل و راهنمای آیت الله صادقی، ایشان را در ۵ سالگی به مدرسه اسلام واقع در گذر مستوفی فرستاد و از همان اوان کودکی ایشان را با معارف اسلام آشنا نمود.

دوره متوسطه به دبیرستان پهلوی (سمیه فعلی) واقع در خیابان ری رفتند و پس از اتمام دوره دبیرستان فکر حضور در حوزه و تحصیلات اسلامی در ایشان قوت پیدا کرد. بدین ترتیب در سن ۱۴ سالگی در جنب دروس اسلامی، در مدرسه سپهسالار مشغول یادگیری مقدمات عرض و ادبیات شدند. سپس به حلقات دروس عرفانی، اخلاقی و تفسیری آیت الله شاه‌آبادی بزرگوار، استاد امام خمینی پیوستند. محور درسی آیت الله شاه‌آبادی، قرآن از دیدگاه عرفان و فلسفه و در همه صحبت‌های خود چه عرفانی و چه فلسفی و چه اخلاق آیه متناسب موضوع مطرح می‌کردند. درس‌ها و روش و منش استاد اعظم، شاه‌آبادی بر مبنای قرآن تأثیر به‌سزایی در ذهن و روح آیت الله صادقی گذاشت و از آن پس قرآن را در زندگی و کار و تحصیل، کتاب مرجع و منبع قرار دادند.

پس از چندی با مشورت استاد شاه‌آبادی تحصیل در مدرسه خان مروی (فخریه) را آغاز نمودند. در مدرسه مروی در ادبیات عرب آیت الله حاج شیخ محمد حسین زاهد؛ استاد عظیم‌الشان اخلاق و درس فقه، آیت الله حاج شیخ میرزا باقر آشتیانی و دروس منطق و کلام، آیت الله حاج سید صدرالدین جزایری و نیز درس فلسفه و دوره شرح تجرید، آیت الله حاج میرزا مهدی آشتیانی از فلاسفه بزرگ و

درجه اول شرق و آقا میرزا احمد آشتیانی (عموی ایشان) عارف و فیلسوف و فقیه بزرگ و... تدریس داشتند. مدتی هم در درس فلسفه آقای رفیعی شرکت داشتند. بدین ترتیب فلسفه را نزد بزرگان علمای فلسفه خواندند اما همواره با نگرانی از اینکه مبدا مسیر آموزش قرآن را از دست دهند، همه این علوم را حاشیه‌ای بر تعلیمات معارف قرآنی قرار دادند.

نشان صوری روحانیت و عمامه‌گذاری ایشان توسط آقای شاه‌آبادی صورت گرفت.

همزمان با جنگ جهانی و فرار رضا شاه و به تخت نشستن پهلوی دوم، محمد رضا، آیت‌الله صادقی در سال ۱۳۲۰ عازم قم شدند. به مرور زمان ایام تحصیلی بیش از ایام تعطیلی گردید. خلأ دوری از منبع بزرگ فیاض ناچارشان ساخت تا در قم شخصی از آن نمونه و سنخ را پیدا کنند، در نتیجه به کلاس درس امام خمینی رفته که علیرغم سن کم مطالب را به خوبی درک کرده و امام خمینی لقب شاه‌آبادی کوچک به ایشان دادند. در سال ۱۳۲۳ با ورود آیت‌الله بروجردی به قم در درس ایشان نیز شرکتی فعال داشتند به طوریکه در جلسات پاسخ استفتائات آیت‌الله بروجردی در مسائل فقیهه خود اتخاذ رأی می‌کردند. ایشان که از کودکی به واسطه تعلیم استاد آیت‌الله شاه‌آبادی به قرآن مایل بودند، تصمیم گرفتند همه علوم رایج در حوزه را بر اساس مبانی قرآنی برای خود دسته‌بندی و مبتنی بر بیان قرآن در منابع و سخنرانی‌های عمومی و خصوصی و تألیفاتشان ارائه نمایند. همین امر باعث شد که در بسیاری از مسائل، نظری متفاوت با نظر دیگر فقها داشته باشند چرا که آنها بر مبنای درس استاد و روایات پیش می‌رفتند اما آیت‌الله صادقی همه آنها را عرض بر کتاب‌الله قرار دادند. ایشان اعتقاد داشتند که طلاب حوزه‌های علمیه چه مبتدی باشند و چه متوسط و یا منتهی، باید محور اصلی تحصیلاتشان قرآن و در حاشیه آن سنت قطعی باشد.

در سال‌های حضور ایشان در قم آیت‌الله علامه طباطبایی نیز نقشی عظیم در استمرار درجات تفسیری، عرفانی، فلسفی، اخلاقی ایشان داشت.

پس از ۱۰ سال توقف مستمر در قم به تهران آمدند و در دو بعد علمی و سیاسی به فعالیت شدید پرداختند. در قیام ملی شدن نفت همکاری و همراهی بسیاری با آیت‌الله کاشانی داشتند و در جهت انعکاس دیدگاه‌های ایشان از هیچ کاری مضایقه نداشتند. سخنرانی‌های انقلابی ایراد کردند که این جلسات علاوه بر سعی در ملی شدن صنعت نفت نقش مذهبی نیز داشت و با این هدف سعی در آتش زدن استعمار داخلی و خارجی داشتند. در آن دوران علاوه بر جلسات سخنرانی هم تدریس و هم در دانشگاه کار می‌کردند که به توصیه آقای کاشانی امتحان مدرسی دادند که همراه با آقایان

مطهری و شیخ مهدی حائری قبول شدند. بعد در دانشکده معقول و منقول (الهیات و معارف اسلامی) واقع در پل چوبی و در مدرسه سپهسالار تهران شرکت کردند.

سال سوم تحصیل، هنگامی که مشغول اتمام دوره لیسانس بودند، قانونی وضع گردید تا با برگزاری ۴ امتحان ۴ مدرک لیسانس از جمله علوم قضایی، علوم تربیتی، تبلیغ و فقه بدهند که هر چهار امتحان را داده و چهار لیسانس گرفتند. سپس دوره دکترا را گذراندند و به امر آیت‌الله بروجردی سه سال هم در دانشگاه تدریس کردند. تز دکترای ایشان در مورد "ستارگان از دیدگاه قرآن" بود که درجه فوق ممتاز را کسب کرد و بعدها به صورت کتاب به چاپ رسید.

در فروردین ۳۶ شمسی چاپ اول کتاب "بشارات عهدین" در مقابله با بهائیت منتشر شد و از لحاظ اینکه در آغاز نشر بشارات حدود ۷۰ نسخه برای کلیساها و سفارت‌خانه‌های مهم مسیحی و... فرستاده شد، راه مناظرات و گفتگوهای بسیاری برای آیت‌الله صادقی گشوده شد. ایشان همچنین در مقابله با اندیشه‌های ماتریالیستی یا جهان‌بینی مادی عده‌ای از دانشجویان، جلسات بحث و پرسش و پاسخ ترتیب دادند که پس از برگزاری جلسات صحبت‌هایشان و به جهت مراجعات و تأکیدات زیاد خوانندگان، با عنوان "آفریدگار و آفریده" به چاپ و انتشار آن مبادرت گردیده و در محیط دانشگاه، ادارات و غیره منتشر گردید. ایشان پس از دریافت دکترا به تدریس حکمت (فلسفه اسلامی) بر مبنای قرآن و سنت از روی متن کتاب آفریده و آفریدگار پرداختند.

دکتر صادقی در همه حال به دنبال اصلاح نظام اداری، اقتصادی، فکری و... مبتنی بر احکام قرآن بوده و سعی داشتند با رفتارهای گوناگون این رویکرد و دیدگاه را به عموم جامعه برسانند، چرا که به عقیده ایشان هر روحانی علیم و آگاه سیاسی به دنبال طرح اندیشه‌های قرآنی در جامعه است. ایشان می‌خواستند احکام الهی را از قول به فعل تبدیل کنند و به دنبال مرجعیت و کارهای تشریفاتی نبودند. همین منبر رفتن‌ها با نوآوری‌های علمی و سیاسی، باعث شد تا مورد تعقیب و تهدید و تحدید دستگاه ستمشاهی قرار گیرند. پس از فوت آیت‌الله کاشانی، با ایراد سخنرانی در مسجد اعظم قم، در اولین سالگرد آیت‌الله بروجردی در اعتراض به صحبت‌های شاه در ۴ بهمن ۱۳۴۱ از سوی ساواک محکوم به اعدام شدند که ناچار ایران را مخفیانه به قصد حج ترک نمودند.

در عربستان نیز به دلیل فعالیت‌های سیاسی علیه شاه در مکه و مدینه بین عمره و حج دستگیر شدند و ۱۳ روز در زندان شرطه‌العاصمه به سر بردند که با وساطت علما به خصوص آیت‌الله حکیم آزاد شدند و تحت‌الحفظ به عراق رفتند. در عراق نیز در جریان فعالیت‌ها، با مقدمات سفارت ایران در

بغداد و کنسولگری ایران در کربلا، چند مرتبه هجوم و توطئه کردند که ایشان را دستگیر کنند، اما با اراده الهی و به وسیله ظاهریش آیت‌الله خویی مانع شدند. ایشان حدود یک ماه در زیر زمین منزل آیت‌الله خویی مخفی بودند که از این فرصت استفاده نموده و یک جزء قرآن را تفسیر قرآن به قرآن نوشتند. پس از دو سه ماه جهت پایه‌ریزی‌های انقلاب در اروپا و شرق به مصر و اتریش رفته و حدود دو ماه، شب و روز با دانشجویان ایرانی و عرب جلسه داشتند. سر درس تفسیر در خلال آیات قرآن به مناسبت آیات، مباحث سیاسی ضد شاهنشاهی و ضد کل سلطه‌های ظلم را نیز مطرح می‌کردند. بعد از مدتی جلسه خطابه و قلم را پنج‌شنبه شب‌ها بعد از نماز مغرب و عشاء به مدت دو الی سه ساعت در منزلشان طراحی نمودند.

سال سوم حضورشان در نجف، از مسابقه تألیف در رابطه با امیرالمؤمنین با خبر شدند که کتاب "علی و الحاکمون" با تیراژ بالایی در بیروت چاپ و منتشر گردید که آقای سید جواد شبّر، مدیر تشکیلات مسابقه، نامه‌ای دال بر درجه اول شناخته شدن کتاب نزدشان آوردند. این کتاب با تیراژ ۱۰۰ هزار جلد چاپ شد. پس از گذشت حدود ۲ سال از ورود آقای خمینی به نجف، جریان حمله اسرائیل و جنگ ۶ روزه پیش آمد که آیت‌الله صادقی در مقابل اسرائیل و در رابطه با دولت‌های عربی سوریه، اردن و مصر و عراق سخنرانی‌هایی جهانی ایراد کردند.

به مرور زمان درس ایشان در عراق که در خلاف موج حوزه و به عنوان یک درس حوزوی نمی‌پذیرفتند، نسبت به دیگر درس‌ها با جمعیت بیشتری رو به رو شد و بعد از مدتی حدود ۷۰۰ الی ۸۰۰ نفر از طلاب بلاد مختلف فارسی و عربی زبان با فکر آزاد و بر مبنای آیات مقدس قرآن تفسیر درست و موازین صحیح را پخش نمودند. و فقط جاذبه قرآن و با رنگ بی‌رنگی با قرآن کار کردن و تحمیل نکردن رنگ‌های حوزه‌ای بر قرآن، این جمعیت را جذب نمود.

به نظر ایشان، فقه قرآنی، فقه گویا است که همواره مستند به وحی شریعت خاتم است و فقط پویایی موضوعات را می‌پذیرد و نه پویایی احکام را و به این جهت هیچ‌گاه بن‌بستی ندارد و بدون ذره‌ای تغییر در احکام ثابت شریعت، همیشه پاسخ‌گوی تمامی پرسش‌ها است.

ایشان برای استمرار قیام در دو بعد سیاسی و قرآنی تصمیم به برپایی نماز جمعه در نجف گرفتند، البته انجام آن بسیار سخت و از فعالیت‌های مهم بود. با آغاز اخراج ایرانیان از نجف اشرف و کل شهرهای عراق آیت‌الله صادقی به بیروت هجرت کردند و جریان دو نهضت قرآنی و سیاسی به

مدت پنج سال در بیروت نیز ادامه داشت و در جلسات سخنرانی با سعی بر بیان مطالب قرآنی، بحث‌های سازنده افکار صحیح اسلامی و سوزنده افکار غلط موجود در لبنان مطرح می‌نمودند.

ایشان با تشکیل شورای عالی شیعه، تشکیل نماز جمعه و نیز تألیفاتی نوین زمینه‌ای مناسب برای گفتگو با علمای ادیان دیگر برای اثبات حقانیت اسلام قرآنی ایجاد نمودند. با شدت گرفتن جنگ داخلی لبنان آیت‌الله صادقی آنجا را به قصد حجاز ترک نمودند. با سخنرانی در مسجد الحرام، کلاس درس مکه برپا شد و بعد از رسول‌الله و ائمه معصومین، ایشان اولین شیعه بودند که به طور رسمی در مسجدالحرام درس می‌دادند. در آن زمان محمدبن عبیر با توجه به روابط آشنایی با ایشان دستور داد مدرسین مسجدالحرام یک کلمه علیه شیعه و ائمه شیعه حرف نزنند این مسئله بسیار اهمیت داشت که در مسجدالحرام و در خطبه جمعه نه تنها صحبتی علیه شیعه نمی‌شد، بلکه راجع به وحدت اسلامی حرف‌هایی زده شد.

ایشان در سال ۵۷ برای دومین بار و به فاصله ۱۷ سال دستگیر شدند و پس از آزادی به بیروت رفتند که پس از تثبیت موقعیت در لبنان، به فرانسه رفته تا امام خمینی را در نوفل‌لوشاتو ملاقات کنند. همچنین سفری به ایتالیا داشتند و در دانشگاه‌های ایتالیا سخنرانی با موج بسیار عظیمی در رابطه با لزوم تأسیس حکومت اسلامی داشتند.

پس از ورود امام به ایران ایشان نیز به وطن بازگشتند که علاوه بر سخنرانی‌هایی در سراسر ایران، قبل از اعلام رسمی نماز جمعه جمهوری اسلامی در مشهد و جمران، دانشگاه صنعتی شریف و دانشگاه تهران نماز جمعه تشکیل دادند.

ایشان به جهت مشورت‌هایی با امام خمینی و برای ریشه‌دار کردن نهضت و انقلاب قرآنی، در کارهای اجرایی شرکت نکرده و در قم اقامت نمودند و بر محور معارف قرآن دروس، تألیفات و خطابات خود را ادامه دادند. حدود سال ۶۷ با وقوع ماجرای سلمان رشدی و کتاب آیات شیطانی، کتابی با نام "*آیات رحمانی*" در پاسخ به گفته‌های او نوشتند که در حقیقت اعدام افتراءات او باشد. حدود سال ۷۰ و پس از ۱۰ سال اقامت در قم، تألیف ۲۵ جلد از تفسیر سی‌جلدی "*الفرقان*" را، ضمن دو تدریس عربی و فارسی به اتمام رساندند و در این سی جلد سعی کردند که اگر نکته‌ای مغفول و یا خطایی مشهود نسبت به آن آیه مبارکه در میان تفاسیر شیعه و سنی باشد، متذکر شوند. پس از تألیف تفسیر الفرقان سعی کردند که در رشته‌های تفسیری، فلسفی، فقهی و... اثر تحقیقی قرآنی به چاپ رسانند. علاوه بر تفسیر الفرقان، کتاب‌های "*نصره الوسیله*"، "*علی شاطیء الجمعة*"، به زبان عربی

و "رسالة توضیح المسائل نوین، فقه گویا، اسرار مناسک و ادله حج، مفت خواران" و... را نوشتند که در آن‌ها مباحث مهم فقهی قرآنی را مطرح کردند. از دیگر کتاب‌های ایشان می‌توان به "تقدی بر دین پژوهی فلسفه معاصر (نقدی قرآنی بر کتاب‌های هرمنوتیک آقای دکتر محمد شبستری و قبض و بسط شریعت از آقای دکتر سروش)، انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق، حکومت قرآن، مسافران، برخورد دو جهان بینی، ماتریالیسم و متافیزیک، نماز جمعه" و... اشاره نمود.

ایشان در مرحله آخر تحقیقات قرآنی خویش، با احساس مسئولیتی عظیم ترجمه و تفسیر قرآن را به فارسی گرد آورده، که برای فارسی زبانان حجت و بیانی روشن‌گر و برای سایر ترجمه‌های تفسیری پس از متن عربی قرآن اصل و بنیادی شایسته باشد و بررسی‌ها و دقت‌های عمیقی که در آن به کار برده شده به زبان‌های دیگر بازگردانده شود. ایشان در همه حال ابراز داشتند که با کمال تأسف با بررسی کامل و مکرر بهترین ترجمه‌های تفسیری فارسی قرآن، اشتباه‌های کثیری در هر کدام از آنها دیده شده است. چه در معانی لغوی یا جملاتش و چه در فصاحت و بلاغت بی نظیرش و چه در انتخاب الفاظ نغز و پر مغزش و حتی در بازگرداندن ادبی آیاتش، زیرا قرآن چنانکه در لغت عربی زیباترین و زیننده‌ترین بیان و معنی را در بر دارد، برگردانش نیز بایستی همچنان بهترین و معجزه‌آساترین برگردان باشد و بایستی با دقت و شرایط شایسته‌تری مورد توجه قرار گیرد. ترجمه تفسیری و برگردان درست قرآن بسی سخت‌تر و دقیق‌تر از تألیفات دیگر و حتی از تفسیر تفصیلی قرآن است و بایستی با شرایط ویژه‌ای صورت گیرد. بر این پایه نمی‌شود به صرف دانستن زبان عربی و زبانی دیگر برای ترجمان قرآن همت گمارد زیرا این همه حقایق و حیانی را در قالب مختصر آوردن بسی دشوار و پر اهمیت است. در تفسیر مختصر ترجمان فرقان که ترجمه‌ای فشرده از تفسیر الفرقان است علاوه بر بررسی‌های بسیار دقیق در برگردان قرآن حتی سیمای وزن و صدای قرآنی هم به اندازه ممکن رعایت شده است.

تأليفات عربي حضرت آية الله العظمى دكتور صادق تهراني (هـ)

❖ «الفرقان» في تفسير القرآن بالقرآن والسنة «٣٠ مجلداً»؛

تفسير مقارن علمياً و كتابياً يستغرق كافة الحوث العلمية على ضوء القرآن و السنة

❖ التفسير الموضوعي بين الكتاب و السنة « ٣٠ مجلداً »؛

(جلد ٢ و ١) : الله، بين الكتاب و السنة و سائر الكتب السماوية / (جلد ٣ و ٤) : البرزخ و المعاد /
(جلد ٥ و ٦) : محمد / (جلد ٧ و ٨) : خلفاء الرسول / (جلد ٩) : السياسة الاسلامية / (جلد ١٠) :
اصول الاستنباط / (جلد ١٥) : الدعوة الي الله، الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر / (جلد ١٦) :
الصيد، الذباجة، الوصية الميراث، الشهادات، القصاص، الحدود و الديات / (جلد ١٧) :
الاقتصاديات الاسلامية - بين الكتاب و السنة و سائر الكتب السماوية / (جلد ١٩) : الأخلاق /
(جلد ٢٠) : العلوم التجريبية / (جلد ٢١) : الادعيه و ابتهالات رانيه / (جلد ٢٢) : العرفان / (جلد
٢٣) : آدم و نوح عليهما السلام / (جلد ٢٤) : ابراهيم عليه السلام و اوصياؤه / (جلد ٢٥) : موسى عليه السلام / (جلد ٢٦) :
موسى عليه السلام و رسل معه و بعده / (جلد ٢٧) : عيسى عليه السلام / (جلد ٢٨) : الانسان، الدنيا و الشيطان،
الكافرون و المنافقون / الفقه المقارن بين الكتاب و السنة، الصوم - الحج / الفقه المقارن بين الكتاب
و السنه حكومة قرآنية عالمية الحكومة- العلم و الظن - التكليف الاجتهاد و التقليد و الشورى / الفقه
المقارن بين الكتاب و السنة، النكاح - الطلاق / الحياة الدنيا بين المنافقين و الكافرين و الشياطين /
ماء الارض و السماء فى آيات / اولياء الامور بعد الرسول الاعظم / سورة الملك و سيرة الملوكية
العادلة على ضوء الايات البيئات.

❖ «البلاغ» في تفسير القرآن بالقرآن

❖ دليل الفرقان فى تفسير القرآن

❖ عقائدنا

(بحوث مقارنة بصورة الحوار بين القرآن و التوراة و الانجيل تشمل التحقيق المقارن عند التوحيد

و النبوة و المعاد على ضوء ما جاء فى الديانات السماوية الثلاث ...)

❖ «حوار» بين الإلهيين و الماديين؛

(دروس مقارنة من كافة الفسلفات القديمة و الحديثة بصورة التساؤل و المناظرة تضم الاجابة عن جميع الأسئلة حول وجود الله و توحيده : ما قيل أو يمكن أن يقال- بصوره حديثة رائعة كما تناسب الأفكار اليوم- متحللة عن الصلاحيات المعقدة الفلسفية.)

* المناظرات بين الإلهيين و الماديين

* حوار بين اهل الجنة و النار

* الفقهاء بين الكتاب و السنة

* فتياتنا

* أين «الكراسة»

* مقارنات فقهية

* تاريخ الفكر و الحضارة

* المقارنات العلمية و الكتابية بين الكتب السماوية؛

مقارنات في حوار بين الكتب السماوية الثلاث : القرآن و التورات و الإنجيل - في بيئاتها الكتابية -
و في أصول من الدين و فروع منه و النبوات و الأنبياء - تثبت تحرف العهدين، و صيانة القرآن عن التحريف.

* رسول الإسلام في الكتب السماوية

* عليّ و الحاكمون = الخلفاء بين الكتاب و السنة

* علي شاطئ الجمعة

* لماذا نصلى و متى نقصر من الصلاة؟

* لماذا انتصرت اسرائيل و متى تنهزم؟

* تبصره الفقهاء بين الكتاب و السنة

* تبصره الوسيلة بين الكتاب و السنة

* المسافرون

* غوص في البحار بين الكتاب و السنة

* شذرات الوسائل و الوافي «مخطوط

* حق الفرقان رداً على الفرقان الحق

تألیفات فارسی حضرت آیه‌الله العظمی دکتر صادقی تهرانی (ره)

- * ترجمان وحی (ترجمه و تفسیر فارسی مختصر قرآن)
- * ترجمان فرقان (تفسیر فارسی مختصر قرآن کریم، پنج جلدی)
- * رساله توضیح المسائل نوین
- * بشارات عهدین
- * نقدی بر دین پژوهی فلسفه معاصر؛
- نقدی قرآنی بر دانش هرمنوتیک و پلورالیسم دینی و قبض و بسط تئوریک شریعت
- * ستارگان از دیدگاه قرآن
- * اسرار، مناسک و ادله حج
- * فقه گویا (فقه سنتی، فقه پویا و فقه بشری - نگرشی مختصر در سراسر فقه اسلامی)
- * آفریدگار و آفریده؛
- گفت و گوی خدایپرستان با مادی گرایان پیرامون آفریدگار و آفریده
- * نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق و نقش علماء مجاهدین اسلام
- * ماتریالیسم و متافیزیک (برخورد دو جهان بینی)
- * حکومت قرآن
- * دعا‌های قرآنی
- * حکومت مهدی عجل الله تعالی فرجه
- * آیات رحمانی (در پاسخ به کتاب آیات شیطانی)
- * گفت و گوی در مسجد النبی ص
- * مسیح ص از نظر قرآن و انجیل
- * خاتم پیامبران
- * سپاه نگهبانان اسلام: امر به معروف و نهی از منکر
- * مفت خواران از دیدگاه کتاب و سنت ص
- * قرآن و نظام آموزشی حوزه
- * علم قضاوت در اسلام از دیدگاه کتاب و سنت ص
- * حکومت صالحان یا ولایت فقیهان

- * مفسدین فی الارض
- * نماز جمعہ
- * نماز مسافر با وسایل امروزی
- * پیروزی اسرائیل چرا و شکست آن کی؟
- * نگرشی جدید بر حقوق بانوان در اسلام از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * نگرشی جدید بر نماز و روزه مسافران
- بحث بی نظیر فقهی پیرامون حرمت کاستن از نماز و ترک روزه در سفر
- * تفسیر سورة حمد (ترجمه فارسی الفرقان)
- * پرسش و پاسخهای احکام قضایی بر مبنای قرآنی
- * این؟ شرح و تفسیر فرازهای مهمی از دعای ندبه
- * علم اصول در ترازوی نقد
- * قرآن و نظام آموزشی حوزه
- * پاسخ به اتهامات مکتوب

تازه‌های نشر آثار

- * ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره نجم)
- * ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره یونس)
- * ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره نوح)
- * ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره حجرات)
- * ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره واقعه)
- * ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره ابراهیم)
- * ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره مریم)
- * ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره یاسین)
- * ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره لقمان)
- * ترجمان فرقان (تفسیر مختصر سوره یوسف)
- * وصیت و ارث از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * طهارت و نجاست (۱)، از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * طهارت (۲)، وضو، غسل و تیمم از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * اقتصاد و تجارت از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * اجتهاد و تقلید از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * علم قضاوت در اسلام از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * ازدواج و زناشویی از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * گناهان کبیره و صغیره از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * حج، احکام نذر، عهد و قسم و مسایل مستحدثه از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * مالیات‌های اسلامی از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * نماز و نیایش از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * روزه از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * طلاق از دیدگاه کتاب و سنت ﷺ
- * تفسیر سوره حمد (ترجمه فارسی الفرقان)